جامعه امروز



دکتر فرهنگ هلاکوئی

جامعه امروز

(مقدمه‌ای بر جامعه شناسی)

ترجمه واقتباس

دکتر فرهنگ هلاکوئی

جلد اوّل

چاپ اول : مرداد ۲۵۳۶ شاهنشاهی

این کتاب در شش هزار نسخه در چاپخانه جلالی چاپ
و صحافی شده‌است .
شمارهٔ ثبت در کتابخانه ملی ۵۱۳ به تاریخ ۳۶/۴/۵

فهرست مطالب

بخش اول ــ جامعه شناسی : موضوع و فعالیت

بخش دوم ــ اصول و مبانی جامعه شناسی

بخش سوم ــ تاثیر متقابل محیط و وراثت در انسان

بخش پنجم ـ ساخت و فرایند نابرابریهای اجتماعی

مقــدمـــه

در سال ۱۸۳۹ ، " اگوست کنت " مفهوم جامعه شناسی را برای نام گذاری رشته‌ای ازعلوم‌اجتماعی برگزیدکه به مطالعه‌و تحقیق علمی درباره‌کنش متقابل انسانی می‌پردازد. در سالهای اخیر، این رشته‌از دانش بشری در بیشتر کشورهای جهان مورد توجه قرارگرفته و از رشد و توسعه‌چشم‌گیری برخورداربوده است. در ایران نیز علاوه بر تاسیس دانشکده‌ها و گروههای آموزشی، جهت‌تدریس جامعه شناسی و اعطاء درجات دانشگاهی، درس مقدمات جامعه‌شناسی در برنامه‌آموزشی همه‌رشته‌های علوم‌اجتماعی و حتی در بسیاری از رشته‌های علوم تجربی گنجانیده شده است . خوشبختانه به همت والای تنی چند از دانشمنـدان‌و استادان‌برجسته‌ایرانی کتبی درباره‌موضوعهای اساسی جامعه شناسی ، به ویژه برای‌توصیف و تشریح مبانی، اصول و مقدمات این علم ترجمه ، اقتباس و تالیف گردیده است . ولی به اعتقاد اقتباس گر ، افزودن به این گنجینه گرانقدر ، هر اندازه هم که مانند این کتـاب ناچیز باشد ، وظیفه همه افرادی است که دست اندر کار تدریس ، تعلیم و پژوهش دراین رشته هستند . به همین جهت ، اقتباس‌گر که معتقد و مؤمن به راهنمائی ، کمک و حمایت استادان و دانشجویان عزیز و ارجمند بوده و می‌باشد ، جرأت آن را یافت که به ترجمه‌و اقتباس‌کتابی در این باره بپردازد .

کتاب حاضر ترجمه و اقتباس‌از کتابی تحت عنوان "SOCIETY TODAY" یا "جامعه امـروز" ، است که در سال ۱۹۷۳ ، از طرف مؤسسه "Communication Research Machines" وبه‌کوشش بیست و چهارنفر از استادان برجسته دانشگاههای معتبرامریکا برای تدریس مقدمات جامعه شناسی، تنظیم‌و تالیف شده است و با وجود اقداماتی که‌برای ایجاد هماهنگی ، پیوستگی و یکپارچگی در متن اصلی کتاب به عمل آورده‌اند از آنجاکـه تعداد مؤلفین زیاد بوده است ، تفاوتها و اختلافاتی چه در جهان بینی علمی وانسانی ، چه‌درکاربرد مفاهیم واصطلاحات، چه‌درتاکید، تمرکز و توجه برموضوعها و مسائل اجتماعی و چه‌در ترکیب جملات‌و آئین نگارش فصول متنوع آن بچشم می‌خورد و هر چند اقتباس‌گر در جهت یکنواختی کتاب کوشیده است ، بنظر نمی‌رسد که توفیقی بیش از مؤلفین بدست آورده باشد .

کتاب در متن اصلی خود در یک جلد و به همراه مقادیرمعتنابهی‌تصویر ، جدول و منحنی است اما به علت مسائل و مشکلات فراوانی که در تهیه و چاپ تصاویر، جداول و منحنی‌ها وجود دارد در متن فارسی ازآنهاصرفنظرشده‌و امید است که روزی امکان‌استفاده ازآنها فراهم آید . هم چنین به علت حجم زیاد ، مطالب آن در دو جلد ارائه گردیده است . جلداول ، شامل پانزده‌فصل اول کتاب و جلد دوم که هم اکنون زیر چاپ می‌باشد ،

حاوی چهارده فصل بعدی است . در پایان هر دو جلد ، منابع و ما خذ همه کتاب آمده است تا در صورت نیاز ، دانش پژوهان را بکار آید .

اقتباسگر ضرورت بیان این نکته را احساس می‌کند که کتاب " جامعه امـــروز " یک کتاب درسی دانشگاهی‌است‌و فقط باید‌به عنوان یکی ازمنابع و عوامل‌آموزش جامعه شناسی بحساب آید و نباید انتظار بیشتری از آن داشت . هم چنین از آنجا که متن اصلی کتاب در امریکا و برای دانشجویان امریکائی تالیف شده ، زمینه ، جنبه و محتوای غیر ایرانـــی آن کاملا" آشکار است . هر چند علم را باید پدیده‌ای عمومی و جهانی دانست واقتباسگر نیز کوشیده است که کتاب را تا حد امکان و بدون آن که به اصل موضوع و فهم مطالب آن خدشه‌ای وارد شود در سطحی عرضه کند که به شرق و یا غرب وابسته نباشد ، اما خود به خوبی می‌داندکه توفیق چندانی در این راه بدست نیاورده است ، زیرا از یک طرف ،آنچه امروز به عنوان دانش جامعه‌شناسی شناخته و تدریس می‌شود ،تقریبا" غربی است وازطرف دیگر ، در ایران کار پژوهش ، به آن مرحله نرسیده که بتوان‌متون ، مطالعات و تحقیقات دانشمندان ایرانی راجایگزین کتب‌غربی کرد . هم چنین باید اقرار و قبول نمود که‌درباره ساده‌ترین موضوع‌هاو مسائل اساسی جامعه‌شناسی پژوهش لازم و کافی در ایران انجام‌نشده و حتی کوششها و اقدامات اولیه اقتباس گر برای استفاده از آمار و ارقام و بیان نمونه‌ومثال از جامعه ایران ،به‌دلائل فراوان باشکست مواجه گردید . بنابراین تا آن زمان که امیدواریم بسیار دور نباشد ، باید از متون و پژوهشهای خارجی بهره گرفت ، اما نباید فقط به آنها بسنده کرد .

در دانشکده‌علوم‌اجتماعی وتعاون دانشگاه‌تهران ،یکی از شرایط‌اخذ درجه‌لیسانس، گذرانیدن پایان نامه به صورت ترجمه و یا تحقیق ، تحت نظر یکی از استادان می‌باشد . به همین جهت‌برخی از دانشجویان‌گذشته‌و همکاران ارجمند امروز قسمتهائی از این کتاب را به عنوان پایان نامه ، به راهنمائی اقتباس گر ترجمه نمودند . هر چند اقتباسگر خود همه کتاب‌را ترجمه کرده‌و سپس به اقتباس آن پرداخته‌است ، اما از آنجا که پایان‌نامه‌های این همکاران عزیز در مواردی مورد استفاده واقع شده و حتی یکی از محرکهای اصلـــی در انتشار کتاب بوده است ، اقتباسگر وظیفه خود می‌داند که از کوششها و همکاری‌های ایـــن دوستان ، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری نماید .

فرهنگ هلاکوئی

خرداد ۲۵۳۶

مـــؤلفيـــن

Rodney Stark
University of Washington
General Advisor

Ronald L. Akers
Florida State University

Helen C. Arbini
California State University, San Diego

Richard Dewey
University of New Hampshire

Bruce K. Eckland
University of North Carolina

Glenn A. Goodwin
Pitzer College

Richard Greenbaum
John Jay College of Criminal Justice of the City University of New York

Jeffrey K. Hadden
University of Virginia

Michael Hechter
University of Washington

Bernard Karsh
University of Illinois

Lewis M. Killian
University of Massachusetts

William Kornblum
University of Washington

James C. McCann
University of Washington

Marianne Rice
University of Washington

Peter I. Rose
Smith College; University of Massachusetts

John Finley Scott
University of California, Davis

W. Richard Scott
Stanford University

Neil J. Smelser
University of California, Berkeley

Mark Solomon
University of Oregon

Jeffrey W. Stone
Pomona College

Martin Trow
University of California, Berkeley

Pierre van den Berghe
University of Washington

Howard M. Vollmer
American University

Rita R. Weisbrod
University of Washington

خـــودآزمـــائی

لطفا "داستان زیر را با دقت مطالعه کرده و در مدت دو دقیقه به هر چهار سؤال آن پاسخ دهید .توجه داشته باشید که سؤالات به صورت جملات مثبت خواهد آمد و شما باید با توجه به اطلاعاتی که متن داستان در اختیارتان می‌گذارد ، پاسخ صحیح را در محـل مناسب با علامت ضربدر (×) مشخص نمائید .

داستـــــــان

شخصی با هفت تیر وارد مغازه‌ای شد و قیافه‌ای بسیار عصبانی و ناراحت داشت .به صاحب مغازه گفت که فورا " موجودی صندوق را به او بدهد . صندوقدار همه وجوه‌صندوق را به او داد . او با سرعت از مغازه خارج شد .

سئوالات

۱ ــ مرد قیافه‌ای بسیار عصبانی و ناراحت داشت .

۲ ــ دزد غیر از پول اشیاء دیگری نمی‌خواست .

۳ ــ صندوقدار همه وجوه‌صندوق را به صاحب مغازه داد .

۴ ــ دزد با سرعت از مغازه خارج شد .

شماره	درست	غلط	نمی‌دانم
۱	☐	☐	☐
۲	☐	☐	☐
۳	☐	☐	☐
۴	☐	☐	☐

در یک کلاس درس مقدمات جامعه شناسی دانشگاه تهران که ۷۱ نفر در آن حاضر بودند ، نتیجه جوابهای دانشجویان در جدول زیر آمده است :

جــــدول پاسخ به سؤالات

شماره سؤال / پاسخ	درست	غلــط	نمــی‌دانـــم
۱	۶۱	۶	۴
۲	۴۰	۲۰	۱۱
۳	۱۷	۳۹	۱۵
۴	۶۶	۳	۲

هر چند این دانشجویان دارای ویژگیهای مشابهی بودند ، مثلا" از نظر زبان ،سن و تحصیلات تفاوت چندانی با هم نداشتند ونیز با وجود آن که از جهت آگاهی و شناخت از چگونگی آزمون ، زمان و بسیاری عوامل دیگر در شرایط و موقعیت یکسانی قرارداشتند ، پاسخهای آنها همان گونه که در جدول آمده ، بسیار متفاوت بوده است .

این آزمون نشان دهنده این واقعیت می‌باشد که انسان ادراک خود را اختیار و یـا انتخاب می‌کند و از جهان و آنچه در او است بخشی بسیار کوچک را برمی‌گزیند و بقیه را آگاه یا ناآگاه نادیده می‌گیرد و از آنها بی‌توجه می‌گذرد . به هر حال شاید تعجب کنیـد اگر بدانید که جواب همه سؤالات آزمون یاد شده " نمی‌دانم " می‌باشد . زیرا با توجه به محتوای داستان ، نمی‌توان با قاطعیت به هیچکدام از سؤالات پاسخ "درست" یا "غلط" داد . ولی بیشتر دانشجویان با تفسیر و تعبیر و حتی تغییر در محتوای داستان ،تصورات و برداشت‌های‌خود را به‌گونه‌ای تحریف کردند تاتوانستند پاسخ "درست" یا "غلط" را ارائه نمایند .مثلا" در سؤال اول آمده است که " مرد قیافه‌ای بسیار عصبانی وناراحت‌داشت " و بیشتر دانشجویان ،به این سؤال پاسخ "درست" داده‌اند و حال آن که داستان این‌نکته را روشن نمی‌کند که " شخص " ، "مرد و یا زن " بوده است و یا در سؤال دوم که ابهام‌آن کمی بیشتراست ،محتوای داستان ما را مطمئن نمی‌سازدکه سرقتی در کار باشد ، بلکه‌ممکن است فقط یک افسر پلیس که هفت تیری نیز به کمر داشته ، به مغازه برادر خود واردشده و به دلیلی تقاضای همه وجوه صندوق را نموده و سپس آنجا را ترک کرده باشد . هر چندکه

جمله " او با سرعت از مغازه خارج شد " معلوم نمی‌نماید که پاسخ سؤال چهارم چه‌خواهد بود ، زیرا "او" می‌تواند شخص" تازه وارد " ، "صاحب مغازه "و یا "صندوقدار" باشد . بنابراین پاسخ صحیح همه سؤالات "نمی‌دانم" بوده است .

بخش اول

جامعه شناسی: موضوع وفعالیت

بخش اول

جامعه شناسی: موضوع و فعالیت

فصل اول ، موضوع جامعه شناسی را به اختصار تعریف کرده ، مسائل ومشکلات جامعه شناسان را هنگام مطالعه و تحقیق رفتار انسان ، توصیف و تشریح می‌نماید .

فصل دوم ، به شما امکان می‌دهد که جامعه شناسان را در شرایط و موقعیت مطالعه و تحقیق مشاهده نمائید . این فصل شامل سه پژوهش جامعه شناسانه مهم غیر رسمی است که روش های مطالعه و تحقیق متفاوتی را برای آگاهی و شناخت بیشتر درباره انسان و رفتار او بکار می‌گیرند .

فصل اول

جامعه‌شناسی چیست؟

فصل اول

جامعه شناسی چیست؟

" علوم اجتماعی (۱) .... در حقیقت یک علم هستند. این علوم در یک موضوع که رفتار انسان است مشترک می‌باشند و اصول تبیینی و توصیفی کلی و یکسانی را بکار می‌گیرند. بدون آنکه همیشه آنرا بپذیرند. حقیقتی به این روشنی و وضوح، هنوز قابل مجادله و گفتگو است". "جرج هومنز" (George Homans, 1967)

ادعای وحدت و یگانگی علوم اجتماعی به این سبب قابل مجادله و گفتگو است که درست و در عین حال گمراه کننده می‌باشد. درست است زیرا مبین این واقعیت است که همه علوم اجتماعی در جهت شناخت، ادراک و پیش بینی رفتار بشر می‌کوشند. گمراه کننده است به این جهت که دروس مقدماتی جامعه شناسی، روانشناسی، اقتصاد و علوم سیاسی با یکدیگر متفاوت می‌باشند. این اختلاف و تفاوت به این دلیل است که کوششها و فعالیتهای هر یک از علوم گوناگون اجتماعی برجنبه‌ها و زمینه‌های مختلف و متفاوت رفتار انسان متمرکز و متوجه شده است.

با تمثیلی نه چندان دقیق می‌توان هر یک از علوم اجتماعی را به عنوان یک بازیکن تیم فوتبال فرض کرد. در یک تیم فوتبال بازیکنان براساس قواعد و مقررات معلوم و یکسان، مشغول بازی هستند و موفقیت تیم به کوشش هماهنگ و مشترک همه آنان وابسته است. علوم اجتماعی، یک تیم فوتبال عجیب و غیر عادی را تشکیل می‌دهند. زیرا بازیکنان، نه از قواعد و مقررات واحدی پیروی می‌کنند ونه مربی و کتاب راهنما دارند. به این جهت هر یک از آنها وظیفه و نقش خود را آن گونه که مناسب و درست می‌داند و می‌خواهد ایفاء می‌کند. با وجود این هر بازیکن می‌کوشد از وضع و موقع خود در تیم آگاه شده در جائی که باید قرار گیرد و آنچه را که برای موفقیت تیم لازم و ضروری می‌داند، انجام دهد. هر چند مرز میان علوم اجتماعی مشخص و معین نیست و زمینه فعالیتهای آنها ازهماهنگی ناچیزی برخوردار است و گاه با یکدیگر تداخل می‌نمایند، اما ویژگیهای هر یک موجب می‌شود که بتوان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد. اکنون در مورد هر یک از این علوم شرح مختصری می‌دهیم و سپس یادآور می‌شویم که چگونه تحقیق و مطالعه یک موضوع معین، میان علوم اجتماعی تقسیم می‌گردد.

---

۱ ــ روانشناسی، جامعه شناسی، مردم شناسی، انسان شناسی، جمعیت‌شناسی، اقتصاد علوم سیاسی، زبان شناسی و تاریخ.

روانشناسی ، به اصول و مبانی رفتار فردی بشر توجه دارد . قلمرو اصلی مطالعه در این علم شامل مراحل رشد ، اختلالات رفتار ، یادگیری ، احساس ، ادراک ، مغز و سلسله اعصاب ، انگیزه ، هیجان ، شخصیت ، خلاقیت و مانند آن می باشد . روانشناسان اجتماعی فرایند (Process)، کنش متقابل اجتماعی یعنی چگونگی رفتار افراد نسبت به یکدیگر را مورد مطالعه قرار می دهند .

مردم شناسی ، از یک طرف ،به علوم اجتماعی مربوط می شود و از جهت دیگر ، دارای جنبه زیست شناسی می باشد . این علم در مطالعه مردم ، معمولاً" روش مقایسه‌ای را بکار می برد . وظیفه مردم شناسی جسمانی مطالعه منشاء بیولوژیکی نوع بشر و تنوع زیستی انسان ، از جمله تفاوتهای نژادی است . همچنین هدف و تمرکز اصلی آن یافتن و طبقه بندی فسیلهای انسان و ساخته‌های بشر است . مردم شناسی فرهنگی ، به مشاهده یا بازسازی انواع زندگی در جوامع ساده قبل از پیدایش خط و مطالعه کلی روابط اجتماعی آنها می پردازد .

اقتصاد ، علم رفتار افراد و جوامع انسانی برای استفاده از وسائل و عوامل کمیاب تولید جهت رسیدن به هدف های معین است و بنابراین به مطالعه و تحقیق در مورد تولید ، تکنیک ، توزیع و مصرف در جوامع مختلف توجه دارد .

علوم سیاسی ،ویژه مطالعه حکومتها ،فرایندهای سیاسی (که منجر به اتخاذ تصمیمات سیاسی و اجتماعی می شود) ،احزاب ،رهبری سیاسی و رفتار سیاسی افراد وگروههامی باشد.

جامعه شناسی ، به مطالعه روابط انسانی بین گروهها و ارتباط درونی بین نهادهای اجتماعی تاکید می کند. موضوع اصلی آن جوامع انسانی ، انگاره‌ها (Patterns) وترتیبات این جوامع ،فرایندهای رشد ،توسعه و دگرگونی آنها و تاثیر متقابل این انگاره‌ها ،فرایندها ، رفتار افراد و گروهها بر یکدیگر می باشد . اگر این تعریف چنین کلی به نظر می رسد ،به‌آن سبب است‌که فعالیتهای افرادی که‌خود راجامعه شناس می نامند ، موضوعهای‌بسیار متعددی را شامل می گردد .

مطالعه و تحقیق هر یک از جامعه شناسان اغلب بر مسأله‌ای متمرکز است ، ولی‌رشته جامعه شناسی بسیار وسیع و گسترده می باشد . در واقع عده‌ای از جامعه شناسان ، جامعه شناسی را مسؤول هماهنگی و ترکیب مطالعات علوم گوناگون اجتماعی می دانند . باوجود این جامعه شناسان‌را می‌توان‌به عنوان یک گروه در میان دانشمندان علوم‌اجتماعی‌مشخص نمود . جامعه شناسان ،بسیار کمتر از روانشناسان به فرد و خیلی بیشتر از آنها ، به گروه توجه دارند . همچنین آنان بیشتر به مطالعه جوامع جدید و صنعتی و کمتر به جوامع ساده‌تر یاجوامع قبل‌ازپیدایش خط می پردازندکه‌مردم شناسان به مطالعه آنها علاقه نشان می دهند . هر چند بسیاری از جامعه شناسان امور اقتصادی را مورد مطالعه و تحقیق قرار

می‌دهند ، اما توجه آنها بیشتر به رابطه بین اقتصاد و جنبه‌های دیگر جامعه معطوف است تا فعالیتی که اقتصاددانان معمولا" با تمرکز برجنبه‌های اقتصادی انجام می‌دهند . جامعه شناسان ، در مطالعه سیاست نیز بسیار فعال هستند ، اما تمایل آنها به تحقیق و مطالعه رابطه رفتار سیاسی و نهادها و حوزه‌های غیر سیاسی زندگی بسیار بیشتر از دانشمندان علوم سیاسی است .

تفاوتهای میان علوم اجتماعی با توجه به نحوه مطالعه و برداشت هر یک از آنها از یک مسأله ،مثلا" بهترین راه اصلاح سیستم رفاه جامعه ،روشن و معین می‌گردد . روانشناسان ، چگونگی تاثیر برنامه‌های رفاهی را برسلامت روانی افراد مطالعه می‌کنند و به ارزیابی احساسات و ارزش های فردی دربرنامه‌های مختلف و یا تعیین بهترین راه بازآموزی بیکاران می‌پردازند . اقتصاددانان ، اثر برنامه‌های مختلف رفاهی را برمالیات ، میزان بیکاری ، مصرف یا تورم مطالعه و تحقیق می‌نمایند . مردم شناسان ، ممکن است انگاره‌های خود یاری در اجتماعات دور افتاده و فقیر را کشف کنند و یا درباره چگونگی برخورد جوامع ساده با مسایل رفاهی گزارشی تهیه نمایند . همچنین امکان دارد ، دانشمندان علوم سیاسی ، فرایندهای قانونی تعیین خط مشی‌های رفاهی و عملیات سازمانهای حکومتی که مجری برنامه‌های رفاهی هستند را مطالعه کنند . در حالی که جامعه شناسان ، اثر برنامه‌های رفاهی را برساخت خانواده ،افکار عمومی ، میزان تولید ، روابط نژادی ، آموزش وپرورش ، تشکیل محله‌های فقیر و کثیف و یا توزیع قدرت در جامعه تحقیق می‌نمایند . همچنین ممکن است آنها چگونگی تاثیر هر یک از این عوامل را بر برنامه‌های رفاهی مورد توجه قراردهند و یا ضرورت طرح و اجرای چنین برنامه‌هائی را به مقامات مسؤول گوشزد نمایند .

جامعه شناسی و شعور عادی (Commonsense)

هیچ دانشجوئی برای نخستین بار در کلاس درس مقدمات جامعه شناسی با موضوع این علم آشنا نمی‌شود . در حالی که اغلب دانش آموزان برای اولین بار در کلاس درس با معادلات جبری و مثلثاتی ، اسیدها و بازها ، ملکول و یاتشریح قورباغه مواجه‌می‌گردند ، اما موضوع جامعه شناسی مردم است و تمام دانشجویان درباره مردم کم و بیش می‌دانند . مثلا" برخی یافته‌های حاصل از پژوهشهای جامعه شناسان وجود دارد که ممکن است ،شعور عادی نیز قبلا" به چنین نتایجی پی برده باشد .

" کتک زدن و تعدی شوهربه زن در بین سیاه پوستان ، فقرا و بیسوادان بیشتراتفاق می‌افتد ".

"فرزندان خانواده‌های کم درآمد بیشتر از اطفال خانواده‌های پر درآمد ، مرتکب جرم می‌شوند ".

" وقتی شرایط زندگی بدتر می‌شود ، احتمال وقوع انقلاب بیشتر از زمانی است که شرایط زندگی بهتر می‌گردد " .

" هر قدر فرد متدین‌تر باشد ، احتمال آن که وقت و پول خود را صرف امور خیره نماید بیشتر است " .

" روشهای جدید کنترل موالید درایالات متحده‌امریکا میزان موالیدرا کاهش داده‌است " .

اگر به نظرشمااین عبارت یک استنباط ساده از شعور عادی است ، پس می‌توانید شگفتی جامعه‌شناسان را هنگامی که‌مطالعات و تحقیقات آنها نادرستی یکی از این عبارات‌رانشان می‌دهد ، دریابید .شعور عادی اغلب گمراه کننده است و این مشکل اساسی جامعه شناسان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی می‌باشد .

جامعه شناسان ، جوامع ، نهادهای اجتماعی و انگاره‌های کنش متقابل بشر رامطالعه می‌کنند و بنابراین بیشتر آنچه مورد مطالعه ایشان قرار می‌گیرد بخشی از تجربه روزمره است .موضوع‌های اساسی جامعه‌شناسی که زندگی‌اجتماعی را شکل‌می‌دهد عبارتنداز‌عقاید ، ارزشها ، طرز تلقی‌ها (Attitudes)، که هر چندآموخته می‌شوند ، ولی بیشتر مردم‌آنها را در درون نیز احساس می‌کنند . آنچه در درون احساس می‌کنیم ، گاهی واقعیت دارد و زمانی برمبنای فرضهای قراردادی و یا انواع دیگر پیش داوریهای گروهی‌است‌که‌ازواقعیت بدور می‌باشد .

علـــم جامعـــه شناســـی

چگونه جامعه‌شناسان‌می‌توانندمطمئن باشندکه‌آنچه‌دربارهٔ‌زندگی اجتماعی می‌گویند درست‌تر از نظریاتی است که سایرین ابراز می‌کنند و چرا باید به جامعه شناسان ، اعتماد و اعتقاد داشت ؟ جملاتی که جامعه شناسان بیان می‌کنند از عبارات شعور عادی‌صحیح‌تر است ، زیرا مبتنی برمشاهدات دقیق و استفاده از روشهای علمی است .زمینه اساسی‌علم ، برهوشیاری و شک استوار است . هیچ مطلبی بدون دلیل پذیرفته نمی‌شود . همه چیزبه دقت در برابر مدارک و شواهد مناسب و انتخاب شده ،مورد آزمایش و مطالعه قرارمی‌گیرد. کندوکاو علمی مستلزم پالایش تدریجی نظریه‌ها براساس مشاهدات عینی و مدارک‌وشواهد مناسبی است که دقیقاً " جمع‌آوری شده‌اند .

اما آیا جامعه شناسی یا هر یک از علوم اجتماعی دیگر را می‌توان علم دانست ؟ این سئوال مدت زمانی است که مورد بحث و گفتگو می‌باشد . پاسخ این پرسش ، به‌مقصود و برداشتی که افراد از علم دارند ، مربوط می‌شود . اگر مقصود از علم "، آزمون نظریه‌ها در برابر مدارک‌و شواهد مناسب باشد آنگاه بیشتر این گفتگوها خاتمه می‌یابد . همه‌جامعه شناسان ،حتی اگر در بارهٔ روشهای مناسب گردآوری مدارک وشواهد و یاموضوع موردمطالعه با یکدیگر اختلاف‌نظر داشته باشند ،معتقدند که باید معیاری را برای آزمون نظریه‌هایشان

بکار برند . اما اگر فردی نظری سخت‌گیرتر و مقیدتر نسبت به علم داشته باشد ومنظورش از علم ، پرداخت و ارائه تئوریهای قطعی و محکمی باشدکه بایدبه‌صورت ریاضی بیان شود و تنها مدارک و شواهد متکی براندازه‌گیری‌های بی‌نهایت دقیق را بپذیرد ، درباره جنبه علمی علوم اجتماعی دچار تردید خواهد شد . به هر حال لازم به تذکر است که برخی‌از پیشرفته‌ترین علوم در مراحل ابتدائی از چنین مسیر و آزمونی گذشته‌اند .

در این کتاب ، از تعریف سخت‌گیر و مقید علم استفاده نمی‌شود . جامعه شناسان‌با دقت بسیار ، اعتقادات و نظریه‌های خود را براساس مدارک و شواهد مناسب و از طریق روشهای علمی آزمایش می‌کنند و این نقطه اشتراک همه علوم است . در هر علمی برای مشاهده دقیق از تکنیکهای ویژه‌ای استفاده می‌شود و هر تکنیکی برای مشاهده نوعی از پدیده‌ها مناسب است . بنابراین فیزیکدان به سیکلوترن ، بیوشیمیست به میکروسکوپ و ستاره شناس به تلسکوپ نیاز دارد ، تا بتواند آنچه را که باید مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد ، مشاهده نماید . جامعه شناسان ، نیز الزاما" تکنیکها و ابزارهائی را به منظور مشاهده‌منظم و معتبر مردم‌و گروهها‌بوجودآورده و توسعه داده‌اند . آنها از آزمایشگاههائی مملو از مدارک‌و اسناد و مجهز به آئینه‌های یک طرفه استفاده می‌کنند . با نمونه‌های بزرگ جمعیت که‌به طور تصادفی انتخاب می‌شوند ، مصاحبه می‌نمایند . درکتابخانه‌ها داده‌هاو اطلاعاتی از قبیل اسناد ، روایات تاریخی و آمار و ارقام را مطالعه می‌کنند ،معمولا" مردم را درحالت عادی دقیقا" مورد مشاهده قرار می‌دهند تا ببینند افراد در زندگی روزمره‌چه می‌کنند (وقتی فصل بعدی را مطالعه نمودید آنگاه بهتر می‌توانید درباره کارآئی‌روشهای تحقیق در جامعه شناسی قضاوت نمائید) .

ساده‌تر آن‌است که‌بگوئیم ،علوم‌اجتماعی را می‌توان ازطریق علمی هدایت‌و رهبری کرد ،ولی دشوار است که آن را کاملا" مانند علوم فیزیکی یا طبیعی بدانیم . همان‌طوری که‌قبلا" اشاره‌کردیم ،علوم گوناگون از روشهای مختلف‌و متفاوت مشاهده ،استفاده‌می‌کنند . به عنوان ابزار مشاهده ، سیکلوترن برای یک جامعه شناس و سنجش افکار عمومی برای فیزیکدان بی‌فایده است . به علاوه تفاوت اصلی میان علوم فیزیکی و علوم‌اجتماعی‌ناشی از اختلاف موضوع آنها است . علوم اجتماعی با مشکلات منحصر به فردی مواجه هستند ، زیرا مردم مجموعه‌ای از اجزاء نیستند که از قوانین فیزیکی پیروی کنند .

مسائـــــل و مشکلات مطالعه‌مـــــردم

مردم از خود و دیگران آگاهی و شناخت دارند . انسان می‌تواند برخلاف گازها که تابع گرما یا مواد شیمیائی هستند ، قلمرو و زمان کنش‌ها و اعمال خود را انتخاب نماید . این آزادی در انتخاب ، سه مسئله عمده را بوجود می‌آورد : ۱ ــ چون افراد از آگاهی برخوردارند ، وقتی مورد مشاهده قرار می‌گیرند ممکن است رفتار خود را تغییر دهند ۲ ــ

بوجود آمدن رکود موقت اقتصادی دست به اقداماتی می‌زنند که عوامل و شرایط مالـی و اقتصادی مندرج در نظریه تحقق نپذیرد ، نظریه‌ای غلط و غیر علمی نخواهد بود .

همچنین یک نظریه نادرست ، فقط به این علت که افراد رفتارشان را درجهت‌صحت و تایید آن نظریه تغییر می‌دهند ، درست تلقی نمی‌شود . مثلا" تصور کنید یک نظریـه کاملا" غلط اقتصادی سقوط بازار بورس را پیش بینی کند و سرمایه گذارانی که از این‌نظریه مطلع می‌شوند برای آنکه متحمل خسارت و ضرر نگردند سرمایه خود را از بازار بورس خارج کنند ، در نتیجه بازار بورس سقوط می‌کند . حال با وجود آن که سقوط پیش بینی شده‌روی داده است ، نظریه مذکور درست نبوده و علل سقوط بازار بورس را توجیه نخواهد کـرد . ما به نظریه دیگری نیازداریم تا توضیح دهدچرا این نظریه غلط موجب سقوط بازار بورس شده است .

مسائل و مشکلات ویژه علوم اجتماعی که ناشی از خود آگاهی انسان است ، محدودبه مسائل ومشکلات یاد شده نیست . گفتگوهای بسیاری که از طرف بعضی دانشمندان و مردم عادی علیه دانش علوم اجتماعی و جامعه شناسی مطرح شده است به فردیت و بی‌مانندی هرانسان اشاره‌می‌کند و درنتیجه نظریه‌های جامعه شناسی را در ارتباط با ویژگیهای‌منحصر به فرد افراد ، ناقص و یا غلط می داند . به اعتقاد این افراد ، پدیده‌ها و وقایعی که‌مربوط به فرد یا گروه انسانی می‌شود ، منحصر به فرد بوده وقابل تکرار نمی‌باشند و از آنجا کـه علم ، قوانین‌و نظریه‌های‌علمی‌از تکرار پدیده‌ها و وقایع یکسان و واحد استنتاج‌واستخراج می‌شود ، نمی‌توان درمورد رفتار و وقایع مرتبط به انسان سخن از قوانین و نظریه‌های‌علمی بعمل آورد ، اما اگر علم ناشی از تکرار پدیده‌ها و وقایع یکسان و واحد باشد باید گفت‌که در علوم‌فیزیکی و طبیعی نیزهمه عناصروو قایع درنوع‌خودمنحصربه‌فردبوده‌وتکرارنمی‌گردند و حال آن که قوانین علمی مستحکمی در علوم طبیعی و فیزیکی وجود دارند . بنابرایـن همه علوم با عناصر و وقایع منحصر به فردروبرو هستند ، ولی برای بیان نظریه‌هاوقوانین علمی ناچارفقط به آن دسته‌از ویژگیهائی توجه می‌کنند که از شباهت و یکسانی لازم‌وکافی برخورداربوده‌و در شرایط و موقعیت‌های تقریبا "واحدی قابل تکرارباشند تا امکان‌استخراج واستنتاج‌قوانین و یابیان نظریه‌هارا ممکن سازند . به همین دلیل جامعه‌شناسی به‌جنبه‌های منحصربه فرد افرادتوجه چندانی نداشته‌و ویژگیهای کلی و عمومی افراد وگروه‌های‌انسانی رامورد‌مطالعه‌و تحقیق قرار می‌دهد . جامعه شناسان‌نظریاتی از این‌قبیل را مطرح‌می‌سازند :
"در امریکا به‌احتمال زیاد کاتولیکهابیشتر از پروتستان‌ها بدون توجه به میزان‌درآمدشان، به حزب دموکرات رای می‌دهند " .

"زن و مرد در ازدواج دوم ، احتمالا" بیش از ازدواج اول ، احساس خوشبختی می‌کنند"

چنین موضوع‌هائی ویژگیهای منحصربه فرد افراد کاتولیک‌یا پروتستان و افرادمتاهل را نادیده می‌گیرد . این جملات درباره گروه‌هائی از افراد است . جامعه شناسان فرد یا افراد معین را تا آنجامورد‌مطالعه قرار می‌دهند که عضو گروه‌هائی باشند که موردمشاهده،

توصیف و طبقه بندی قرار گرفته‌اند. روشن است که شناخت جامعه تنها هنگامی امکان‌پذیر است که بتوان افراد منحصر به فرد را به صورت جمع ، مورد مطالعه و تحقیق قرار داد. بدیهی است که هیچ دو نفری یکسان نیستند . هر یک از ما افکار ، احساسات ، تجربیات و دانش متفاوتی داریم . سئوال این است که آیا ما آنقدر با یکدیگر تفاوت داریم که‌بتوان رفتارمان را برحسب رفتار گروه‌های گوناگونی که به‌آنها تعلق داریم ، مانند ، ایرانیان ، دانشجویان ، کشاورزان ، زنان و غیره مورد مطالعه و تحقیق قرار داد ؟ این یک سئوال تجربی و قابل اثبات یا نفی است ، به عبارت دیگر ، آیا جامعه شناسان‌می‌توانندبدون‌در نظرگرفتن ویژگیهای منحصربه فرد افرادی که‌یک گروه را تشکیل می‌دهند تعمیم‌های نسبتاً درستی درباره آنها بدست آورند ؟

واقعیت این است که جامعه شناسان اصول و قوانینی را ارائه داده‌اند که چشم پوشی از اختلافات فردی را ممکن می‌سازد .بنابراین آشکارمی‌گرددکه بسیاری‌از ویژگیهای منحصر به‌فرد افراد باتوجه به مقاصد و هدف‌های کلی جامعه شناسی ناچیز است .ثابت شده‌است ، پدیده‌هائی ، مانند دین ، ملیت ، سن ، جنس ، وضع تاهل ، تربیت و آموزش عوامل با اهمیت و تعیین کننده موضوع‌هائی هستند که مردم باور دارند ، احساس می‌کنند و یا انجام می‌دهند . افراد می‌توانند آنچنان منحصر به فرد باشند که امکان بیان تعمیم‌های کلی در مورد آنها موجود نباشد ،اما به نظر نمی‌رسداین‌مساله‌موردنظرباشد ،برعکس انسان بیشترآن چنان رفتار می‌کندکه" شرلوک هلمز" (Sherlock Holmes)، به‌بهترین وجه‌توصیف کرده است .

" درحالی که هر انسان معمائی حل نشدنی است ، در جمع تبدیل به یک واقعیت ریاضی می‌شود و هر چند نمی‌توان با قاطعیت رفتار یک انسان را پیش بینی کرد ، اما می‌توان به دقت گفت‌که متوسط مردم‌به چه کاری تمایل دارند . افراد تغییر می‌کنند ، امادرصدهاثابت می‌مانند ".

دعـــــوت

یکی از وظایف‌جامعه شناسی آن است‌که نشان دهد ، متوسط‌افراد به چه‌رفتاری‌تمایل دارند .هدف‌کتاب " جامعـــه امـــروز " این است که گرایش های جامعه‌شناسان‌را تشریح و توصیف کند .

یکی از مواردی که جامعه شناسان به‌آن توجه دارند ، مذاکره و مشاوره با یکدیگـر و سایر دانشمندان علوم اجتماعی است .بسیاری این واقعیت را نادیده گرفته و دانش جامعه شناسی را چنان ارائه کرده‌اند که گوئی برلوح‌های سنگی‌حک‌شده‌است . گوئی تمام‌تحقیقات و مطالعات اساسی مدت‌هاست که انجام شده و جامعه شناسی در تمام جنبه‌ها و زمینه‌هـا ، به ثبات‌و هماهنگی کامل رسیده‌است .آنها با این اعتقاد ،واقعیت‌را به کلی‌تحریف‌می‌کنند

و به گونه‌ای آن را نشان می‌دهند که‌به نظر می‌رسد ،جامعه شناسان دارای اختلافات‌عمیقی با یکدیگر هستند . بدتر آن که جامعه شناسی را از زندگی و عناصر حیاتی آن محروم کرده‌اند .

کتاب " جامعه امروز" تاکید متفاوتی دارد و می‌کوشد جامعه‌شناسی را آن‌چنان که واقعا" هست ، عرضه نماید . شور و هیجان جامعه شناسی در این است که یافته‌های آن به صورت قطعاتی جامد و ثابت در نیامده است . به علاوه کنجکاوی ، جستجو و تمایل به شناخت و ادراک انسان ، جامعه و روابط اجتماعی بسیار دشوار و جدی است . نکات و موضوع‌های بسیاری‌درباره انسان و جامعه شناخته شده ، مطالب و موارد بیشتری هنوزمورد اختلاف‌است و آن چه کاملا" مکتوم واسرار آمیز مانده خیلی بیشتر می‌باشد . دراین‌کتاب کوشش شده است ، آنچه را که جامعه شناسان می‌دانند ، آنچه را که درباره‌اش به بحث و مذاکره‌می‌نشینند ،آنچه را که بایدبدانند و مناسب یک کتاب مقدماتی است ، بیان‌نمائیم. منظور تنها این نیست که کتاب " جامعه امروز" جامعه شناسی را می‌آموزد ،بلکه‌این دعوتی از شما برای ورود به قلمرو جامعه شناسی و پیوستن به گروه جامعه شناسان است .

فصل دوم

تحقیق و مطالعه در جامعه شناسی

فصل دوم

تحقیق و مطالعه در جامعه شناسی

فصل اول ، نشان داد که شناخت جامعه امکان پذیر است . جامعه شناسان با وجود مشکلات و مسائل بسیار زیاد روشهائی را برای مطالعه و تحقیق درباره جامعه و مردم یافته‌اند . یکی از هدفهای این فصل آن است که به شما امکان دهد ، دریابید چگونه‌جامعه مورد شناسائی جامعه شناسان قرار می‌گیرد . و چگونه جامعه شناسان با استفاده از روشهای علمی ، به انجام وظیفه می‌پردازند ، یعنی کوشش می‌کنند تا پاسخهائی برای پرسشهای اساسی مربوط به مردم و جامعه بیابند .

هرچند هدف این فصل ، ارائه مطالبی درباره روشهای اساسی تحقیق و مطالعه‌مردم و جامعه است اما حاوی تکنیکهای آماری نمی‌باشد ، بلکه در واقع شرح سه تحقیق است که نشان می‌دهد چگونه چهار تن از جامعه شناسان ، برخی از مسائل جالب را حل نموده و واقعیاتی را آشکار ساختند و در نتیجه آگاهی و شناخت ما را نسبت به این که ، چراچنین رفتار می‌کنیم ، افزایش دادند .

مشاهده از طریق مشارکت (Participant Observation)

در پائیز سال ۱۹۶۰ ، " جان لوفلند " (John Lofland) ، برای تحصیل در دوره دکترای جامعه شناسی وارد دانشگاه "کالیفرنیا" در "برکلی" شد . از او خواستند که ماهیت جنبش های اجتماعی را دقیقا "تحقیق و مطالعه نماید . هر چند از مدتها قبل ، مطالعات و تحقیقات در مورد جنبش های اجتماعی از قبیل گروه‌های متعصب مذهبی و سیاسی ، توسط جامعه شناسان ،انجام شده بود ، ولی کافی به نظر نمی‌رسید . این مطالعات‌اساسا " دو نوع بودند ، اول ، مطالعات مربوط به شرایط اجتماعی و اقتصادی در هنگام پیشرفت‌و گسترش جنبش ها و دوم ، مطالعات مربوط ، به ایده‌الوژی گروهها . نتایج ویافته‌های‌این پژوهش ها اطلاعات ناچیزی در اختیار جامعه شناسان قرار داده بود . جامعه شناسان می‌خواستند بدانند ، چگونه این قبیل گروهها مرحله به مرحله عمل می‌کنند ، چگونه اعضایشان را بکار می‌گیرند و حفظ می‌کنند ،چگونه دلبستگی ،تعهد و سرسپردگی افرادرابه اعتقادات غیر عادی و نامتداول در جهانی پر از شک و تردید ، حفظ می‌نمایند ، چگونه با یاس و نومیدی ناشی ازعدم‌موفقیت در ایجادتغییرات سریع در جامعه و یا نیافتن‌تعداد زیادی پیرو جدید ، مواجه می‌شوند .

آنچه گفته شد فرایندهائی بودند که "لوفلند "می‌خواست آنها را بشناسد . برای پی بردن‌به علل و چگونگی این فرایندهااو باید قبل از هرچیز گروهی مناسب‌برای مطالعه و تحقیق می‌یافت . پیدا کردن چنین گروهی آسان‌نبود ،زیرا در آن زمان گروههای‌متعصب

مذهبی یا سیاسی زیادی وجود نداشت . به‌علاوه گروه مورد نظر باید در حوزه خلیج " سان فرانسیسکو " قرار داشته باشد . زیرا "لوفلند" در انتخاب محل پژوهش آزاد نبود و امکانات مالی او نیز ناچیز بود . از آنجا که این گونه گروهها به میزان قابل توجهی در حفظ اسرار خود می‌کوشند (و این یکی از دلائلی است که امکان مطالعات دقیق درباره آنها را کاهش داده است) . "لوفلند" مجبور بود گروهی را بیابد که اجازه مطالعه و تحقیق به او بدهند .

" لوفلند " حدود دو سال مناطق مذهبی واقع در حوزه خلیج " سان‌فرانسیسکو" را جهت یافتن یک جنبش اجتماعی کاملا "متعصب‌موردمطالعه و جستجو قرار داد . اوگروههای بسیاری یافت که به عقاید و ایده‌الوژیهای غیر عادی و عجیب علاقمند بودند ،اما اعضای آنها بیشتر به تماشاگر تا عضو یک جنبش اجتماعی شبیه بودند . آنها به اصول اعتقادات گوناگون گوش می‌دادند ، اما در مورد آنچه شنیده بودند واکنش و فعالیتی از خود نشان نمی‌دادند . به هر حال " لوفلند " در ماه فوریه سال ۱۹۶۲ ، گروه مورد نظرش رایافت. درباشگاهی که عده‌ای معتقدبودند با موجودات فضائی تماس برقرار کرده‌اندوبعضی ادعا می‌کردند با بشقابهای پرنده سفر کرده‌اند ، خانمی به "لوفلند"گفت که او نماینده گروهی است که پیام جالبی از کشور کره دارد ، بعد از گفتگوی کوتاهی ، معلوم شد که‌این پیام‌مربوط به بازگشت‌مسیح است و پیش بینی می‌کند که دنیابزودی به پایان‌خواهدرسید . "لوفلند "صادقانه‌بیان کرد که یک جامعه شناس است و به‌مطالعه جنبش های مذهبی‌جدید علاقمند می‌باشد . زن مزبور اظهار داشت که گروه او یعنی گــــروه " معارف الهی " (Divine Precepts) گروهی است‌که " لوفلند " با اطمینان‌می‌تواند آنرامورد مطالعه وتحقیق قرار دهد . "لوفلند" دعوت گروه‌مزبور را برای حضور در محل تجمع آنها و شنیدن‌مطالب بیشتری در مورد پیام آنها پذیرفت . پس‌از ورود ، به تنهائی در اتاقی سکونت نمـود و مدت دو ساعت و نیم به نواری در مورد ماموریت و پیام گروه گوش داد . سپس به دختـر خانمی بنام "لی" (Lee) معرفی شد . خانم " لی " در کشور کره ، مربی دانشکده بود ، ولی هم اکنون در امریکا ، سکونت داشت و فقط در گروه " معارف الهی " فعالیت‌می‌کرد . الهی " فعالیت می‌کرد .

یک‌هفته بعد " لوفلند " ، به همراه یکی از همکارانش تصمیم گرفتند ،به‌یکی‌ازجلسات هفتگی گروه" معارف الهی " بروند . هنگام ورود به این جلسه ، " لوفلند "بسیارمتعجب شد ، زیرا در آنجا با افراد بسیاری مواجه شد و دریافت که حداقل دوازده نفر از اعضای اصلی گروه با هم زندگی می‌کنند و تمام وقت و نیروی خود را صرف جلب دیگران ، بـه آئین تازه می‌نمایند . بنابراین " لوفلند "دریافت که گروه مورد نظرش را یافته است ،زیرا آنها گروهی با ایمان قوی ، متعصب و در مراحل اولیه رشد و تکامل بودند .

چندسال‌قبل‌ازپژوهش "لوفلند" یک‌مهندس‌کره‌ای‌بنام "سون‌چانگ" (Soonchang)، اعلام کرده بود که مسیح به جهان رجعت نموده و چند سالی بیشتر به روز رستاخیزنمانده

است سپس افرادی را که قرار بود در روز رستاخیز ، به بهشت بروند گرد خود جمع کرد . خانم " لی " هم در میان این افراد بود . در سال ۱۹۵۹ خانم " لی " به امریکا عزیمت کرد تا آئین تازه را تبلیغ نماید و پیروانی گردآورد . او ابتدا در یک شهر دانشگاهی در شمال غربی اقیانوس آرام مسکن گزید و به تدریج گروه کوچکی از پیروان را که همه جوان بودند، گردهم آورد. چون بعضی از اعضاء سوابق نامناسبی نظیر اختلاف و زد و خورد با همسایگان و افراد فامیل داشتند ، گروه به " سان فرانسیسکو " منتقل شد . چند تن از پیروان ، همسران یا کودکانشان را رها کردند و به همراه سایر اعضاء گروه ، به محل جدید رفتند . وقتی "لوفلند" با این گروه آشنا شد ،آنها نزدیک به یک سال بود که در شهر "سان فرانسیسکو" اقامت داشتند .

از اولین برخورد ، خانم " لی " و سایر افراد گروه می دانستند که " لوفلند " نامزد دریافت درجه دکترای جامعه شناسی است و علاقه اش به گروه جنبه حرفه‌ای و علمی دارد ("لوفلند" پس از مدتی متوجه شد که اعضای گروه فکر می‌کردند که خدا او را فرستاده تا پیروآئین جدید گردد ، اما او ماموریتش را به کندی تشخیص می دهد) . گروه ، "لوفلند" را پذیرفت ، او تمام اوقاتش را با آنها می‌گذراند .افرادگروه درباره گذشته ،وابستگی ها و فعالیتهای روزمره خود با او صحبت می‌کردند . "لوفلند" هر گاه فرصتی می‌یافت درباره آنچه‌دیده و شنیده‌بود یادداشتهائی برمی‌داشت .همچنین بعد از جلسات‌گروه‌مشاهداتش را روی نوار ضبط می‌کرد . برای مطالعه روائی (Validity) ، مشاهدات و تفسیرو تعبیر آنها از جامعه شناسان دیگر خواست ، گهگاه در جلسات گروه " معارف الیهی " حضوریابند و مستقلا" مشاهداتی انجام دهند .

نظـــــریه اول: چرا مردم به آئین تازه می‌گروند ؟ با گذشت زمان " لوفلند " درباره برخی عوامل که موجب پیوستن افراد به گروه " معارف الیهی " می‌شد به تنظیم نظریه‌ای پرداخت .ابتدا نظریه‌اش را برپایه‌مطالعه و تحقیق درباره وقایع زندگی‌پیروان آئین‌جدید استوار ساخت .او انگاره‌های مشترکی را جستجو می‌کرد تا بتواند روشن سازد که چرابرخی جوانان‌امریکائی هدفهای‌زندگی عادی ومعمولیشان‌را رها کرده ،به صورت یک گروه مذهبی تمام وقت در آمده‌اند .

"لوفلند"بعد از پرداخت و تنظیم نظریه‌اش ، فرآیند طولانی آزمایش و تجدیدنظر در آن را آغاز نمود . هر نظریه‌ای که برپایه مجموعه‌ای از داده‌ها و اطلاعات بنا شـود ، نمی‌تواند بوسیله همان داده‌ها و اطلاعات مورد آزمایش قرار گیرد .مثلا" این امکان‌وجود داشت که تمام پیروان آئین جدید که " لوفلند " با آنها مصاحبه کرده بود در برخـی از ویژگیها مشترک باشند و چون این خصوصیات مشترک ،منبع اصلی نظریه او بودند ،داده‌ها و نظریه ، خودبه‌خود با یکدیگر تطابق پیدا می‌کردند . "لوفلند"فقط هنگامی می‌توانست اطمینان حاصل کند که علل واقعی گرایش به آئین جدید را یافته است که به میزان قابـل

ملاحظه‌ای قادر بود پیش بینی کند ، در آینده چه نوع افرادی به آئین جدید می‌گروند ، زیرا پیش بینی ، آزمون اصلی و اساسی تمام فرضیات علمی است .

"لوفلند" مجبور بود مدتی صبر کند تا تعداد زیادی پیرو جدید به گروه بگروند ، در این صورت او می‌توانست ، خصوصیات ویژه‌ای را که درنظریه‌اش برای پیروان جنبش "معارف الهی" در نظر گرفته بود ، مورد آزمون قرار دهد . طبق نظریه "لوفلند" پیروان جدید باید با یکی از پیروان قدیمی رابطه نزدیک دوستی و یا خانوادگی داشته باشد و اگر عضو جدید فاقد این ویژگی یا یکی دیگر از خصوصیات یا عناصر مذکور در نظریه‌اش بود ، بایــد آن قسمت از نظریه را دوباره مطالعه‌نموده واحتمالا" آن را تغییر دهد .

تنها کافی نبود که "لوفلند" ، مطالعه و تحقیق خود را در مورد پیروان جدید متمرکز سازد ، بلکه باید افرادی را که در جلسات گروه شرکت می‌کردند ، اما به آن نمی‌پیوستند نیز دقیقا" مورد توجه قرار دهد . زیرا صحت و روائی نظریه " لوفلند " در صورتی تایید می‌گردیدکه افرادی که حداقل یکی ازخصوصیات اصلی موجود درنظریه‌را نداشتندازپیوستن به گروه خودداری می‌کردند . همچنین اگر فردی همه خصوصیات مندرج در نظریه‌را داشت ولی به آئین جدید نمی‌گروید ، معلوم می‌شد مطلب مهمی نادیده گرفته شده و نظریه‌ناقص است . "لوفلند" چندین ماه هر فردی را که وارد فعالیتهای گروه " معارف الهی "می‌شد ، موردمطالعه و تحقیق دقیق قرار می‌داد . مدتها با گروه در حرکت بود تا افراد را ازنزدیک مشاهده نماید . با افرادی که از فعالیتهای قبلی گروه آگاهی داشتند ، مذاکره کــرد ودر نتیجه صدها صفحه یاد داشت گرد آورد .

"لوفلند" کم‌کم متقاعد شد که نظریه‌اش در مورد آئین جدید درست است ، یعنی‌هر فردی‌که‌تمام‌خصوصیات‌لازم‌را داشته‌باشد ، به‌گروه‌می‌پیوندد و فردی‌که‌فاقدیکی ازخصوصیات اصلی باشدعضویت گروه را نمی‌پذیرد . همکاران "لوفلند" نیز که به‌طور مستقل و جداگانه مشاهدات و یاد داشتهای او را مطالعه می‌کردند ، یافته‌های او را تایید کردند .

نظـــریه دوم : ادوار فعالیتهای گروه . "لوفلند" در آغاز بیشتر ، به فرآیندگرایش به آئین جدید علاقمندبود . سپس مطالعه خود را برای یافتن پاسخ به پرسشهای متعدددیگری نیز ادامه داد . سئوالهائی مانند این که وقتی پیروان گروه" معارف الهی " درجلب سریع اعضای جدید شکست می‌خورند ، چه عواملی موجب بقاء و ادامه کارآنها می شود ؟ اودریافت که فعالیتهای گروه ، یک انگاره ادواری دارد و این الگوی تکراری و دوری موجب می‌شودکه اعضای گروه براساس ناشی ازعدم توفیق در جلب سریع اعضاء در مدتی کوتاه فایق آیند ، زیرا وجود ادوار متفاوت فعالیت ، به ایجاد امیدواری در ایشان کمک می‌کرد .

"لوفلند" متوجه شد ، افراد گروه " معارف الهی " ، به تناوب به فعالیتهای تبلیغاتی وسیع و برنامه‌های داخلی گروه‌می پردازند . مثلا" وقتی برنامه‌های‌تبلیغاتی‌رامعلق‌می‌گذارند ، به خرید وسائل ضروری و یا نظافت محل سکونتشان می‌پردازند و یا به چاپ مجدد کتــاب

مقدسشان همت می‌گمارند. او دریافت که آنها یک دور سه مرحله‌ای را طی می‌کنند. نخست در خارج از گروه برای یافتن پیروان جدید می‌کوشند و وقتی موفق شدند افراد جدیدی (معمولاً " در حدود دوازده نفر) ، را به جلسات بکشانند ، فعالیتهای خارج از گروه را به تدریج قطع می‌کنند و تمام نیرویشان را صرف قبولاندن آئین خود ، به اعضای تازه وارد می‌نمایند (مرحله دوم) . بعد از چند ماه معمولاً " تمام اعضاء جدید در فعالیتهای گروه شرکت می‌کنند و آنگاه گروه متوجه می‌شود کاری برای انجام دادن ندارد. معمولاً " نه پیروان جدیدی که نشان دهنده کوشش و فعالیت آنها باشد، به گروه می‌پیوندد و نه امیدهای گذشته آنها را مشغول و دلخوش نگه می‌دارد. در این هنگام به جای آنکه برای گرد آوری یک گروه جدید به خیابانها برگردند ، به مطالعه عمیق یکی از برنامه‌هایشان می‌پردازند که تا چند ماه آنها را کاملاً " مشغول می‌کند و در عین حال نیروی جدیدی نیز بدست می‌آورند و از توفیق برنامه‌هایشان مطمئن می‌شوند. بالاخره یک محل سکونت مناسب و جدید، انتشار یک کتاب تازه ، مرحله سوم را پایان می‌دهد . بعد از اتمام فعالیتهای فوق گروه انگیزه کافی برای تجدید فعالیتهای تبلیغاتی خود را خواهد داشت .

"لوفلند "چگونه می‌توانست مطمئن شود که این دور با فعالیتهای گروه مطابقت دارد؟ او نخست فعالیتهای قبلی گروه را مطالعه نمود و دریافت که گروه قبل از شروع مشاهدات او چه کارهائی انجام داده است . وجود دفتر مهمانان گروه ، به او امکان داد انگاره‌های فعالیتهای گذشته را تحقیق و مطالعه نماید ، زیرا افرادی که عضویت گروه را می‌پذیرفتند ، به هنگام بازدید، اسامی و تاریخ ورود خود را در آن ثبت می‌کردند. "لوفلند" دریافت که در بعضی ماهها هیچ فردی به عضویت رسمی گروه در نیامده و دفتر را امضاء نکرده است ، در حالی که در برخی از ماهها تعداد زیادی از افراد دفتر را امضاء کرده‌اند . او همچنین برنامه‌های مختلف گروه را تاریخ گذاری نمود ، تمام برنامه‌ها در مدت چند ماه انجام شده بود ، آنهم بعد از دوره‌ای که عده زیادی دفتر را امضاء کرده بودند و طی دوره‌ای که هیچ کس دفتر را امضاء نکرده بود ، برنامه‌ای هم انجام نشده بود . انگاره‌های فعالیتهای گذشته گروه ، نظریه "لوفلند " را کاملاً " تایید می‌کرد .

به هر حال نظریه فعالیت ادواری " لوفلند " ونتایج آن باید آزمون پیش بینی را هم بگذراند . بنابراین " لوفلند " به پیش بینی برنامه‌هائی که در گروه پیشنهاد و اجرا می‌شد پرداخت ، به طوری که توانست زمان تقریبی اجرای برنامه‌ها را قبل از آنکه گروه آنها را اعلام نماید ، پیش بینی کند و چون پیش بینی‌هایش به واقعیت پیوست ، به میزان قابل توجهی اطمینان یافت که فرایند یا مکانیزمی را شناخته است که جنبش های کوچک اجتماعی می‌توانند بوسیله آن ، به هنگام مواجهه با شرایط مایوس کننده امیدشان را حفظ کنند .

روش یافتن (Method) : روشی را که "لوفلند "در جمع آوری داده‌ها و اطلاعات به

کار برد . معمولا" مشاهده از طریق مشارکت می‌نامند و از آنجا که جامعه شناس رابطه‌ای رو با رو با افراد مورد مطالعه‌اش دارد ، قادر است مستقیما" فرایندهای گروه را آن چنان‌که هست ، مشاهده نماید . برای انواع مسائل و پرسشهائی که "لوفلند" با آنها مواجه می‌شد، بدون‌تردید مشاهده از طریق مشارکت بهترین روش تحقیق بود . باید توجه داشت ، مطالعه‌ای که "لوفلند" انجام داد با مشاهده روزمره سایر مردم مثلا" کاری که شما در کلاس یا در جمع دوستان انجام می‌دهید ، تفاوت اساسی دارد . "لوفلند" نخست مشاهداتش را به‌طور منظم یاد داشت می‌کرد ، سئوالات معین و خاصی تنظیم می‌نمود و میکوشید اطلاعات مشخصی را در یک جا گرد آوری و مرتب نماید . مثلا" داده‌ها و اطلاعات مربوط به زمینه و سابقه‌هر یک از افرادی که‌در جلسات گروه شرکت‌می‌نمودند برای پاسخ به سئوالات‌مربوط به فرایند گرایش به آئین جدید نقش قاطعی را ایفاء می‌کردند .

"لوفلند" کوشش و احتیاط فراوانی بخرج می‌داد تا خود را نفریبد و تنها آنچه را انتظار دارد ، نبیند .واقع بینی و احتیاط او را یاری کرد تا جنبش" معارف‌الهی "رابهتر از اعضاء و رهبران آن بشناسد . بیاد آوریم که او چند بار افرادی را از خارج گروه دعوت کرد تا مستقلا" به مشاهده پردازند و درباره درستی یافته‌هایش داوری کنند . چند تن از همکاران جامعه شناس "لوفلند" در مدت مطالعه و به منظور ارزیابی تحقیقات او ، به طور متناوب ، مشاهدات ، روشهای مشاهده و داده‌هایش را کنترل نمودند . این پژوهش تا حدودی زحمتی را که جامعه شناسان برای یافتن واقعیات و آزمون نظریه‌هایشان در برابر مدارک و شواهد تحمل می‌کنند ، نشان می‌دهد . بنابراین جامعه شناسی با بکار گرفتن روشهای علمی ، شرایط لازم یک علم را دارا می‌شود و در نتیجه از شعور عادی که افراد درباره زندگی اجتماعی دارند ، متمایز می‌گردد .

آزمایش یا تجربه علمی (Experiment)

می‌دانیم که باید افراد را با توجه به جنبه‌های انسانی و درونی و نه جنبه ظاهری و فیزیکی ارزیابی کنیم . تا چند سال قبل دانشمندان علوم اجتماعی شکل ظاهری فرد را به عنوان یک عامل اساسی در زندگی اجتماعی نادیده می‌گرفتند .یکی از دلایل عدم‌توجه به خصوصیات ظاهری و فیزیکی ناشی از این عقیده بود که علم نباید به ویژگیهای سطحی توجه داشته باشد . علت دیگر ناشی از اکراه دانشمندان علوم اجتماعی به قبول تأثیر عوامل ارثی و زیستی و در نتیجه ظاهری در رفتار انسان بود ، زیرا آنان عوامل محیطی را موثرتر می‌دانسته و می‌دانند .

مسلم گردیده است که خصوصیات ظاهری افراد در قضاوت دیگران درباره آنها اثر دارد و در نتیجه‌این موضوع از نظر علمی برای مطالعه‌و تحقیق اهمیت فراوان پیدامی‌کند .

هر چند می‌دانیم نباید مردم را برحسب ویژگیهای ظاهریشان مورد قضاوت قرار داد، اما همه ما گهگاه چنین می‌کنیم، هم چنان که "جرج هربرت مید" (George HerbertMead) و دیگران خاطرنشان ساخته‌اند، ما خودمان را آن‌چنان که دیگران ما را می‌بینند، می‌بینیم به عبارت دیگر، هویت ما ساخته جامعه است.

"الن برشید (Ellen Berscheid)، روانشناس اجتماعی و "الین والستر" (Elaine Walster)، جامعه‌شناس، در اواسط دهه ۱۹۶۰، مطالعه اهمیت اجتماعی خصوصیات ظاهری و فیزیکی را آغاز نموده، به مطالعه و تحقیق در مورد قرارهای ملاقات میان دانشجویان پرداختند. آنها دریافتند که ویژگیهای ظاهری و فیزیکی، موثرترین عامل برای جلب توجه بوده‌است. خصوصیات ظاهری و فیزیکی مقدم برملاحظات و عوامل دیگر از جمله ارزشها، علایق و فعالیتهای دوست و قرار ملاقات با افراد تاثیر داشته است. نتیجه مطالعه و تحقیق این پژوهشگران، اهمیت خصوصیات ظاهری و فیزیکی در زندگی افراد را آشکار نمود.

در سال ۱۹۶۷ "کارن دیون" (Karn Dion 1967)، جهت اخذ درجه دکترا وارد دانشگاه "مینه سوتا" شد، در آنجا بود که یافته‌های پژوهشی "برشید" و "والستر" که مطالعاتشان را در ایالت "مینه سوتا" انجام داده بودند، مورد توجه او قرار گرفت.

"دیون" مطالعه آنها را جالب دانست وتصمیم گرفت کار "برشید" و "والستر" را در زمینه اثر خصوصیات ظاهری و فیزیکی در روابط عاشقانه و قرارهای دوستانه دنبال کند. مسیر تجربیات چند ساله او آنچه‌راکه‌همه‌تاحدودی‌می‌دانیم، اما آرزو می‌کنیم واقعیت نداشته باشد، آشکار کرد. ویژگیهای ظاهری و فیزیکی تاثیر عمیقی بر واکنش و ارزیابی مردم نسبت به یکدیگر دارد. تاثیری که حتی تا مرز چگونگی واکنش یک زن جوان نسبت به بدرفتاری کودکان ادامه می‌یابد.

آزمون نظـــــــریه بوسیله آزمایـــش: "دیون" با این تصور مطالعه و تحقیق خـود را شروع کرد که تعبیر و تفسیرهای افراد در مورد بدرفتاری کودکان، مانند، بیگناه، جدی وياحتی‌شرور، به طور قابل ملاحظه‌ای متاثر از خصوصیات ظاهری و فیزیکی کودک است. او فکر می‌کرد که مردم، کودکان زیبا را فرشتگان کوچک می‌خوانند و بدرفتاری آنان را می‌بخشند در حالیکه اطفال زشت را همچون هیولا می‌نگرند و برای بدرفتاریهای مشابه با خشونت بیشتری با آنها رفتار می‌کنند.

قدم بعدی برای "دیون" این بود که از طریقی نشان دهد که گمان و تصوراودرست یا نادرست است. او چگونه می‌توانست نشان دهد که زیبائی در قضاوت و داوری تاثیـر می‌گذارد؟ راه حل برای او انجام یک آزمایش یا تجربه علمی بود. وقتی انجام آزمایش (تجربه علمی) امکان پذیر باشد، دانشمندان علوم اجتماعی استفاده از ایـن روش را

برای آزمون نظریه‌هایشان ترجیح می‌دهند . زیرا استفاده از روش آزمایش در مطالعات و تحقیقات ، به پژوهشگر امکان می‌دهد تا با تغییر و دست کاری عامل یا عواملی که آنها را علت پدیده‌ای می‌داند ، کنترلهای لازم را برای مطالعه و تحقیق خود بعمل آورد . حتی به آزمایشگر امکان می‌دهد که این عامل یا عوامل را از سایر عواملی تفکیک نماید که ممکن است تاثیری در پدیده مورد آزمایش داشته باشد .

صحت و موفقیت یک نظریه مربوط به توانائی پیش بینی رفتار و یا رویداد مورد نظر است . مانند "لوفلند" که کوشش نمود تا رفتار و برنامه‌های اعضاء گروه " معارف الهی " را پیش بینی نماید ، اما او برای این کار مجبور بود که در انتظار بماند ، تا رویداد در وقت و موقع معین ظاهر شود و سپس صحت نظریه‌اش را ارزیابی کند . ولی تحقیق و مطالعه با استفاده از روش آزمایش تا حدودی کنترل بر زمان و تعیین مسیر و جهت وقایع را میسر می‌سازد .

آزمایشگر ، موضوع ، اشیاء و افرادی را که آزمایش درباره آنها انجام می‌شود ، بد حدس می‌گیرد . نوع و زمان وقوع رویدادها را کنترل می‌کند . البته بسیاری از رویدادهای زندگی اجتماعی را نمی‌توان درآزمایشگاه ایجاد کرد . مثلا "لوفلند" نمی توانست شرایط لازم و کافی نظریه‌اش را در آزمایشگاه فراهم آورد . او هیچ گونه امکان انتخاب دیگری غیر از مطالعه در شرایط طبیعی نداشت ، اما مطالعه و تحقیق " دیون " در شرایط آزمایشگاهی قابل اجراء بود و حتی در این شرایط بهتر از هر شرایط و موقعیت دیگری می‌توانست انجام شود . اگر " دیون " مجبور بود ، مردم را در حالت طبیعی مورد مشاهده قرار دهد تا ببیند رفتار آنها برحسب خصوصیات ظاهری و فیزیکی کودکان تغییر پیدا می‌کند ، یا نه ، با بسیاری از مسائل و مشکلات پیچیده روبرو می‌شد . زیرا هیچ دو کودکی دقیقا " رفتار بدی را به‌طور یکسان انجام نمی‌دهند . بنابراین معلوم نخواهد شد ، واکنشی که از طرف دیگران نسبت به آنها صورت می‌گیرد ، مبتنی برخصوصیات ظاهری و فیزیکی یا تفاوت در رفتار کودکان و یا حتی شرایط ، موقعیت و زمان است . به علاوه تا وقتی بیشتر کودکان مانند اغلب بزرگسالان از نظر خصوصیات ظاهری درحد متوسط قرار دارند ، دشوار است یکی را زیباتر از دیگری بدانیم ، اما در آزمایشگاه می‌توان این سردرگمی‌ها را به طورموثر از میان برداشت .

طـــرح آزمایشـــی : " دیون " یک طرح آزمایشی ساده و موثـر انتخاب کرد . او توصیفاتی از بدرفتاری تعداد کودکان هفت ساله را درزمین ورزش تهیه نمود و سپس عکسهای مختلفی از کودکان نیز فراهم آورد و در مقابل هر یک از توصیفات یکی از عکسها را قـرار داد . حال با توجه به اینکه تصور افراد در موردزیبائی و زشتی ، اساسی ذهنی دارد باید دید " دیون " چگونه می‌توانست ، زیبائی و زشتی را به طور عینی تعیین نماید . دراین مورد او از افرادی برای داوری و ارزیابی زیبائی و زشتی عکسها استفاده نمود . به این ترتیب او عکسهائی را انتخاب نمود که داوری در مورد زشتی و یا زیبائی آنها بسیار شبیه

بهم بود، یعنی زشتی و یا زیبائی کودک ، مورد تایید همه افراد قرار می‌گرفت . تعداد عکسهای پسران و دختران مساوی بود . کودکانی که در طبقه زشت قرار می‌گرفتند ، عیب جسمانی نداشتند . عکسها فقط نشان دهنده کودکان بسیار زیبا و یا بسیار زشت بود . مواد اصلی آزمایش " دیون " عبارت از تصاویر و توصیفاتی مربوط به آنها بود .

" دیون " برای انجام مطالعه‌اش از ۲۴۳ ، دانشجو دختر دوره لیسانس استفاده کرد . به هر یک از آنها یک سری از توصیفات بدرفتاری همراه با تصاویر کودکانی نشان داد که مرتکب آن بدرفتاری‌ها شده بودند . هر یک از دختران جوان بعد از خواندن توصیفات باید میزان بدرفتاری و شدت مجازات کودک را تعیین می‌کردند و احتمالا " اگر کودکی دوباره مرتکب رفتار مشابه‌ای می‌گردید از آنها خواسته می‌شد ، کودک را با صفاتی مانند خوب یا بد ، مهربان یا بیرحم و از این قبیل معرفی کنند .

" دیون " علاقمند بود یک واقعه مشابه هم در مورد یک کودک زشت و هم در مورد یک کودک زیبا ارزیابی شود تا روشن گردد آیا افراد ، نسبت به رفتار کودکان زیبا قضاوت مثبت‌تری دارند ، اما این روش موجب می‌شد که دختران دانشجو بدانند که در یک طرح آزمایشی شرکت کرده‌اند و واقعا " کودکان مورد نظر رفتارهائی را که توصیفات کنار هر عکس به آنها نسبت می‌دهد ، انجام نداده‌اند و در نتیجه مطالعه را با مسائل و مشکلات جدیدی مواجه نماید . بنابراین آزمایشگر برای هر بدرفتاری ، به نیمی از دختران تصویر یک کودک بسیار زیبا و به نیمی دیگر تصویر یک کودک بسیار زشت را نشان داد . برای تعیین این‌که خصوصیات ظاهری فرد ، برداوری دیگران تاثیر می‌گذارد ، " دیون " پاسخ دختران را درباره کودکان زشت و زیبا که مرتکب عمل بد مشابهی شده بودند ، مقایسه نمود . نتایج حاصل از این مقایسه نظریه " دیون " را مبنی بر تاثیر بسیار زیاد خصوصیات ظاهری و فیزیکی در قضاوتهای افراد تایید کرد . به این معنی که وقتی کودکان بدرفتار ، بسیار زیبا بودند ، بیشتر دختران بهانه‌هائی برای بدرفتاری آنها پیدا می‌کردند و اظهار می‌داشتند اعمال آنها از آن گونه نیست که سزاوار مجازات شدید باشد ، اما وقتی همان بدرفتاریها به یک کودک زشت نسبت داده می‌شد ، قضاوت اغلب دختران بسیار خشن و جدی بود و بیشتر آنان کودک را به عنوان یک خلافکار همیشگی یا ذاتی توصیف می‌کردند .

یکی از دختران در مورد یک کودک زیبا که گفته شده بود بطرف یک سگ خواب ، سنگ پرتاب کرده ، چنین اظهار داشت :

" به نظر می‌رسد او دختر کوچک کاملا " حجالتی ، خوش رفتار و بسیار مودب باشد . او می‌تواند به راحتی باهمسالانش سازگار شود و برآنها تاثیر خوبی بگذارد . . . او با همه به خوبی بازی می‌کند ، امااوهم ،مانند دیگران گاهی اشتباه می‌کند و ضرورتی ندارد که بدرفتاری او جدی تلقی شود . "

وقتی تصویر یک دختر کوچک زشت با شرح و توصیف مشابه به یکی دیگر از دختران ارائه شد ، او چنین اظهار نظر کرد :

"فکر می‌کنم کودک مراحمی است و برای آموزگارانش نیز باید مسأله‌ای باشد. او باید در خانه می‌ماند . . . به طور کلی او یک مشکل واقعی است".

بنابراین آشکار است که زیبائی تنها موجب لذت بصر نیست، بلکه قضاوت وداوری بیننده‌را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. با این آگاهی درباره یافته‌های "دیون" وچگونگی مطالعه و تحقیق اومی‌توانیم آزمایش "دیون" رابا تفصیل بیشتری مورد توجه قراردهیم. در این آزمایش تمام عناصر مناسب یک طرح دقیق آزمایشی موجود است.

<u>متغیـــــر مستقـــــل</u> : تمام‌آزمون‌هاحداقل شامل‌یک متغیرمستقل هستندکه‌آزمایشگر آنرا کنترل می‌نماید. این متغیر به این دلیل مستقل خوانده می‌شود، زیرا عاملی‌است‌که تصورمی‌شود، سبب و علت تغییرات عامل یا عوامل دیگر است و یا در تغییرات آنها تاثیر می‌گذارد. متغیر، یعنی عاملی که بیش از یک ارزش یا حالت را در برمی‌گیرد. مثلاً اگر جریان برق را به عنوان متغیر مستقل در نظر بگیریم ضروری است که بتوانیم آنرا قطع و وصل نمائیم. در آزمایش یاد شده متغیر مستقل، زیبائی کودکان بود و دو ارزش را در برداشت: بسیار زیبا و بسیار زشت. متغیر مستقل در یک آزمایش باید به دقت مشخص و معین گردد، یعنی در این مورد "دیون" می‌توانست تعیین نماید کدام یک از دختران‌بعد از خواندن شرح بدرفتاری، کودک را زیبا یا زشت می‌بینند. به عبارت دیگر، زشتی یا زیبائی عکسهای کودکان آن چنان بود که هیچ فردی در موردزشتی و یا زیبائی آنهاتردید نمی‌کرد.

<u>متغیـــــر وابستـــه</u> : متغیر وابسته‌عاملی است‌که از متغیر مستقل متاثر می‌شود، به‌بیان دیگر این متغیر، به متغیر مستقل، وابسته است. در آزمایش "دیون" ارزیابی رفتارکودکان متغیر وابسته بود زیرا "دیون" دریافت که این ارزیابی به زیبائی و زشتی کودک وابسته است. کودکان زشت در مقایسه باکودکان‌زیبا برای بدرفتاریهای یکسان، احتمالاً ارزیابی منفی بیشتری می‌گیرند. بنابراین متغیر مستقل، تغییراتی را که در متغیر وابسته صورت می‌گیرد، ایجاد می‌نماید و یا علت آن است.

<u>کنتـــــرل هـــــا</u> : در یک آزمایش کنترل کردن یعنی از میان بردن این احتمال که برخی عوامل، غیر از موارد تصادفی، علت تغییرات متغیر وابسته باشند. "دیون" با انتخاب تصادفی دختران جوان، خود را در مقابل عوامل دیگری که ممکن بود در مطالعه و تحقیق او ایجاد اختلال نمایند، مطمئن ساخت. "دیون" در این آزمایش برای انتخاب دختران جوان و ارائه‌تصاویر کودکان‌زشت و یا زیبا همراه با توصیفات‌مربوط به هر تصویر، از روش انتخاب‌تصادفی استفاده‌کرد. یعنی انتخاب دختران جوان برای مشاهده عکسهای کودکان همراه با توصیف‌بدرفتاری متعلق به هر عکس، براساس تصادف انجام‌گرفت. روش

ماده انتخاب تصادفی این است که با پرتاب سکه و مشاهده خط یا شیر آن تعیین نمائیم که چه فردی ، چه عکسی و با چه توصیفی را ملاحظه نماید .

اگر "دیون" از روش نمونه‌گیری تصادفی استفاده نمی‌کرد ،ممکن بود افرادی را انتخاب نماید که هنگام دیدن تصاویر کودکان زیبا ، به دلائلی غیر از زیبائی ، همدردی و محبتی بیش از حد معمول نسبت به آنان ابراز نمایند . در نتیجه امکان داشت ، اختلافات موجود در میزان محبت و همدردی دختران جوان و نه اختلاف موجود در خصوصیات ظاهری و فیزیکی کودکان موجب تفاوتهای بدست آمده از ارزیابیهای دو گروه باشد . " دیون " با استفاده از نمونه‌گیری تصادفی تنها نگران عوامل مخل ناشی از انتخاب تصادفی در این آزمایش یا تجربه علمی بود .

کاربرد : آیا تحمل این همه زحمت و کوشش برای بدست آوردن چنین نتایجی ارزش دارد؟ چنانکه در فصل اول اشاره کردیم ، رفتار بشر همیشه ثابت نیست ،بلکه تغییر پذیر می‌باشد . این مطالعه و تحقیق نشان می‌دهد ،بسیاری از کودکان به سبب خصوصیات ظاهری و فیزیکی غیر مقبول در معرض رفتار و قضاوتهای غیر منصفانه قرار گرفته و می‌گیرند. اگر فکر می‌کنیم چنین تبعیضی قابل اعتراض و بر خلاف عقاید ماست باید راههائی بیابیم تا مردم را از این انحراف ناآگاه ، مطلع سازیم . مثلا"،معقول به نظر می‌رسد که استادان و دانشجویان را برای نشان دادن این واقعیت که در قضاوتها و رفتارشان ، تحت تاثیر خصوصیات ظاهری و فیزیکی قرار دارند در جریان یک چنین مطالعاتی بگذاریم . به این امید که بعد از دانستن این واقعیات ، چنین تبعیضاتی در رفتار خود را از میان ببرند. با آگاهی از نتایج چنین مطالعات و یافته‌هائی می‌توانیم ،جنبه خود تباهی یافته‌های علوم اجتماعی را دریابیم . اگر مردم براساس خصوصیات ظاهری و فیزیکی نسبت به یکدیگر تفاوت و رفتاری غیر منصفانه دارند ، امیدواریم دانستن این مطالب منجر به تغییر رفتار آنان گردد و روزی نه چندان دور برسد که نتایج و یافته‌های پژوهشهائی مانند تحقیق " دیون " در رفتار بشر موثر واقع گردد .

بررسی (Survey)

در شب عید میلاد مسیح سال ۱۹۵۹ ،گروهی از جوانان آلمانی ، به یک کنیسه یهودی در شهر "کلن" (Cologne)، بی‌احترامی کردند .صلیب‌های شکسته‌ای که باخشونت بر در و دیوار ترسیم کرده بودند ،نشان می‌داد که گرایش ضد یهود همراه با نابودی رایش سوم از میان نرفته است . در مدت چند روز پس از واقعه مزبور ، وقایع مشابهی در چند شهر دیگر آلمان رخ داد . این موج به سرعت در آلمان گسترش یافت و سپس به سایر نقاط اروپا و از آنجا به ایالات متحده امریکا کشیده شد . در ماه مارس ۱۹۶۰ ، تقریبا" دو ماه بعد از اولین رویداد در آلمان ، حداقل ۶۴۳ حادثه مشابه در امریکا روی داد . این وقایع

برای خبرگزاریها و وسائل ارتباط جمعی موضوع‌های قابل توجهی بودند ، اما چندی بعد توفان همان گونه که به نحوی اسرار آمیز آغاز شده بود ، فرونشست و بزودی مردم آنرا فراموش کردند ، به جز یک گروه که آنرا فراموش نکرد .

در سال ۱۹۱۲ ،برای مبارزه با گرایش ضد یهود در ایالات متحده امریکا "مجمع ضد افترا،بنای بریث"(Anti-Defamation League of B'nai B'rith)تاسیس شد،امادر اواخر دهه ۱۹۵۰، رهبران این مجمع معتقد شدند که گرایش ضد یهود در امریکا از میان رفته‌است و بیشترتوجه خود را به مسائل مربوط به تبعیضات نهادی جامعه امریکا و جنبش آزادی سیاه پوستان ، معطوف کردند .با ظهور دشمنی و تجاوزهائی که‌گهگاه‌علیه اموال یهودیان صورت‌می گرفت ، اعضاء " مجمع ضد افترا "عمیقا " تحت تاثیر قرار گرفتند و متوجه ضرورت مطالعه و تحقیق درباره بسیاری از مسائل ، مانند منابع ، استمرار و نیروهای بالقوه گرایش ضد یهود در آمریکا و به طور کلی مساله پیش داوری شدند .رهبران " مجمع ضد افترا " تصمیم گرفتند، کمک پژوهشگران دانشگاه " برکلی " را جلب نمایند . مجمع با توجه به سوابق ،دانشمندان علوم اجتماعی این دانشگاه را جهت پژوهش مزبور برگزید ،زیرا آنان مطالعات وتحقیقات زیادی در زمینه پیش داوری انجام داده بودند .اعضاء مجمع می دانستند که گروه‌برجسته‌ای از جامعه شناسان ، روانشناسان و دانشمندان علوم سیاسی در "برکلی" وجود دارند که علاقمند به مطالعه این مساله می باشند .

استفاده از روش بررسی

این گروه از دانشمندان علوم اجتماعی در مرکز پژوهش دانشگاه "برکلی "گرد آمدند و کار را به پژوهشهای مستقل ،ولی هماهنگ و مرتبط تقسیم کردند . برخلاف روش مشاهده از طریق مشارکت‌که بوسیله" جان لوفلند" انجام شد ، روش بررسی در سطح وسیع (روشی که از طرف پژوهشگران دانشگاه " برکلی " بکار رفت) ، بسیار پرخرج بود . هزینه‌های لازم‌برای "لوفلند"غیر از مخارج شخصی ،مخارج تهیه نوار ضبط صوت ، جعبه‌های بایگانی و مقداری کاغذ و نوارهای ماشین تحریر بود . اما باید توجه داشت که انجام مصاحبه با چندهزار نفر که‌به طورتصادفی از میان‌جمعیت بزرگسال درمناطق مختلف‌انتخاب‌می شدند ، مبالغ زیادی دستمزد و هزینه ،به‌همراه داشت .همچنین تنظیم‌این مصاحبه‌ها برای‌عملیات کامپیوتر نیز مستلزم مبالغ زیادی پول و کار بود .

با وجود مشکلات موجود ، روش بررسی ، تنها روش قابل اعتماد و معتبر در بدست آوردن نوع معینی از اطلاعات است . اگر بخواهیم درباره توزیع برخی از صفات موجوددر یک جامعه آماری ، مثلا " گرایش ضد یهود یا تمایلات سیاسی اطلاعاتی بدست آوریم ،سایر روشها برای رسیدن به هدف ، مناسب نیستند (اگر شیوه ارزان‌تری برای پیش بینی‌نتیجه انتخابات وجود می‌داشت ،هیچ کس دهها هزار دلار برای بررسی ،به سازمانهای‌تحقیقاتی

و آماری نمی‌پرداخت) .
مطالعه گرایش ضد یهود مستلزم بکار گرفتن روش بررسی بود . نه روش آزمایش یا مشاهده که قبلاً با آن‌ها آشنا شدیم . در دنیای واقعی نمی‌توان افرادی را یافت که نوعی طرز تلقی نسبت به یهودیان نداشته باشند . مردم یا ضد یهود هستند و یا نیستند امکان ایجاد متغیرهای مستقلی که برای این بررسی ضروری بود در آزمایشگاه وجود نداشت . زیرا نمی‌توان افراد را به آزمایشگاه آورد وبرخی از آنان را به صورت فارغ‌التحصیل دانشگاه و بعضی را به صورت افرادی درآورد که از دبیرستان ترک‌تحصیل کرده‌اند . همچنین نمی‌توان در آزمایشگاه بعضی از مردم را به عنوان محافظه کار دینی و دیگران را به صورت افرادی بی‌ایمان درآورد . مطالعه فوق باید مردم را همان طور که هستند ، مورد توجه قرار دهد و علل رفتار آنها را مطالعه نماید .

" چارلز گلاک " (Charles Glock)، مدیرمرکز تحقیقات دانشگاه و " رادنی استارک " (Rodney Stark)، دانشجوی سال دوم فوق لیسانس جامعه شناسی ، در دانشگاه " برکلی " مسؤول برنامه‌ریزی طرحهای مطالعه گرایش ضدیهود بودند . آنها با مشکلات زیاد توانستند تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی را به گروه تحقیق جلب نمایند . بعضی از اعضای گروه ضرورتی در انجام این مطالعه احساس نمی‌کردند . به نظر آنها ارتباطی بین تعالیم مسیحیت و گرایش ضدیهود وجود نداشت در حالی که دیگران به وجود چنین رابطه‌ای معتقد بودند . "گلاک و استارک "تصور می‌کردند همین عدم توافق لزوم پژوهش در این مورد را تایید می‌کند . پژوهشگران درهجده ماه اول ، مشغول برنامه ریزی و تهیه سئوالات وارزیابی روشهای پژوهشی بودند . آنها تاریخ روابط مسیحیت و یهود ، سنت‌های خداشناسی و نوشته‌های کلیساهای معاصر را مطالعه کردند . این برنامه ریزی ، طرح و نظریه‌های کلی را روشن ساخت .

نظـــــریه و مــــــدل : تاریخ نشان می‌داد که منبع اصلی گرایش ضد یهود ، اختلاف و کشمکش دینی می‌باشد وهمین عامل موجب تفاوت میان یهودیان با دیگران است . اختلافات موجود میان مذاهب و فرق مسیحی هرگز به اندازه کشمکش شدیدی که بین مسیحیان و یهودیان وجود داشت ، دیده نمی‌شد . به‌علاوه رشد و توسعه قوانینی که آزادیها و حقوق یهودیان را محدود می‌کرد ، مانند اسکان یهودیان در گتوها (Ghettos)، یعنی ایجاد محله خاصی که یهودیان مجبوربودند فقط در آنجا زندگی کنند ، بوسیله اعلامیه‌های کلیساهای مختلف تشویق می‌شد . قبل از ظهور نازیسم آخرین اجبار قانونی در اروپا درباره محل اقامت یهودیان در محله‌های مخصوص از طرف واتیکان صادرشده بود که در سال ۱۸۷۰ از میان برداشته شد . با توجه به مطالعه تاریخ ، "استارک گلاک " نظریه‌ای را مطرح ساختند که برطبق آن سرسپردگی و ایمان به اعتقادات و تعالیم مسیحیت درباره پایگاه دینی یهودیان و نقش آنان در شهادت حضرت مسیح ، اعتقادات معاصر ضد یهود را شکل می‌دهد . این

نظریه شامل تعدادی مفاهیم مجرد بود که بوسیله حروف و کلمات به یکدیگر مربوط شده ، جملاتی به صورت فرضیه را بوجود می‌آورند . این جملات بازگو کننده ، چگونگی تاثیر عوامل بریکدیگر براساس روابط علت و معلولی میان آنها بود . این مفاهیم عبارت بودند از تشت و تعصب ، یعنی اعتقاد به تعالیم سنتی مسیحیت ، انحصارگری ، یعنی اعتقاد به اینکه مسیحیت تنها دین برحق بوده و رستگاری فقط از آن مسیحیان می‌باشد ، تصورات دینی منفی درباره یهودیان از نظر تاریخی ، یعنی اعتقاد به این که یهودیان قدیم از یونان آمده‌اند و مسؤول شهادت حضرت مسیح می‌باشند ، تصورات دینی منفی درباره یهودیان معاصر ، یعنی اعتقاد به این که یهودیان هنوز به خاطر شهادت حضرت مسیح بخشوده نشده و بنابراین لعنت شده‌اند ، "گلاک و استارک"وجود یک نظم و رابطهٔ علی در حال رشد و توسعه‌ای را مطرح ساختند که با اعتقاد و تعصب به مسیحیت آغاز شده وبه تصور منفی مسیحیان درباره یهودیان معاصر پایان می‌پذیرد . سپس فرض دیگری راعنوان کردند که‌برطبق آن زمینه‌های‌دینی به دنیای مادی نیزسرایت کرده و مردم‌را برای‌پذیرش گرایش ضد یهود در این جهان آماده و مستعد می‌سازد . بالاخره همه این عوامل موجب می‌شوند که مسیحیان ، یهودیان را غیر قابل اعتماد و مستحق خشم ، قهر و تبعیض بدانند .

آزمون نظریه با استفاده از روش بررسی : " گلاک و استارک "برای آزمون نظریه و ارزیابی اجزاء و عناصر نظریه‌شان بایدروشهای اندازه‌گیری مناسبی‌را انتخاب می‌نمودند . به ویژه لازم بود ، سئوالهائی تنظیم کنند که بوسیله آنها بتوانند ، مردم را براساس نظریات و طرز تلقی‌هایشان در مورد هر یک از اجزاء و عناصر نظریه ، طبقه بندی نمایند. مثلا" چه نوع سئوالهای معتبری می‌تواند نشان دهنده مردمی باشد که متدین و متعصب هستند و می‌توان آنان رامسیحیان معتقد و مومن دانست .طرح پیشنهادی‌مناسب ،مطالعات بسیاری لازم داشت .پژوهشگران بعد از مشورت با روحانیون ، طرحها و سئوالات مقدماتی را تهیه کرده شروع بکار نمودند . گروهی از داوطلبان کلیساهای محلی گرد آمده و یک پرسشنامه‌مقدماتی راپاسخ دادند و درمورد پرسشهای‌مبهمی که نمی‌توانستند در موردآن‌ها اظهار نظر کنند با پژوهشگران گفتگو کردند . طرح بعدی پرسشنامه برای چند هزار نفر که به طور تصادفی از فهرست و اسامی کلیساهای محلی انتخاب شده بودند ، فرستاده شد. سپس نتایج آنهامورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت تا مسلم شود ، پرسشنامه‌ها رضایت‌بخش هستند . نتایج خوب بود و " گلاک و استارک " مطالعه و بررسی خود را ادامه دادند .

روش بررسی را هم می‌توان از طریق مصاحبه و هم از طریق تنظیم و ارائه پرسشنامه به کار برد . پرسشنامه روش بسیار ارزانتری است ، زیرا هزینه پست از دستمزد مصاحبه کنندگان کمتر می‌باشد . اما در روش پرسشنامه ، معمولا" تعدادی از پرسشنامه‌ها از طرف

دریافت کنندگان برمی‌گردد . روائی نتایج براساس نمونه‌گیری تصادفی از جمعیت آماری بستگی به میزان اطلاعات و در صد برگشت پرسشنامه‌ها از طرف افراد انتخاب شده‌درنمونه دارد .

گلاک و استارک " به این علت روش پرسشنامه را انتخاب کردند که امکانات مالی آنها اجازه نمی‌داد با افراد بسیاری که مورد نظر آنها بودند ، مصاحبه به عمل آورند . آنها تصمیم گرفتند ابتدا رابطه بین دین و پیشداوری را عمیقا " مطالعه‌نمایند و سپس یافته‌های حاصل را با داده‌هائی که از مطالعه در سطح ملی بدست آمده بود ، موردارزیابی و مقایسه قرار دهند . نخستین مشکل آنها انتخاب حوزه‌ای برای مطالعه بود . بعد ازاین انتخاب باید نمونه‌ای ازگروه‌پروتستان و کاتولیک‌ومناطقی که کلیسا دارندرا تعیین می‌کردند. بنابراین آنها به طور تصادفی ، افرادی را از فهرست اعضاء کلیساها انتخاب کردند. بعد از ماهها مذاکره با رهبران کلیساهای مختلف امریکا ، پژوهشگران دریافتند که ساده ترین راه جمع آوری این فهرستها در منطقه خودشان است ، سپس نمونه گیری در چهار ایالت غرب خلیج "سان فرانسیسکو" انجام گرفت . " گلاک و استارک "به طور تصادفی ۲۱بخش از تمام ۱۳۷ بخشی را انتخاب نمودند که دارای کشیش کاتولیک بودند . آنها۹۷، گروه پروتستان را نیز برگزیدند که تمام فرقه‌های اصلی را در برمی‌گرفت . جلب همکاری همه کشیش ها و گروهها آسان نبود .

بالاخره‌در ماه آوریل۱۹۶۳ ، پرسشنامه آماده گردید و برای پاسخ دهندگان‌فرستاده شد . تعداد زیادی از پرسشنامه‌ها از طرف پاسخ دهندگان برگشت داده شد ، اماکارمهم از میان بردن اشتباهات و نقایص موجود در فهرستها بود ، زیرا فهرست اسامی اعضای کلیساها کامل نبود . بسیاری از افرادی که نامشان در لیست دیده می‌شد سالها پیش ازآن منطقه نقل مکان کرده و بعضی نیز مرده بودند . سرانجام ۷۰ در صد از اعضای کلیساها به پرسشنامه پاسخ دادند . این در صد تقریبا " بالا بود و مانع از ایجاد خطا در داده‌ها می‌شد .

از آنجاکه ممکن بودتفاوتهائی بین آن‌دسته از افرادی که به پرسشنامه پاسخ‌داده‌اند وآن گروه که پاسخ نداده‌اند ، وجود داشته باشد و این موضوع‌نتایج و تجزیه و تحلیل ها را دچار خطا نماید ،بنابراین پژوهشگران ، تکنیکهائی را به کار گرفتند تا از بروز خطاهای احتمالی یافته‌ها جلوگیری بعمل آورند . ابتداء ازمیان افرادی که پرسشنامه هایشان را برنگردانده بودند ، نمونه‌ای را انتخاب کردند . محققان ، بوسیله تلفن با آنها تماس گرفتند و با مصاحبه کوتاهی مواردی ، مانند سن ، جنس ، شغل ، دفعات شرکت درکلیسا ، تحصیلات و غیره را در مورد آنها تعیین کردند. سپس افرادی را که به پرسشنامه‌ها پاسخ داده بودند و آنهائی را که از جواب دادن امتناع کرده بودند براساس هر یک از عوامل مذکور مقایسه نمودند . تفاوت‌ها جزئی بود ، بنابراین اطمینان یافتند که یافته‌هایشان خطای معنی داری ندارد . هم چنین دریافتند ، وقتی نتایج مطالعه در سطح کشوربدست

آید ، دیگرخطاهای ناشی از تعمیم نمونه ، به‌جمعیت آماری وجود نخواهد داشت‌ومی‌توانند ، یافته‌هایشان را با آن کنترل و مقایسه نمایند .

تجـربـه و تحلیـل آمـاری : آیا دین و پیشداوری با یکدیگر همبستگی و ارتباط دارند ؟ پژوهشگران ، چگونه می‌توانستند از داده‌هائی که شامل ، اعتقادات ، فعالیتها و طرزتلقی بیش از ۳۰۰۰ نفر بود ،استفاده نمایند ؟ تجزیه و تحلیل آماری داده‌های‌کمی یا شواهد و واقعیاتی که به صورت عدد در آمده‌اند اساس و مبنای تحقیقات در همه علوم می‌باشد .هر چند تجزیه و تحلیل های علمی ، انواع و اشکال کم و بیش پیچیده‌ای‌دارند ، اما منطق در همه آنها یکی است .

"کلاک و استارک " ،ابتدا به هر فرد برای هر یک از مفاهیم موجود در نظریه‌یک‌نمره دادند . سپس سری سئوالهائی را که برای سنجش یک مفهوم یا عنصر خاص در نظریه طرح شده بود ، در نظر گرفتند و نمره پاسخهای هر یک از افراد را در هر سری سئوالات با هم جمع کردند . این روش نمره گذاری فقط انگاره‌های متفاوت اعتقادات و طرز تلقی پاسـخ دهندگان را نشان می‌داد . به عنوان مثال ، این چهار سئوال برای سنجش میزان ایمان ، به اصول اعتقادات دیانت مسیح در نظر گرفته شده بود : ۱ ــ آیا به خدا ایمان دارید ؟ ۲ ــ آیا به الهی بودن مسیح معتقدید ؟ ۳ ــ آیا به وجود بهشت و دوزخ اعتقاد دارید ؟ ۴ ــ آیا به وجود شیطان معتقدید ؟ سپس مجموعه نمرات هر فرد محاسبه شد ، افرادی که به هر چهار سئوال پاسخ مثبت داده بودند نمره چهار و افرادی که فقط به یکی ازسئوالات پاسخ منفی داده بودند ،نمره سه دریافت کردند و در نتیجه نمرات تا صفرادامه می‌یافت . صفر نشان دهنده عدم ایمان به دیانت مسیح و اعتقادات اساسی آن بوده در مقابل عدد چهار ،ایمان کامل فرد را به مسیحیت نشان می‌داد ، بنابراین مفهوم ایمان ، در پنج‌گروه متفاوت جای گرفت ، پیروان برحسب میزان ایمانشان از کاملا" مومن تا کاملا" منکر ،طبقه بندی شدند . مفاهیم دیگر نیز بهمین ترتیب تعیین ، اندازه‌گیری و طبقه بندی گردید .

برای آن که بدانیم یک سری از نمرات به سری دیگر مربوط است یا نه ، به یک‌مقایسه ساده نیاز خواهیم داشت . نمونه زیر که از مطالعه " کلاک و استارک " گرفته شده است ، برپایه دوسری از نمرات مبتنی می‌باشد . مقیاس اول ، تعصب دینی است (متغیرمستقل) که در نظریه پژوهشگران سه‌مفهوم مربوط به آن در یک مقیاس واحد ،قرار می‌گرفت .مقیاس دوم ، اعتقادات ضد یهود است (متغیر وابسته) . پژوهشگران ، برای آنکه نشان دهند تعصب دینی به اعتقادات ضد یهود مربوط می‌شود ، ابتدا مجبور شدند افراد را برحسب نمرات تعصب دینی در گروههای جداگانه قرار دهند . "کلاک و استارک " نمرات را درسه گروه‌خلاصه کردند ، نتیجه مانند جدول (الف) بود :

جـــدول الـــف

تعصب دینـــی (برحسب نفـــــر)		
زیـــاد	متوســـط	کـــم
۵۲۲	۴۲۱	۳۱۰

اقدام بعدی این بود که ببیند هر یک از این سه گروه ، به چه نحو ، در مقیاس اعتقادات ضد یهود پراکنده شده‌اند . نتیجه مانند جدول (ب) بود .

جـــــدول ب
(برحسب نفـــــر)

تعصب دینی / اعتقادات ضد یهود	زیـــاد	متـــوسط	کـــم
زیـــاد	۲۷۱	۱۴۳	۶۲
متوســـط	۲۰۴	۲۰۲	۱۶۴
کـــم	۴۷	۷۶	۸۴
جمـــع	۵۲۲	۴۲۱	۳۱۰

پژوهشگران بعداز تهیه‌جدول (ب)، افرادی را که دارای نمره زیاد در تعصب دینی بودند با کسانی که نمره کم در تعصب دینی داشتند، مقایسه کردند تا ببینند ، گرایش ضدیهود درکدام گروه بیشتر وجود دارد. داوری در این مورد فقط با توجه‌به نمرات خام‌کاری‌دشوار بود . هر چند اکثریت افرادی که در مقیاس تعصب دینی بیشترین‌نمره‌رادریافت‌کرده‌اند ، در مقیاس اعتقادات ضد یهود نیز بالاترین نمره را دارند ، ولی باید توجه داشت که‌گروه

مزبور در عین حال بزرگترین گروه در مقیاس اول نیز می‌باشد .وقتی تعداد افراد گروهها با یکدیگر متفاوت باشد ، مقایسه آنها دشوار است .راه حل مساله تبدیل نمرات ، به درصد است که میزان اختلافات را معین می‌سازد و مقایسه مستقیم را ساده می‌کند . بعد ازتعیین درصد ، نتیجه مانند جدول (ج) خواهد بود .

جـــــدول (ج)

اعتقادات ضد یهود \ تعصب دینی	زیـــاد	متـــوسط	کـــم
زیـــاد	%۵۲	%۳۴	%۲۰
متـــوسط	%۳۹	%۴۸	%۵۳
کـــم	%۹	%۱۸	%۲۷
جمـــع	%۱۰۰	%۱۰۰	%۱۰۰

با توجه به سطر اول جدول می‌بینیم ،هر چه به سمت راست پیش می‌رویم در صد اعتقادات ضد یهود کم می‌شود : ۵۲ ــ ۳۴ ــ ۲۰ ،وقتی سطر آخر جدول را مورد توجه قرارمی‌دهیم ، می‌بینیم که در صد اعتقادات ضد یهود وقتی تعصب دینی کم می‌شود ، بیشتر می‌گردد : ۹ ــ ۱۸ ــ ۲۷ ، پس تقریبا "نیمی از افرادی‌که درگروه کاملا "متعصب قرار دارند در گرایش ضد یهود در صد زیادی را تشکیل می‌دهند (۵۲ در صد) و فقط ۲۰ در صد افرادی کـه تعصب‌کمی دارند ، کاملا "ضد یهود می‌باشند . این بررسی ، به وضوح همبستگی بین تعصب دینی و گرایش ضدیهود در جامعه کنونی امریکا را تایید می‌نماید ، یعنی هر چه تعصب‌یک فرد نسبت به دیانت مسیح بیشتر باشد ، احتمال این که او دارای گرایشهای ضد یهودنیز باشد ، بیشتر است .

هرچند این یافته‌ها ، پیش‌بینی " گلاک و استارک" را تایید می‌کرد ، اماهنوزکارهای زیادی بایدانجام می‌دادند .درطرح آزمایشی "دیون "افرادی که در آزمایش شرکت‌داشتند ، بدطور تصادفی انتخاب شده بودند . "دیون "با انتخاب تصادفی می‌توانست عواملی‌راکه ممکن بود ، موجب تفاوت میان افراد و گروه (افرادی که عکسهای کودکان زیبا رامی‌دیدند و آنها که تصاویرکودکان زشت را مشاهده می‌کردند) ، شود کنترل نماید . زیرا هر دوگروه

از نظر گذشته، سن، طور تلقی و مانند آن مشابه بودند و تنها عامل تفاوت خصوصیات ظاهری کودکان بود. در چنین مطالعاتی وقتی مقایسه‌های مقدماتی انجام شد تجزیه و تحلیل داده‌ها کامل است. در این گونه موارد پژوهندگان، روش های آماری ساده‌ای بکار می‌برند تا تعیین نمایند میزان رابطه و همبستگی به‌اندازه کافی زیاد است یا تفاوت موجود ناشی از انتخاب تصادفی است و معنی‌دار نمی‌باشد.

به‌هرحال وقتی از روش بررسی استفاده می‌شود، نمی‌توان تفاوتهای دیگررا باانتخاب تصادفی پاسخ دهندگان از میان برد. بنابراین همیشه این احتمال وجود دارد که عوامل دیگری غیر از متغیرمستقل، علت بدست آمدن چنین یافته‌ها و نتایجی باشند. این‌مشکل که "گلاک و استارک" نیز با آن دست بگریبان بودند "جعل" (Spuriousness)، خوانده می‌شود. اگر بتوانیم نشان دهیم چیزی غیر از تعصب دینی این نتایج و یافته‌ها رابوجود آورده است، می‌توانیم بگوئیم که رابطه اصلی بین تعصب دینی و گرایش ضد یهودعلی نبوده، بلکه جعلی می‌باشد. به یک مثال ساده درباره جعل توجه کنید. هر چه تعداد بیشتری اتوموبیل‌های آتش نشانی در یک‌آتش سوزی حاضر باشند احتمال خسارت بیشتری وجود دارد. این دو پدیده با هم مرتبط هستند، ولی رابطه آنها جعلی است و علّی نمی‌باشد. اتوموبیلهای آتش نشانی علت آتش سوزی و خسارت نیستند، بلکه تعداد اتوموبیلهای آتش نشانی و مقدارخسارت‌هر دو معلول و ناشی از میزان و شدت آتش سوزی است و علت آن نمی‌باشد.

به همین ترتیب ممکن است عوامل دیگری غیر از تعصب دینی علت اعتقادات ضد یهود باشد. برخی امکان دارد گمان کنند، طبقه اجتماعی علت تعصبات دینی واعتقادات ضد یهود است. آنها می‌توانند چنین استدلال کنند که هم گرایش ضد یهود و هم‌تعصب دینی در مردم فقیر بیش از مردم ثروتمند است. بنابراین علت گرایش ضد یهود درطبقه اجتماعی و میزان در آمد است، نه در تعصب دینی که خود معلول طبقه اجتماعی و فقر است. جامعه شناسان، کنترلهای آماری لازم‌را برای جلوگیری و مقابله با جعل بکارمی‌برند آنها می‌کوشند تا تاثیر عواملی را که ممکن است، یافته‌های جعلی ایجاد نمایند از میان بردارند.

"گلاک و استارک" نیز در مطالعه خود رابطه بین تعصب دینی و گرایش ضد یهود را درباره مردمان فقیر و افراد ثروتمند به طور جداگانه تحقیق نمودند. آنها دریافتندکه اعتقادات دینی افراد بدون توجه‌به میزان درآمد در داوری و قضاوت آنها نسبت به یهودیان تاثیر می‌گذارد. این واقعیت نشان می‌دهد که طبقه اجتماعی و میزان درآمد منبع جعل نبوده است، همچنین آنها با بکار بردن روشهای آماری، سن، جنس، فرقه، تحصیلات، وابستگی سیاسی، گذشته روستائی، شهری و تعدادی دیگر از منابع ممکن‌جعل در این بررسی را حذف‌نمودند. چنین کنترلهائی‌این احتمال راکه تعصب‌دینی علت‌واقعی گرایش ضد یهود است، افزایش می‌دهد.

کاربـــردهای مطالعـــه و تحقیق : پژوهش " گلاک واستارک " کوششی درجهت درک علل گرایش ضدیهود درامریکا بود. پژوهشگران ، پیش بینی کردند در حدود هفده‌میلیون و نیم امریکایی در آن زمان به علت‌تعصبات‌دینی نسبت‌به یهودیان نظرنامناسبی‌دارند. این نتایج و یافته‌ها اقداماتی را ایجاب می‌کرد . "گلاک و استارک "فقط‌نمی‌خواستندنتایج تحقیقاتشان را منتشر نمایند ، بلکه معتقد بودند که متعهدند برای تغییر این انگاره‌مضر و نامطلوب راههائی بیابند . آیا این تخطی و تجاوز از بی‌طرفی علمی است ؟ یک دانشمند چه جامعه شناس و چه شیمی دان باید در جمع آوری اسناد و شواهد کاملا "دقیق وبی‌طرف باشد. ولی تعهدی در بی‌طرفی نسبت به یافته‌های خود ندارد ، زیرا بی‌طرفی در علم‌به این معنی نیست که در مورد یافته‌و نتایج بدست آمده ، اقدامی صورت نگیرد . همان‌طور که یک شیمی‌دان ما را آگاه می‌سازد که بالا آمدن سطوح جیوه در دریاچه‌ها و رودخانه‌هـا زندگی را بخطر می‌اندازد. "گلاک و استارک "اخلاقا" از پیشداوری افراد بیم داشتنـد و معتقدبودندکه کلیسا متعهد است راههائی برای جلوگیری و از میان بردن پیشداوری‌فراهم آورد .

پژوهشگران ، ابتداگزارشی مقدماتی درباره یافته‌های مطالعه خود به شورای دوم ــ واتیکان ارسال داشتند ، قرار شد این گزارش در یک مجمع جهانی از اسقف‌های‌کاتولیـک که تغییراتی را در کلیسا موجب شده‌اند ، مطرح شود . شورا یک بیانیه تاریخی انتشارداد و طی آن این نظریه را که یهودیان در به صلیب کشیدن حضرت مسیح مقصرمی‌باشند ،ردو محکوم نمود .رهبران "مجمع ضد افترا "اظهار داشتند ، گزارش "گلاک و استارک "درصدور این بیانیه موثر بوده است. کمی بعد "گلاک و استارک " نتایج و یافته‌های خود رادرکتاب "اعتقادات مسیحیان و گرایش ضد یهود" (۱۹۶۹) انتشار دادند .کتاب‌توجه زیادی‌را جلب کرد ، گروهی آنرا تحسین نمودند و دسته‌ای نیز آن را محکوم کردند .

نتیجـــــه

مطالعه و تحقیق درجامعه شناسی مستلزم هوشیاری و شناختی بیشتر از شعور عادی ، حساسیتی بالاتر ازحد معمول و نیازمندداشتن معلومات آماری است . جامعه شناسان ،برای شناخت انسان در جامعه از کلیه دانش ممکن استفاده می‌نمایند . آنها ابتدا بوسیله‌مفاهیم ونظریه‌های‌جامعه‌شناسی ،هدف‌وجهت‌مطالعات‌وتحقیقات‌خودراتعیین‌می‌کنند .استفاده از مفاهیم برای‌تقسیم وتفکیک‌جهان‌هستی‌ونامگذاری قسمتهای‌مختلف‌آن‌صورت‌می‌گیرد. مثلا" در مطالعه "گلاک و استارک" ، تعصب دینی و گرایش ضد یهود دو مفهوم بودند .نظریه راه و روشی برای به نظم درآوردن و مرتب کردن قسمتها و بخشهائی است که به صـورت مفهوم درآمده و دریک جمله قرار گرفته‌است . نظریه بیان می‌دارد که چگونه و چراقسمتها و اجزای مختلف با یکدیگر همبستگی و ارتباط دارند و یا ندارند . دانش جامعه شناسی ،

همچنین ناشی از یافته‌های تجربی و تعمیم‌های علمی است . تمام آنچه را علوم‌اجتماعی از خلال کوششهای بی‌شمار درباره افراد جامعه بدست آورده‌اند از مطالعه و تحقیق‌وتجزیه و تحلیل موضوعهای مربوط به زندگی اجتماعی بوجود آمده است .

بخش دوم

اصول و مبانی جامعه شناسی

بخش دوم
اصول و مبانی جامعه شناسی

وظیفه و فعالیت اصلی همه علوم نام گذاری و توصیف است . نامیدن و توصیف هر دو لازم و ضروری است ، اما توصیف و تشریح دارای اهمیت بیشتری می باشد . نامیدن اشیاء و پدیده‌ها انسان را قادر می‌سازد تا جهان را به اجزاء قابل تشخیص و ادراک تقسیم کند . دانشمندان ، نامی را که برای این اجزاء بکار می‌برند " مفهوم " می‌گویند . مفاهیم برای تجزیه و تحلیل بکار گرفته می‌شوند . مفاهیم را می‌توان ، تفکیک و شکستن کل در قالب اجزاء و قسمتها تعریف کرد . اما هنگامی که علم ، کل را به اجزاء تقسیم و تفکیک می‌کند و آنها را نام گذاری می‌نماید باید دوباره آنچه را که از هم گسسته است ، به شکل کلی و طبیعی خود باز گرداند .

جملاتی که چند مفهوم را برای توصیف و تشریح موضوعی با یکدیگر ارتباط می‌دهد (که ممکن است درست یا نادرست باشد) ، نظریه خوانده می‌شود . بنابراین مفاهیم ، ارکان اصلی و اساسی یک نظریه هستند . هر نظریه حداقل دو مفهوم را در جمله‌ای با یکدیگر مرتبط ساخته ، چگونگی این ارتباط را نیز توصیف و تشریح می‌نماید . نکته مهمی که باید همیشه به خاطر سپرده شود ، این است که نامیدن اشیاء به معنی توصیف و تشریح آنها نمی‌باشد ، بلکه فقط نظریه‌ها قادر به توصیف و تشریح روابط هستند .

فصل سوم ، بیان می‌کند که چگونه جامعه شناسان ، اجزاء اصلی و اساسی زندگی اجتماعی را از یکدیگر جدا و تفکیک نموده آنها را نام‌گذاری کرده‌اند . همچنین این فصل ، زبان واصطلاحات جامعه شناسی و موضوعهای مورد علاقه و توجه جامعه شناسان را تا حدودی مشخص و معین می‌کند ، فصل چهارم ، شما را با دیدگاههای اساسی نظری در جامعه‌شناسی آشنا می‌سازد و شما خواهید دید که چگونه جامعه شناسان ، مفاهیم را دوباره گرد هم‌آورده برای توصیف و تشریح زندگی اجتماعی آنها را بکار می‌برند . مفاهیم و نظریه‌های جامعه شناسی ، اصول و مبانی اساسی و اصلی این علم را بوجود می‌آورند .

فصل سوم

مفاهیم و اصطلاحات اساسی در جامعه شناسی

فصل سوم

مفاهیم و اصطلاحات اساسی در جامعه‌شناسی

" مارتا موشر " (Martha Mosher) و خانواده‌اش امریکائی هستند . از بسیاری جهات آنها به همهٔ امریکائیان و دیگر افراد بشر شباهت دارند ، اما از بعضی جنبه‌های دیگر ، به گروهی از امریکائیان بیشتر و به گروهی دیگر کمتر شباهت دارند . همه اعضای خانواده " موشر " دارای موی قهوه‌ای می‌باشند ، ولی به نظر نمی‌رسد که این موضوع در طرز رفتار ، عقیده ، و یا تصوری که از خود دارند ، تاثیر داشته باشد . بعضی از اعضای خانواده " موشر " مرد و برخی زن هستند ، بعضی کودک و برخی بزرگسال محسوب می‌شوند ، به علاوه خانواده " موشر " سفیدپوست هستند و این مساله در زندگی آنها در آمریکا تاثیر زیادی دارد . آنها یهودی هستند و یهودی بودنشان در تصوری که از خود دارند و همچنین در نظر دیگران نسبت به آنها ، تاءثیر قابل ملاحظه‌ای دارد .

جامعه‌شناسان ، توجه چندانی به " مارتا موشر " یا سایر افراد ندارند . آنان به خانواده " موشر " ، محفل دوستان و همکلاسان او و تمام گروههای دیگری که وی در آنها شرکت دارد ، علاقمند هستند . جامعه شناسان ، در پی شناخت گروهها و ادراک روابط میان آنها هستند ، همچنین می‌خواهند دریابند که گروه چگونه به افراد شکل می‌دهد .

برای پاسخ دادن به این سئوالات و حتی برای طرح چنین پرسشهائی ، جامعه شناسان لازم می‌دانند که زندگی اجتماعی را به اجزاء ترکیب کننده آن تجزیه نمایند بدون آن که به علت این تجزیه ، اصول و اساس آن را دگرگون سازند . سپس برای هر یک از این اجزاء و قسمتها نامهائی را تدارک می‌بینند . این اسامی ، همان مفاهیم هستند . همه علوم برای تعریف و توصیف اجزاء متشکله و مفاهیمشان ، " ترمولوژی " (Termology) ، یا اصطلاح شناسی ویژه‌ای را بوجود می‌آورند و جامعه شناسی نیز از این قاعده مستثنی نیست . برای فهم روشی که از طریق آن جامعه‌شناسان " جهان جامعه شناسی " را تجزیه ، تقسیم و مطالعه می‌نمایند باید زبان جامعه شناسی را بدانیم . دانشمندان و پژوهشگران ، معمولا " لغات را از زبان متداول می‌گیرند ، ولی آن را به نحوی متفاوت و غالبا " محدود ، به عنوان مفهوم ، مورد استفاده قرار می‌دهند . اگر این لغات ، معانی دقیق و مشخصی داشته‌باشند ، به درستی و صحت آنها افزوده می‌شود ، چنین اصطلاحاتی ممکن است ، مفاهیم مهمی را برای بیان اصول و مبانی مهیا سازند و به این طریق ابزار تحقیق و اجزاء ایجاد نظریه‌ها را فراهم آورند . دو مفهوم اساسی و مهم در جامعه شناسی ، جامعه و فرهنگ می‌باشد ، بنابراین ابتدا لازم است ، روشن نمائیم منظور جامعه شناسان از اصطلاحاتی چون جامعه و فرهنگ چیست و سپس شما را با مفاهیم و اصطلاحات اساسی دیگر آشنا نمائیم .

جامعه

مفهوم جامعه اصطلاحی فنی در جامعه شناسی است . جامعه شناسان این مفهوم را در مواردی کمتر از آنچه مردم در مکالمات روزمره بکار می‌برند ، مورد استفاده قرار می‌دهند. بنابراین بهتراست ،ابتدا روشن سازیم که مفهوم جامعه ازنظر جامعه شناسان در چه مواردی که معمولا " مردم عادی آن را مورد استفاده قرار می‌دهند ، بکار نمی‌رود .

واضح است که مفهوم جامعه در مورد آنچه در برخی از صفحات روزنامه‌ها بچشم می‌خورد ،بکار نمی‌رود . همچنین این کلمه در مورد باشگاهها و انجمن ها نیزموردا‌ستفاده قرار نمی‌گیرد . این که " مارتا " هیچوقت به کلوپ پیشاهنگی یا کلوپ مطالعه و یامجمعی نپیوسته است از نظر جامعه شناسان مهم و قابل توجه است . اما با وجود این هنگامی که جامعه شناسان دربارهٔ جامعه صحبت می‌کنند چنین گروههائی را در نظر ندارند .

جامعه شناسان ،تعاریف مختلفی از اصطلاح جامعه بدست داده‌اند . همه‌این‌تعاریف شباهتهائی با یکدیگر دارند . تعریفی که توسط " برنارد برلسون " (Bernard Berelson) و " گاری استینر " (Gary Steiner) ، ارائه شده است ، به عنوان نمونه عرضه‌می‌گردد . آنان جامعه را تجمع یا انبوه (Aggregate) ،مردمی‌خودکفا(Self-Sustaining) • که مکان‌معین و گذشته طولانی و نحوه زندگی مشترکی دارند ، تعریف می‌کنند . تعریف دیگری که‌باتوجه به‌عناصراصلی تعریف مذکور ارائه‌شده است ،چنین است : " گروهی از افراد که روابطشان بوسیله فرهنگ ساخت و سازمان یافته است ".تعریف دوم ، مفهوم جامعه شناسانه‌ای از فرهنگ نیز بدست می‌دهد .

فرهنگ

مفهوم فرهنگ را به سادگی می‌توان چنین تعریف کرد : فرهنگ‌عبارتست ازمجموعه چیزهای متفاوتی که"مارتا "یا هر کس دیگراز طریق تجربیات جمعی خود در جامعه بدست آورده است . تعریف کلاسیک فرهنگ که در سال ۱۸۷۱ ، توسط مردم شناسی بنام "ادوارد تیلور" (Edward Tylor) ،ارائه گردیده ، هنوز مورد قبول جامعه شناسان‌است . "تیلور" (۱۹۵۸) فرهنگ را چنین تعریف می‌کند : " مجموعه‌ای کامل ، شامل دانش ، عقاید ،هنر ، اخلاق ، قانون ، آداب و رسوم و دیگر توانائیها و عاداتیکه بشر به عنوان عضو جامعه بدست می‌آورد " .

اگرنظریه" تیلور" را در مورد فرهنگ قبول کنیم ، پذیرفته‌ایم که فرهنگ ،آموختنی (از طریق تجربه جمعی) و متعلق به انسان است . مطابق این تعریف ، آنچه که‌خارج از جامعه بدست آید (مثلا " از طریق وراثت) به عنوان فرهنگ شناخته نمی‌شود . با توجه به تعریف جامعه به عنوان گروهی از افراد که روابطشان بوسیله فرهنگ ساخت و سازمان یافته است ، می‌توانیم ، بگوئیم که فرهنگ اصل و اساس سازمان در جامعه است .به‌عبارت دیگر ، بدون فرهنگ ، هیچ جامعه‌ای آن چنانکه اینک می‌شناسیم نمی‌توانست وجودداشته

... ما براین می‌توان نتیجه‌گرفت که بدون مطالعه فرهنگ نمی‌توان جامعه را موردمطالعه قرار داد. تفکیک این دو مفهوم، فقط به جهت سهولت مطالعه انجام می‌گیرد و این روش یعنی تجربه و تقسیم پدیده‌های اجتماعی، شیوه‌ای مفید برای مطالعه می‌باشد. اماچنانکه جامعه‌شناس معاصر "الی چینوی" (Ely Chinoy, 1968)، اظهارداشته‌است "هرچندما برای مطالعه و تحقیق، فرهنگ و جامعه را از هم تفکیک می‌کنیم، اما جامعه انسانی نمی‌تواند بدون فرهنگ وجود داشته باشد و فرهنگ نیز تنها در جامعه وجود دارد" زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد، فرهنگ یک پدیده اجتماعی است، یعنی از طریق تجربیات جمعی تمام افراد بوجود می‌آید.

فرهنگ به عنوان راه حل مسائل: فرهنگ را می‌توان به‌عنوان راه و روشی که‌مردم از طریق آن با واقعیات اساسی و مکرر زندگی مواجه می‌شوند دانست. افرادی که به صورت گروهی زندگی می‌کنند همیشه‌در جامعه با مسایل و شرایط مختلفی مواجه هستند که بسیاری از آنها عمومی است و در نسلهای مختلف، تکرار می‌شود. مانند تنظیم روابط میان افراد، تنظیم روابط بین دو جنس، حفظ سلامت و بهداشت و مطالعه جهان غیر انسانی و طرز کار آن.

یکی دیگر از واقعیات اجتماعی این است که مردم، فرهنگ را از نسلی به نسل‌دیگر انتقال‌می‌دهند. روابط بین زن ومرد که زمینه‌ای کلی‌برای روابط میان افرادبوجودمی‌آورد، می‌توانده به عنوان نمونه‌ای که نشان می‌دهد چگونه فرهنگ، فعالیت مردم را شکل می‌دهد، مورد توجه قرار گیرد. " مارتا " و یک مرد هنگامی که می‌خواهند با یکدیگر آشنا شوند چگونه رفتار می‌کنند؟ اگر احساس کنند که روابطشان باید نزدیکتر شود، چه می‌کنند؟ آنها چگونه می‌توانند روابط بلند مدت بین خودشان را حفظ نمایند؟ همه این سئوالات‌و مسائل با قواعد اجتماعی متفاوتی تنظیم می‌شود.

برخی از این روابط از طریق نهاد خانواده و انگاره‌های زناشوئی و ازدواج، تجلی می‌نماید. ایجاد و حفظ سلامتی و بهداشت بوسیله اقدامات وسیعی انجام می‌گیرد که مهمترین آنها مواجهه با تابوها، تیمارهای مربوط به تهیه و تامین غذا و رفتارهای معینی که به هنگام تولد و مرگ وجود دارد می‌باشد.

حقایق و واقعیات جهان در طول تاریخ‌به وسیله افسانه‌ها و ادیان مورد توجه‌وتبیین قرارگرفته است و اینک در اغلب جوامع، علم، قسمتی از این وظیفه را عهده‌دار گردیده و جهان بینی ویژه‌ای را ارائه نموده است که بعضی از خصوصیات افسانه و دین را نیز دارا می‌باشد. " مارتا " بدون تردید این دیدگاه علمی را که کیهان مرکب از تعداد کثیر و نامحدودی‌ستاره و منظومه‌هائی شبیه‌منظومه شمسی است می‌پذیرد. هر چند " مارتا "فردی کاملاً مذهبی نیست، اما زمینه یهودی بودنش دراحساسی که نسبت‌به‌مرگ و جهان‌دارد، مؤثر می‌باشد و این طرز تلقی به نوبه خود، رفتارش را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

فرهنگ بوسیله آموزش و پرورش از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد . " مارتا " از والدین خودچیزهای بسیاری آموخته و چیزهای بسیاری خواهدآموخت ،اما او قسمت مهمی از زندگی خود را از دوره کودکستان تا دانشگاه در مراکز آموزشی گذرانده‌است .

فرهنگ ، دارای وحـــدت است : ما به خاطر سهولت‌مطالعه ،زندگی "مارتا " را ازجنبهائی که با سایر مردم امریکائی یکسان است به بخشهای مختلف ، تقسیم کردیم ، اما مسلما" در زندگی واقعی جنبه‌های مختلف فرهنگ ، مانند طرز تلقی‌ها و انگاره‌های رفتار که‌نحوه زندگی را تعیین می‌کنندبا هم مرتبط و در هم موثر هستند . یکی از مشخصات فرهنگ‌این است‌که دارای وحدت است‌یعنی فرهنگ عبارتست از یک کل همگن و متجانس که قسمتهای مختلف آن به یکدیگر مرتبط و پیوسته هستند . بنابراین اگر در یکی از جنبه‌های فرهنگ تغییری اساسی روی دهد در کل آن‌تاثیر خواهد داشت .

فرهنگ ، انتزاعی و تجریدی است : فرهنگ از پدیده‌هائی مانند دانش ، عقاید وارزشها تشکیل شده است . این امور ذهنی ، انتزاعی و غیر قابل لمس هستند و فقط در فرهنـگ مادی ،صور و جلوه‌های گوناگون به خود می‌گیرد . این تجسم و عینیت فرهنگ درقالبهای قابل لمس و خارجی را بعضی تمدن می‌گویند .

خـــــــرده فرهنگ

اشاره کردیم که فرهنگ ، یک کل همگن ، متجانس و یک پارچه است ، اما هنگامـی که به بسیاری از جوامع گسترده نظر می‌افکنیم ، آشکار می‌گردد که گروههائی با فرهنگهای بسیار متفاوت در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند . گاهی تفاوتهای موجود میان فرهنگهـا از اختلافات‌بلند مدت‌و تاریخی ناشی می‌شود ، مانند اختلاف بین فرانسه زبانها و انگلیسی زبانها در کشور کانادا و بعضی اوقات اختلافات نتیجه تغییرات داخلی جامعه‌است ،مانند آنچه شکاف بین دو نسل ، خوانده می‌شود . گروههائی که با فرهنگهای متفاوت در یـک جامعه معین وجود دارند،به عنوان خرده فرهنگ شناخته می‌شوند . "مارتا " و خانواده‌اش یهودی هستند و به این جهت به خرده فرهنگ یهودیان اروپای شرقی ، تعلق دارنـد ، همچنین " مارتا " بیست ساله است و خود را متعلق به فرهنگ جوانان یا فرهنگ متقابل ، مخالف و مبارزمی‌داند که بسیاری ازجنبه‌های زندگی امریکائی راکه حتی والدین او به‌آنها معتقدند ، نمی‌پذیرد .

یک خرده فرهنگ ، فرهنگی در درون فرهنگ دیگر است ، یعنی گروهی با عقایـد ، اخلاق ،رسوم و فعالیتهای ویژه‌که‌با آنچه در کل جامعه‌معمول است و گروههای اصلی جامعه به آن عمل می‌کنند تفاوت دارند

"میلتون ینگر" (Milton Yinger, 1960)، خرده فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: "هنجاری که یک گروه را از کل جامعه جدا می‌کند و با آن یگانه و هماهنگ نیست". نمونه‌های بسیاری از خرده فرهنگ‌ها را می‌توان ذکر کرد، مانند اقلیت‌های مذهبی، عشایر، معتادان به مواد مخدر و غیره.

چنانکه ملاحظه کردیم، مطالعه انسان، مستلزم مطالعه فرهنگ و جامعه است. بنابراین جامعه شناسان راههائی را که فرهنگ از طریق آنها سازمان می‌یابد و روابط میان افراد در جامعه تحت مفاهیم مختلف تنظیم می‌کند، مطالعه می‌نمایند. به این منظور بعضی از مفاهیم اساسی را که جامعه شناسان بکار می‌برند، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

جامعه‌شناسان معمولا" از سازمان اجتماعی و ساخت اجتماعی همراه و مترادف با جامعه سخن می‌گویند. در واقع آسان‌تر است که جامعه را به عنوان سازمان یا ساختی که بوسیله فرهنگ بوجود آمده است در نظر آوریم.

هنجـــــارها

هنجارها قواعد رفتار هستند. قواعدی که معین می‌کنند در یک گروه یا در یک موقعیت چه رفتاری لازم و پذیرفتنی است. هنجارها، مبین انگاره‌های رفتاری مشخصی هستند که فرد "باید" یا "بهتر است" از آنها پیروی نماید و به این دلیل که معیارهایی برای ارزیابی رفتار فرد یا گروه هستند، بازتاب فرهنگ جامعه می‌باشند. مانند همه قواعد، هنجارها برای نقض خود ضمانت اجرا دارند و به این جهت می‌توان آنها را به عنوان کنترل‌کننده به حساب آورد. بنابراین از طریق هنجارها است که جامعه روابط میان افراد را تنظیم می‌کند. هنجارها عمیقا" آگاهی، احساسات، انگیزه‌های ما را تحت تاثیر قرار می‌دهند.

هنجارها، معمولا" قواعد و معیارهائی ذهنی هستند. جامعه شناسان، انواع هنجارها را مشخص نموده، مجموعه آنها را نظم هنجاری (Normative Order) و یا سیستم هنجاری (Normative System)، می‌نامند. شیوه‌های قومی (Folkways) و رسوم اخلاقی (Mores)، دوگونه از هنجارهایی هستند که در جامعه‌شناسی حائز اهمیت بسیار می‌باشند.

شیوه‌های قومـــــی: اصطلاح شیوه‌های قومی در اوایل قرن بیستم توسط "ویلیام گراهـام سامنر" (William Graham Sumner)، جامعه شناس امریکائی در کتاب کلاسیک وی با عنـــوان "شیوه‌های قومـــی" (۱۹۵۹) عرضه شد.

شیوه‌های قومی، روش انجام کارهائی است که درست و عادی شناخته می‌شود و به هیچ وجه مورد سئوال قرار نمی‌گیرد. مانند خوردن غذا در سه وعده و شستن دندانها، شیوه‌های قومی برای نقض خود ضمانت اجرایی رسمی ندارند. چنانکه "سامنر" می‌نویسد، شیوه‌هـــای

قومی صحیح‌ترین و مناسب‌ترین راهها جهت ارضاء تمایلات هستند . در شیوه‌های قومی هر چه هست درست محسوب می‌شود . جامعه‌شناسان دو نوع از شیوه‌های قومی را رسم (Custom) و مد (Fashion)، خوانده‌اند .

رســـوم : رسوم شیوه‌های قومی نسبتاً دائمی‌می‌باشند . این اصطلاح ، به کارهائی اطلاق می‌شود که به تدریج به‌عنوان رفتارمناسب شناخته شده‌و گروه یا جامعه آنها را پذیرفته‌اند . مانند رعایت بعضی ازتعطیلات مذهبی ،شرکت در برخی مراسم (مانند ازدواج) واحترام به استاد که همه نمونه‌هائی از رسوم می‌باشند .

مـــــد : مد رفتاری است که بسرعت تغییر می‌کند . مد ، به گونه‌ای مشخص آغاز شده‌و پایان می‌پذیرد .تغییر درسبک لباس پوشیدن و اصطلاحات عامیانه‌در بعضی جوامع‌واقعیتی پذیرفته شده است .

رســـوم اخلاقـــی : اصطلاح رسوم‌اخلاقی نیزابتدا بوسیله "سامنر " بکاربرده‌شده‌است . رسوم اخلاقی گروهی ازهنجارها می‌باشندکه افراد جامعه نسبت به‌آنها بسیارحساس هستند و آنهارا برای بهزیستی گروه لازم می‌شمارند . رسوم اخلاقی غیر قابل تردیدبوده ،شکستن آنها جایز نمی‌باشد .این رسوم‌همیشه لفظ " باید " را به همراه دارند و درموردنقض آنها ضمانت‌های اجرایی سنگینی وجود دارد .آنچه را که جامعه اخلاقی تلقی می‌کند با توجه‌به رسوم اخلاقی است ، بنابراین رسوم اخلاقی هسته اصلی نظام هنجاری هستند .
رسوم‌اخلاقی دارای‌انواع‌متفاوتی‌است‌که‌دونوع‌مهم آن یعنی میثاق اجتماعی (Convention) و قانون ازاهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند .

میثاق های اجتماعـــــی : میثاق های اجتماعی ،قواعدتقریبا "انعطاف‌پذیری‌هستندکه بعضی از روابط‌اجتماعی را تنظیم وکنترل می‌نمایند . تفاوت اساسی میثاق و قانون این است که نقض قانون بوسیله ضمانت اجرائی قانونی و نقض میثاق با عکس‌العمل منفی گروه مجازات می‌شود . چنانکه " ماکس وبر " (Max Weber) ،جامعه شناس آلمانی اظهارداشته است ، نقض میثاق‌های اجتماعی اغلب با مؤثرترین وجدی‌ترین مجازات‌ها یعنی به شکل تحریم اجتماعی از طرف گروه یا جامعه همراه است که ممکن است حتی از ضمانت اجرایی قانون نیز مؤثرتر باشد (۱۹۶۴) . اخلاق حرفه‌ای یا صنفی پزشک و روانپزشک ، رفتاری است که بر مبنای میثاق‌های اجتماعی شکل می‌گیرد و چگونگی و حدود رابطه پزشکی یا روانپزشک را با بیمار در شرایط و موقعیتهای گوناگون تعیین می‌کند .
اگر "مارتا "به پزشک یاروانپزشک مراجعه نماید و آنهااسرار بیماری او را فاش نمایند "مارتا " می‌تواند آن پزشک یا روانپزشک را متهم به نقض قواعد اخلاقی نماید و از سازمانهای صنفی داد خواهی کند . اگر قواعدی نظیر اخلاق حرفه‌ای نقض شود ، گناهکار ممکن است

با ضمانت اجرائی رسمی (مثلاً اخراج از نظام پزشکی) یا غیر رسمی (نظر نامناسب همکاران) مواجه شود.

قانون: قانون مجموعه قواعدی است که توسط قدرتهای سیاسی وضع شده و از طریق سازمانهای دولتی (حکومت) اجرا می‌گردد. معمولاً قانون را رسوم اخلاقی تدوین‌شده می‌خوانند. به عنوان نمونه می‌توان از قوانین مربوط به قتل و توهین به دیگران یاد کرد. اگر "مارتا" ثابت کند که مطابق قوانین تصویب شده در کشورش، پزشکی به عمد زیانی به او وارد کرده‌است، می‌تواند آن طبیب را به نقض قانون محکوم نموده او را توسط سازمانهای دولتی مجازات نماید. بسیاری از قوانین، مجازاتهای اخلاقی مربوط به رسوم اخلاقی را همراه ندارند. اگر پزشک "مارتا" به دلیل سوء استفاده از سیستم رفاه اجتماعی یا مالیات بردرآمد بار داشت شود، ممکن است توسط حکومت مجازات شود اما، معمولاً از تحریم و مجازات اجتماعی یا حرفه‌ای مصون خواهد ماند.

دیدیم که شیوه‌های قومی و رسوم اخلاقی گونه‌ای از هنجارها هستند وهنجارها قواعدی فرهنگی هستند که روابط میان افراد و رفتار آنها را تنظیم و کنترل می‌نمایند. هنگامی که در مورد هنجارها موافقت و توافق کلی و عمومی موجود است، می‌گوئیم‌که سازش و همنوائی برقرار است، بنابراین رفتاری که مطابق معیارهای هنجاری نباشد و قواعدرفتار را نقض نمایدانحراف (Deviance)، نامیده می‌شود. مطالعه انحرافات، یکی از زمینه‌های فرعی مجرمانه، بیماریهای روانی، جرائم جوانان، الکلیسم و استعمال مواد مخدر رادر بر می‌گیرد.

از نظرجامعه شناسان ارزشها (Values) و طرزتلقی‌ها (Attitude)، نیز اجزاء متشکله فرهنگ هستند.

ارزش‌ها

ارزشها با هنجارها تفاوت دارند، زیرا هنجارها قواعد رفتار هستند در حالی که ارزشها معیارهائی کلی هستند و بسیاری از اوقات مستقل از موقعیت و شرایط می‌باشند. برخی از آنها آن‌چنان کلی، عمومی و دائمی هستند که در تمام فرهنگها و جوامع وجود داشته، مقید به زمان و مکان نمی‌باشند. هر چند تعریف و محتوای این ارزشها طی‌قرون و اعصار تغییر یافته و در بعضی از موارد سیر تکاملی نیز داشته‌اند، اما از ثبات و دوام قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده‌اند، مانند ارزش راستی (حقیقت و علم) ارزش عدالت و غیره.

مثالی برای روشن نمودن تفاوت بین ارزش و هنجار، مفید به نظر میرسد. عقیده "مارتا" در این مورد که دموکراسی پسندیده‌ترین شکل حکومت‌می‌باشد، یک‌ارزش است، اماقواعدی که مطابق آن یک‌جامعه دموکراتیک اداره می‌شود (شیوه‌های قومی، رسوم اخلاقی، قوانین

و غیره)هنجار می باشد .ارزشها واقعیات را آن چنان که "باید" باشندتوصیف می‌نمایند ، اگر چه خود معمولا" از اعتقادات یعنی آنچه که هست ، شکل می‌گیرند . "مارتا" احتمالا" معتقد است که نوعی حکومت لازم می‌باشد ، ولی نظر او در این مورد که چه نوع حکومتی بهترین است ، یک ارزش می‌باشد و بالاخره قواعدی که در حال حاضر روابط میان افرادرا (تحت هر نوع حکومتی) تنظیم و کنترل می‌کند ، هنجار است .

طـــــرز تلقی ها

در کار برد مفهوم طرز تلقی ،میان جامعه شناسان توافق کامل موجودنیست درنتیجه این عدم توافق این کلمه گاه مترادف با عقیده یا احساسات بکار برده می‌شود و به نظر برخی زاید بوده موضوعی را بازگونمی‌نماید .این کلمه بیشتر ،معادل جنبه ذهنی و شخصی کلمه ارزش برای هر فرد است . بنابراین طرز تلقی مستلزم ارزیابی ، یعنی داوری مثبت‌یا منفی است . طرز تلقی همچنین ، به معنی تمایل و آمادگی برای انجام عمل نیزمی‌باشد. یعنی در شرایط یکسان دو فرد با دوگونه طرز تلقی متفاوت یا مخالـف ، مشـابه یکدیگر عمل نمی‌کنند.عقاید و ارزشها لزو ما عمل را ایجـاب نمی‌نمایند ، " مارتا "ممکن‌است ، معتقد باشدکه حکومت لازم است و از ارزشهای دموکراتیک نیز طرفداری کند ، اما باوجود این در سیاست کشورش مداخله ننماید . اما اگر او طرز تلقی محکم مثبتی نسبت به یکی از احزاب کشورش داشته باشد ،بیشتر احتمال دارد که به‌آن رای دهد تا برعلیه‌آن‌دست به اقدامی زند .

مفاهیـــــم اجتماعـــــی

تاکنون درباره برخی ازمفاهیم اساسی که جامعه شناسان برای مطالعه‌چگونگی تاثیـر فرهنگ ، برساخت و سازمان دهی روابط‌افراد در جامعه ، هنجارها و انواع آن ، ارزشها، اعتقادات و طرز تلقی‌ها بکار می‌برند مطالبی بیان داشتیم ، اینک وقت آن است کـه در موردمفاهیمی که جامعه شناسان ، برای شناخت و ادراک جامعه بکار می برندمطالعه‌بیشتری به عمل آوریم . شاید مهمترین مفهوم در جامعه شناسی ، نهاداجتماعی باشد .

نهادهـــای اجتماعـــی

وقتی جامعه شناسان در مورد جامعه ، سازمانهای اجتماعی یا ساختهای اجتماعـی سخن می‌گویند ، معمولا" به گروهی از نهادهای اجتماعی اشاره می‌کنند . در واقع یکی‌از بهترین و مؤثرترین روشها برای ادراک کل جامعه این است که نهادهای اصلی و روابـط موجود میان آنها را مورد توجه قرار دهیم .

نهاد را می‌توان مجموعه‌ای انتزاعی از هنجارها ، ارزش‌ها و اعتقادات دانست که مرکز و محور قسمتهای مهمی از زندگی بشر بوده ،آنها را توصیف می‌نماید . اگراین تعریف مشکل به‌نظرمی‌رسد ،می‌توانید به تعریف ساده‌تری که" سامنر " ارائه داده‌است‌توجه‌کنید.
" یک نهاد عبارت از یک مفهوم . . . و یک ساخت است " . (۱۹۵۹) ،درتعریف "سامنر" مفهوم معادل همان جنبه انتزاعی و نامحسوس‌است که در تعریف قبلی برای هنجارهـا ، ارزشها و اعتقادات‌نهادی شده‌بکار بردیم‌و ساخت‌در تعریف‌او دو موضوع‌را ارائه‌می‌نماید ، اول افراد یا عاملینی که ارزشها ، هنجارها و اعتقادات را در رفتار خود بکار می‌گیرند و دوم مجموعه وسائل و ابزارهائی که این‌ارزشها ،هنجارها و اعتقادات‌را عینیت‌می‌بخشند . به عنوان مثال آموزش و پرورش در اغلب جوامع یک نهاد اجتماعی است . این نهـاد ، ارزشها ، هنجارها و اعتقادات ویژه‌ای را دارا بوده افراد و عاملینی چون معلم و شاگرد و نیز ابزارهای متفاوتی مانند کلاس ، کتاب و تخته را در بر می‌گیرد . چنین تحلیلی را در مورد سایر نهادها از قبیل اقتصاد ، سیاست ، دین و خانواده نیز می‌توان بکار برد .

مفهوم نهاد اجتماعی ، رابطه عمیق بین جامعه و فرهنگ را بیان می‌نماید ، چنان که قبلا" گفته شد ، فرهنگ احساس و اندیشه فرد را نسبت به اشیاء و افراد تحت تاثیرقرار می‌دهد و یا اصولا" به آن شکل می‌دهد . در جامعه انسانی حتی پدیده‌های مهمی چـون سوائق بیولوژیکی توسط فرهنگ کنترل می‌شوند و فرهنگ از طریق نهادها ، چنین کنترلـی را اعمال می‌کند . مثلا" سوائق بیولوژیک جنسی ، ممکن است موجب تنش در فرد شـود ، که آن را تنش درونی یا پنهانی می‌نامند . جنبه آشکار تنش درونی ، تنش برونی و نمایان است . تنش آشکار هنگامی که بوسیله نهادهای اجتماعی (از قبیل ازدواج) ارضاء نشود، اغلب موجب بروز احساسات منفی (مانند احساس گناه ، شرمساری ، اضطراب و غیـره) می‌گردد. به عبارت دیگر ، از طریق نهادهای اجتماعی ، جامعه ضمانت‌های اجرائی‌منفی یا مثبت خود را در مورد ارضاء سائقه جنسی اعمال می‌کند .

فرآیندی که طی آن طرز تلقی‌ها ،ارزشها ، هنجارها ،اعتقادات و واکنشهای مناسب از نظر فرهنگی ،به فرد منتقل می‌شود ، جامعه پذیری یا اجتماعی شدن (Socialization) ، خوانده می‌شود .

<u>اجتماعي شـــدن :</u> کودکان نوزاد ، فاقد هر نوع هنجار یا طرز تلقی ارزش می‌باشنـد . کودک کوچک " مارتا " مانند همه کودکان دیگر هیچ فرهنگی ندارد . اجتماعی‌شدن ،مجموعه فرایندهائی است که از طریق آن کودک ، هنجارها ، ارزشها ، طرز تلقی و اعتقادات‌جامعه خویش را می‌آموزد .این فرایند ، مداوم و مستمر است و بشر را از ارگانیـزم به فردتبدیل می‌نماید . " خود "یا" شخصیت "هر فرد به تدریج رشد می‌یابد و کودک ، قواعد زندگی اجتماعی را از طریق رفتار گروه ونهادهای اجتماعی یاد می‌گیرد .
انسان از طریق مشاهدهٔطرز رفتار دیگران از پایگاه‌اجتماعی که خود اشغال‌کرده (یااشغال

خواهد کرد) و نقشی که باید ایفا نماید (یا ایفا خواهد کرد) آگاهی می‌یابد . این که فرد خود را متعلق به چه گروهی در جامعه می‌داند مسأله‌ای اساسی ، برای جامعه شناسان است و در نتیجه مطالعه و تحقیق گروه در جامعه شناسی حائز اهمیت بسیار است .

گـــــروه

واحد جامعه و جامعه شناسی گروه است گروه پدیده‌ای اجتماعی است که براثر کنش متقابل اجتماعی و ارتباط میان حداقل دونفر که روابط آنها از ثبات‌ودوام برخوردار بوده ، هدفی را دنبال می‌کند ، شکل می‌گیرد . جامعه شناسان انواع فراوانی برای گروه قائل می‌باشند که گروه نخستین (Primary Group) وگروه‌دومین(Secondary Group)از مهمترین آنها هستند .

"چارلز هورس‌کولی"(Charles Horton Cooley) جامعه‌شناس امریکائی برای‌اولین‌باراصطلاح گروه نخستین را در مورد گروههای ابتدائی و مهم بکار برد . گروه نخستین ، گروه نسبتاً کوچکی است که افراد آن نسبت به یکدیگر از رابطه صمیمانه و همکاری و همگامی ویژه‌ای برخوردار بوده و معمولا" رو یا روی هم قرار می‌گیرند . در گروه نخستین ، وفاداری مستحکم است و روابط میان افراد ، خود ، هدف محسوب می‌شود نه وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای دیگر ، به عبارت دیگر ، اعضای گروه نخستین با یکدیگر روابط همبسته و هماهنگ دارند و نفس این روابط برای ایشان هدف بوده ، دلپذیر و لذت بخش می‌باشد . نمونه کلاسیک گروه نخستین خانواده‌است ، امااین‌مفهوم‌رامی‌توان به هر گروهی که روابط نخستین برآن حاکم باشد مانند گروه دوستان صمیمی و نزدیک گسترش داد . خانواده " مارتا " برای او گروه نخستین است ، اما دوستانی که با او روابط کاملا" صمیمانه‌ای دارند نیز جزء گروه نخستین بحساب می‌آیند .

گروه دومین درمقابل گروه نخستین قرارمی‌گیرند . اعضاء گروه دومین با یکدیگرروابط نسبتاً محدود ، رسمی‌و غیر شخصی دارند . گروه دومین وسیله‌ای برای کسب منافع و ارضاء نیازها است . "کیمبال یونگ" و "ریموند ماک"(Kimball Young, Raymond Mack, 1965) ، اشاره‌می‌کنندکه‌ویژگی‌اصلی‌گروه‌دومین‌در مقابل گروه نخستین بیشتر شکل‌و ترکیب آگاهانه و سازمان یافته آن است . این گروهها تقریبا" همیشه بازگو کننده منافع یا نیازهای جزئی و محدود می‌باشند . افرادی که در کلاس گلدوزی " مارتا " گرد آمده‌اند ، یک گروه‌دومین‌را تشکیل می‌دهند . کلاس درس نیز چنین است ، زیرا " مارتا "برای کسب‌علم و مدرک‌تحصیلی در کلاس حاضر می‌شود . اختلافات اصلی و موجود بین گروه نخستین و گروه دومین این است که اولی برای معنی بخشیدن به زندگی حائز اهمیت است در حالی که‌دومی برای‌کسب هدفهای ویژه‌ای که جامعه تعیین نموده ، لازم می‌باشد .

سه نوع گروه دیگر که از نظر جامعه شناسان اهمیت دارند ، عبارتند از گروه همالان

(Peer Group)، گروه‌مرجع (Reference Group) و گروه قومی یا نژادی (Ethnic Group).

گروه همالان، مرکب از افرادی است که از لحاظ اجتماعی برابر هستند. این اصطلاح، اغلب و نه همیشه در مورد افراد هم سن به کار می‌رود. کودکان یک کلاس معمولاً " برابر فرض می‌شوند و از لحاظ سنی نزدیک به هم هستند. گروه همالان، معمولاً " فراتر از مفهوم افراد هم سن بکار می‌رود و اغلب شکل گروه نخستین را به خود می‌گیرد. مانند گروه بچه‌های محل، اما گروه دومین (از جمله همکلاسان دریک دانشکده) می‌تواند گروه همالان نیز باشد.

گروهی که فرد معیارهای آن‌ها را برای ارزیابی جنبه‌های مختلف زندگی خود، مهم می‌شمارد، گروه مرجع است. یعنی، گروه مرجع گروهی است که فرد برای اتخاذ تصمیم خاص ارزشهای آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. بنابراین گروه مرجع می‌تواند گروه نخستین (خانواده " مارتا ") یا گروه دومین (کلاس درس " مارتا ") و یا گروه‌همالان (همکلاسان هنری " مارتا ") و یا نوع دیگری از گروه باشد.

اصطلاح گروه‌قومی در موارد متفاوتی بکار می‌رود. این اصطلاح اصولاً " برای مشخص کردن هر گروهی که دارای وحدت نژاد و فرهنگ باشندمورداستفاده قرار می‌گیرد. همچنین برای اشاره‌به گروههای‌فقط فرهنگی (مانند گروه‌دینی) و یا نژادی نیزبکار برده می‌شود. اصطلاح گروه قومی در جامعه شناسی معاصر در مورد هر گروهی که توسط گروههای دیگر بیگانه‌تلقی‌شود، بکار می‌رود، زیرا اعضای این گروهها مثلاً "متعلق به دین مشخصی‌هستند و ریشه قومی یا زبان ویژه‌ای دارند" و یا از لحاظ نژادی با اکثریت تفاوت دارند. بنابراین اصطلاح مترادف گروه قومی به نحوی که امروزه مورد استفاده قرار می‌گیرد گروه‌اقلیت‌است. چنانکه " کیان‌کوان "و "توماتسوشی‌بوتانی" (Kian Kwan, Tamotsu Shibutani) اشاره کرده‌اند (۱۹۶۵)، یک گروه قومی، شامل افرادی است که خود را مشابه یکدیگر و متفاوت از بقیه می‌دانند و دیگران نیز آنها را چنین می‌پندارند. " مارتا " عضو گروه قومی یهودیان‌است و اگر احیاناً " این موضوع را فراموش نماید جامعه امریکا این واقعیت را به راههای مختلف به او یاد آوری می‌کند.

نتایج و یافته‌هائی که از مطالعه درباره گروههای قومی بدست آمده است، احتمالاً " می‌تواند به کاهش تنشهای موجود میان گروههای اقلیت و اکثریت کمک نماید. مطالعات و تحقیقات اخیر در مورد گروههای قومی، اساس مطالعات جامعه شناسی، یعنی ویژگیهای گروه و روابط متقابل آنها را آشکار می‌نماید. این روابط در خلال بعضی از فرایندهای اجتماعی که برخی از آنان تحت مفاهیم زیر روشن می‌گردد، مطالعه می‌شوند.

ستیز، رقابت و همکاری

بیشترمطالعات و تحقیقات جامعه شناسی در مورد مفاهیم ستیز، رقابت و همکاری

صورت می‌گیرد. از نظر جامعه شناسی ، ستیز فرایندی اجتماعی است که از دو یا چند گروه که آگاهانه می‌کوشند در رسیدن به یک هدف‌راه یکدیگر را مسدود کنند و یا به یکدیگرآسیب برسانند و یا یکدیگر را شکست داده و حتی منهدم سازند ، نتیجه و ناشی می‌شود . نخستین چیزی که در این مورد به چشم می‌خورد این است که ستیز همیشه در جوامع وجود داشته است . چنین واقعیتی " لویس کوزر " (Lewis Coser) ، را بر آن داشت تا نتیجه بگیرد که مقداری مبارزه و ستیز یک عامل اساسی برای شکل‌گیری گروه و دوام زندگی گروهی است . مهمترین علت ستیز این تمایل است که فرد شیوهٔ زندگی ، ارزشها ، هنجارها ، اعتقادات و طرز تلقی‌های خود را به عنوان معیاری برای داوری درباره دیگران بکار می‌برد . جامعه شناسان به پیروی از " سامنر " این تمایل را قوم مداری (Ethnocentrism) ، می‌خوانند . به عبارت دیگر ، قوم مداری ، عبارت از قبول نکردن و حتی تنفر نسبت به مردمی است که فرهنگ و هدفهای نهائی آنها با فرهنگ ما متفاوت است . این تمایل ، معمولا" با این اعتقاد همراه است که نژاد ، فرهنگ یا جامعه فرد ، بهتر و برتر از دیگران است . همه افراد و گروههای اجتماعی تا حدودی قوم مدار هستند .

در میان افراد ممکن است ،ستیز اجتناب ناپذیر باشد ، اما در جامعه مکانیزمهای گوناگونی برای کاهش ستیزهای‌موجود ،وجود دارد ،به علاوه گروههائی که ممکن است بالقوه‌بایکدیگر در ستیز باشند ، اغلب انگاره‌هائی از رفتار را می‌پذیرند که مناسبات و روابط میان آنها راکاهش داده‌و در نتیجه احتمال برخورد و ستیز را تقلیل می‌دهد . "مارتا "میان‌همسایگان یهودی‌زندگی می‌کند ،محله آنها در مجاورت‌محله خانواده‌های ایرلندی است ،اماکودکان دو گروه ،معمولا" ، به محله و محوطه یکدیگر وارد نمی‌شوند ، مگر آنکه قصد برخوردونزاع را با یکدیگر داشته باشند .

رقابت ،یکی دیگر از ویژگیهای اساسی و پویای زندگی در گروه است . رقابت‌فرایندی منظم و با قاعده‌ای است که در آن دو یا چند گروه برای کسب هدف معینی می‌کوشند در حالی که فقط یک گروه می‌تواند آن هدف را به طور کامل ، بدست آورد . به عبارت‌دیگر، رقابت فرایندی است که طی آن یک فرد می‌کوشد ، دیگران را از دست یابی به هدفی که خود در پی کسب آن است باز دارد . رقابت با ستیز تفاوت دارد .زیرا رقابت بوسیله هنجارهائی که خشونت را آشکارا رد می‌کند ، تنظیم و کنترل می‌شود ، هنگامی که رقابت قواعدی را زیر پا بگذارد ، ستیز آغاز می‌گردد . همچنین رقابت می‌تواند به صورت یک نیروی پویای اجتماعی عمل نماید و موجب بالا رفتن سطح انتظارات و خواستهای افراد گردد و در نتیجه میزان فعالیتهای آنان را افزایش دهد . رقابت سبب ایجاد اضطراب‌در مورد شکست یاحتی موفقیت‌می‌گردد و میل به سبقت‌جوئی را در افراد ، افزایش می‌دهد .

همکاری ، بر عکس ستیز و رقابت فرایندی است که طی آن دو یا چند گروه برای دست‌یابی به هدف مشترکی ، به یکدیگر کمک می‌کنند . رقابت ، ستیز و همکاری ، یگانه فرایندهای مهم در مطالعه رفتار اجتماعی نیستند ، بلکه همسازی (Accommodation)

و مانند گرائی (Assimilation)، فرایندهای دیگری هستند که به همان اندازه حائز اهمیت می باشند.

گروههای ستیزه‌گر اجتماعی می‌کوشند که از طریق ترک مخاصمه، سازش و با قبول حکمیت و داوری از ستیز اجتناب نمایند. این گروهها سعی می‌کنند موقعیت یا روابط هماهنگ‌سوی ایجاد نمایند. پایان دادن به ستیز می‌تواند، به فرایند همسازی منجرگردد. "ویلیام فیلدینگ اگبرن" و "مایر نیمکف" (William Fielding Ogburn, Meyer Nimkofe,1964)، فعالیت افراد یا گروهها را باوجود اختلافات یا دشمنی‌های پنهانی، فرایند همسازی نامیده‌اند.

یکی از نتایج احتمالی فرایند همسازی ممکن است، مانندگرائی باشد. مانندگرائی فرایندی است که طی آن گروههای غیر متجانس فرهنگی بیش از پیش بهم شبیه می‌گردند.

اصطلاح همسازی و مانندگرائی بوسیله جامعه شناسان برای نشان دادن مراحل مختلف پذیرش گروههای قومی در جامعه بکار می‌رود. به عنوان مثال در جامعه امریکا، مانندگرائی برای بعضی از گروههای فرهنگی وجود دارد، چنانکه پذیرش نسبی ایتالیائی‌ها، لهستانی‌ها، و ایرلندی‌ها، در داخل جامعه امریکا به تدریج در جریان است. اما همان طور که روشن است در مورد گروههای نژادی امریکا وضع به این گونه نیست و گروهی احتمالاً وضع سیاه پوستان را تنها در مرحله همسازی و حتی مقاومت در مقابل مانندگرائی می‌بینند. از طرف دیگر، سازمانهای ملی موقعیت سیاه پوستان را در جامعه امریکا در حالتی نزدیک به مانند گرائی تصور می‌کنند و شاید هم این جریان را تشویق می‌نمایند. آنچه مسلم است این است که هنوز جامعه سفید پوست در مقابل مانند گرائی سیاه پوستان مقاومت نشان می‌دهد. در واقع، اغلب سفید پوستان حتی درمقابل همسازی سیاه پوستان در جامعه امریکا مقاومت می‌نمایند.

تاکید برمطالعه گروه نباید این واقعیت را که افراد به گروهها، به فرهنگ و به جامعه ارتباط دارند نادیده انگارد. جامعه شناسان این هدف را از طریق مطالعه و بررسی پایگاه اجتماعی (Social Status) و نقش اجتماعی (Social Role)، به انجام می‌رسانند. مفاهیم پایگاه و نقش، علاوه بر تفهیم روابط میان فرد و گروه و کل جامعه در توجیه روابط بین فرهنگ و جامعه نیز مفید می‌باشد.

پایـــــگاه اجتماعی

پایگاه اجتماعی، وضع یا موقعیتی است که فرد در سیستم روابط اجتماعـــی دارد. سیستم می تواند براساس سلسله مراتب (Hierarchical) و یـــا بدون سلسله مراتب باشد. در سیستم سلسله مراتب، روابط و پایگاههای اجتماعی به صورت مقامات بـــالا و مقامات پائین درجه بندی می شود. در یک سیستم بدون سلسله مراتب، مقامها و پایگاهها از هم مجزا و با هم متفاوت هستند، مثلاً در دانشکده "مارتا" مقام او به عنوان یـــک دانشجو فقط از سایر دانشجویان جدا و متفاوت است. بحث درباره مفهوم پایگاه اجتماعی

بدون توجه به مفهوم نقش بی‌معنی است ، زیرا پایگاه و نقش همیشه به هم مرتبط هستند .

نقش

جامعه شناسان ، وقتی از پایگاه اجتماعی فرد صحبت می‌کنند به مفهوم نقش نیز توجه دارند ، زیرا نقش عبارت از یک سلسله انتظارات و مسئولیتهائی است که به دارنده پایگاه اجتماعی ویژه‌ای مربوط شده یا تعهدات ، وظایف ، امتیازات ، اختیارات و حقوق معینی ، مشخص می‌گردد . مثلاً " از " مارتا " در ارتباط با پدرش انتظار می‌رود که نقش فرزند را ایفا نماید ، یعنی از او انتظار می‌رود که بعضی از وظایف و تعهدات ، مانند احترام به پدر را بجای آورد و به این ترتیب از حقوق و امتیازاتی نظیر دریافت حمایت اقتصادی بهره‌مند گردد . علاوه بر نقش فرزند " مارتا " نقشهای دیگری نیز به‌عهده دارد . هنرمند ، همسر ، دانشجو و غیره . این واقعیت ویژگی مهم دیگر پایگاه و نقش را آشکار می‌سازد ، به این معنی که یک فرد می‌تواند در عین حال پایگاهها و نقشهای متفاوتی را برعهده داشته باشد . یک هنرمند می‌تواند ، یک همسر ، یک دانشجو و یک طرفدار تساوی حقوق زنان با مردان نیز باشد . در بیشتر مواقع ، فرد در زمان مشخص ، فقط یک نقش را برعهده دارد ، اما برخی اوقات ، فرد می‌تواند نقشهای مختلف را با هم ایفا نمایند .

حقوق و وظایفی که در یک نقش مستتر است ، اغلب به وسیله جامعه یا فرهنگی که فرد به آن تعلق دارد ، تعیین می‌شود . والدین " مارتا " امریکائی هستند . آنها نقش خود را درامریکا به گونه‌ای متفاوت با آنچه یک پدر و مادر ایرانی انجام می‌دهند ، ایفا می‌کنند . تفاوت در رفتار این دو پدر و مادر در دو جامعه مختلف ، صرف نظر از ویژگیهای فردی ناشی از تعریفی است که این دو جامعه از چگونگی نقش والدین دارند . افرادی که در یک جامعه زندگی می‌کنند باید آن چنان اجتماعی شده باشند که انتظارات مربوط به نقشهای مختلف را تقریباً " یکسان درک نموده و آنها را برآورده سازند . به علت همین انتظارات متقابل یکسان است که ایفا کنندگان نقشها ، می‌توانید باآرامی و آسودگی روابط اجتماعی مطلوبی داشته باشند .

انواع پایگاهها و نقش ها

بحث از پایگاهها و نقشهاکامل نخواهدبود مگر آن‌که انواع مختلف آنها راازیکدیگر تفکیک نمائیم . در این صورت لازم است از اختلاف پایگاه منسوب (Ascribed Status) با پایگاه‌محقق (Achieved Status) و پایگاه پذیرفته‌شده (Assumed Status) یا داوطلبانه (Voluntary Status) و تفاوت میان نقش مقرر شده (Prescribed Role) ،نقش ذهنی (Subjective Role) و نقش وضع شده (Enacted Role) ، آگاهی یابیم .

پایگاه منسوب : پایگاهی است که از طرف جامعه همراه با وظایف ، مسئولیت‌ها و حقوق مربوط به آن و بر اساس ویژگیهای فردی (معمولاً " بیولوژیکی) به فرد تحمیل می‌شود . پایگاه منسوب ، ناشی از مشخصاتی است که فرد بر آنها کوچکترین کنترلی ندارد ، مانند سن ، جنس و رنگ پوست و یا نتیجه عضویت در گروهی است که بوسیله دیگران برای فرد تعیین شده و تغییر در بعضی از آنها بسیار مشکل و یا غیر ممکن است ، مانند خانواده ، دین و یا ملیت .

در مورد مقام سنی لازم است اشاره نمائیم که همه جوامع مراحل سنی را به سه دوره کودکی بزرگسالی و پیری تقسیم می‌کنند که هر یک از این مراحل نوع ویژه‌ای از رفتار را ایجاب می‌نماید . به همین ترتیب همه جوامع از زنان و مردان انتظار رفتار متفاوتی را دارند .

پایگاه محقق : عبارت از پایگاهی است که فرد می‌تواند بعد از کسب شرایط لازم به آن دست یابد . اگر پدر " مارتا " شرایط لازم برای ترفیع در اداره خود را بدست آورد ، می‌تواند از مقام فروشندگی ، به مقام مسئول خرید ارتقاء یابد و اگر " مارتا " دوره دانشکده خود را بپایان برساند ، می‌تواند با درجه دکترا در جامعه شناسی دانشنامه بگیرد و در نتیجه پایگاه اجتماعی یک جامعه شناس را کسب نماید .

پایگاه و تحریک اجتماعی : فرایندی که طی آن فرد پایگاه خود را تغییر می‌دهد ، تحرک اجتماعی خوانده می‌شود . تحرک اجتماعی می‌تواند به طرف بالا یا پائین و یا بصورت افقی باشد . نمونه تحرک به طرف بالا را می‌توان ارتقاء پدر " مارتا " از شغل فروشندگی به مقام مسؤول خرید ، ذکر کرد . تحرک نزولی بر عکس ، انتقال از مقام مسؤول خرید به شغل فروشندگی است . تحرک افقی این است که پدر " مارتا " فروشنده بماند ، ولی به سایر قسمتهای فروشگاه که کار مشابهی دارند منتقل شود .

در جامعه‌شناسی مفهوم تحرک اجتماعی در بعضی موارد برای طبقه بندی انواع جوامع یا سیستمهای اجتماعی بکار می‌رود . جوامع طبقاتی که تحرک اجتماعی در آنها امکان‌پذیر است ، جامعه طبقاتی با سیستم باز خوانده می‌شود و جوامعی که در آنها تحرک اجتماعی محدود و یا ممنوع باشد (به علت وابستگی‌های شدید به ویژگیهای منسوب) جامعه کاستی یا جامعه طبقاتی با سیستم بسته نامیده می‌شوند . معمولاً " جامعه امریکا به عنوان نمونه جامعه طبقاتی باز و جامعه هند را به عنوان نمونه جامعه کاستی ، یا بسته ذکر می‌کنند .

پایگاه پذیرفته شده یا داوطلبانه : در پایگاه پذیرفته شده فرد (لااقل از دیدگاه نظری) در مورد کسب پایگاه اجتماعی ، امکان انتخاب دارد . پایگاه پذیرفته شده نظیر پایگاه محقق است ،اما یک تفاوت اساسی آنهارا از یکدیگرتفکیک می‌نماید ،پایگاه محقق از شرایط ویژه‌ای برخوردار است و اغلب با تخصص و مهارتی که مناسب موقعیت مورد نظر است ، همبستگی زیاد دارد ، اما پایگاه پذیرفته شده ، براساس انتخاب و اختیار بوجود آمده ، نیازی به شرایط و تخصص خاص ندارد ، به عنوان مثال ، وقتی فرد ازدواج می‌کند از یک پایگاه‌پذیرفته شده که براساس انتخاب‌و اختیار بوجود می‌آید برخوردار می‌شود که‌نیازمند تخصص و شرایط ویژه‌ای نیست .

نقش مقرر شده : یا نقش عینی ،عبارت‌از یک سلسله‌رفتاری است که با توجه به‌هنجارهای اجتماعی از فردانتظار می‌رودآنها را انجام دهد . جامعه برای همه افراد حقوق و وظایفی تعیین نموده و انتظار دارد همه افراد با توجه به نقشهای معین ، آنها را برآورده‌سازند .

نقش ذهنی : با وجود نقش مقررشده‌یکسانی که‌بر دانشجویان تحمیل می‌شود ،دانشجویان به علت‌وجود نقش ذهنی درمورد اجرای آنچه‌مقرر گردیده رفتار متفاوتی ارائه می‌نمایند . نقش ذهنی انتظاری است‌که فرد در مورد رفتار دیگران و رفتار خود دارد . حتی اگرنقش معینی برای همه دانشجویان مقرر شود ، بازهم آنها در مورد تغییر وتفسیر این نقش، اختلاف خواهند داشت .

نقش عمل شـــده : بالاخره نقش عمل شده بیشتر به رفتار آشکار فرد اشاره می‌کند تـا انتظاراتی که از او می‌رود همان طور که دیدیم ، نقش عمل شده ، نقش مقرر شده و نقش ذهنی را مشخص و مجسم می‌سازد .برای جامعه شناسان نقش عمل شده معادل نقش‌رفتاری یا نقش ترجیحی است .ایفاء یک نقش، نمود خارجی نقش مقرر شده و نقش ذهنی‌می‌باشد. مثلا "اگر یک نقش عینی به‌دانشجویان ارائه‌شود وآنهااز لحاظ ذهنی تعبیر وتفسیریکسانی در مورد آن داشته باشند ، رفتار آنها یکسان خواهد بود . ولی اگر نقش مقرر شده‌ای به دانشجویان ارائه گردد و آنها تعابیر و تفاسیر متفاوتی ازآن بنمایند ، گروهی از آنها احتمالا" نقش را به گونه‌ای متفاوت با دیگران ایفا خواهند کرد . زیرا در نقش ذهنی بین این دو گروه تفاوت وجود دارد و همین تفاوت ذهنی موجب اختلاف در رفتار خواهدشد.

فصل چهارم

دیدگاههای نظری در جامعه شناسی معاصر

فصل چهارم

دیدگاههای نظری درجامعه شناسی معاصر

درفصل قبل ،بعضی از مفاهیم اساسی را که جامعه شناسان ، جهت شناخت جنبه‌های مهم زندگی اجتماعی بکار می‌برند ، توصیف نمودیم . هر چند نام نهادن برموضوع‌های مورد بحث و مطالعه ، ضروری و منطقی است ، اما این فقط نخستین گام در جهت شناخت و ادراک می‌باشد . همان گونه که زبان فقط از فهرست لغات پدید نمی‌آید ، مفاهیم نیز به تنهائی قادربه توصیف وتشریح پدیده‌ها و وقایع نیستند .لغات باید برطبق قواعد دستوری معین درقالب جملات شکل بگیرندتا زبان بوجود آید .بهمین ترتیب در تشریح‌وتوصیفهای علمی نیزمفاهیم باید در چارچوب جملات ، تحت ضوابط منطقی با یکدیگر پیوسته‌ومرتبط گردند تا بتوان آنها را نظریه نامید .

نظریه ، کلی‌ترین نوع توصیف علمی است و معمولا" توجیه می‌نمایند که چرا و چه موقع باید ظهور وقایع مشخص را انتظار داشت . مفاهیم ، برای سازمان دادن و شناخت پدیده‌های مورد مطالعه بکار می‌روند . یک نظریه ، شامل چند مفهوم است که در یک‌جمله توصیفی با ارتباطی منطقی به هم پیوسته‌اند . برای مثال در یک نظریه که در موردانقلاب ارائه می‌شود ، مفاهیمی مانند طبقه اجتماعی ، کشمکشهای درون‌گروهی‌وغیره‌دریک‌جمله جای می‌گیرند تا روشن سازند که چه موقع و چرا باید انتظار وقوع انقلاب را داشته‌باشیم .

به هر حال ، هر جمله جامعه شناسانه‌ای یک نظریه اجتماعی یا جامعه شناسی‌نیست . هر چند در آن جمله‌بعضی از مفاهیم اجتماعی و جامعه شناسی هم بکار رفته باشد و به‌نظر رسد که یک موضوع اجتماعی را توصیف می‌نماید . به علاوه این مساله که آیا چنین‌جمله‌ای را می‌توان قسمتی از یک نظریه دانست یا نه ، هیچ گونه ارتباطی با درستی یا نادرستی آن نظریه‌ندارد اگر جمله‌ای‌شرایط لازم و کافی یک‌نظریه را دارا باشد موضوع مهم واساسی این است که‌آیا این نظریه ،درست‌یا نادرست‌است‌وآیا‌می‌توان‌نظریه‌های‌دیگری‌ازآن‌استخراج نمود که هر یک از آنها نیز بنوبه خود ، درست یا نادرست باشند ؟ به عبارت دیگر ،برای توجیه یک نظریه‌باید امکان نفی آن‌نظریه و یا نظریه‌های‌دیگری که از آن استنتاج می‌شود ، موجود باشد . بنابراین نظریه‌ها جملاتی احتمالی هستند ، زیرا پیش بینی مبتنی برآنها ممکن است درست یا نادرست باشد . به عنوان مثال ، اگر جمله‌ای پیش بینی کند که در صورت‌افزایش‌سریع‌تعداد‌افراد‌محروم در‌یک‌جامعه ،انقلاب‌پدید‌خواهد‌آمد‌وچنین شرایطی منجربه‌وقوع انقلاب نگردد جمله نادرست خواهد بود . ولی به هر حال یک نظریه‌است . بنا بر این هر توصیفی که امکان نفی آن وجود نداشته باشدنمی‌تواندیک‌نظریه‌باشد .

به این جمله توجه کنید . " در شرایطی که مردم با قدرت بسیار در مقابل مخالفین بپای خیزند تا شرایط و اوضاع را دگرگون کنند ، انقلاب بوقوع می‌پیوندد "این جمله‌بدون شک صحیح است ، اما فاقد جنبه پیش بینی است و بنابراین نمی‌توان آن را یک نظریه

محسوب کرد . این گونه جملات را همان گوئی یا جملات لفظی (Tautological Statement) ، می‌نامند . در قسمتهای بعدی این فصل درباره آن بحث خواهد شد . حال همین اندازه کافی است بدانیم از آنجا که جملات لفظی دارای مکان پیش بینی نیستند ، نباید آنها را نظریه دانست . مثال دیگر ، " اگر پیش بینی اداره هواشناسی صحیح باشد ، هوای فردا بارانی خواهدبود " این جمله‌ای صحیح است ، اما بر اساس آن نمی‌دانیم که آیا فردا هوا بارانی خواهد بود یا نخواهد بود ؟ و آیا مثلاً " می توانیم به پیک‌نیک برویم یا نه ؟ زیرا این جمله دارای قدرت پیش بینی نیست .

این فصل ، به نقش نظریه در جامعه شناسی می‌پردازد و ویژگیهای مهم بعضی از برجسته‌ترین و مهمترین نظریه‌های جامعه شناسی معاصر را به اختصار ، مطرح می‌سازد . هدف از این بحث ، آن است که سیر تاریخی بعضی از موضوعهای نظری را که مورد توجه جامعه شناسان است ، به خواننده ارائه نمائیم .

نظریه در جامعه شناسی

به طوری‌که در فصول‌بعدی خواهیم‌دید ،اغلب نظریه‌های جامعه‌شناسی‌ویانظریه‌هائی که به نحوی با علوم اجتماعی مرتبط می‌گردند ، تقریباً " نارسا هستند . در حقیقت‌بیشتر آنچه که در علوم اجتماعی ، نظریه نامیده می‌شود اصولاً " نظریه نبوده ، بلکه قدمهائی مقدماتی در جهت ساخت و ایجاد نظریه می‌باشد . وضع کنونی نظریه در علوم اجتماعی در کتاب " فراسوی آزادی و حرمت " بوسیله " اسکینر " (Skinner, 1971) ،چنین توصیف شده‌است :" در ۲۵۰۰ سال قبل ، ممکن بود گفته شود که انسان ، به همان اندازه‌که‌خود را می‌شناخت جهان را نیز می‌شناخت ، اما انسان ، امروز خود را کمتر از هر چیز دیگر می‌شناسد . . . .مثلاً "فیزیک و زیست شناسی یونان ، فقط از نظر تاریخی قابل توجه‌است ، در حالی که‌گفته‌های "افلاطون" ،هنوز چون چراغی فرا راه بشر قرار گرفته است . "ارسطو" نمی‌تواند‌صفحه‌ای از فیزیک‌و زیست‌شناسی جدید را ادراک‌کند ،اما " سقراط " و شاگردانش برای پی‌گیری ومذاکرات مربوط به وقایع و رفتار انسانی ،زحمت زیادی نخواهند داشت ."

نظریه‌های رایج در جامعه شناسی امروز در مقایسه با نظریه‌هائی که در علوم تجربی (طبیعی و فیزیکی) وجود داردبسیار ابتدائی به نظرمی‌رسدزیرامطالعات وتحقیقات‌علمی که در مورد جامعه ، انجام گرفته است ، در مقایسه با مطالعات و تحقیقات علوم تجربی ، استحکام کمتری داشته و به تازگی آغاز گردیده است . در مصر قدیم ،رصدخانه‌هائی‌وجود داشت و یونانیان تجربیاتی در زمینه فیزیک و شیمی انجام میدادند .جسد مجرمین برای تشریح در اختیارفیزیولوژیستهاقرار می‌گرفت .در حالی که علوم طبیعی و فیزیکی پیشرفت می‌کردند . هیچ آزمایشگاه و هیچ روش علمی برای گرد آوری اطلاعات لازم در زمینه‌علوم

اجتماعی وجود نداشت . دانش مربوط به رفتار انسانی و جوامع بشری ، فقط از لابلای موضوعهای الهی و فلسفی استنتاج می شد . در سال ۱۸۷۹ "ویلهلم ووندت" (Wilhelm Wundt) ، اولین آزمایشگاه روانشناسی را بنیان نهاد و یکسال بعد " کارل مارکس" (Karl Marx) در یک پژوهش اولین اقدام را جهت توزیع بیست و پنج هزار پرسشنامه ، میان کارگران انجام داد .

" اگوست کنت " (August Comte) ، فیلسوف فرانسوی ، اولین کسی بود که جامعه شناسی را در دهه ۱۸۳۰ ، به عنوان علم در خدمت جامعه معرفی نمود ، فقط در ۷۵ سال اخیراست که این علم نضج گرفته و مورد استفاده واقع شده است و طی یک نسل اخیر عده بسیاری از جامعه شناسان برنامه ریزیهای عظیم تحقیقاتی را پی‌ریزی نموده به مطالعات علمی و عملی پرداخته‌اند .

رابطه بین نظریه و پژوهش

فلاسفه و دانشمندانی که در رشته‌های گوناگون علمی ، به عنوان نظریه‌پرداز ازشهرت و اعتبارکافی برخوردار هستند ، در مورد تعریف نظریه علمی و این که چگونه می‌توان میان نظریه ، پژوهش و شواهد علمی تفاوت قائل شد با یکدیگر اختلاف نظر دارند . به طوری که می‌توان ، نظریه علمی را به عنوان دسته‌ای ازفرضیات تعریف کرد که به طور منطقی با هم ارتباط متقابل دارند و روابط معینی را میان اشیاء ، وقایع و یا فرایندهای مورد نظر یک علم ، توصیف و تشریح می‌نمایند . معمولا" می‌توان از یک نظریه اصول بدیهی و فرضیاتی رااستنتاج نمود .

ویژگی اساسی نظریه در همه علوم تجربی در مقایسه با علوم انتزاعی ، مانندمنطق و ریاضیات این است که پذیرش نظریه‌های علوم تجربی ،به عنوان درست یا نادرست،تائید یارد ، عقیم یا ثمر بخش ، مشروط به چیزی است که دانشمندان آن را شاهد ،گواه ،مدرک، یا اطلاعات و داده‌های تجربی می‌نامند .

یک نظریه علمی و مدارک و شواهد مربوط به آن بر هم تاثیر متقابل دارند ، اغلب ، گفته می‌شود که مدرک بر نظریه مقدم است و اگر نظریه با مدارک مطابقت ننماید ، نظریه نادرست است نه مدارک . در واقع مطالب به این سادگی هم نیست . معمولا" تضاد میان نظریه و مدارک با جمع آوری اطلاعات و مدارک بیشتر از میان می‌رود . به این دلیل هر گاه مدرکی ،قسمتی از یک نظریه را نفی کند ، قسمت نفی شده در صورتی که ارتباط منطقی محکمی با سایر قسمتهای نظریه که با مدرک مزبور مطابقت دارند ، داشته باشد ، می‌تواند درست باشد . در ضمن در مواردی بهتر است به جای نفی نظریه در جهت اصلاح یا توسعه آن اقدام شود . برای تحقق این هدف ، می‌توان با افزودن اصول بدیهی ویژه‌ای آن قسمت از نظریه را که با مدرک مطابقت ندارد تعدیل کرد .

در واقع دقت منطقی یک نظریه عبارت از پذیرش یا عدم پذیرش آن از طرف دانشمندان است . دقت یک نظریه و امکان پذیرش آن به یک ایده آل علمی ، یعنی کوتاه و مختصر بودن نظریه مربوط است . یک نظریه علمی وقتی ایده آل است که مطالب را هر چه جامع‌تر، به کوتاه‌ترین و مختصرترین صورت توصیف نماید . نظریه کوتاهی که با استفاده از چند اصل بدیهی ، ۸۰ در صد روابط را در مورد موضوعی شرح می‌دهد ، بر نظریه پیچیده‌ای که با کاربرد اصول بدیهی بسیار ، ۹۰ در صد روابط آن موضوع را توصیف می‌کند برتری و اولویت دارد . توانائی و اهمیت یک نظریه در این نیست که چه مقدار از موضوعی را شرح می‌دهد ، بلکه کیفیت و توجیه علمی آن موضوع نیز حائز اهمیت می‌باشد .

تاریخ علم نشان می‌دهد که در عمل ، نه نظریه و نه پژوهش ، هیچکدام بر یکدیگر مقدم نیستند . نظریه‌ای که درستی یا نادرستی آن با هیچ مدرک علمی مطابقت نداشته باشد ، یک نظریه علمی محسوب نمی‌شود . همچنین توصیفی که با هیچ نظریه‌ای مطابقت ننماید ، پژوهش علمی بحساب نمی‌آید . مسلم این است که نظریه و پژوهش ، متقابلا" راهنما و کنترل کننده یکدیگرند ، اصولا" تعداد و انواع نظریه‌هائی که باید ساخته شود ، همچنین تعداد شواهد ومدارکی که باید گرد آوری گردد ، نامحدود است . به طور کلی در تمام علوم و به ویژه در جامعه شناسی ، نقش مهم نظریه این است که راهنمای گرد آوری مدارک و شواهد باشد . نظریه ، نوع اطلاعاتی را که باید جهت اثبات یا نفی آن گردآوری شود ، تعیین می‌نماید . در غیر این صورت ممکن است پژوهشگر با انبوهی از اطلاعات که دربارهٔ موضوع مورد مطالعه گردآوری شده مواجه گردد ، بدون آنکه بتواند آنها را به درستی طبقه بندی کرده و مورد استفاده قرار دهد .

وظیفه مهم پژوهش این است که روشن سازد ، نظریه را چگونه باید ساخت و پرداخت نمود . تفسیرهای منطقی و موجه درباره زندگی اجتماعی بدون کنترل و شواهد علمی از زمان "افلاطون" وجود داشته است . چنین تفسیرهائی در زمینه‌های متفاوت و گوناگون بنا بر سلیقه و تمایل افراد صورت می‌گرفته است . همچنان که "کینزلی دیویس (Kingsley Davis, 1949) نظریه‌پرداز و جامعه شناس ، بیان نموده است ، طرحهای جالب ، عجیب ، منطقی و مستدل در مورد تفسیر زندگی اجتماعی قرنها وجود داشته است ، اما همه این طرحها به تدریج از میان رفته‌اند . ولی زوال آنها تنها به علت به اثبات نرسیدن آنها نبوده ، بلکه عدم علاقه و توجه نسبت به این نظریه‌ها موجب نابودی آنها گردیده است .

زبـــــان جامعه شناســـــی

با توجه به ابتدائی بودن نسبی نظریه‌های جامعه شناسی ، به نظر می‌رسد که آنها از نظر کاربرد منطق و ریاضی به‌اندازه علوم پیشرفته قابل تجزیه و تحلیل نیستند . نظریه‌های

جامعه شناسی تقریبا" همیشه به زبان متداول جامعه‌ای که جامعه شناس در آن زندگی می‌کند ارائه می‌گردند. بنابراین از دقت و ظرافت بسیاری برخوردار است ، اما نکات مبهم و گنگ نیز در آنها یافت می‌شود .

برخلاف مفاهیم تخصصی که در علوم طبیعی ، برای پدیده‌ها وضع شده است ، اصطلاحات جامعه شناسی به صورت غیر اختصاصی تعریف می‌شوند . مثلا" همه ما می‌توانیم کلماتی مانند سن ، جنس ، نژاد ، فقیر و رادیکال را تعریف کنیم ، هر چند که تعاریف ما مغایر با تعریفی باشد که نظریه ویژه‌ای در جامعه‌شناسی ، به آن توجه دارد .

با توجه به این مسائل ، جامعه شناسان به یافتن زبانی برای مفاهیم جامعه شناسی پرداخته‌اند . اما هرگاه ، برای پدیده‌ای که در زبان متداول واژه‌ای به آن اختصاص یافته است ، نام جدیدی ابداع و وضع شود ، معمولا" در افکار عمومی تصویری عجیب و غیرعادی از چنین مفاهیم و واژه‌های ناآشنا و غیره مصطلح ترسیم می‌گردد .

با توجه به این مسائل ، زمانی " فیلیپ سلزنیک " (Philip Selznick) ، نظریه پرداز جامعه شناس در کلاس درس جامعه شناسی مقدماتی به شاگردانش گفت : " اگر قصد ادامه تحصیل در رشته جامعه شناسی را دارید و در خود قدرت تحمل ابهام و اشتباه را نمی‌بینید باید بپذیرید که در انتخاب رشته تحصیلی خود اشتباه کرده‌اید . "

دیدگاههای غیـــــر تجربـــی

در جامعه شناسی ، آن قسمت از یک نظریه که می‌تواند اثبات یا نفی شود جزء تجربی (Emperical Componant) و یا فرض (Proposition) ، قابل آزمایش نامیده می‌شود . هنگامی که این مفروضات بسیار تخصصی بوده و به اطلاعات و داده‌های موجود وابسته‌اند ، فرضیه (Hypothes) ، نام می‌گیرند . اما شناخت قسمتهای غیر تجربی و یا غیر قابل آزمایش یک نظریه برای جلوگیری از اسراف در پول و وقت ، به جهت نفی یا اثبات نتایج تحقیقات ، دارای اهمیت می‌باشد .

اجزاء غیر تجربی که در یک نظریه مورد توجه می‌باشد عبارت است از : ۱) جملات لفظی ، یعنی جملاتی که فقط براساس تعاریفی که از مفاهیم و کلمات موجود در آن می‌شود درست و صحیح است ۲.) طرح طبقه بندی (Classification Scheme) ، یعنی جملاتی که حاوی نوعی سیستم طبقه بندی بوده ، برای سازمان دادن به مفاهیم و وقایع بوجود می‌آید . ۳) فرض تساوی و ثبات سایر عوامل و شرایط . این فرض غالبا" با مفروضات قابل آزمایش همراه است و به نحوی شواهد و مدارکی را که برای آزمون نظریه ضرورت دارد ، محدود می‌سازد .

جملات لفظـــــی

اشاره کردیم که مفهوم عبارت از نامی است که دانشمندان به پدیده مورد مطالعه خود

می‌دهند . مسلماً " طرح این پرسش که آیا چنین نامهائی درست یا نادرست است ، معقول و منطقی نخواهد بود . " گل سرخ ، تحت هر اسمی گل سرخ است و فقط لازم است دراین مورد که چه شیئی ، معرف کلمه گل سرخ می‌باشد ، توافق حاصل شود . به همین ترتیب ، جملات لفظی و طرحهای طبقه بندی نیز نمی‌توانند ، درست یا نادرست باشند .

جملات لفظی ، جملاتی هستند که صحت آنها همیشه برمبنای تعریفی است که از هر کدام از مفاهیم موجود در نظریه به عمل آمده و روابط منطقی است که میان این مفاهیم ، وجود دارد . در واقع بهترین مثال در مورد جملات لفظی ، تعاریف است . مثلاً " وقتی مفهوم تحرک اجتماعی صعودی را بکار می‌بریم ، مقصود این است که افراد در سلسله‌مراتب سیستم اجتماعی ، موقعیتی بهتر از والدینشان کسب می‌نمایند . در این گفته ، ادعائی‌که امکان نادرست بودن آن وجود داشته باشد ، عرضه نشده ، بلکه فقط معنای تحرک اجتماعی صعودی ، توصیف گردیده است . بنابراین در چنین جملاتی ، مفاهیم و تعاریف ، کاملاً " با یکدیگر مطابقت دارند و در واقع هر دو یک چیز است . این گفته که " پسر ، پسر است " کاملاً " درست است (اگر چه مبهم باشد) زیرا موضوع و محمول هر دو یک لغت هستند و یا جمله‌ای که می‌گوید " رفتار پسرها مانند رفتار بشر مذکر جوان است " همان تعریف ، فقط به شکلی دیگر است .

اما مساله این است که امکان دارد ، بعضی از جملات آنقدر از ویژگیهای یک نظریه برخوردار باشند که با نظریه اشتباه شوند . این گونه جملات ، جملات لفظی است .

" کلاید کلوخن " (Clyde Kluckhohn) ، مردم شناس ، دراثر مشهورش بنام "آئینه برای انسان" در سال ۱۹۴۹ ، ادعا کرده است که به سادگی می‌توان علت عدم علاقه چینی‌ها را به شیر توصیف و تشریح نمود . این عدم علاقه ، به علت فرهنگ مردم چین است . ولی " جرج هومنز " در سال ۱۹۶۷ ، این مساله را به گونه‌ای دیگر مورد نظر قرار می‌دهد و اشاره می‌کند که گفته " کلوخن " اصولاً " توضیحی در مورد مساله مذکورنیست ، بلکه فقط جمله‌ای لفظی می‌باشد . از نظر " کلوخن " فرهنگ ، عبارت از کلیه راهها و روشهائی است که مردم یک جامعه برای زندگی ، پذیرفته‌اند . قسمتی از روش زندگی یک فرد چینی ، تنفر از شیر است . بنابراین وقتی گفته می‌شود که آنها با توجه به فرهنگ‌خود از شیر نفرت دارند ، مانند این‌است که گفته شود ، فرهنگ آنها ناشی از فرهنگ آنهااست . این جمله در این مورد که چرا فرهنگ مردم چین این رفتار را نمی‌پذیرد ، مطلبی بیان نمی‌کند . این که گفته شود چینی‌ها چنان می‌کنند چون چنین‌اند ، صحیح است ، اماگویای هیچ مطلبی نیست .

جملات لفظی در هر علمی وجود دارد ، زیرا وجود تعاریف در تمام علوم ضروری است ، اما اگر آنها را به عنوان نظریه تلقی کنیم ، گمراه کننده خواهد بود ، زیرا در این صورت به نظر می‌رسد که آنها موضوعی را عنوان کرده‌اند ، در صورتی که هیچ مطلبی را ارائه ننموده‌اند .

طرحهای طبقه بندی ، نوع ویژه‌ای از معارف هستند که معمولاً از ترکیب چند مفهوم بوجود می‌آیند . مثلاً ممکن است مفاهیمی مانند اشتغال و جنس طرحی شامل تمام افراد یک جامعه در قالب مردان شاغل ، زنان شاغل ، مردان بیکار و زنان بیکار را بوجود آورد . برای مشخص نمودن افرادی که در جنوب یا شمال زندگی می‌کنند می‌توان چهار نوع بالا را به هشت نوع افزایش داد و درصورتی که لازم باشد انواع مذکور در مورد افراد بزرگتر از ۲۰ سال و کوچکتر از ۲۰ سال بیان شود ، شانزده گروه از افراد بوجود خواهد آمد .

در بسیاری از علوم ، ساخت و پرداخت طرحهای طبقه بندی ماهرانه ، بسیار اهمیت دارد . در جامعه شناسی نیز طرح طبقه‌بندی حائز اهمیت فراوان و مورد نیاز می‌باشد . یکی از بهترین انواع طرحهای طبقه بندی در جامعه شناسی ، بوسیله " رابرت مرتن " (Robert Merton) در سال ۱۹۵۷ ، در مورد سازگاری و انحراف از هنجارهای اجتماعی ارائه گردیده است " مرتن " اشاره می‌کند که مردم را می‌توان بدو گروه تقسیم کرد . گروهی که هدفهای جامعه را می‌پذیرند و آنها که این هدفها را قبول ندارند . همچنین افرادی که وسائل نهادی شده و قانونی جامعه را برای بدست آوردن هدفهای جامعه مفید و ضروری می‌دانند و آنهائی که چنین اعتقادی ندارند . بنابراین در هر جامعه‌ای چهار گروه از افراد را می‌توان تشخیص داد . اول ، سازگاران ، که هدفهای جامعه و وسائل موجود برای رسیدن به آن هدفها را می‌پذیرند . دوم ، مرتجعین ، که هدفها را قبول ندارند ، اما از وسائل نهادی شده جامعه استفاده می‌کنند . سوم ، بی طرفها یا بی تفاوتها ، که هم هدفها و هم وسائل جامعه را انکار می‌کنند و چهارم ، نوآوران ، که هدفها را پذیرفته‌اند اما وسائل قانونی و معمول جامعه را برای رسیدن به آن هدفها بکار نمی‌گیرند . " مرتن " ، سپس گروه پنجمی نیز به آنها می‌افزاید ، این گروه ، آشوبگران هستند که کاملاً " ازگروه های چهارگانه یاد شده متفاوت می‌باشد . زیرا آنها به دنبال یافتن و تحقق هدفهای تازه از طریق وسائل جدید هستند و درنتیجه کوشش در تغییر و دگرگونی ساخت جامعه و فرهنگ آن دارند .
این طرح طبقه بندی را می‌توان در جدول زیر نشان داد .

طرح طبقه بندی افراد یک جامعه از نظر " رابرت مرتن "

انواع افراد یک جامعه		هدفهای فرهنگی	وسائل نهادی شده جامعه
سازگاران	(Conformists)	+	+
مرتجعین	(Ritualists)	−	+
بی تفاوتها	(Retreatists)	−	−
نوآوران	(Innovators)	+	−
آشوبگران	(Rebellions)	±	±

جامعه شناسان معمولا " از طرح طبقه بندی " مرتن " برای بیان جملاتی مانند آنچه هم اکنون ارائه می‌شود ، استفاده می‌نمایند . یک فرد وقتی نوآور بحساب می‌آید که هدفهای فرهنگ خود را پذیرفته ،اما وسایل کسب آن هدفها را مردود شناخته باشد . مطلب یادشده هر چند توصیف و تشریحی کامل به نظر می‌رسد ، اما در واقع موضوع خاصی را در بر نداشته ، جمله‌ای لفظی می‌باشد . زیرا تعریف یاد شده ، فقط یک فرد نوآور را توصیف می‌نماید و در این مورد که چه نوع افرادی نوآور خواهند شد ، توضیحی نمی‌دهد . بنابراین طرحهای طبقه بندی را نمی‌توان به عنوان نظریه مورد توجه قرار داد .زیرا هر چند ممکن است بتوانند افراد را طبقه بندی نمایند ، اما فاقد جنبه پیش بینی هستند .

فرض تساوی و ثبات سایر عوامل و شرایط

جامعه‌شناسان ،فرض تساوی و ثبات سایرعوامل را به طور روزافزونی در توصیفهایشان مورد استفاده قرار می‌دهند و دلایل محکم و پذیرفته شده‌ای در مورد کاربرد این فرض دارند . تعداد زیادی از نظریه‌های جامعه شناسی ، به وقایع و موضوع‌هائی مربوط است که ویژگیهای آنها قابل کنترل آزمایشگاهی برای آزمون نظریه نمی‌باشد . جامعه شناسان معمولا " نظریه‌های خود را بیشتر با استفاده از روش مشاهده تا بوسیله آزمایش و تجربه آزمون می‌کنند . هرچند مشاهده هم به گونه‌ای با کنترل های آمار بستگی دارد ، ولی اهمیت و تاثیرچنین کنترلهائی کمتر از کنترلهای مستقیمی است که در مورد متغیرهای فیزیکی ، زیست شناسی و تا حدودی روانشناسی بکاربرده می‌شود .جامعه شناسان ، فرض تساوی و ثبات سایرعوامل را به این جهت در نظریه‌هایشان مورد توجه قرار می‌دهند که نمی‌توانند همه متغیرها را تحت کنترل در آورده و حالت تساوی آنها را حفظ نمایند .

می‌توان تصور کرد که وقتی یک نظریه در جامعه شناسی ، ساده ، قابل فهم و کامل باشد ،نیازی به فرض تساوی و ثبات سایر عوامل ندارد ،زیرا تغییراتی که از "سایرعوامل" ناشی می‌شود در قضایای آن نظریه مورد توجه قرار گرفته است .گهگاه کوششهائی درجهت ابراز چنین نظریه‌هائی صورت گرفته است ، اما اشکال عمده این نوع نظریه‌ها این است که هر چه بیشتر به توصیف کلیات بپردازند از ذکر جزئیات بیشتری غافل می‌مانند .مثلا " به نظریه ساده وجامع زیر توجه کنید .رفتاراجتماعی افراد تابعی از توارث و محیط است . برای اثبات این نظریه ، دلایل کافی و محکمی وجود دارد ، اما این نظریه درباره رفتار انسان ، آگاهی چندانی ارائه نمی‌دهد و کاربرد عملی آن نیز ناچیز است . زیرا آنچه مورد نیاز است فرضیه‌های روشنی درباره ویژگیهای اجزاء ترکیب کننده توارث و محیط می‌باشد. در حقیقت نظریه مذکور بیشتر به جملات لفظی شبیه است ، زیرا تقریبا " هر عامل قابل تصوری که در شکل گیری رفتاراجتماعی مؤثرباشد ،تحت عنوان توارث یا محیط قرارمی‌گیرد و در نتیجه نظریه ذکر شده ،این معنی را خواهدداشت که رفتاراجتماعی تابع همه چیزهائی است که می‌تواند بر رفتار اجتماعی تاثیر بگذارد . امکان نادرست بودن این نظریه ، فقط

در صورتی میسر است که ثابت شود ، رفتار اجتماعی از هیچ چیز متأثر نیست .

به علت محدودیتهائی که درچنین نظریه‌های کلی (حداقل در وضع کنونی نظریه‌های جامعه شناسی) ، وجود دارد ، جامعه شناسان به نظریه‌های مشخص و محدود ، توجه بیشتری مبذول می دارند . لزوم مشخص و محدودبودن نظریه به این دلیل است که همه عوامل مؤثر ومرتبط در یک نظریه کلی ، قابل کنترل نیستند و این در حقیقت همان فرض تساوی و ثبات سایر عوامل است . بنابراین عواملی که در آزمایشها و تجربیات جامعه شناسی ، قابل کنترل نیستند ، به ناچار از طریق فرض تساوی و ثبات سایر عوامل ، بدون تاثیر تلقی می شوند.

با توجه به یک مثال ، موضوع روشن‌تر خواهد شد . سالها در زمینه ازدواج و خانواده، عنوان می‌شد که آمیزش جنسی پیش از ازدواج ، منجر به نابسامانی زندگی خانوادگی بعد از ازدواج و معمولا" طلاق خواهد شد . در مطالعات آماری که در مورد تعداد زیادی زن و شوهر با آمیزش جنسی پیش از ازدواج و بدون آمیزش جنسی پیش از ازدواج ، به عمل آمده ، ثابت شده است که در گروه اول طلاق و احساس نارضایتی و عدم خوشبختی بیشتر از گروه دوم بوده است . بنابراین پژوهشگران با توجه به نتایج این مطالعات اظهار نظر کرده‌اند که آمیزش جنسی پیش از ازدواج موجب می‌شود که در زندگی زناشوئی مشکلاتی مانند ، تنوع طلبی در روابط جنسی ، حسادت ، احساس گناه ، اضطراب و غیره بوجود آید و عدم رضایت و احتمالا" طلاق را سبب شود .

آیا چنین نظریه‌ای صحیح است ؟ مسلما" چنین نظریه‌ای را نمی‌توان به سهولت به وسیلهٔ آزمایش و تجربه‌علمی اثبات یارد کرد ، زیرا با استفاده از روش کلی تحقیق در علوم اجتماعی در چنین پژوهشی باید ابتدا افراد مجرد را به طور تصادفی به دو گروه آزمایش و گروه‌گواه یا کنترل ، تقسیم کرد . گروه آزمایش ، شامل افرادی است که‌باید پیش از ازدواج ، آمیزش جنسی داشته باشند ، گروه گواه ، افرادی را در برمی‌گیرد که نباید پیش از ازدواج با یکدیگر آمیزش جنسی برقرار کنند . سپس وقتی افراد مورد آزمایش ازدواج کردند باید میزان عدم رضایت آنها را از زندگی زناشوئی ارزیابی کرد .

اما در واقع پژوهشگران ، نمی‌توانند افراد مجرد را به دو گروه آزمایش و گواه تقسیم نموده از گروه اول بخواهند که پیش از ازدواج با همسر آینده خود آمیزش جنسی برقرار سازند و گروه دوم را از این ارتباط باز دارند . در نتیجه مجبور هستند که افراد ازدواج کرده را مورد این سئوال قرار دهند که آیا پیش از ازدواج با یکدیگر آمیزش جنسی داشته ، یا نداشته‌اند ؟ آن گاه با توجه به پاسخهای این افراد آنها را در دو گروه قرار دهند . سپس ، رضایت یا عدم رضایت آنها را ارزیابی نمایند و به این وسیله امکان مقایسه‌وکسب نتیجه را فراهم سازند . بدیهی است که در چنین طرح پژوهشی ، عوامل فراوان دیگری غیر از آمیزش پیش از ازدواج می‌تواند نتایج را تحت تاثیر قرار دهد . بنابراین می‌توان گفت ، جامعه شناسان ، نمی‌دانند که وقتی عوامل دیگر در حالت تساوی و ثبات هستند ، آمیزش جنسی قبل از ازدواج منجر به ازدواج ناموفق می شود یا نمی‌شود .

در توصیف و تشریح روابطی که بیشتر قابل مشاهده هستند . عامل دیگری به نام طبقه اجتماعی نیز باید مورد توجه قرار گیرد . نتایج مطالعات انجام شده در امریکانشان می دهد که در میان افراد فقیر یا طبقات پائین جامعه ، آمیزش جنسی پیش از ازدواج و همچنین ازدواج ناموفق ، بیشتر است . آمار کنترل شده‌ای که در این مطالعات برای رعایت فرض ثبات و تساوی سایر عوامل و شرایط مورد استفاده قرار گرفته ، همبستگی میان آمیزش جنسی و زندگانی زناشوئی ناموفق در هر طبقه اجتماعی را به طور جداگانه محاسبه نموده است . این مطالعات ، نشان داده است که در صد طلاق و ازدواج ناموفق در میان طبقات پائین جامعه ، بیشتر از طبقات بالای جامعه است . هر چند که اکثر آمیزشهای جنسی پیش از ازدواج ، بین دو نفری صورت می‌گیرد که بالاخره با هم ازدواج می‌کنند و معمولاً به یک طبقه تعلق دارند .

تعداد بیشماری از این نوع موارد که در فصل دوم ، تحت عنوان جعل ، مورد بحث قرار گرفت ، موجب شده که جامعه شناسان ، بیشتر متوجه این نکته شوند که فرض تساوی و ثبات سایر عوامل نیازی ضمنی در هر نظریه است . زیرا اگر سایر عوامل مساوی نباشند، می‌توانند در روابط میان مفاهیم اثر گذاشته نظریه را بی اعتبار سازند .

دیدگاههای نظـــری در جامعه شناســـــی

در بحثهای قبلی ، برساخت منطقی نظریه تاکید داشتیم ، اکنون مفاد و اساس نظریه‌های جامعه شناسی را مورد توجه قرار می‌دهیم ، در یک نظریه ، پدیده‌های مورد بحث باید با صراحت و قاطعیت مورد تشریح و توصیف قرار گیرند ، نظریه‌های برجسته و مهم در جامعه شناسی ، بخش محدود و ویژه‌ای از زندگی اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهند . نظریه‌های جامعه شناسی ، فرایندی مانند اجتماعی شدن ، گروه‌ها ، سازمانها و نهادهای اجتماعی راتوصیف و تشریح می‌نمایند .

دیدگاههای اساسی جامعه‌شناسی ، بوسیله‌تفکرات سنتی درباره امور اجتماعی ، سیاسی و فلسفه علمی و همچنین بوسیله تاریخ علم ، جوامع بشری و حتی بوسیله رشد و توسعه‌تفکر و اندیشه در مغرب زمین ، شکل گرفته است . این دیدگاههای نظری برمبنای قضایای‌اساسی که‌چگونگی رفتار انسان و جوامع بشری را توصیف‌می‌نمایند استوار است . در تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های نظری می‌توان آنها را در دو سطح مختلف مطالعه نمود . سطح اول از نظر مقیاس کوچک و محدود می‌باشد و به شناخت‌رفتار اجتماعی‌گروههای‌کوچک یا سطح‌رویاروی کنش‌متقابل انسانی توجه دارد . نظریه‌هائی که در این سطح قرار می‌گیرند نظریه‌های‌خرد (Micro Theory) ، خوانده می‌شوند . سطح دوم ، از نظر مقیاس وسیع بوده ، شناخت وابستگی‌ها و روابط سازمانها و نهادهای اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد ، مانندتاثیر نهاداقتصادبرنهادهای مذهبی و سیاسی . نظریه‌هائی که در این‌سطح جای دارندنظریه‌های

کلان (Macro Theory)، نامیده می‌شوند.

برای توصیف و تشریح کامل جامعه، ترکیبی از هر دو نظریه خرد و کلان، موردنیاز است، اما تمیز بین این دو، مشکل و قراردادی است. بنابراین بعضی از جامعه شناسان ترکیبی از هر دو سطح را برای بیان و کاربرد نظریه‌های خود، مورد توجه قرار داده‌اند.

"جرج هومنز" (۱۹۶۴)، مدتها کوشید تا ثابت کند که نظریه‌های جامع و کامل‌در جامعه شناسی باید با قضایای مقیاس خرد آغاز شده (مسائل فردی و روانی) و سپس به قضایای مربوط به مقیاس کلان بپردازد. هر چند بسیاری با نظر او مخالف‌هستند، اما به هر حال با توجه به این که اکثر جامعه شناسان، مطالعات خود را در یکی از دو سطح‌خرد، یا کلان متمرکز می‌سازند، شناخت تفاوتهای بین این دو مفید و ضروری است. بالاخره بایدتوجه‌داشت که‌نظریه‌های خرد و کلان ازسنتهای فکری مختلفی‌ناشی شده‌وبه‌حوزه‌های علمی متفاوتی خارج‌از قلمرو جامعه شناسی وابسته‌اند. جامعه شناسی در سطح خرد، پیوند بسیار نزدیکی با روانشناسی دارد و در سطح کلان باعلومی مانندتاریخ، سیاست، اقتصاد و مردم شناسی مرتبط می‌باشد که همگی مطالعه رفتار انسان را در مقیاس‌نسبتاً وسیع، مورد توجه قرار می‌دهند.

دیدگاههای نظری در سطح خـــــرد

امروزه دو دیدگاه اساسی و مهم در سطح و مقیاس خرد در جامعه شناسی، موردتوجه است. یکی از این دود دیدگاه، نظریهٔ کنش متقابل سمبلیک (Symbolic Interaction)، یا نمادی است. این نظریه، به مشاهده و مطالعه رفتار متقابل افراد در شرایط وموقعیتهای اجتماعی توجه دارد و به این جهت مطالعات مربوط به آن از جذابیت و توجه‌ای بهره‌مند است. به علاوه در این دیدگاه، ویژگیهای انسانی، به میزان قابل ملاحظه‌ای موردتوجه است. دیدگاه دیگر، نظریهٔ یادگیری اجتماعی(Social Learning Theory)می‌باشدکه ازطریق مطالعه رفتار حیوان و انسان در آزمایشهای کنترل شده، شکل می‌گیرد و به همیـــن جهت برخی آن را دارای‌جنبه‌های غیرانسانی می‌دانند و روشهای مطالعه آن را به منزله‌توهینی به مقام و اصالت بشری، تلقی می‌نمایند. باید توجه داشت که به نظر بسیاری از جامعه شناسان، این دو دیدگاه کاملاً" متفاوت نیستند و برخی کوشیده‌اند که از طریق تلفیق‌آنها با یکدیگر، به یک نظریه واحد و جامع درباره رفتار اجتماعی انسان در سطح خرد، دست یابند.

کنش متقابل سمبلیک

برداشت اصلی و اساسی نظریه کنش متقابل سمبلیک در نام آن متجلی است. بـا توجه به این دیدگاه، اولاً "زندگی اجتماعی مستلزم‌نوعی ارتباط است و ارتباطات‌انسانی،

به میزان زیادی سمبلیک یا نمادی می‌باشد. ما از طریق سمبلهائی نظیر کلمات، اشارات، اعداد، حتی موسیقی و معانی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازیم. اساساً زندگی اجتماعی به کنش متقابل وابسته است. کنش متقابل فرایندی که طی آن فعالیت و عمل یک فرد رفتار فرد دیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهد و واکنش فرد دوم، به نوبه خود در چگونگی رفتار فرد اول مؤثر واقع می‌شود.

طرفداران کنش متقابل سمبلیک، به وجه تمایز رفتار اجتماعی انسان، تاکید بسیار دارند. آنچه رفتار انسان را از رفتار اجتماعی حیواناتی مانند میمون، مورچه و انواع پرندگان و ماهیها متمایز می‌سازد، این است که کنش متقابل انسانی به میزان بسیار وسیعی از طریق سمبلها برقرار می‌شود و تقریباً همیشه سمبلها میان عمل یک فرد و پاسخ و واکنش فرد دیگر، مداخله می‌نمایند. در نتیجه، طرفداران کنش متقابل سمبلیک استدلال می‌کنند که معانی و مفاهیم سمبلها باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد. معنی و مفهوم سمبل از نظر اکثر طرفداران این نظریه فقط به جنبه‌های عینی روابط میان سمبلها و رویدادها و فعالیتهای مربوط به آنها محدود نمی‌شود، بلکه جنبه ذهنی این معانی و مفاهیم نیز مورد نظر است. همچنین قصد و نیت و تفسیر و تعبیری که هر فرد در مورد عمل خود در ذهن دارد، حائز اهمیت بسیار می‌باشد.

به نظر "هربرت بلومر" (۱۹۶۲)، نظریه کنش متقابل سمبلیک چنین می‌گوید:

"هر فرد رفتار و اعمال خویش را از طریق درک اعمال و رفتار دیگران با تعیین چگونگی رفتار آنها و هدف و نیتی که در انجام اعمالشان دارند، هماهنگ ساخته، خویشتن را با آنان سازگار می‌نماید". اما او مانند بعضی دیگر از طرفداران این نظریه از این هم فراتر رفته، معتقد است که معانی و مفاهیم سمبلها و تعبیر و تفسیر رفتار تنها جنبه ذهنی نداشته و تا اندازه‌ای مبهم و نامشخص نیز می‌باشد. واکنش انسان و تفسیر و تعبیرهای او از رفتار دیگران با ارکان و عوامل خلاقه سروکار دارد و انسان در رفتار خود، از آزادی نسبی برخوردار است. بنابراین پیش بینی کامل رفتار انسان، به علت آزادی که او از آن برخوردار است، هرگز ممکن نمی‌باشد.

با مطالعه فصل سوم، شما با برخی از مفاهیم اساسی جامعه شناسی آشنا شدید. به عنوان مثال، مفهوم فرهنگ از دیدگاه این نظریه عبارت از وسیله و عاملی است که مردم از طریق آن به اعمال و رفتار یکدیگر، معنا و مفهوم خاصی بخشیده و بوسیله جنبه‌های مختلف فرهنگ مانند زبان، معانی و مفاهیم را به یکدیگر انتقال می‌دهند. همچنین بوسیله جنبه‌های دیگری مانند هنجارها و رسوم است که افراد معانی ومفاهیم را با رفتار مرتبط می‌سازند. اجتماعی شدن ما را قادر می‌سازد که فرهنگ خود را کسب نموده و آن را بپذیریم. فرایند اجتماعی شدن در نخستین مرحله برکنش متقابل سمبلیک متکی است و به همین جهت انسان، اساساً از طریق کنش متقابل سمبلیک اجتماعی می‌شود.

خود اجتماعی : تمرکز اصلی دیدگاه کنش متقابل سمبلیک، متوجه نظریه‌های مربوط به اجتماعی شدن فرد، یعنی چگونگی تشکیل خود اجتماعی می‌باشد. (در فصول ششم و هفتم به تفصیل در مورد آن بحث خواهد شد). مفهوم یاد شده، برای اولین‌بار توسط یکی از برجسته‌ترین طرفداران اولیه این نظریه "جرج هربرت مید" (George Herbert Mead) بکار رفت. تا آن زمان تصور رایج چنین بود که ویژگیهای انسان مانند "ذهن" (Mind) و "خود" (Self)، قبل از روبرو شدن و مواجهه فرد با فرایندهای اجتماعی وجود داشته است. "مید" این تصور را دگرگون کرده، استدلال نمود که فرایندهای اجتماعی بر ویژگیهائی مانند خود و ذهن مقدم است و از طریق کنش متقابل اجتماعی است که این خصایص انسانی تظاهر می‌نمایند. همچنین توانائی توسعه یافته انسان در کاربرد سمبلها است که پیدایش خود و ذهن را موجب گردیده، وجه تمایز میان انسان و حیوانات را بوجود می‌آورد. حیوانات فاقد چنین توانائی برای کسب هدفهای عملی خود هستند در حالی‌که در ارتباطات انسانی، سمبلها به معنی نمودهائی هستند که از رویدادها و اشیائی که بر آنها اطلاق می‌شود، مستقل می‌باشند. "مید" معتقد است که ذهن، فرایندی‌اجتماعی است که طی آن سمبلها برای یک فرد، همان معنا و مفهومی را دارا می‌شوند که دیگران برای آنها قایل هستند. از نظر "مید"، خود نیز فرایندی اجتماعی است که بوسیله یادگیری و درونی و ذهنی نمودن مفاهیم کلی، بوجود می‌آید. تصوری که هر فرد از خود دارد دارای دو جنبه است. اول، فرد، خود را آن طورکه دیگران او را می‌بینندمی بیند. دوم‌فرد، می‌تواند نقش دیگران را ایفاء نماید و به این طریق می‌آموزدکه چگونه نظر دیگران رانسبت به خویشتن بداند و زندگی اجتماعی را آن چنان‌که‌دیگران تفسیر می کنند، تفسیرنماید. توانائی در ایفاء نقش دیگران، به فرد امکان می‌دهد که معانی رفتار و اعمال خودودیگران را ادراک نموده، کنش متقابل اجتماعی معنی داری را ارائه نماید. ازطریق ادراک نقشهای دیگران فرد می‌آموزد که چگونه در شرایط و موقعیتهای مختلف رفتار مناسبی داشته‌باشد. فرد هنجارهای گروه رافرا می‌گیرد ومعانی و مفاهیمی راکه‌بوسیله دیگران به محیط اجتماعی و فیزیکی داده‌می‌شود، ادراک‌می‌کند و بالاخره می‌آموزدکه رفتار و مقاصدخود را با دیگران همانند و هماهنگ سازد.

گرایش اساسی مطالعات و تحقیقات‌طرفداران نظریه کنش متقابل در ادراک‌و شناخت این نکات تمرکز یافته است که افراد چگونه درگیر کنش متقابل اجتماعی می‌شوند، چگونه موقعیت‌ها و شرایط را ادراک می‌نمایند و بالاخره چگونه، رفتار یکدیگر را تعریف و توجیه می‌کنند. بیشتر طرفداران این‌نظریه ذهنی بودن مفاهیم ومعانی را به عنوان عاملی‌اساسی در توجیه قانع کننده رفتار اجتماعی انسان مورد توجه و تاکید قرار می‌دهند.

نظریه یادگیری اجتماعی

نظریه یادگیری اجتماعی، یکی دیگر از دیدگاههای نظری در مقیاس خرد می‌باشد

جامعه شناسی کاملاً" جدید است و بیشتر قضایای اساسی آن از نظریه یادگیری در اجتماعی و در این اواخر از نظر یادگیری "اسکینر" ناشی می‌شود.

نقطه شروع نظریه "اسکینر" بر این اصل استوار است که رفتار با توجه به نتایج آن شکل گرفته و ادامه می‌یابد. بیشتر اعمالی که از ارگانیسم انسان یا حیوانات سر می‌زند، تاثیر از محیط آنها است و اغلب این تاثیرات به صورت محرک و انگیزه دوباره ارگانیسم را تحت تاثیر قرار می‌دهند. حال اگر رفتاری عوامل تقویت کننده مثبت یا منفی را بدنبال داشته باشد، احتمال تکرار آن بیشتر خواهد بود.

"اسکینر" در توجیه چگونگی اثر و عمل عوامل تقویت کننده، مثالهای بسیار ساده‌ای ارائه داده است. برده‌ای کـه مسؤول اجرای کاربرده‌های دیگر است، برده‌ای را که دست از کار کشیده با شلاق وادار بکار کردن می‌نماید و آن برده با شروع مجدد کار از شلاق خوردن رهائی می‌یابد. (ضمناً" رفتار برده اولی را در استفاده از شلاق تقویت می‌کند). و یا پدر و مادر برای این که کودک کاری را انجام دهد، مرتباً" به او تذکر می‌دهند. کودک با انجام رسانیدن آن کار از تذکرهای مداوم پدر و مادر رهائی می‌یابد. (رفتار پدر و مادر نیز به این ترتیب تقویت می‌شود).

"اسکینر" و همکارانش، بعد از سالها مطالعه و تحقیق درباره حیوانات و انسان، اثرات عوامل تقویت کننده را در شکل گیری رفتار استنتاج نموده‌اند. جامعه شناسان به تدریج پی بردند که رفتار کبوتران شرطی شده که برای کسب پاداش (غذا) به اهرم معینی نوک می‌زنند، مشابه رفتار اجتماعی انسان است. در سال ۱۹۴۱، دو تن از روانشناسان بنام "نیل میلر" و "جان دالارد" (Neal Miller, John Dollard, 1941)، در کتابی تحت عنوان "یادگیری اجتماعی و تقلید" به ضرورت همکاری دو جانبه جامعه شناسی و نظریه یادگیری اشاره نمودند. نظریه یادگیری اجتماعی، ارائه دهنده توصیف و تشریحی بسیار ساده و توانائی درباره چگونگی رویداد یادگیری است، اما آنها نظریه‌ای در مورد تقویت ارائه نمی‌نمایند و این به عهده جامعه شناسی است که سازمان و چگونگی تقویت را توصیف نماید. همان گونه که "اسکات" (Scott, 1971)، گفته است، یکی از موضوع‌های اساسی جامعه شناسی این است که اهمیت تقویت را در رفتار انسان، توجیه کند.

اولین جامعه شناس برجسته‌ای که اصول یادگیری‌را در نظریه‌های جامعه شناسی، بکار بست "جرج هومنز" بود. "هومنز"، بر مبنای نظریه "اسکینر" معتقد است هررفتاری که پاداش بیشتری برای فرد بدنبال‌داشته باشدو یا آن فرد معتقد باشد که چنین پاداشی در انتظار اوست، احتمال این که آن رفتار از فرد سربزند، بیشتر خواهد بود.

کنش متقابل: اکثر پاداشها یا تقویت‌ها را حیوانات اجتماعی، مانند انسان ازهمنوعان خود بدست می‌آورند. این نکته ارتباط بین نظریه‌های یادگیری و جامعه شناسی را روشن می‌سازد. دیدگاه یادگیری اجتماعی در بسیاری از جنبه‌ها و جهات با دیدگاه نظری‌کنش

متقابل سمبلیک ، مشترک و سهیم است . تأکید هر دو دیدگاه بر کنش متقابل است و هر دو دیدگاه ، کنش متقابل را فعالیتی می دانند که در آن رفتار یک فرد در رفتار فرددیگر تاثیرمی‌گذارد و واکنش بوجودآمده‌در فرد دوم به نوبه خودرفتار فرداول‌را متاثر می‌سازد. طرفداران کنش متقابل سمبلیک استدلال می‌کنند که افراد در کنش متقابل ،براساس معانی و مفاهیم ذهنی که برای رفتار یکدیگر قایل هستند ، رفتار خود را با آنها هماهنگ ومشابه می‌سازند .ولی طرفداران نظریه‌یادگیری‌اجتماعی جنبه‌ذهنی معانی و مفاهیم را موردتوجه قرار نمی‌دهند .بلکه می‌کوشند که نشان دهند ، چگونه افراد در کنش متقابل ، به طوردو جانبه‌رفتاریکدیگر را تقویت‌کرده و در نتیجه رفتار هماهنگ و مشابهی را بوجود می‌آورند. طرفداران هر دونظریه معتقدندکه بشر باید انسان بودن را از طریق کنش متقابل فراگیرد. نظریه‌پردازان اجتماعی درباره چگونگی یادگیری کنش متقابل ، نظریه جامع و جالبی‌ارائه نموده‌اند .آنهامعتقدندکه در جریان اعمال و رفتارمتعدد و وسیعی‌که‌انسان انجام‌می‌دهد ، بعضی از آنها توسط محیط فیزیکی تقویت شده و تکرار می‌گردند در حالی که بقیه به علت عدم‌تقویت تکرار نمی‌شوند . طرفداران کنش متقابل سمبلیک جزئیاتی مانند این که چه چیز باید تقویت شود و چگونه می‌توان آن را تقویت کرد مورد توجه قرار داده و می‌کوشند روشن سازند ، چگونه هنجارهای معینی ، بوسیله گروههای انسانی بوجود می‌آید و چگونه این هنجارهارفتار مطلوب و پسندیده و رفتار نامطلوب و نامناسب را معین و مشخص کرده از طریق پاداش و مجازات یا بی اعتنائی آنها را در جامعه اعمال می‌کنند .

ذهنیت و جبر : اختلاف اساسی بین این دو نظریه در میزان اهمیتی است که هر یک از آنها برای جنبه ذهنی رفتار و حدود و میزان جبر و اختیار انسان در رفتارش قائلند . در نتیجه درباره امکان پیش بینی علمی رفتار انسان نیز با یکدیگر تفاوت‌دارند. طرفداران‌کنش متقابل سمبلیک‌برای ادراک رفتار انسان ، به ضرورت شناخت حالات‌درونی و ذهنی معتقدند . آنها اشاره می‌نمایند که جنبه‌خلاق و وجود آزادی در انسان ، امکان پیش بینی رفتار آینده او را مشکل و حتی غیر ممکن می‌سازد . در حالی که نظریه پردازان یادگیری اجتماعی که‌رفتارگرا هستند ،معتقدند که علم ،امکان دسترسی به‌رفتاری‌را داردکه آشکار و قابل مشاهده بوده و حداقل بیش از یک نفر بتواند آن را مشاهده نماید . از نظر رفتار گرایان ، مادام که رفتاری قابل مشاهده باشد ، درونی یا شخصی بودن آن ، مورد توجه نخواهد بود . آنچه از نظر رفتار گرایان پذیرفته نیست ، مطالعه رفتار خصوصی‌افراد برمبنای جنبه‌های شخصی و درونی آگاهی ، مانند ، احساس خشم یا احساس شادی‌است.

با توجه به یک مثال ،مسأله روشن‌تر خواهد شد . کودکی پایش را به زمین می‌کوبد. حال ببینیم ، دو دیدگاه این رفتار را چگونه توجیه می‌نمایند . ممکن است استنباط یک فرد از عمل این کودک این باشد که او عصبانی است شاید این استنباط ، درست نباشد و کودک‌به علت سرماپایش را به زمین‌می‌کوبد و یا احتمال‌دارد که او درحال له‌کردن‌حشره‌ای باشد .رفتار گرایان می‌گویند ،اگر رفتار یا پا به زمین کوبیدن این کودک در شرایط متفاوت

و کاملاً کنترل شده‌ای مورد مطالعه قرار گیرد ، می‌توان پیش بینی نمود که تحت چه شرایط و با چه شدت و فراوانی این رفتار از کودک سرخواهد زد. با انجام این تحقیق ، علل رفتار او مشخص شده ، نیازی به استنباطهای دیگر ، مانند احساس خشم و غیره نخواهد بود .

طرفداران کنش متقابل سمبلیک در مقابل ،ممکن است پاسخ دهندکه اگر دحالت مستمر احساسات و نیروهای درونی را در نظر بگیریم ،ممکن است اشتباهات مهمی را مرتکب شویم ، اما اگر دخالت این احساسات و نیروهای درونی را از نظر دور بداریم ، به همان اندازه امکان اشتباه ، وجود خواهد داشت . در دیدگاه کنش متقابل سمبلیک ، ما نیازمندیم که بدانیم فرد چه چیزهائی را به عنوان عوامل مهم رفتاری مورد نظر قرار می‌دهد .این نکته به خوبی توسط " توماس " یکی از طرفداران دیدگاه کنش متقابل سمبلیک بیان شده‌است : "اگر انسان موقعیتها را واقعی تلقی کند ، نتایج آنها نیز واقعی خواهد بود " بنابراین اگر هدف کودک از این رفتار نشان‌دادن خشم خود باشد ، چنین هدفی نتایج واقعی خواهد داشت .بنابراین هر گاه دانشمندان علوم اجتماعی بخواهند ، رفتار کودک مزبور رابفهمند باید هدف و نظر او را مطالعه نمایند .

نظریه پردازان یادگیری اجتماعی ، از نظریه یکی از روانشناسان بنام " ادوارد — چیس تولمن[9] (Edward Chace Tolman) پیروی می‌نمایند ، او معتقد است . " هرگزنمی‌توان به ذهن انسان اگر اصولا " ذهنی وجود داشته‌باشد ،پی برد" .بنابراین‌آن چه ما می‌توانیم دربارهٔ وضع وحالت ذهنی فرد بدانیم ،همان‌است‌که خود او به‌ما می‌گوید ،حتی‌توصیحهای او به عنوان رفتاری قابل مشاهده ، می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد ، ولی عاقلانه نیست که اظهارات‌او را به عنوان پایه و اساسی برای‌استنباط‌آن چه دردهن او وجود دارد ،مورد توجه قرار دهیم .

درحقیقت‌طرفداران نظریه یادگیری اجتماعی گزارشات کلامی افراد را دربارهٔحالات درونی با تردید می‌نگرند و چنین استدلال می‌کنند که کمتر احتمال دارد ، فرد بتواند از حالات و احساسات‌درونی خود ،گزارش دقیقی بدهد . بلکه این احتمال بیشتر وجوددارد که فرد با توجه به اعتقادات و تصورات و به ویژه این که در چه شرایط و موقعیت اجتماعی قرار دارد ، سخن بگوید . به عبارت دیگر ، افراد براساس تصوری که از موقعیت‌هاوشرایط محتلف دارند ، سخن می‌گویند و احتمال بیان واقعیت از طرف آنها بسیار ضعیف است و فقط وقتی که بیان حقیقت بیشترین پاداش را به همراه داشته باشد آن را ارائه می‌نمایند. به هرحال ،خلاقیت درونی و داتی و اختیار و آزادی انسان‌در ارائه رفتار از نظرطرفداران نظریه یادگیری اجتماعی ، مورد تردید است . آنها معتقدند اگر انسان در رفتارش‌آزادو مختار بنظر می‌رسد به این سبب است که علم ، فاقد توانائی و تمایل به تجربه و تحلیل، کشف و منظم نمودن همه عواملی است که می‌تواند رفتار انسان را مشخص نموده و انسان‌را محبور قلمداد نماید. نظریه پردار یادگیری اجتماعی " جرج هومنز " این مطلب را چنین خلاصه می‌نماید : "معتقدم که رفتار بشر تا آخرین مرحله ، کاملا " تعیین شده و قابل‌پیش بینی است . "

جامعه شناسی برای مدتی طولانی تحت تاثیر دو دیدگاه نیرومند نظری در سطح کلان بوده است که به میزان زیادی با یکدیگر مختلف و متضاد می باشند . تضاد مذکور بیشتر ناشی از اختلافات موجود در تعهدات سیاسی جامعه شناسان پیرو هر یک از دو دیدگاه می باشد و کمتر متاثر از اختلافاتی است که در این دو دیدگاه نظری ، وجود دارد . همان طور که خواهیم دید ، دو دیدگاه جنبه‌های مشترک فراوانی دارند و تفاوتها و اختلافات اساسی آنهاناشی از تاکید و توجهی است که هر کدام بر برخی از موضوع‌ها می کنند . آگاهی و شناخت موارد اختلاف و اشتراک دو دیدگاه دارای اهمیت فراوان است ، زیرا این موارد، هسته اصلی مطالعات و گفتگوهای جامعه شناسان را بوجود می‌آورد .

بنیان‌گذاریکی ازاین دودیدگاه ، یعنی نظریه‌ستیز (Conflict Theory)، "کارل‌مارکس" می باشد . دیدگاه‌دیگر، نظریه فونکسیونالیسم (Functional Theory) یا کار کردی است که در بعضی موارد با تجزیه و تحلیل مارکسیستی اختلاف و تفاوت دارد . اختلاف و تفاوت بین آزادیخواهان و رادیکالها (طرفداران اصلاحات سیاسی و انقلابات) در صحنه سیاست اغلب بسیارناگوار و تلخ است ، ولی وجود چنین اختلافی به معنی آن نیست که در مورد جامعه نظریاتی به‌کلی مغایر ومخالف با یکدیگر داشته‌باشند . زیرا خط مشی سیاسی‌مطلوب ومناسب‌هر یک از دو طرف‌ایجاب‌می‌کند که‌درمورداختلافاتشان مبالغه و تاکید بسیارنمایند . به هر حال ، اکنون مشاجرات و منازعات بین نظریه‌های حوزه‌کار کردی و ستیز ، به‌اندازه گذشته ، شدید نیست . همچنان که در بعضی از فصول این کتاب به ویژه در فصل پانزدهم اشاره شده است ، جامعه شناسان معاصر می‌کوشند با ترکیب عناصر و ارکـان نظریه‌های‌کار کردی و ستیزنظریه‌های وسیعتر ، عمیق‌تر و تواناتری درباره موضوعهای اساسی‌جامعه‌شناسی، ارائه کنند .

حوزه کارکردی یا فونکسیونالیسم

نظریه‌های کارکردی فقط در جامعه شناسی وجود ندارد درواقع زمینه منطقی این‌گونه نظریه‌ها در علوم اجتماعی ازعلم زیست‌شناسی که اولین پایگاه این نظریه می باشد ، گرفته شده است . همچنین در قلمرو برخی از علوم اجتماعی مانند اقتصاد ، بعضی از جنبه‌های حوزه کارکردی ، بیش از جامعه شناسی رشد و توسعه یافته و نیز بسیاری از موارد کاربرداین نظریه از مردم شناسی گرفته شده است .

بیشتر انواع متفاوت و متمایز نظریه‌های حوزه کارکردی ، مانند انواع نظریه‌های‌یاد-گیری اجتماعی ، پدیده‌ها را براساس نتایج آنها توصیف و تشریح می‌نمایند . آنچه‌دراین دیدگاه نظری به عنوان قضیه اصلی و اساسی مورد توجه قرار می‌گیرد ، این است که‌بوجود آمدن و بقای هر ساخت و رویداداجتماعی ، به علت‌نتیجه‌و فایده‌ای است که دارامی باشد .

مثلاً فیزیولوژیستها علت وجود و بقای کبد را ، براساس حاصل و نتیجه یا کارکردی که کبد در بدن دارد توصیف می‌نمایند . به نظر ایشان یکی از وظائف کبد این است که قند خون را در سطحی نسبتاً ثابت نگه دارد . چنین مکانیزم تنظیم کننده‌ای برای بدن ضروری و لازم است ، زیرا هضم و جذب قند به میزان زیادی متغیر بوده خونی که از دستگاه‌هاضمه عبور می‌کند ، دارای مقدار متناوبی قند می‌باشد در صورتی که بدن احتیاج به ثباتی بیش از آنچه دستگاه هاضمه به تنهائی فراهم می‌نماید ، دارد . در نتیجه عمل کبد موجب تنظیم میزان قند در خون شده ، بقای موجود را ممکن می‌سازد .

ارکان نظریه‌های کارکردی : طبق نظر یکی از مفسرین معاصر ، این گونه نظریه‌ها ، در توصیف و تشریح پدیده‌ها ، سه رکن اساسی را باید مورد توجه قرار دهند (Stinchcombe, 1968) .

۱ ــ هر ساخت و فعالیتی که باید مورد تشریح و توصیف قرار گیرد .

۲ ــ دارای نتیجه و فایده‌ای است که توجیه‌کننده ، بقای آن می‌باشد و دارای یک سلسله متغیرهائی است که اگر وجود نداشته باشند .

۳ ــ موجب و منشاء تنش و از هم پاشیدگی آن ساخت و فعالیت می‌شود .

با توجه به مثال یاد شده ، می‌توان گفت : ۱ ــ کبد دارای فایده و نتیجه‌ای است و آن ۲ ــ ثابت نگهداشتن قند خون می‌باشد و این ثبات ۳ ــ در صورت فقدان کبد برهم می‌خورد . بنابراین کبد به علت کارکردهائی که دارد ایجاد شده و باقی مانده ، زیرا اگر دستگاه هاضمه ، ثبات قند خون را حفظ می‌کرد ، ما انتظار نداشتیم فرایند گزینش طبیعی وظیفه تنظیم قند خون را به‌عهده عضوی مانند کبد بگذارد . در تشریح و توصیفهائی که مبنای کارکردی دارد ، فرایند تکاملی و گزینش طبیعی ، مکانیزیمی را فراهم می‌سازد که بوسیله آن نتیجه و حاصل یک فعالیت به صورت پس خورنده (Feed Back) بر توسعه و رشد بعدی یا فراوانی تکرار آن فعالیت اثری می‌گذارد از این جهت بسیاری از نظریه‌های کارکردی در جامعه شناسی و به ویژه آنهائی که فرایند رشد را توصیف می‌کنند تکاملی هستند و بر قدیمترین و پابرجاترین ارکان سازمان‌های اجتماعی ، مانند خانواده (به عنوان یک گروه) ، یا تقسیم کار (به عنوان یک فرایند اجتماعی) ، تأکید می‌نمایند .

بیان یک مثال کلاسیک از تشریح و توصیفهای کارکردی در مورد یک فرایند اجتماعی مفید بنظر می‌رسد . طی جنگ جهانی اول "برونیسلاو مالینوفسکی" (Bronislaw Malinowski) زندگی مردم قبیله جزیره " تروبریاند (Trobriand) ، را با حوصله و دقت قابل ستایش ، مورد مطالعه قرار داد . او مشاهده نمود که ساکنین جزیره ، سنتهای جادوئی بسیاری را رعایت می‌کنند ، اما جادوگری فقط با انواع مشخصی از فعالیتها ارتباط دارد . برای مثال ، ساکنین جزیره جهت ایجاد آمادگی برای صیدماهی در آبهای ساحلی کم عمق و آرام اعمال جادوئی کم و محدود را بکار می‌برند . اما به هنگام صیدهای خطرناک و در سفر به قسمتهای عمیق دریا ، به مقدار زیاد و وسیعی اعمال جادوئی را مورد استفاده قرار می‌دهند . تصمیم

ساکنین جزیره در بکار بردن انواع مراسم جادوئی " مالینوفسکی " را به توصیف و تشریح کار کرد جادو در جوامع بدوی رهنمون شد . مراسم جادوئی برای کسب نتایجش ، انجام می‌گیرد ، هر چند جادو نمی‌تواند کنترل واقعی را ایجاد نماید ، اما این توانائی رادارد که اضطراب و تشویش افراد را به هنگام انجام فعالیتهایشان کاهش دهد . بنابراین مراسم جادوئی برکنترل آنچه افراد ،کمترین کنترل ممکن را در مورد آنها دارند ، متمرکزمی شود .

ـ در مطالعه " مالینوفسکی " ، ساخت یا فعالیتی که باید توصیف و تشریح شود (۱) جادو است که نتیجه‌اش (۲) ایجاد احساس کنترل برفعالیتهای مربوط به صید ماهی در دریاهای عمیق است ، در جائی که احساس کنترل به علت (۳) کمبود و سائل لازم تهدید می‌شود . یعنی جادو ، به علت کارکردی که می‌تواند داشته باشد وجود دارد ، زیرا اگر در دریاهای عمیق ، صید ماهی بدون خطر بود ، انتظار نداشتیم که اعمال جادوئی مربوط به صید ماهی انجام گیرد .

<u>سیستم‌ها یا نظام‌ها</u> : نظریه‌های کارکردی در مورد ماهیت پدیده‌هائی که در توصیف آنها می‌کوشند ، فرضیات معینی را مطرح می‌سازند . برجسته‌ترین این مفروضات ، این است که پدیده‌ها قسمتهائی از یک نظام یا سیستم هستند . آنها به گونه‌ای با یکدیگر مربوط می‌شوند که تغییر در یک قسمت ، موجب تغییر در قسمتهای دیگر می‌گردد . این فرض که جوامع انسانی به صورت یک سیستم هستند ، ما را به یافتن کارکرد آنها راهنمائی می‌کند . زیرا اگر سیستم باشند ، ساخت و زیر بنای مشخصی داشته ، تغییر دریک قسمت موجب تغییر در سایر قسمتها و کل سیستم خواهد شد . بنابراین وظیفه توصیف و تشریح‌های جامعه‌شناسی این است که تعیین کنند ، چه عواملی بر عوامل دیگر مؤثر است و چگونه این فرایند روی می‌دهد . فرض مهم دیگری که از فرض اول ، ناشی می‌شود ، این است که اگر جوامع ، به صورت یک سیستم یا مجموعه عمل می‌کنند ، باید نوعی توازن و تعادل در میان قسمتها و اجزاء متفاوت سیستم ، وجود داشته باشد . بنابراین سازمان و ترکیب جوامع ، نمی‌تواند از تنوع زیادی برخوردار باشد .

تجزیه و تحلیل کارکردی در جامعه شناسی ، به تعیین اثرات جزء یا قسمتی از یک سیستم اجتماعی براجزاء و قسمتهای دیگر ، متمرکز شده است . غالبا" یک قرار و نهاد اجتماعی مانند خانواده ، برای ایجاد توازن جامعه به عنوان یک کل و هم چنین فراهم ساختن کارکردهای اساسی ، مانند بقاء و دوام نسل و اجتماعی کردن کودکان ، ضروری می‌باشد . با وجود این دیدگاه کلی نظریه کارکردی در توصیف و تشریح پدیده‌ها فقط یک روش را برای تحقق کارکرد جامعه و دوام و بقاء آن لازم و ضروری نمی‌داند ، بلکه راهها ، امکانات و وسایل متعدد دیگری را برای تحقق یک کارکرد و استمرار جامعه می‌پذیرد . به علاوه ، در نظریه کارکردی چنین فرض نمی‌شود که جامعه معینی باید از دوام ، ثبات و هماهنگی برخوردار باشد و یا جوامع باقی و هماهنگ خواهند ماند . از طرف دیگر ، تجزیه

و تحلیل کارکردی به همان اندازه‌که زمینه محافظه کارانه‌ای برای مطالعه جانبدارانه از وضع و موقعیت موجود ایجاد می‌نماید ، زمینه را برای ایجاد تغییرات و دگرگونیهای عمیق‌نیز فراهم می‌سازد . همچنین تجزیه و تحلیل های کارکردی غالبا" می‌کوشند که نشان‌دهند ، کدام نوع از جوامع احتمالا" پیشرفت کرده و ادامه می‌یابند و کدامیک ممکن است ، تجزیه گردیده یا مغلوب و جذب جوامع دیگر شوند . برای بوجود آوردن چار چوبی نظری درباره روابط میان اجزاء و قسمتهای مختلف یک جامعه طرفداران نظریه کارکردی در بـاره خوبی یا بدی روابط ، بحث نمی‌کنند . برخی از طرفداران این نظریه ،ضروری می‌دانند که‌بین‌کار کرد یا عدم کارکرد بعضی از قسمتهای‌جامعه تفاوت قائل شوند ، زیرا آنان عوامل راتعیین نموده‌اند که در زندگی اجتماعی به عنوان عوامل مضر یا غیر کارکردی برای کل جامعه بـه حساب‌می‌آیند .

کارکردهای آشکار و پنهـــان :یکی از جنبه‌های سهم نظریه کارکردی که درک آن به ویژه برای دانشجویان مفید بنظر می‌رسد ، تفاوتی است که باید بین کارکردهای آشکـارو پنهان قائل شد . کارکردهای آشکار ،کارکردهائی قابل مشاهده ، معلوم و مشخص هستند که مستقیما" ادراک می‌شوند و نتیجه یک ساخت ، یا فعالیت را با توجه به هدف آن‌نشان می‌دهند .کارکردهای پنهان ، آنهائی هستند که مستقیما "قابل مشاهده ، معلوم‌ومشخص نبوده ،هدف یک ساخت یا فعالیت را روشن نمی‌سازند . مثلا" اقتصاددانان ،دریافته‌اند که اگر در دوران رکود اقتصادی ، دولت برای آن که تحمیل کمتری بر مردم کرده باشـد ، مالیات کمتری وصول نماید در نتیجه هزینه‌های دولتی نیز کاهش یافته ، رکود تشدیـــد می‌شود . در واقع این همان کارکرد پنهان و ناخواسته‌ای است که برشدت رکود می‌افزاید.

یافتن‌چنین‌روابط آشکار وپنهان درنظام‌اجتماعی مبین‌جنبه کلی‌تجزیه و تحلیل‌های نظریه کارکردی است . اگر شما بخواهید ، بدانید که چرا یک فرایند اجتماعی ، به‌طریق معینی عمل می‌کند ،باید بدانیدکه چگونه این فرایندبرسایر قسمتهای اجتماعی‌اثر گذاشته و یا از آنها متأثر می‌شود .

نظریـــه ستیـــــز

اغلب نظریه پردازان‌کارکردی ،معتقدند که حداقلی از یگانگی و یکپارچگی‌اجتماعی ، برای دوام و بقاء جامعه ضروری است . گروهی از این نظریه پردازان اظهار می‌دارند کـه هر قدر توافق بیشتری در باره هنجارهای اساسی و نهادهای اجتماعی در میان افـرادیک جامعه وجود داشته باشد ، هزینه کنترل جامعه ، به مراتب کمتر از زمانی است که افرادآن جامعه‌از چنین توافقی برخوردار نباشند . برای مثال ، جامعه‌ای مانند "ایرلند" بادوقطب مخالف مذهبی ،دارای ستیزهای داخلی بیشتر و هزینه کنترل اجتماعی بالاتر ، درمقایسه با جامعه‌ای مانند" اسپانیا" است که فقط یک دین در آن مستقر می‌باشد ، زیرا دین ،یکی

از عوامل نیرومند ، در شکل دادن به ارزشها و هنجارهای جامعه است .

به هر حال بیشتر طرفداران نظریه کارکردی ، معتقد نیستندکه یک جامعه باید از توافق در هنجارها و نهادهای اجتماعی به میزان زیادی برخوردار باشد . زیرا چنین نحوه تفکری ، به هنگام مواجهه با واقعیت از میان می‌رود . بسیاری از جوامع در اطراف واکناف جهان ، نشان دهندهٔ سطح و میزان بالائی از ستیز و تضاد هستند . افراد این جوامع درباره هنجارها و نهادهای اجتماعی با یکدیگر توافق ندارند . گروهها و طبقات مختلف ، نه به علت وحدت منافع و هدفها با یکدیگر همکاری می‌کنند ، بلکه برای کسب منابع و عوامل کمیاب ، به رقابت ، کشمکش و دشمنی می‌پردازند .

تأکید برستیز : طرفداران معاصر نظریه ستیز ، بسیاری از قضایا و فرض های نظریه‌های جدید کارکردی را مورد قبول قرار می‌دهند ، اما در مورد یک نکته اساسی با نظریه‌پردازان کارکردی اختلاف دارند . آنها معتقدند که طرفداران نظریه کارکردی نمی‌توانند ، به‌اندازه کافی ستیزهای موجود در سازمانها و نهادهای اجتماعی و به ویژه دگرگونی‌های اجتماعی را توصیف نمایند .

نظریه ستیز ، به میزان وسیعی از عقاید جامعه شناس و فیلسوف قرن نوزدهم " کارل مارکس " ناشی شده است . اما غیر از موردی که در مفهوم کشمکش و ستیز طبقاتی مطرح می‌شود ، " مارکس " از طرفداران اولیه نظریه کارکردی است (Stinchcombe, 1968).
"مارکس" معتقد است که جوامع سیستمهائی هستند که تغییر و دگرگونی در یک بخش ، سایر جنبه‌ها و قسمتها را تحت تاثیر قرار می‌دهد . او همچنین اساس و دوام ساخت (زیر بنا) و فعالیتهای یک جامعه معین را براساس نتایج آنها توصیف و تشریح نموده است . به‌علاوه ، "مارکس" ، کاشف کارکردهای آشکار و پنهان بوده و به ویژه به عوامل پنهان و غیرکارکردی (مضر) تاکید فراوان کرده است .

منافع طبقاتی و قدرت : تفاوت اصلی نظریه‌ستیز و طرفداران نظریه کارکردی با پاسخ هر یک از آنها به این سئوال مشخص می‌شود : کارکرد برای چه‌کسی ؟ بیشتر طرفداران نظریه کارکردی پاسخ می‌دهند . کارکرد و فایده برای تمام جامعه . ایشان به ارتباط و وابستگی میان همه قسمتهای یک جامعه تاکید کرده ، سیستم اجتماعی را به عنوان یک کل دربرآورد هزینه‌ها و منافع بکار می‌گیرند ، اما بیشتر طرفداران نظریه ستیز پاسخ می‌دهند . کارکرد و فایده برای طبقه حاکم . این نظریه پردازان ، به روشی که یک نظام اجتماعی‌واقتصادی معین درجهت خدمت به یک گروه‌مشخص با هزینه‌سایرگروهها بکارمی‌برد ، تاکیدمی‌نمایند . نظریه پردازان ستیز ، منافع طبقاتی را به جای منافع کل جامعه ، جهت ارزیابی برآورد هزینه و منافع ، مورد توجه و تائید قرار می‌دهند و چنین استدلال می‌کنند که صحبت از منافع جامعه ، به عنوان یک کل در هر مفهومی بی‌معنی است ، زیرا همیشه منافع طبقه ،

یا طبقات معینی مطرح می باشد . طرفداران نظریه کارکردی به وابستگی و ارتباط همه افراد یک جامعه و منافع مشترک آنها اشاره می‌کنند ، در حالی که پیروان نظریه ستیز ، بر استثمار برخی از افراد جامعه بوسیله افراد دیگر تاکید نموده ، منافع آنها را متفاوت و مجزا از یکدیگر می دانند .

نظریه و ایده‌ئولوژی

غالبا " گفته شده است که نظریه ستیز ، بهتر می‌تواند ، دگرگونیهای اجتماعی را توصیف نماید و نظریه‌کارکردی بهتر جنبه‌های دوام و بقای جوامع را تبیین و تشریح‌می‌کند. بیشتر جامعه شناسان معاصر معتقدند که این تفاوت بسیار ناچیز است . همان طور که در بخش هشتم بیان خواهد شد ، در هر جامعه دو منبع اصلی دگرگونی وجود دارد . یکی‌از این منابع ، فشارهای خارجی از قبیل جنگ و بلایای طبیعی و دیگری عدم توازن یاتعادل داخلی است . به عبارت دیگر ، عوامل غیر کارکردی ، موجبات ستیز و نیاز به توازن‌جدید را مطرح می سازند . هر دو نظریه می‌توانند ، هر دو منبع را با هم تطبیق دهند ، ولی نظریه ستیز می‌تواند ، توصیف روشن‌تری از دگرگونیهای داخلی جامعه ارائه نماید .شاید بتوان گفت که نظریه ستیز ، تاکید بیشتری برعوامل غیر کارکردی و دگرگونیهای اجتماعی می‌کند ، زیرا پیروان این نظریه اصولا " به دگرگونیهای اساسی جامعه ، بیشتر علاقه‌وتمایل نشان می دهند . در حالی که طرفداران نظریه کارکردی ، بیشتر به کارکردها و ثبات‌جامعه ، توجه دارند ، زیرا آنان به دگرگونیهای اساسی و اصولی کمتر علاقمند بوده ، تمایل‌بیشتری به اصلاح ورفرم ، در نظام موجود جامعه دارند .

در فصول آینده رقابت و اختلاف این دو نظریه را در توصیف و تشریح بسیاری از پدیده‌های مهم اجتماعی ، ملاحظه خواهید نمود .

بخش سوم

تأثیر متقابل محیط و وراثت در انسان

بخش سوم

تأثیر متقابل محیط و وراثت در انسان

تاکنون به راهی اشاره کردیم که جامعه شناسان برای تفکر و اندیشه درباره جامعه و مطالعه و تحقیق آن می‌پیمایند. اکنون باید بدانیم که جامعه شناسان درباره جامعه چه یافته‌اند و درپی آگاهی و شناخت چه هستند. طرح کلی بقیه کتاب "جامعه امروز" این است که مطالعه و تحقیق جامعه شناسانه را در سطح خرد و با ساده‌ترین اجزاء و ارکان زندگی اجتماعی آغاز نموده و کم‌کم آن را گسترده و پیچیده کند، تا آنجا که بتوان، در عالم نظر از بارور شدن تخمک انسانی تا کارکرد کل سیستم اجتماعی آن را تعقیب نمود.

در فصل قبل، این جمله را که رفتار اجتماعی تابعی از محیط و وراثت می‌باشد، مورد بحث قرار دادیم و نتیجه گرفتیم که هر چند این جمله درست است، اما بسیار کنگ و مبهم می‌باشد. این بخش از کتاب این قضیه اصلی و اساسی جامعه‌شناسی را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهد و عوامل ارثی و محیطی را که جامعه شناسان در رفتار اجتماعی انسان مهم و مؤثر یافته‌اند، بازگو می‌کند.

دیر زمانی است که گفتگو و حتی مشاجره درباره مفهوم و اثرات محیط و وراثت یا تربیت و طبیعت وجود داشته است. بنابراین کوشش می‌نمائیم که ایده‌اساسی این بحث را مطرح نموده و روشن نمائیم که چه مقدار از آنچه مردم هستند ناشی از توارث (طبیعت) و چه مقدار متاثر از محیط (تربیت) است.

فصل پنجم، امکانات و محدودیتهای عوامل ارثی را برآنچه انسان است و یا می‌تواند باشد، مورد بحث و مطالعه قرار می‌دهد. فصل ششم، تاثیر محیط، فرهنگ انسانی و جامعه را که موجب می‌شود بشر از طریق فرایند اجتماعی شدن انسان گردد، مورد نظر دارد.

فصل پنجم

پایه و اساس بیولوژیکی جامعه

فصل پنجم

پایه و اساس بیولوژیکی جامعه

در اواخر قرن نوزدهم میلادی ، اکثر دانشمندان به جبر بیولوژیکی در مورد انسان و رفتار اجتماعی او اعتقاد داشتند . نظریه شگفت انگیز " چارلز داروین " در مورد " تکامل تدریجی " و " گزینش طبیعی " ، موجب برداشت و کاربردی ساده لوحانه از تکامل درباره مسائل روانی و اجتماعی گردید . به نحوی که کلیه اختلافات فردی و گروهی در رفتار انسانی به وراثت نسبت داده شد . همچنین اختلافات موجود بین طبقات اجتماعی ، به ویژه تفاوت میان جوامع بشری براساس اختلافات بیولوژیکی مربوط به نژاد و تکامل ، توجیه می‌گردید . در این عصر ، به‌نظر می‌رسید که مسائل و مشکلات پیچیده مربوط به طبیعت و جوامع انسانی بزودی حل خواهد شد ، نژاد پرستی و تعصب ، رواج داشت . مردم ، استثمار فقرا بوسیله ثروتمندان و استثمار جوامع عقب افتاده (از نظر اقتصادی و تکنولوژی) توسط اروپائیان را تأئید می‌کردند و آنرا نتیجه برتری بیولوژیکی و ذاتی گروهها و ملل پیشرفته می‌دانستند . آنها معتقد بودند ، برتری بعضی از طبقات و جوامع ، به علت برتری خون آنهاست و این برگزیدگان ، نژادی کامل هستند که باید نوع پست انسان را هدایت و رهبری نمایند .

در نتیجه ، بسیاری از اولین روانشناسان ، وقت زیادی را برای شناخت و تعیین غرایز و توجیه ژنتیکی رفتار صرف کردند . همچنین برخی از جامعه شناسان اولیه ، نگران بودند که مبادا نژاد طبقه برتر اروپائی ، براثر اصلاحات اجتماعی و مخلوط شدن نژادها و تولید مثل طبقات ضعیف ، فاسد گردد . برداشت‌های نادرست از اصول بیولوژی ، موجب تصویب قوانین سخت در مورد مهاجرت ، جداسازی و مخالفت با تشکیل اتحادیه‌ها گردید ، در نتیجه تصور غیر واقعی نازیها مبنی بر برتری نژاد آریائی ، منجر به قتل عام یهودیان و دیگر نژادهای پست شد .

جامعه شناسی جدید ، به مخالفت با کاربرد ساده لوحانه جبر بیولوژیکی برخاسته و تأثیر محیط را در ایجاد اختلاف ، در امکانات ، توانائیها و رفتار انسانی ، مطرح نموده است . اینک جامعه شناسان معتقدند که بسیاری از رفتارهای انسان اکتسابی و ناشی از یادگیری بوده و به غرایز ذاتی بستگی ندارد . اما هنوز این سؤال مطرح است که آیا رفتار انسانی ، مولود عوامل ارثی است و یا پس از تولد و درنتیجه تأثیرات محیطی شکل می‌گیرد؟

" کارل مارکس " اصل برتری افراد را برمبنای تفاوت بیولوژیکی نمی‌پذیرفت . او درباره اختلافات رفتار افراد به موضوع امکانات و امتیازات اقتصادی توجه داشت و معتقد بود که اگر فقرا و ثروتمندان در محیطی یکسان پرورش یابند ، از توانائیها و موفقیتهای برابری برخوردار خواهند شد . " امیل دورکیم " جامعه شناس فرانسوی ، نیز معتقد بود که عوامل فرهنگی و اجتماعی بر عوامل ژنتیکی غلبه و تسلط دارند. او در مطالعه مشهور خود

درباره خودکشی ، پس از تجزیه و تحلیل اطلاعات و آمار رسمی ، بسیاری از نظریه‌های بیولوژیکی ، جغرافیائی و روانی در این زمینه را نفی کرده ، نشان می‌دهد که خودکشی با عوامل فرهنگی ، مانند مذهب و عوامل اجتماعی مانند پیوندهای نزدیک خانوادگی ، مرتبط است .

جبـــــــرگرائی محیطی

ایده‌ئولوژی طرفداران عوامل محیطی ، بسرعت توسعه یافت . به طوریکه در اغلب سالهای قرن بیستم ، توجه به عوامل بیولوژیکی ، سهم ناچیزی را در علوم اجتماعی به خود اختصاص داد . چنانکه دیدیم توجه اصلی در نظریه‌های جامعه شناسی (که در فصل چهارم ، مورد مطالعه قرار گرفت) ، به نظریه‌های محیطی و یا یادگیری بود . محیط گرائی نیز همانند اعتقاد به جبر بیولوژیکی ، به حدی افراطی مورد توجه قرار گرفت ، به‌طوریکه جامعه شناسان ، جنبه‌های بیولوژیکی انسان را فراموش نموده و فقط به عوامل فرهنگی و اجتماعی توجه‌کردند . موفقیت و غلبه نظریه‌های فرهنگی و محیطی برنظریه‌های بیولوژیکی بیشتر براساس تبلیغات ایجاد شد و مانند نظریات نژاد پرستان برپایه پژوهشهای علمی ، استوار نبود . در نتیجه جامعه شناسان معاصر مجبور شدند ، در وضع موجود تجدیدنظر نمایند . زیرا شواهد نشان می‌داد که جنبه‌های بیولوژیکی ، موجب شباهتهای میان انسانها است (Ecland,1967). پژوهشهای دقیقی که در موردجنبه‌های ژنتیکی رفتار و مطالعه‌رفتار انواع حیوانات انجام گرفت . نتایجی بدست داد که به موجب آنها اعتقاد به اصالت‌نوع انسان ، مورد تردید قرار گرفت . این نتایج عبارتند از :

اول ، فرهنگ و یادگیری فقط منحصر به انسان نیست . بسیاری از حیوانات رفتارهائی را می‌آموزند و بعضی از انواع حیوانات مهارتهای لازم را به بچه‌های خود انتقال می‌دهند . حتی در برخی از حیوانات مانند شامپانزه ، دیده شده که نه تنها از ابزار ساده استفاده می‌کند ، بلکه در ساختن آنها نیز مشارکت می‌نماید (Mazur, Roberson, 1972).

دوم ، ویژگیهای ارثی آشکارمانندساختمان بدنی و ترکیب جسمانی اهمیت‌زیادی در رفتار فردی و گروهی دارد . مثلا" زیبائی ظاهری ، به اندازه هوش و یا انتساب به‌طبقه‌اجتماعی خاص درتحرک صعودی و پیشرفت‌اجتماعی زنان‌در امرازدواج مؤثر است (Elder, 1969).

سوم ، متخصصین علم ژنتیک ، نشان داده‌اند که به احتمال زیاد ، صفات ارثی ، نقش مهمی در تعیین حدود استعدادها ، نیروها و فعالیتهای انسانی و شکل گیری شخصیت‌ایفا می‌نمایند (Thiessen, 1972).

با توجه به این موارد ، بستگی و پیوند جدیدی ، بین بیولوژی و جامعه‌شناسی‌بوجود آمده‌است . به طوریکه‌اکنون بحث‌در مقدمات جامعه‌شناسی ، بدون‌توجه‌به عوامل‌بیولوژیکی ،

امکان پذیر نمی باشد .

بیولوژی ،اطلاعات و آگاهیهای خود را از سه‌طریق در اختیار جامعه‌شناسی می‌گذارد . اول ،از طریق مطالعه رفتار و اعمال حیوانات که اتولوژی نامیده شده و وسعت نظر و چشم‌اندازهای تازه‌ای در مورد رفتار انسان بدست داده است . دوم ، توجه به فیزیولوژی انسانی ، برای درک این واقعیت که چگونه مشخصات بیولوژیکی ، آنچه را که انسانها هستند و یا می‌توانند باشند ، شکل داده و محدود می‌کند . سوم ، تعیین نقش وراثت که برای درک اثر عوامل محیطی ضروری می‌باشد .

انســـان و حیـــوان

مطالعه رفتار اجتماعی حیوانات ،اطلاعات مفیدی در مورد طبیعت انسانی دراختیار جامعه‌شناسان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی قرار داده است . مطالعه و تحقیق درباره حیوانات ، از حشرات گرفته تا میمون ، نه تنها به پی‌ریزی عقاید جدیدی درباره عادات انسان ، کمک نموده است ، بلکه وسایل ساده‌ای ، برای اندازه‌گیری و ارزیابی ویژگیهای انسان نیز فراهم آورده است . به هر حال ، مطالعه انواع حیوانات ، نشان داده است که انسانها احتمالا" از صفات منحصر به فرد طبیعی که نتوان آنها را در فیزیولوژی و عادات حیوانات یافت ،برخوردارنیستند .بنابراین آنچه انسان را ظاهرا" ازحیوان متمایزمی‌سازد ، احتمالا" ترکیبی ازصفاتی طبیعی می‌باشد که ممکن است ، در انواع گوناگون حیوانات به‌طور پراکنده ، موجود باشد .

اتولوژی مقایسه‌ای

مشاهدات و آزمایش هائی که در مورد حیوانات انجام گرفته ، اطلاعات مهمی درباره طبیعت‌انسان بدست‌داده است . اما مشاهده و مقایسه الزاما" به معنی تعمیم و یا پذیرفتن نیست .یعنی نمی‌توان گفت ، آنچه در مورد موشهای سفید و یا غازهای خاکستری درست است ،دربارۀانسان نیز صادق‌خواهدبود (Scott, 1963). فیزیولوژی واتولوژی مقایسه‌ای به ما می‌آموزند که چه اختلافات مهم و اساسی ، بین انسان و سایر انواع ، موجود است . به عنوان مثال ، انسان یکی از چند نوع نادری است که می‌تواند با دستهای خود اشیاء را در اختیار گرفته و آن‌ها را تغییر شکل دهد . مزایای دیگری که انسان از آنها برخوردار است ، عبارت از : دیداستراسکوپی (Stereoscopic)،انسان را که قادر می‌سازد ، فاصله و عمق را بهتر از هر پستاندار دیگری ، تشخیص دهد ، تمایل جنسی و امکان تولید مثل در سراسر سال و بالاخره نسبت وزن مغز به وزن بدن است که در انسان ، از همه‌حیوانات بیشتر می‌باشد . غیر از نسبت وزن مغز به وزن بدن ، بقیه صفاتی هستند که در حیوانات مختلف به اندازه و حتی بیشتر از انسان دیده می‌شود ، اما در هیچ یک از حیوانات به‌جز انسان ، تمام این صفات یکجا یافت نمی‌گردد .

مدتها قبل از اینکه علم ژنتیک و اتولوژی جدید ، توسعه و تکامل یابند ، مفاهیم غریزی و ذاتی در موردهر انگاره و رفتاری که‌در همه انواع یک جنس وجود داشت وطبیعی بنظر می‌رسید ، مورد استفاده قرار می‌گرفت . مردم تصور می‌کردند که غرایز یا نیروهـای ویژه بیولوژیکی در برخی از موارد حاکم بررفتار و اعمال حیوانات و حتی انسـان است . بالاخره این مفاهیم ، آن چنان معانی مختلفی را دربرگرفتند که بیشتر دانشمندان علوم اجتماعی ، به کلی از آنها صرف نظر کردند.(Klopfer, Hailman, 1967 ; Lorenz, 1965).

وقتی مفهوم غریزه ، به میان می‌آید ، آن دسته از انگارهای رفتار انسانی موردنظر می‌باشد که ،واکنش و پاسخ خود کار به محرکها را موجب می‌شود و نیازی به یادگیری‌ندارد (غریزه در عالم حیوان مکانیزمی عمومی ، خودکار ، متناوب ، مسلط ، ناآگاه ، خادم‌نوع و موجب‌بقای موجود است‌و چون چنین مکانیزمی در عالم انسان مشاهده نمی‌شود ،گروهی ترجیح‌می‌دهند که مفهوم سائقه‌را برای نیروهای‌درونی انسان‌بکار برند (1) ،درتجربیات وآزمایشهائی که درباره حیوانات انجام گرفته ، نوعی‌روش معین و پذیرفته شده وجـود دارد که بوسیله آن ذاتی بودن یک انگاره رفتاری ارزیابی می‌شود . در این گونه مطالعات و تحقیقات‌حیوان را در تنهائی و انزوا قرار می‌دهند ، تا نتواند رفتار مورد نظر را ازسایر هم‌نوعان خود بیاموزد .حال اگر حیوانی که در چنین شرایط و موقعیتی بزرگ شده ،انگاره رفتاری معینی رابدون این که‌در هم‌نوعان خود مشاهده کرده باشد ، ظاهر نماید ، می‌توان نتیجه گرفت که این رفتار یک واکنش ارثی و یا ذاتی و طبیعی است .

بیولوژی و روانشناسی ،نشان می‌دهند که در بسیاری از موارد ، یادگیری ونه‌غریزه ، مکانیزمی است که حیوانات ، بوسیله آن با محیط سازگار می‌شوند . همان طور که در فصل ششم ، خواهیم دید ، اهمیت یادگیری برای انسان ، کاملا" مورد قبول می‌باشد ،اماباید توجه داشت که اینک اهمیت آن برای حیوانات نیز روشن ، گردیده است . بنظر می‌رسد که تمام حیوانات ظرفیت و امکاناتی برای یادگیری دارند . حتی کرمهای زیر زمینی ، بـا توانائی حرکتی بسیار محدود خود ، می‌توانند بیاموزند که چگونه از یک مسیر پرپیچ‌وخم ، عبور نمایند . اتولوژی روشن نموده که علاوه برانسان ، بسیاری از حیوانات باید برخی‌از رفتارهارا بیاموزند . همچنین در اتولوژی ، نظریه‌هائی مبنی براینکه انسان دارای برخی سوائق و صفات ذاتی است که مبنای رفتار اولیه او می‌باشند ،مطرح گردیده‌است . چنان که در فصل بعد ،اشاره خواهد شد ،بنظر می‌رسد ، عمل مکیدن در نوزاد انسان ، عملی‌ذاتی است و یا تمام نوزادان ، اصواتی را ادا می‌کنند ، خواه صحبت کردن انسانهای دیگـر را شنیده و یا نشنیده باشند .

بدون تردید قابل گفتگوترین ویژگی که به عنوان یک خصیصه ذاتی به انسان نسبت

---

۱ ــ به کتاب "اصول آموزش و پرورش "تألیف دکتر محمد باقر هوشیار مراجعه فرمائید .

داده شده است ، ادعای " کنراد لورنس " (Konrad Lorenz, 1966)، می‌باشد که معتقد است ، بشر با گرایش ذاتی ، به پرخاشگری متولد می‌شود . هر چند او می‌پذیرد که تمایل به پرخاشگری در هر جامعه ، به طرق مختلف ، تغییر شکل می‌دهد ، ولی اعتقاد دارد که پرخاشگری نمی‌تواند از میان برود . خواه پرخاشگری ، ذاتی باشد و یا نباشد ، مسلم است که مسائلی چون رقابت و ستیز ، برای بدست آوردن غذا ، پناهگاه و جفت ، حائزاهمیت می‌باشد . به هر حال ، جلوگیری از بروز پرخاشگری برای موجودی چون انسان ، لازم به نظر می‌رسد ، زیرا در غیر این صورت جنگ مداوم همه برعلیه همه در میان انسانها بوجود خواهد آمد و زندگی اجتماعی را غیر ممکن خواهد ساخت . انسان شناسان دریافته‌اند که حیوانات اجتماعی ، مقداری انگاره‌های رفتاری را برای جلوگیری ازپرخاشگری درمیان اعضاء گروه خود ، بوجود آورده‌اند ، یکی از این انگاره‌های اولیه برقرار نمودن روابط مطلوب و خوش‌آیند است که یکی از ویژگیهای حیوانات ابتدائی براساس رفتار محبت آمیز متقابل می‌باشد . مثلا" یک زوج میمون دم کوتاه و یک گروه شامپانزه یکدیگر را تیمار می‌کنند . این رفتاریعنی تیمارکردن که از میان بردن انگلها و تمیز کردن پوست و پشم را شامل می‌شود ، فعالیتی اصلی است که انگیزه ارتباط اجتماعی را توسعه بخشد (Kummer, 1971; Goodall, 1969).

" ولف گانگ ویکلر " (Wolfgang Wickler, 1972)، تصور می‌کند که انگاره‌های مشابهی برای تخلیه و تغییر شکل پرخاشگری در انسان وجود دارد ، به‌هر حال قبل از آن که بتوانیم در موردرفتاری که آموختنی است و رفتاری که به صورت ارثی و طبیعی بوده و نیازمندیادگیری نیست ، مسائلی را مطرح سازیم ، احتیاج به مطالعات و تحقیقات بیشتری داریم .

حیوانات نیز مانند انسان می‌توانندبه طرق‌گوناگون ، از قبیل آزمایش وخطا ، تقلید و یا روشهای دیگر ، انگاره‌های رفتاری را بیاموزند . بعضی از حیوانات که در گروههای بزرگ ، زندگی می‌کنند ، قواعد و مقرراتی را برای کنترل رفتار اعضای گروه ، بوجود آورده‌اند . به عنوان مثال ، تقسیم کار ، توجه به نقشهای اختصاصی و تعیین حدود و قلمرو از جمله بهترین روشهائی‌هستند که از درگیری‌دائمی اعضاءگروه ، جلوگیری بعمل می‌آورند . هنگامی‌که اعضاء پیرگروه می‌میرند ، اعضاء جوان ، مقامهای آنها را کسب می‌نمایند و در نتیجه‌ویژگیهای آن جامعه ادامه پیدا می‌کند . سازمانهای اجتماعی ، رفتار افراد را بنظم در آورده ، امکان پیش بینی آن را میسر می‌سازند و این کاملا" همان چیزی است که برای مثال درترتیب‌نوک زدن جوجه‌ها نیز اتفاق می‌افتد . مطالعات درباره دانه برداشتن جوجه‌ها نشان‌داده‌است که اگر مثلا" سیزده جوجه در اختیار داشته باشیم و ۹۱ دانه ، در دسترس آنهابگذاریم ، یکی از این جوجه‌ها سیزده دانه ، دیگری دوازده ، سومی یازده و بالاخره سیزدهمی یک دانه برخواهد چید و در این مورد کمتر تجاوز و تخطی مشاهده شده است .

موضوع‌مهم و اساسی این است که شبکه ارتباطات اجتماعی حیوانات تا چه حد ناشی از یادگیری و به چه اندازه بوسیله مکانیزمهای بیولوژیکی معین و مشخص می‌گردد ؟ با یک نظر و مطالعه کلی می‌توان‌گفت که تفاوت و تمایز نقش یعنی تخصصی کردن وظائف اساسی و

مهمی که برای بقاء و دوام جوامع حیوانی و انسانی ضروری می‌باشد دارای زیربنای بیولوژیکی است . هم چنان که در فصل هفدهم ، اشاره خواهد شد ، در جوامع انسانی جنس و سن مهمترین معیارهای طبقه بندی را تشکیل می‌دهند . در میان حشرات ، تفاوت نقش ، تقریبا" براساس جنس و جثه تعیین و مشخص می‌شود .

بهرحال شواهد نشان می‌دهد که بسیاری از انگاره‌های رفتار اجتماعی در میان پستانداران و برخی از مهره‌داران دیگر اکتسابی می‌باشد . یادگیری عموما" براساس روابط میان نزدیکان مانند مادر و نوزاد و نه در تنهائی و از طریق کوشش و خطا ، بوجود می‌آید . بنظر می‌رسد که ماهیچه‌ها ترس را از بزرگترها می‌آموزند و گوسفندان یاد می‌گیرند که از یکدیگر پیروی نمایند و از راهها و مسیرهای همیشگی ، برای مهاجرت استفاده کنند . گربه‌ها از یکدیگر می‌آموزند که موشها را شکار کنند و اگر در انزوا نگهداری شوند از عهده انجام این کار به طور کامل برنمی‌آیند .

بنابراین انسان ، تنها حیوانی نیست که توانائی‌های طبیعی ، به او امکان می‌دهد که بوسیله یادگیری ، فرهنگ خود را توسعه و گسترش دهد . فرهنگ حیوانات (اگر بتوانیم چنین نامی به آن دهیم) فاقد وسعت و پیچیدگی است و هر چند انگاره‌های رفتاری در جوامع حیوانی از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد ، اما به نظر می‌رسد که مستقیما" و با سرعت از طریق تقلید کسب می‌شود .

ارتباط و رفتار انسانی

ـ اگر جوامع انسانی و حیوانی در برخی از ویژگیها مانند یادگیری و دوام ، برمبنای انتقال آموخته‌ها از نسلی به نسل دیگر مشترک هستند . پس به چه دلیل انسان خود را اشرف مخلوقات می‌داند . بعضی از دانشمندان این امتیاز و منحصر به فرد بودن نوع انسان را به وجود زبان نسبت داده‌اند .

همه گروههای متشکل حیوانات ، درمیان خود دارای نوعی ارتباط (Communication) ، هستند در بعضی از موارد ، این ارتباط بوسیله تماسهای فیزیکی حاصل می‌شود . اما برخی از حیوانات گونه‌ای علائم صوتی و یا نوعی زبان علامتی را مورد استفاده قرار می‌دهند . مثلا" پرندگان بوسیله صداهای محدود ، اطلاعات را به یکدیگر انتقال می‌دهند و توارث فقط بعضی از این علائم و نه همه آنها را مشخص و معین می‌کند .

سیستم ارتباطی بشر ، بسیار پیچیده‌تر از موجودات دیگر است . این سیستم ارتباطی از نظر تغییر پذیری ، قواعد ، قوانین و مفاهیم ویژه ، کاملا" مستقل از انتقال ارثی می‌باشد . با وجود این بعضی از زبان شناسان معتقدند که ساختمان مغز بشر به میزان وسیعی موجبات تحصیل زبان را فراهم می‌سازد (Chomsky, 1965) . تقریبا" تمام اطفال با کمترین تحریک محیطی به سادگی و سهولت ساخت زبان را در مدت کوتاهی یاد می‌گیرند . مطالعات و تحقیقات انجام شده ثابت کرده است که این توانائی بوسیله فرهنگ ، طبقه اجتماعی ونژاد

تغییر نمی‌کند. بنابراین زبان احتمالاً "نتیجه استعداد طبیعی و فطری افراد بشر می‌باشد.

به علاوه افراد بشر به میزان وسیعی از توانائی فیزیکی ویژه‌ای، برای ایجاد اصوات، برخوردار می‌باشد. کوششهائی که برای آموزش زبان و تقلید از سخن گفتن انسان در میمونها انجام شده، بی‌نتیجه بوده است. زیرا حیوان فاقد استعداد و امکان تولید اصوات ارادی است. سگها تصمیم نمی‌گیرند که پارس کنند، بلکه تحریکات معین فیزیکی، موجب ادای این اصوات می‌شود. این موضوع در مورد پریماتها (Primates)، نیز صادق است. فقط پستانداران آبزی، از قبیل بال داران و دولفین‌ها هستند که تا حدودی می‌توانند به طور اختیاری اصواتی را ادا نمایند. و به همین دلیل "الین مورگان" (Elaine Morgan, 1972)، معتقد است که افراد بشر در گذشته آبزی بوده‌اند. کوششهای اخیر، به منظور آموزش زبان سمبلیک انسانی به پریماتها به ناچار تبدیل به زبان علامتی و نه سمبلیک (شبیه زبان کرولالها) گردیده است. این حیوانات نتوانستند، زبان سمبلیک انسانی را بیاموزند. زیرا در حالت طبیعی نیز پریماتها عموماً" با حرکات و اشارات با یکدیگر ارتباط برقرار می‌سازند.

یکی از ویژگیهای زبان این است که امکان گردآوری و انتشار سریع دانش لازم برای رشد و توسعه گسترده‌تر و پیچیده‌تر جوامع بشری را فراهم می‌سازد. هر فرهنگ پیچیده‌ای برای رشد، دوام و بقای خود نیازمند چنین وسیله‌ای می‌باشد. زیرا بشر می‌تواند با تکرار آزمایش و خطاهای هزاران نسل گذشته، رشد و توسعه یابد. بنابراین با توجه به یک تجربه و تحلیل اساسی می‌توان گفت، زبان کلامی و سمبلیک، شاید بیش از هر ویژگی دیگر، انسان را از سایر موجودات متفاوت و متمایز کرده است.

واقعیات بیولوژیکی زندگی اجتماعی

مسلم است که بدن همه افراد بشر از گوشت و خون تشکیل شده است، ولی فرایندهای فیزیولوژیکی بسیاری برای پرورش و شکوفائی استعدادها و توانائیهای اساسی انسان، لازم و ضروری است. فیزیولوژی نه تنها انسان را از بقیه انواع موجودات متمایز می‌کند، بلکه همچنین تفاوتهای فردی میان افراد بشر را نیز مطرح می‌سازد.

در فصل سیزدهم، خواهیم دید که مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهند که تفاوتهای فیزیکی مانند زیبائی، اندازه قد و نیروی بدنی، به میزان قابل ملاحظه‌ای در امکان موفقیت فرد تاثیر دارند. به عنوان مثال، با وجود این که ممکن است همه ما مهارتهای مقدماتی مناسب و ضروری را بیاموزیم، اما بعضی از ما به قدری از نظر جثه کوچک هستیم که قادر نخواهیم بود بسکتبال و یا فوتبال حرفه‌ای بازی کنیم و یا برخی از ما نسبت به اصوات و موسیقی آن چنان حساس نیستیم که بتوانیم موسیقیدان بزرگی شویم. ولی بارزترین و مؤثرترین واقعیت فیزیولوژیکی در زندگی اجتماعی، جنس و سن می‌باشد. در فصل هفدهم، تاثیر و نتیجه تفاوتهای سن و جنس در جوامع انسانی را مورد بحث و مطالعه قرار می‌دهیم.

برخلاف حیوانات، (غیر از میمون‌های دم‌دار) فصل یا موسم مخصوصی برای تولید مثل انسان وجود ندارد. هر چند احتمال باروری فقط در خلال دوره معینی امکان دارد، اما به هر حال جنس مؤنث، هر ماه می‌تواند بارور گردد و تحریک جنسی در انسان بیشتر پدیده‌ای روانی تا فیزیولوژیکی است. بنابراین نوزاد انسان در فصل وموقع معین و محدودی متولد نمی‌شود، بلکه در همه روزهای سال امکان تولد او وجود دارد. از آنجا که تمایلات جنسی فصلی و دوره‌ای نبوده، بلکه دائمی می‌باشد، بنابراین امکان ایجاد رابطه پایدار، بین زن و مرد تسهیل می‌شود. در حالی که بسیاری از انواع حیوانات، جنس مذکر ومؤنث فقط در فصل جفت‌گیری با یکدیگر رابطه برقرار می‌سازند.

زمان نسبةً طولانی حاملگی زنان در شرایطی که آنها دراواخر این دوران و اوایل دوران بعد از زایمان قادر به انجام بسیاری از کارها نیستند. نیاز وضرورت برقراری روابط ثابت و پایدار را موجب می‌گردد. همچنین عدم استقلال و نیاز طولانی نوزاد انسان به مراقبت و مواظبت دائمی، تشکیل خانواده و برقراری روابط پایدار را تشویق می‌کند. از طرف دیگر، همیشگی بودن تمایلات جنسی در انسان، فقط او را برای تشکیل خانواده آماده نمی‌کند، بلکه حفظ و بقای خانواده را نیز تهدید می‌نماید. زیرا میل جنسی ارضاء و کنترل نشده، برای ارضاء خود کوشش می‌نماید و فرد را به ایجاد روابط جنسی با افراد دیگر علاقمند می‌کند. در نتیجه وجود و قبول اصول، قوانین و عرف و نیز تحریم ومجازات، جنبه‌های مزاحم و مخرب روابط جنسی، لازم و ضروری می‌گردد. در تمام جوامع شناخته شده، قوانین و مقررات مربوط به کنترل رفتار جنسی، وجود دارد. در بعضی از این جوامع برای انگاره‌های خواستگاری و ازدواج، روشها و قرارهای ویژه‌ای تعیین گردیده است. در تمام جوامع تحریمها و موانعی در انتخاب بعضی از افراد برای همسری، وجود دارد (تحریم ازدواج با محارم). مطالعه در فرهنگهای مختلف نشان داده است که این نوع تحریمها یکی از چند پدیده‌ای است که جنبه جهانی دارد. در تمام جوامع انسانی، آمیزش جنسی بین فرزند و والدین به طور قطع تحریم گردیده است. اما در بسیاری از جوامع، ازدواج با عموزاده، دائی زاده، خاله زاده و عمه زاده نه تنها مورد قبول است، بلکه توصیه نیز می‌شود. در جوامع انسانی، انگاره‌های زناشوئی به میزان قابل ملاحظه‌ای متفاوت ومتغیر است و به نظر می‌رسد که قوانین حاکم بر روابط زناشوئی حتی در جوامع ساده، بسیار پیچیده بوده است (Murdock, 1949).

جنس به عنوان یک واقعیت اجتماعی

مسأله دیگری که برای سازمانهای اجتماعی جوامع انسانی وجود دارد، ایجاد بعضی از مقررات و سیستمها برای مراقبت از کودکان و سالخوردگان است. ریشه‌های این موضوع

نیز بیولوژیکی می‌باشد . هیچ نوزاد حیوانی ، مانند کودک انسان تا این اندازه زبون و محتاج کمک و برای چنین مدتی طولانی ، نیازمند مراقبت و مواظبت دائمی و وابسته به دیگران نیست . رشد به کندی صورت می‌گیرد و کودک انسان برای زنده ماندن ،باید سالها به بزرگسالان متکی باشد . با توجه‌باینکه در شرایط نامناسب ،طول عمر مورد انتظار ،حدود ۳۰ سال می‌باشد ،دوره وابستگی و اتکاء کودک نزدیک به نصف این مدت است . به‌هرحال از نظر اجتماعی ضرورتی ندارد که کودک انسان ،برای تأمین نیازمندیهایش فقط به‌زندگی والدین خود وابسته و متکی باشد ، بزرگسالان دیگر نیز ممکن است ، نقش والدین را ایفا نمایند . در واقع ، آموزش و پرورش کودک ، به راههای گوناگون ، امکان پذیر است .

جوامع ، با توجه به سن افراد ،نقشهای مختلفی به آنها تفویض می‌نمایند .کودکی ، دوران وابستگی و عدم استقلال است ، تا اینکه فرد ، هم از نظر بیولوژیکی و هم از نظر اجتماعی به اندازهٔ کافی رشد کند و بتواند ،مستقلا "مسؤولیتهائی را بپذیرد .دربسیاری از جوامع ، انتقال از مرحله کودکی ، به بزرگسالی ، طی مراسم و تشریفات رسمی انجام می‌گیرد (William, 1972) . در جوامع امروزی ، انتقال از کودکی به بزرگسالی ، کمتر مشخص و تعریف شده است ، اما معمولا " با اقدام به ازدواج و یا شروع کار واقع می‌شود .

در انتهای مسیر زندگی انسان ، دوران پیری و کهولت قرار دارد . تمام جوامع باید به نحوی ارزشها و هنجارهائی جهت‌ایجاد انگاره‌های‌رفتار درباره‌زندگی آنان فراهم‌آورند. مثلا " در بعضی از گروههای مهاجر دیده می‌شود که سالخوردگان را که قادر به انجام‌کار و مراقبت از خود نمی‌باشند ، ترک می‌کنند تا بمیرند . در بیشتر جوامع شرایط وموقعیتهائی برای افراد پیر ، فراهم می‌سازند . بعضی اوقات آنان ، به عنوان حافظ و حامی عقاید ، آداب و سنن مورد احترام واقع می‌گردند و گاه به صورت افرادی بیهوده و بی‌مصرف‌کنار گذاشته می‌شوند .در جوامع صنعتی ،تغییرات به سرعت صورت می‌گیرد ، به طوریکه‌تجارب یک نسل ، ارتباط و فایده کمی برای نسل بعد دارد و در نتیجه این جوانها هستندکهآداب و رسوم‌جدید را به کودکان انتقال می‌دهند ، نه پدران ،مادران و اجدادشان که ازاهمیت و امکانات کمتری برخوردار می‌باشند .

امروزه در اغلب کشورهای صنعتی ، سال خوردگان دریافته‌اند که نمی‌توانند درکار- کردهای اساسی جامعه ، شرکت مؤثر و مفیدی داشته باشند و در نتیجه مسایل و مشکلات روانی و اجتماعی ویژه‌ای برای افراد سالخورده بوجود آمده است . این سؤال که جامعه امروز ، چگونه با این مسائل مواجه خواهد شد ، پاسخ روشنی ندارد . زیرا ما هم اکنون ، در یک مرحله انتقال و تغییر قرارگرفته‌ایم . سیستمی که در آن مسؤولیت ،مراقبت‌ومواظبت از سالخوردگان ، به عهده خانواده‌های آنها است ، به تدریج دگرگون شده و به سیستمی که این وظائف به دولت‌واگذار می‌شود و یا خود افراد ، موظف به تنظیم طرحی برای‌باز- نشستگی و سالخوردگی خودمی‌باشند ،تبدیل می‌گردد .در حال حاضر ،افراد سالخورده ، گرفتارتعارضی بین تصورات‌خود و واقعیات زندگی شده‌اند ، به این معنی که آن چنانشان

در دوران جوانی ، برای ایام سالخوردگی تصور می‌کردند ، با آنچه امروز وجود دارد ویا فرزندان و نوه‌های انسان درباره آنها اعمال می‌کنند ، متفاوت است .

نـــــژاد و تکامــــل

بشر ، موجودی اجتماعی است و در تنهائی زندگی نمی‌کند . تا آنجا که می‌دانیم افراد انسانی ، همیشه در گروههای سازمان یافته‌ای زندگی کرده‌اند . در جریان سازگاری با محیط جغرافیائی ، افراد بشر ، انواع متفاوت و مختلفی از فرهنگ و تمدن را بوجـــود آورده‌اند . در واقع اختلاف در نظام‌های اجتماعی ، اغلب به وسعت تفاوتهای فردی‌در میان اعضاء همان نظام‌است . بنابراین روشها ، اصول اخلاقی و رفتار در فرهنگ‌های‌گوناگون با هم متفاوت می‌باشد ، تا آنجا که فقط چند ویژگی عام و جهانی در فرهنگ بشری یافت می‌شود .

انواع مختلف رفتار بشر ، بیشتر به فرهنگ تا به وراثت ارتباط دارد . انتشارفرهنگی (Cultural Diffusion)، این واقعیت را به خوبی نمایان می‌سازد . مثلا " انگاره‌های‌رفتاری و همچنین وسایل مادی یک‌فرهنگ بوسیله مهاجرین جذب شده و به فرهنگ آنان انتقـــال می‌یابد (فرهنگ پذیری) . وجود فرهنگهای گوناگون ، خود دلیلی است که نفوذفرهنگ بر رفتار افراد را اثبات‌می‌کند (Firth, 1958) ، ولی دریک‌جامعه افراد غالبا "از شباهت بیشتری با یکدیگر برخوردار هستند تا هنگامی که آنها را با افراد سایر فرهنگها مقایســه می‌کنیم .

گروههای مختلف انسانی ، انگاره‌های متفاوت ژنتیکی را بوجود می‌آورند و مـــوجب تفاوت و رنگ پوست ، رنگ چشم ، رنگ مو و حتی امراض ارثی مانند کم خونی‌می‌گردند . یکی ازمسائل موجود درعلوم اجتماعی این‌است که تاچه اندازه‌می‌توان‌تفاوت رفتار افراد ، گروهها و نژادهای مختلف را براساس تفاوتهای ژنتیکی توجیه و تفسیر نمود . به هر حال اکثرمحیط‌گرایان معتقدند ، اگر عوامل محیطی و فرهنگی به عنوان عوامل ثابت‌موردتوجه قرار نگیرند تفاوتهای موجود در رفتارگروهها بسیار بیشتر از آنچه که هست خواهد بود .

وراثت و محیـــــــط

بحث‌درباره اثرات وراثت و محیط ، یکی از وجوه اشتراک بیولوژی و جامعه شناسـی است . جامعه شناسان ، علاقمند به شناخت تفاوتهای موجود در رفتار اجتماعی انســان می‌باشند . مردم ، بعضی پرخاشگر و برخی آرام ، گروهی موفق و دسته‌ای ناموفق ، تعدادی قوی و پاره‌ای ضعیف هستند . این اختلافات ، به چه علت بوجود می‌آیند ؟ چه مقدار از این اختلافات ، ناشی از محیط اجتماعی و چه‌اندازه‌نتیجه‌تفاوتهای طبیعی و فیزیکی‌است ؟

برای درک بهتر این موضوع ، به برخی از اصول اولیه مربوط به اثر متقابل محیط و

وراثت اشاره می‌نمائیم . متأسفانه‌حتی آن چه درست بودنش ، به میزان قابل توجهی قطعی است ، همیشه به گونه‌ای اغراق آمیز و یا نادرست مورد تعبیر و تفسیر قرار گرفته‌است . از یک طرف ادعاهای بی پایه و اساسی مانند این که محیط در تمام موارد تعیین کننده‌است ، به جامعه شناسان نسبت داده شده و از طرف دیگر در مورد بیولوژیست‌ها گفته شده که آنها پدیده‌ها را فقط براساس عوامل ارثی ، توصیف و تشریح می‌نمایند . آنچه اخیراً بیش از موضوعهای دیگر موردتوجه قرارگرفته ، تأثیر وراثت و محیط ، در اختلاف میان بهره‌هوشی افراد است .

مطالعــه دوقلــوها

بیولوژیست‌ها، شواهد مسلمی گردآوری کرده‌اند که نشان می‌دهد بعضی ازویژگیهای اساسی انسان ، ارثی است . آنها مطالعات و تحقیقات زیادی در مورد هم شکمان‌یکسان ، به ویژه درباره دوقلوهائی که در محیط‌های جداگانه ، پرورش یافته‌اند ، انجام‌داده‌اند. دوقلوهادو نوع هستند .دوقلوهای غیریکسان‌که دو سوم‌دوقلوها را شامل می‌شوندونتیجه باورشدن دو تخمک‌در یک زمان می‌باشند . این دوقلوها مانند فرزندان دیگر یک‌خانواده که در زمانهای متفاوت ، متولد شده‌اند با یکدیگر اختلاف دارند . نوع دوم ، دوقلوهایا هم شکمان یکسان هستند که نتیجه بارور شدن یک تخمک تقسیم شده ، بوده و بنابراین‌از نظر ژنتیکی با یکدیگر تشابه بیشتری دارند . این دو قلوها شبیه بهم بوده و از یک‌جنس می‌باشند . از نظر رنگ چشم و نوع خون ، همسان هستند و در صورت لزوم می‌توانند از پوست‌بدن یکدیگراستفاده نمایند . اگر این چنین هم شکمان یکسان ، در موقعیت‌وشرایط مختلف ، پرورش یابند ، تأثیر وراثت و محیط‌را می‌توان به میزان قابل توجهی ،مقایسه و مطالعه نمود .

در چنین شرایطی ،اختلاف‌بین هم شکمان یکسان ، ناشی از تفاوت شرایط‌وموقعیت محیطی است .مطالعات ، درباره هم شکمان یکسانی که با هم زندگی کرده‌اند ،نشان‌داده است که بهره هوشی آنان ، از ضریب همبستگی بالائی برخوردار است (۰/۸۷ +) . اگر محیط هیچ نقشی نداشته‌باشد ،ضریب‌همبستگی بایدآن قدرباشدکه‌اعتبار (Reliability)، آزمون هوشی ، امکان می‌دهد (حدود ۰/۹۵ +) . همچنین اگر ، عوامل ارثی در تعیین بهره هوشی ،نقشی نداشته باشد ، ضریب همبستگی باید در حدی باشد که شرایط یکسان محیطی ،موجب آن می‌شود. ضریب همبستگی برای کودکانی که از نظر ارثی متفاوت بوده ، ولی دریک محیط پرورش یافته‌اند ، حدود ۰/۲۳ + می‌باشد . هنگامی که هم شکمان‌یکسان در محیط‌های مختلف‌و شرایط متفاوت پرورش می‌یابند ، ضریب همبستگی بین بهره‌هوشی آنان ، هنوز به میزان قابل توجهی بالا است (۰/۷۵ +) . اما این ضریب همبستگی‌در مقایسه‌باهم شکمان یکسانی که‌با هم بزرگ‌شده‌اند کمتر می‌باشد (۰/۸۷ +) و نشان‌دهنده

با سایر عوامل و شرایط محیطی در بهره هوشی است . با توجه به بالا بودن ضریب همبستگی، بین هم شکلان یکسانی که در محیطهای متفاوت ، پرورش یافته‌اند ، می‌توان نتیجه‌گرفت که وراثت نقش بسیار مؤثری در تعیین بهره هوشی دارد . برآوردها نشان داده است که وراثت حداقل موجب نیمی از واریانس بهره هوشی افراد مختلف است (Eckland, 1967)

همچنین اگر فقط عوامل ژنتیکی ،مؤثر بوده و آزمون از اعتبار کافی برخوردار باشد ، بهره هوشی سایر فرزندان (غیر از دوقلوها) نیز باید ضریب همبستگی قابل توجهی را نشان دهد . مطالعات و تحقیقات آشکار ساخته‌اند که ضریب همبستگی بین بهره هوشی فرزندان یک‌خانواده (غیر از دو قلوها) کمی از سطح مورد انتظار بالاتر است و مثلا "در شرایطی که انتخاب تصادفی صورت گرفته این ضریب ۰/۵۵ + بوده است . به هر حال ، نتایج‌حاصله‌نشان دهنده این‌واقعیت است‌که بهره‌هوشی یا هر آن چه که از طریق‌آزمونهای هوشی سنجیده می‌شود ، به میزان قابل ملاحظه‌ای بوسیله عوامل ژنتیکی تعیین می‌گردد . پژوهشهائی که‌در سایر مواردانجام گرفته ، نشان می‌دهد که شباهت میان هم شکلان‌یکسان به مراتب بیش از دوقلوهای غیر یکسان و فرزندان یک خانواده است . به عنوان مثال اگر یکی از هم‌شکلان‌یکسان گرفتار شیزوفرنی شود ، احتمال ابتلای دیگری ۸۶ درصدمی‌باشد و حال آنکه در بین دوقلوهای غیر یکسان ، این احتمال از ۱۵ درصد تجاوز نمی‌کند .

شواهد دیگری که در تعیین نقش عوامل ژنتیکی در بهره هوشی وجود دارد ،ناشی از مقایسه‌وجوه تشابه بین ناپدریها ، نامادریها و فرزند خوانده‌ها از یک طرف و تشابه‌موجود بین فرزندخوانده‌هاو پدران و مادران واقعی آنها می‌باشد . مطالعاتی که بوسیله "اسکیلز" و "اسکوداک" (Skeels, Skodak, 1949)، انجام‌گرفته ،نشان‌می‌دهدکه‌همبستگی ناچیزی بین بهره‌هوشی مادر خوانده‌ها و فرزند خوانده‌هاوجود دارد .در حالی که همبستگی‌بهره‌هوشی فرزندخوانده‌هاو مادران واقعی آنهاکه از نظر محیطی تأثیر زیادی بر کودک نداشته است، بیشتر می‌باشد . این مطالعات نشان می‌دهند که عوامل ژنتیکی در مورد ویژگیهائی ،مانند هوش ، نقش غیر قابل انکاری دارند . در نتیجه هر چه محیط یکنواخت‌تر باشد ، یعنی کودکان در زندگی ، فرصتهای مشابهی داشته باشند ، نقش عوامل ژنتیکی در رشدهوشی و عقلی آنهابیشتر خواهد بود .بنابراین اگر بتوانیم شرایط محیطی یکسانی فراهم‌آوریم ، تفاوتهای فردی ، فقط با توجه به عوامل ژنتیکی ، تعیین می‌گردند . از طرف دیگر ، هر قدرمحیط متفاوت‌ترباشد تأثیر عوامل ژنتیکی نیز کمتر خواهد بود . "ریچارد هرنشتاین" (Richard Herrnstein, 1971) اظهارداشته ،جوامع‌ازمرحله‌ای که‌درآن ،تفاوت میان‌افراد ، نتیجه عوامل محیطی بوده ، به طرف جوامعی که این اختلافات ، ناشی از عوامل ژنتیکی خواهد بود ، تغییر می‌کنند .

ژن ووراثت : هرسلول موجود زنده ،دارای هسته‌ای است‌که در ماده لعابی‌به‌نام‌سیتوپلاسم قرار گرفته است . هر هسته ، دارای ۴۶ کروموزم می‌باشد و هر کروموزم شامل مقداری ژن است . چنین به‌نظر می‌رسدکه ژنها ،عامل اصلی انتقال صفات‌ارثی از والدین به‌فرزندان

باشند . ولی ژن‌ها به تنهائی و مستقیما " هیچ چیز قابل مشاهده‌ای را بوجود نمی‌آورند. بلکه‌تأثیر آنها برفرایندهای فیزیولوژیکی و بیوشیمیائی است که همراه با اثرات محیطی رفتار انسان را تعیین و مشخص می‌نمایند. بنابراین وراثت‌سبب تغییر و تعدیل رشدوتوسعه تدریجی موجود زنده گردیده ، قلمرو کنشهای آن را محدود می‌نماید. همچنین وراثت به تنهائی کنش و واکنش موجود زنده را تثبیت نموده و در واقع ، حدود و چار چوبی برای کنشهای انسانی معین می‌کند .

این بحث‌کوتاه و مختصر ،شاید به اندازه کافی ما را در شناخت تأثیر عوامل‌ژنتیکی و محیطی بریکدیگرو ایجادویژگیهای انسانی ،یاری نکرده باشد . اما به هر حال ،می‌توان گفت ، عوامل ژنتیکی ، یا ژنها حدود و توانائی ارگانیزیم را معین می‌کنند . حال آن که محیط‌نشان می‌دهد ، این امکانات‌و توانائیها تا چه اندازه در طول رشد ، شکوفا خواهند شد . بنابراین محیط‌آستانه متغیری است که از یک طرف ، رشد ژنتیکی را محدودمی‌نماید و از طرف دیگر ، در آن محدوده بر آن اثر می‌گذارد (Lerner, 1968) . عوامل ژنتیکی ، محیط‌و فرهنگ ، همه بر رشد و توسعه امکانات و توانائیهای انسان و در نتیجه در رشد جوامع‌انسانی ،مؤثر می‌باشند ولی تا به حال روشن نشده است که این محدودیت‌ها‌چگونه و یا درکجا است و چطور محدودیتهای یک عامل ، بر عوامل دیگر اثر گذارده موجب‌تأثیر مثبت یا منفی می‌گردد . در فصل بعد به مطالعه این که چگونه جامعه و فرهنگ ، رشد و توسعه یافته و امکانات وتوانائیهای انسان را شکل می‌دهد خواهیم پرداخت .

فصل ششم

مبانی فرهنگی جامعه

فصل ششم

مبانی فرهنگی جامعه

گهگاه وسایل ارتباط جمعی گزارش‌هائی در مورد پیدا شدن کودکانی ارائه می‌دهند که سالها در اطاقهای زیر شیروانی، زیر زمین و یا مکانهای مخفی در بند بوده و یا به‌طریق دیگری توسط والدین و یا محافظان دیوانه و بیمارشان در انزوا و تنهائی بزرگ شده‌اند. مطالعه و تحقیق درباره این کودکان، در علوم اجتماعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. چنین مواردی می‌تواند، مبنائی برای قضاوت درباره نقش یادگیری در انسان باشد. این کودکان، محروم از همه چیز و با کمترین و زودگذرترین تمایلات انسانی برای اجتماعی‌شدن، تنها از منابع و عوامل ارثی برخوردارند. وقتی آنها را پیدامی‌کنند، فقط علائم ظاهری انسانی در آنان یافت می‌شود و معمولا" با افرادی که دارای نقیصه عقلی هستند، اشتباه گرفته می‌شوند. هر چند برخی از آنها درسنین ۱۵ تا ۱۸ شناخته شده‌اند، اما فقط صدائی مانند "خُرخُر" از آنان شنیده می‌شود. این افراد نسبت به اطرافیان خود بی‌اعتنا بوده، نادر به کنترل ادرار و مدفوع خود نمی‌باشند و غالبا" مشغول جست‌وخیز وجلو و عقب رفتن روی پاشنه پایشان هستند. کوششهائی که در جهت آموزش و معالجه چنین کودکانی انجام گرفته، به میزان قابل ملاحظه‌ای موفق بوده و بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که آنان مبتلا به نقیصه عقلی نبوده و عدم توانائی‌هایشان نتیجه جدائی و تنهائی است. هیچ یک از این کودکان، کاملا" عادی و معمولی نشده‌اند، ولی آنهائی که‌مدت زیادی زنده مانده‌اند، توانائی قابل توجهی برای یادگیری از خود نشان داده‌اند (Davis, 1940, a; 1947; 1949)

اجتماعی شدن

مطالعه و تحقیق درباره چنین کودکانی نشان می‌دهد که انسانها باید انسان بودن‌را بیاموزند. عوامل بیولوژیکی و روانی به‌میزان قابل توجهی محدودیت‌ها و نیز استعدادها و توانائیهای اولیه‌رابوجودمی‌آورند، اما انسان شدن مستلزم فرایند اجتماعی و فرهنگی کنش متقابل بین کودک در حال‌رشد و افراد دیگر است. فرایندی که مملو از تحریکهای عاطفی، فیزیکی، ادراکی و فکری است. فرایندی که‌کودک طی آن انسان بودن را می‌آموزد، اجتماعی شدن نامیده می‌شود. وقتی فردی به اندازه کافی انسان شد می‌گوئیم که‌اجتماعی شده و یا جامعه او را ساخته است. به عبارت دیگر، انسان شدن یعنی اجتماعی شدن.

انسان شدن اساسا" یک‌تولید اجتماعی است و "خود" تنها از طریق کنش متقابل‌با دیگران ظهور می‌کند. ما یاد می‌گیریم، "که" و "چه" هستیم. ما در نتیجه کنش متقابل با دیگران چنین شده‌ایم که هم اکنون هستیم‌کودکانی که‌در انزوا وتنهائی رشدمی‌کنند، انسان

نمی‌شوند و یا حداکثر می‌توان گفت که به صورت انسان بالقوه ، باقی می‌مانند .

باید توجه داشت که صحیح نیست ، اجتماعی شدن را به فرایند رشد محدود ومنحصر سازیم . همچنین می‌دانیم که بسیاری از حیوانات نیز فقط با طی دوران رشد در نوع خود بالغ و کامل نمی‌شوند. شیر ، میمون و یا گرگ معمولی شدن ، مستلزم عواملی بیشار از اینهاست . یادگیری ، برای نوزاد بسیاری از حیوانات امری ضروری است . آنان تواناییهای بالقوه رفتاری خود را برحسب اوضاع و احوال محیطی که در آن زندگی می‌کنند ، رشد و توسعه می‌دهند . هر حیوانی باید یاد بگیرد که چگونه مانند هم نوع خود رفتار کند .

در علوم مختلف "پژوهش" در زمینه اجتماعی شدن یک موضوع اساسی است و از همین نقطه نظر است که جامعه‌شناسی ، روانشناسی و مردم شناسی با یکدیگر تداخل و تشابه پیدا کرده و با بیولوژی و علوم پزشکی نیز مرتبط می‌گردند . وظیفه اصلی پژوهشگری که فرایند اجتماعی شدن را مورد توجه قرار می‌دهد ، این است که حدود تاثیر طبیعت و تربیت را از یکدیگر تفکیک نموده ،بین پدیده‌های ذاتی و اکتسابی ، تفاوت و تمایز قائل شود . وظیفه دیگر این است که تاثیر متقابل طبیعت و تربیت در رشد کودکان کشف و شناخته شود. شاید مهمترین وظیفه جامعه شناسان تعیین عوامل اجتماعی مؤثر در رشد کودک و بیان علت و چگونگی تاثیر این عوامل برفرایند رشد باشد .

تاثیر محرومیت بر رشد

در این فصل ، دانش و نظریات جامعه شناسان ، درباره تاثیر عوامل اجتماعی بر اجتماعی شدن کودک ،موردتوجه قرار خواهد گرفت .برای نشان دادن برخی از تفاوتهائی که بین طبیعت و تربیت وجود دارد ، ابتدا به مطالعه تحقیقاتی می‌پردازیم که هدف از آنها روشن نمودن نتایج انزوا و محرومیت از تماس و رابطه اجتماعی بوده است .

انزوا و محرومیت

در چند دهه گذشته ،مطالعات جالب و مهمی در زمینه اثرات محرومیت برمیمون‌های کوچک در آزمایشگاه دانشگاه "ویسکانسین" (Wisconsin) ، توسط "هری هارلو" (Harry Harlow)، انجام گرفته است . از آنجا که تغذیه نوزادان از طرف مادر ، علاوه بر رفع گرسنگی موجب رضایت و آرامش خاطر نوزاد نیز می‌شود ، "هارلو" در یک آزمایش کلاسیک کوشش کرد تا اثرات این دو عامل را به طور جداگانه مورد مطالعه قرار دهد . "هارلو" تجربیاتش را با تعدادی بچه میمون که در انزوا و تنهائی پرورش یافته بودند ، آغاز نمود . برای بعضی از این میمونهای کوچک ،یک مادر بدلی از سیم و مجهز به یک شیشه شیر و پستانک ساختند . برای برخی دیگر از میمونها یک مادر بدلی از پارچه نرم پرزدار ، اما بدون شیشه شیر و پستانک تهیه کردند . آزمایش نشان داد وقتی پژوهشگران ، میمونهای کوچکی راکه‌دارای هر دو مادر بدلی بودند می‌ترساندند ، آنها به طرف مادر پارچه‌ای پناه آورده و توجهی

به مادر سیمی شیرده ،نشان نمی دادند .همچنین وقتی همه میمونها را در یک محل گردهم آوردند ، آنهائی که دارای هر دو نوع مادر بدلی بودند ، توانائی سازگاری بیشتری نسبت به میمونهائی ازخودنشان دادند که فقط مادر سیمی داشتند ،هر چند هیچ یک ازمیمونهای بزرگ شده با مادر بدلی ، سازگاری معمولی و عادی یک بچه میمون را از خود نشان نداد (Harlow, 1962).

بعد ازآزمایش یادشده "هارلو" (۱۹۶۵) سه گروه‌بچه میمون را در سه محیط متفاوت پرورش داد . گروهی در انزوای کامل ،تعدادی در انزوا ، ولی به همراه مادر (مادر واقعی و نه بدلی) و برخی با تعدادی بچه میمون دیگر.نتیجه این تجربه نشان داد،آنها که در انزوای‌کامل‌بزرگ‌شده بودند ،بسیار غیرطبیعی و غیرعادی‌بودندو در برخوردهای‌اجتماعی بعدی ، به کندی سازگاری یافتند ، آن دسته که با مادرهایشان در انزوا قرار داشتند نیز بسیار غیر عادی بودند ،ولی آنها که به صورت یک گروه بدون مادر ، اما با هم بزرگ‌شده بودند ،از دو گروه دیگر بسیارعادی‌تر بوده‌و با شرایط بعدی سازگاری بهتری یافتند .البته باید توجه داشت که در آزمایشگاه بچه میمونها جهت تغذیه و نگهداری ، به مادر احتیاج نداشتند ، در حالی که در شرایط طبیعی ، بچه میمونهای بی مادر ، زنده نمی‌مانند . به علاوه میمونهای آزمایشگاهی نیازی به آموختن برخی مهارتهای لازم برای ادامه زندگی‌در جنگل را ندارند . احتمالا" مهمترین نکته در مطالعات "هارلو" ،تاثیر جدائی اجتماعی‌از مادر و هم نوعان است که غیر قابل جبران می‌باشد . اگر فردی در آغاز زندگی ،از ارتباط با دیگران محروم باشد ، حتی بعد از دوره‌های طولانی ارتباط‌اجتماعی ، هرگز رفتار و شخصیت او رشد عادی نمی‌یابد .

محرومیت و رشد کودک

مهمترین دلیل تاثیرعمیق انزوای اجتماعی‌در رشد کودک،کاهش و تنزل شدیدسطوح تحریک می‌باشد .مطالعات نشان داده‌است که رشد عادی کودک ، مستلزم مجموعه‌متنوعی از تحریکات سمعی ، بصری و لمسی است و سطوح بالای این تحریکات در سرعت رشد و یادگیری کودکان مؤثر است . مثلا" رشد ادراک بصری در اثر محرومیت به شدت آسیب می‌بیند . " فیلیپ سالاپاتک " (Philip Salapatek) و " ویلیام کسن" (William Kessen) ، درسال ۱۹۶۶ ،دریافتند که میزان رشد ادراک ، به مقدار تحریک بصری و خوردکنش‌متقابل کودک نسبت به این تحریکات ، وابسته است . بنابراین بنظر می‌رسد که فقط سطح بالای تحریک در کودک برای رشد ادراک کافی نمی‌باشد ، توجه کودک نیز باید جلب شود واین امرمعمولا" بوسیله مادر به عنوان منبع دائمی پاداش و تقویت که بهترین راهنمای رفتار کودک در مقابل محرکهامی‌باشد انجام می‌گیرد (Palmer, 1969). همچنین می‌دانیم در صورتی که مادران‌به هنگام نگاهداری و یا نوازش کودکان با آنان صحبت کنند ، کودکان مهارتهای کلامی را زودتر یاد می‌گیرند (Kagan, 1967) .

به هر حال بسیاری از مطالعات نشان داده است که تفاوتهای موجود ، بین روشهائی که والدین بوسیله آنها کودکانشان را در معرض تحریکهای محیطی قرار می‌دهند و میزان و شدت این تحریکهایکی از علل اختلاف در میزان رشد هوشی کودکان می باشد . به طوری که عقب ماندگی رشد ، شناخت و ادراک ، احتمالا" مشخص می‌کند که کودکان از خانواده‌های طبقات پائین و پر اولاد می باشند (Clausen, 1966) . این واقعیت شاید به این علت است که درچنین خانواده‌هائی ، کودکان با تحریک کمتری مواجه می‌شوند ، یعنی والدین آنهاکمتر از پدران و مادران طبقات متوسط و بالا که تعداد کمتری اولاد دارند ، با آنها تماس و ارتباط برقرار می‌سازند .

مطالعات "واین دنیس " (Wayne Dennis) نشان داده است ، میزان بهره‌هوشی کودکان سر راهی که در مراکز نگهداری اطفال (پرورشگاهها) بزرگ شده‌اند ، با مدت زمانی که‌این کودکان جهت‌پذیرش به عنوان فرزند خوانده ،در این مراکز منتظر مانده‌اند ، مرتبط می‌باشد . "دنیس"دربعضی مناطق خاورمیانه کودکان یتیم وسرراهی را مورد مطالعه قرارداد و دریافت‌که هر چه این کودکان مدت بیشتری در مراکز مخصوص کودکان سرراهی (جائی که از سطوح عادی تحریک محروم بوده‌اند) باقی بمانند ، میزان بهره هوشی‌آنان کمتر خواهد بود .کودکانی که طی اقامت در این مراکز بزرگ شده بودند ، به طور متوسط، نصف میزان عادی ،یعنی در ازای هر دوسال اقامت دراین مؤسسات ، یک سال رشد ذهنی داشتند . در حالی که بعد از پذیرفته شدن به‌عنوان فرزند خوانده و ترک این‌قبیل‌مراکز ، رشد آنها به صورت عادی ادامه یافت ، یعنی در ازای یک سال سن تقویمی ، یک سال‌نیز رشد ذهنی داشتند .به این ترتیب تاثیر محرومیت ، فزاینده‌بنظر می‌رسد ، یعنی‌محرومیت طولانی و شدید ، کمبود بیشتری را موجب می‌شود . همچنین شواهد نشان می‌دهد که‌این کمبودها هرگز از میان نمی‌روند وجبران آنها بسیار دشوار است (Dennis . 1960).

نظریه‌های مربوط به اجتماعی شدن

از آنجا که اجتماعی شدن ، فرایند یادگیری برای انسان بودن و انسان شدن است ، تعجب‌آور نخواهد بود اگر بدانیم که نظریه‌های اصلی جامعه شناسی در سطح خرد که‌برای توصیف و تشریح این فرایند ارائه شده‌اند ، همه از انواع نظریه‌های یادگیری هستند . با وجود این برحسب تاکید ،تمرکز و قلمرو مورد نظر ، میان نظریه‌هائی که در زمینه اجتماعی شدن ،بیان گردیده‌اند ، تفاوتهائی موجود است . بسیاری از مطالعات و تعالیمهای‌کنونی در این مورد ،ریشه‌های رفتار گرائی دارد و اصولا" تمام نظریه‌ها برمکانیزم یادگیری تمرکز یافته است .بعضی دیگر از تحقیقات ،از نظریه‌کنش متقابل سمبلیک‌پیروی‌نموده‌به جنبه‌های مختلف ایفاء نقش در یادگیری تاکید می‌نمایند .هدف از این مطالعات ، درک این‌واقعیت است‌که مردم چگونه از طریق کنش متقابل ،انواع پیچیده رفتار ، با نقشهای عمومی‌ازقبیل

پسر، دختر، مرد، هم بازی و غیره را یاد می‌گیرند. سومین دسته از نظریه‌هائی که در زمینه اجتماعی شدن ارائه گردیده است، به مراحل رشد در فرایند اجتماعی شدن تاکید دارد. در این زمینه روانشناس سوئیسی "ژان پیاژه" (Jean Piaget) و طرفدارانش به توجیه مراحل مختلف رشد پرداخته‌اند. فروید (Freud)، نیز، با توجه به مراحل رشد عاطفی، مبنای دیگری برای مطالعه فرایند اجتماعی شدن، بوجود آورده که توسط پیروانش ادامه یافته است.

نظریه‌های یادگیری و اجتماعی شدن

همان طور که در فصل پنجم اشاره شد، انسانها با ویژگیهای ذاتی و طبیعی متولد می‌شوند. مثلاً" تمام کودکان عادی از چهار ماهگی اصواتی را ادا می‌کنند. این موضوع حتی در مورد کودکان افراد کر که تنها با زبان اشاره یا علائم با دیگران ارتباط برقرار می‌سازند، نیز صادق است (Lenneberg, 1969). همچنین کودکان عادی برای یافتن پستان مادر و پستانک، لبهای خود را به اطراف می‌مالند و مک می‌زنند. اما مک زدن، شیر خوردن نیست وبیشتر کودکان درمدت سه تاچهار روز از طریق کوشش و خطا یاد می‌گیرند که چگونه شیر بخورند. همچنین ایجاد اصوات بی‌معنی نیز سخن گفتن نمی‌باشد. کودکان افراد کر اگر با والدین خود بزرگ شوند حرف زدن را یاد نمی‌گیرند و حتی اگر با افرادی که قادر به سخن گفتن هستند، مرتبط نشوند، همان اصوات بی معنی را هم دیگر ادا نمی‌کنند. رفتار ذاتی بشر هر چه باشد، باید از طریق یادگیری شکل گرفته و رشد نماید.

همان طور که در فصل چهارم گفته شد، نظریه‌های یادگیری، برپایه اصول وقوانین شرطی شدن و تقویت استوار است. افراد چیزهائی را یاد می‌گیرند که برای انجام آنها پاداش دریافت کرده باشند. رفتاری که تقویت شود، تکرار می‌گردد، در حالی که رفتاری که تقویت نشود، به تدریج از میان می‌رود. وقتی پسر بچه کوچکی برای اولین بار سگی را می‌بیند، ممکن است به سوی مادر خود بدود، حال اگر مادر، او را پناه دهد و نوازش کند تا ترسش از میان برود احتمال این را که کودک در دفعات بعد هم با دیدن سگ به طرف مادر برود، افزایش می‌دهد، زیرا نوازشی که کودک در بار اول بدست آورده او را به تکرار رفتار متمایل می‌سازد. کودک دیگری با دیدن اولین سگ به آن نزدیک می‌شود و دستش را به طرف آن دراز می‌کند و سگ او را می‌لیسد، احتمال در آینده هم به سگهای دیگر نزدیک می‌شود، زیرا لیسیدن دستش تمایل به تکرار رفتار گذشته را در او بوجود آورده است.

نظریه‌پردازان یادگیری از جمله "اسکینر" معتقدند که هر عملی که فرد انجام می‌دهد، رفتاری است که از طریق فرآیند تقویت (Reinforcement)، یادگرفته شده و از آنجا

که والدین و مربیان ، اغلب از اصول تقویت مطلع نیستند ، ممکن است رفتارهائی را که صحیح و مناسب نمی‌دانند در کودکانشان تقویت کنند . بنابراین نظریه پردازان یادگیری ، کوشش می‌کنند فنون و روشهای تعلیم و تربیت را دقیقا" مطالعه نموده ، تعیین نمایند چه اعمالی موجب تقویت چه رفتاری می‌شود .

پاداش و تنبیه : مطالعات مربوط به یادگیری رفتار ، ثابت کرده است که یادگیری در انسان وحیوان از طریق پاداش ، مؤثرتر و سریع‌تر از تنبیه صورت می‌گیرد (Skinner, Ferster, 1957) بنظر می‌رسد که این قاعده اساسی ، یعنی استفاده از پاداش در یادگیری ، امکان ایجاد روشهای مؤثرتری در آموزش و تربیت کودک را فراهم کند . زیرا معلوم شده است که اگر بوسیله تنبیه ، کودکی را از انجام رفتاری باز داریم ، وقتی تنبیه قطع شود ، معمولا" رفتار ناخواسته ، دوباره ظاهر می‌شود . پس تنبیه و تنبیه کننده ، وقتی مؤثر هستند که به‌طور مداوم وجود داشته باشند . اما رفتار مبتنی بر پاداش برای ادامه و تکرار نیازی به پاداش مداوم و همیشگی ندارد . بلکه برعکس ، پاداش نباید همیشگی باشد ، زیرا فقط رفتاری تکرار می‌گردد که برخی اوقات ، پاداش گرفته باشد در واقع ثابت شده است که یک برنامه متناوب پاداش که فقط گاهی اوقات رفتاری را پاداش می‌دهد ، مؤثرتر از پاداش مداوم است . بنابراین برای حفظ و نگهداری رفتار یاد گرفته شده ، لزومی ندارد که پاداش دهنده همیشه حاضر باشد . به هر حال می‌توان گفت ، پاداش دادن به رفتار مطلوب در تکرار آن رفتار مؤثر است ولی نه آن که هر وقت رفتار مطلوب ظاهر شد ، پاداش نیز داده شود .(Skinner, 1972)

برخی از مطالعات این واقعیت را نشان داده است که دادن پاداش و تنبیه به زمینه یادگیری و نوع رفتار مورد نظر وابسته است . " هوفمن و سالتزاستین (Martin Hoffman, Herbert SaLz Stein, 1967) مطالعه‌ای در زمینه یادگیری آداب و اخلاق انجام داده و دریافتند که تنبیه به میزان کم ، می‌تواند مفید باشد . تحقیق آنان نشان داد ، کودکانی که پدر و مادرشان حق تنبیه‌کردن را ، برای خود حفظ کرده‌اند ، رشد اخلاقی بیشتری دارند .

فراموشی (Forgetting) : موضوعی که در ایجاد ارتباط بین نظریه یادگیری و اجتماعی شدن اهمیت دارد ، مسالهٔ پاسخهای یاد گرفته شده (فراموشی و خاموشی) است . همه ما با تجربه فراموشی آشنا هستیم . یکی از قواعد مهم فراموشی ، این است که در یک سلسله از حوادث و رویدادها احتمال فراموشی واقعه نخستین ، بسیار کمتر است . یعنی آن چه در مرحله اول و تجربه نخستین روی می‌دهد ، به احتمال زیاد در خاطر خواهد ماند و اولین برخورد با هر موضوعی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و خاطره آن بهتر حفظ می‌شود . بنابراین باید کوشش نمود که کودکان در شرایط و موقعیتهای جدید ، به مناسبترین

و مطلوبترین صورت ممکن با هر پدیده تازه‌ای آشنا شوند .

معمولاً هنگامی که یک پاسخ ، برای مدت طولانی بدون پاداش ادامه یابد ، فرد آن رفتار را متوقف خواهد کرد . یعنی پاسخ خاموش می‌شود ، اما خاموشی پاسخها همیشه به علت قطع عامل تقویت (پاداش) نمی‌باشد . نتایج مطالعات نشان می‌دهد که اگر فرد به هنگام یادگیری ، از نظر عاطفی درگیر موقعیت و شرایط شود ، رفتار یاد گرفته شده ، به دشواری خاموش می‌شود (Bandura, 1969) و از آنجا که در یادگیریهای اولیه کودکی ، عواطف همیشه همراه هستند ، این یادگیریهای ابتدائی در مقابل تغییرات بعدی بسیار ثابت و مقاوم خواهند بود .

تقلید : یکی دیگر از انواع مهم و اساسی یادگیری الگو سازی (Modeling) و تقلید است. تقلید یکی از ویژگیهای اجتماعی شدن انسانها و بسیاری از حیوانات است. انسان یا حیوان با دیدن عمل فرد یا حیوان دیگر ، در موقعیت مشابه ، عیناً " آن رفتار را ظاهر می‌سازد . تقلید به ویژه در یادگیری زبان ، نقشی بسیار اساسی دارد . کودکان ، کلمات و جملات را بعد از دیگران تکرار می‌کنند و آن قدر به این کار ادامه می‌دهند تا بتوانند آنها را تقریبا " به همان شکلی که الگو ارائه داده است ، تکرار نمایند .

تقویت معمولا " در یادگیری تقلیدی نقش مهمی ایفا می‌نماید . " بندورا و والترز " (Richard Walters, Albert Bandura, 1963) نشان داده‌اند که کودکان احتمالا " رفتاری را تقلید می‌کنند که الگوی مورد مشاهده برای انجام آن رفتار پاداش دریافت کرده باشد ، مثلا " دیده می‌شود که مادر ابتدا غذا را می‌چشد و لبها را با صدا بهم می‌زند تا کودک را متقاعد سازد که غذا خوشمزه است و او با خوردن غذا ، به علت خوشمزه بودن آن ، پاداش می‌گیرد .

یکی از مطالعات کلاسیک درباره نقش تقلید در اجتماعی شدن ، (Sears, Maccoby, Levin, 1957) نشان داده است که واکنشهای بدون پرخاشگری والدین ، نسبت به رفتار پرخاشگرانه کودکان ، موجب کاهش رفتار پرخاشگری در آنها می‌شود و حال آن که واکنشهای پرخاشگرانه و تنبیه والدین ، رفتار پرخاشگرانه کودکان را افزایش می‌دهد . مجازات و تنبیه پرخاشگری ، می‌تواند یک عمل پرخاشگرانه تلقی شود و به عنوان الگوئی برای پیش برد هدفها مورد استفاده قرار گیرد . زیرا از آنجا که پدر و مادر نیرومندتر از کودکان هستند ، پرخاشگری آنان درکوتاه مدت مؤثر می‌افتد و درحقیقت به کودکانشان نشان می‌دهند که رفتار پرخاشگرانه درصورتی که نیرومند باشد ، مؤثر بوده و می‌توان از آن استفاده کرد . بنابراین پرخاشگری به علت مؤثر بودن و نتیجه‌داشتن ، در کودکان پاداش گرفته و تقویت میشود . چنین بنظر میرسد که حتی اگر کودکان به انجام رفتاری مجبور نباشند آنرا تقلید می‌نمایند و این واقعیت به ویژه در ایفاء نقش متداول است .

هنگامی که کودکان در بازیهایشان وانمود می‌کنند ، مادر ، پدر یا معلم هستند ،آنها نشان می‌دهند که می‌توانند رفتار دیگران را تکرار نمایند .این گونه رفتار ، بیش از تقلید ساده است .این نوع ایفاء نقش ، بخشی اساسی و مهم ، از فرایند اجتماعی شدن کودکان است . کودکان طی چنین بازیهائی ، نه تنها خود را برای ایفاء این نقشها در بزرگسالی آماده‌می‌کنند ،بلکه به‌میزان‌قابل ملاحظه‌ای‌خویشتن و ماهیت‌روابط اجتماعی رامی‌شناسند . در چنین شرایطی ،کودک با ایفاء نقش پـدر یا مادر ، هم والدین خود را بهتر می‌شناسد و هم ماهیت روابط پدر و مادر و کودک را بهتر درک و احساس می‌کند .

ایفاء نقش و یـادگیـری : آئینه خود یا خود آئینـه‌ای (The Looking – Glass Self)

نقش موضوعهای عمده‌بخش‌چهارم است ،اما در این‌فصل نکاتی را که مستقیما "به اجتماعی شدن کودک مربوط می‌شود ،مورد توجه قرار می‌دهیم . ویژگی مهم واساسی یادگیری‌نقش، فعالیت جایگزینی است ،به این معنی که فرد خود را به جای دیگری قرار می‌دهد تابتواند خود را از چشم دیگران ببیند . "چارلزهورتن‌کولی "از این جنبه یادگیری نقش ،به‌عنوان رشد "خود آئینه‌ای "سخن می‌کوید . از دیدگاه او انسانها می‌آموزند ، احساس و ادراک خود را درباره درست یا غلط بودن رفتار خویش براساس روابط اجتماعیشان با دیگـران ، رشد و توسعه دهند و به عبارت دیگر ،انسان می‌آموزد ، خود را آن گونه ببیند که‌دیگران او را می‌بینند .

طرفداران کنش متقابل‌سمبلیک معتقدندکه فردبه علت‌نقشی که‌در یک لحظه برعهده دارد آن چنان که باید ، رفتار می‌کند . فرد ممکن است در شرایط و موقعیت یکسان ، به دلائلی نقش معینی مانند ، پدر ، شوهر ، کارمند یا پلیس را ایفا نماید و در نتیجه‌رفتاری کاملا" متفاوت داشته باشد . طرفداران کنش متقابل سمبلیک به دلیل تاکید بررفتارناشی از نقش ،به چگونگی رشد توانائیهای‌کودکان‌برای ایفای نقش توجه‌ویژه‌ای مبذول‌می‌دارند . این دانشمندان تاثیر ایفاء برخی از نقشها را در رشد کودکان مورد توجه قرار داده ، در این زمینه عقایدی هماهنک با نظریه پردازان یادگیری اجتماعی دارند . یعنی مانند آنها تقلید را به عنوان یک ویژگی مهم اجتماعی شدن کودک ، در نظر می‌گیرند . بنابراین افرادی که به عنوان الگو انتخاب می‌شوند ، مسؤولیت مهمی را برعهده خواهند داشت ، زیرا اگر پدر ، مادر ، دوست یا معلم که الگوهای کودکان هستند ، افرادی ضعیف باشند، کودکانی که نقش آنان را تقلید می‌نمایند نیز پدر ، مادر ، دوست یا معلم ضعیفی‌خواهند شد .

نقشهای جنسی : امروزه توجه اساسی جامعه شناسان درباره الگوهائی که مورد تقلید قرار می‌گیرند برنقشهای جنسی تمرکزیافته است .کوششهائی که‌در جهت ارتقاء پایگاه اجتماعی

زنان ، با تغییر نقشهای ویژه آنان از طریق الگو سازی صورت گرفته است ، به علت کمبود الگوی ، نقشهای زنانه که به پایگاههای شغلی و سطوح بالای جامعه مربوط است ، بی نتیجه مانده است . همچنین به علت وجود بسیاری از الگوهائی که نقشهای کهتر و سنتی زن را در جوامع امروزی ارائه می‌دهند ، دختران کوچک هنوز هم تقلید نقش خانه‌داری ونقشهای شغلی سنتی از قبیل پرستار و معلم مدرسه را ادامه می‌دهند . به همین ترتیب ، پسران کوچک ، به جهت وجود الگوهای سنتی زنانه مانند زیر دست ، منفعل و مطیع ، دختران کوچک را هم چنان زیر دست ، تابع و محکوم تلقی می‌کنند . بنابراین کودکان هنوز عقاید خود را براساس روابط سنتی بین دو جنس استوار می‌سازند . دختران کوچک در وقت بازی تقلید نقشهائی از قبیل پزشک ، قضاوت یا مامور آتش نشانی را که نقشهای زنانه قابل توجهی نیستند ، به پسران واگذار می‌کنند . موضوعی که در جامعه امروز حائز اهمیت است فقدان نقشهای مردانه ، برای پسران کوچک است . در جوامع صنعتی بسیاری ازپسران رشد خود را به طور کامل همراه با مصاحبت زنان بزرگسال آغاز کرده و ادامه می‌دهند . در گذشته پسران کوچک در سنین پائین پیروی از پدرانشان را در دکان و مزرعه شروع می‌کردند و از نقشهای مردان بزرگسال تقلید می‌نمودند ، اما در جامعه امروز و به ویژه در شهرها ، پسران کوچک معمولا" فقط چند مرد را می‌بینند ، زیرا بیشتر مردان برای کار از خانه و اطراف آن دور شده‌اند . بعضی از دانشمندان علوم اجتماعی ، پسران کوچکی را مورد مطالعه قرار داده‌اند که بدون تماس زیاد با الگوهائی که نقش مردانه را ارائه می‌دهند ، رشد می‌کنند . آنها می‌خواهند بدانند که این کودکان چگونه مردانی خواهند شد . هنوز اطلاعات کافی در این باره در دست نیست ، اما به علت اهمیت ایفاء نقش در اجتماعی شدن کودکان و جوانان انتظار می‌رود که در آینده شاهد نتایج مهمی باشیم .

مراحل ادراک وشناخت از نظر " پیاژه"

تاکنون درفرایند اجتماعی شدن ، توجه ناچیزی به موضوع رشد (رشد فیزیکی‌مبتنی بر سن) معطوف گردیده است . نه نظریه پردازان یادگیری و نه طرفداران کنش متقابل سمبلیک ، تاکید اساسی و عمده‌ای بر رشد ننموده‌اند . آشکار است که در محدوده معینی ، رشد تعیین می‌کنند که چه نوعی از یادگیری ، در چه سنی باید صورت گیرد . مطالعات "آرنولد گزل " (Arnold Gesell) و همکارانش در زمینه رشد نشان می‌دهد که برخی ازانواع رفتار و مهارتها ، در سنین معینی ، فراتر از توانائی کودکان است . به طوری که کودکان حتی با تمرین هم نمی‌توانند زودتر از سایر هم سالان خود به این مهارتها تسلط یابند (Gesell, 1943) ، زیرا هر نوع فعالیت‌وتوانائی ادراکی ، مستلزم مرحله و زمان معینی از رشد است .

عوامل رشد ، چگونگی و سرعت اجتماعی شدن را محدود می‌سازد . اگر دانشمندان علوم اجتماعی بتوانند به جزئیات تاثیر فرایندهای رشد در اجتماعی شدن انسان دست

باشند، مردم با آگاهی بیشتری می‌توانند در مورد بهترین نحوه اجتماعی کردن کودکان خود تصمیم بگیرند. "ژان پیاژه" وقت و کوشش قابل ملاحظه‌ای صرف دست یابی به این آگاهی نموده است. او با مشاهده دقیق کودکان خود، مطالعه در این زمینه را آغاز نمود و از نتایج مطالعه رشد آنها و سایرکودکان، نظریه‌ای درباره مراحل رشد ادراکی در انسان ارائه کرده است. سپس، افراد زیادی در جهت افکار و عقاید او به تحقیق و مطالعه پرداختند و پژوهشهای قابل توجهی برای آزمون اصول نظریات او صورت گرفت.

برخلاف بسیاری از نظریه پردازان یادگیری اجتماعی، یعنی آنهاکه یادگیری را فرایندی تدریجی، ولی مستمر و فزاینده می‌دانند، "پیاژه" مجموعه‌ای از مراحل شناختی را به‌عنوان شرایط و اصول لازم، برای سازمان یابی و ظهور یادگیری، فرض نموده است. او همچنین مفروضاتی در زمینه جهش‌های ناگهانی از مرحله‌ای به‌مرحله دیگر (وقتی کودک به سن مناسب می‌رسد و با محرکهای جدید روبرو می‌شود) مطرح کرده است. از نظر "پیاژه" رشد شناختی انسان، از چهارمرحله، ۱ ـ حسی ـ حرکتی، ۲ ـ پیش از عمل، ۳ ـ عملیات عینی و ۴ ـ عملیات صوری، می‌گذرد.

<u>مرحله حسی ـ حرکتی (The Sensorimotor Stage)</u>: این مرحله قبل از یادگیری و ظهور زبان سمبلیک است. طی این دوره که هجده ماه اول زندگی را در برمی‌گیرد، کودکان ارتباط با اشیاء پیرامون خود را به کمال می‌رساند. در این مرحله، کودکان مکانیزم واکنشهای اساسی خود را تعدیل می‌کنند، تا بتوانند با اشیاء ارتباط متقابل، برقرار سازند. هوش کودکان در اعمالشان ظاهر می‌شود، مثلاً" وقتی کودک یک ساله‌ای اسباب بازی را بخواهد که دور از دسترس او و روی پتویش قرار دارد، پتو را به‌سوی خود می‌کشد تا شیئی را بردارد. این یک طرح (Scheme)، یا چارچوب عمل است. به عبارت دیگر، طرح عمل پاسخی کلی است که برای حل مسائل گوناگون بکار می‌رود. کودک طرح‌های عمل بسیاری را مورد استفاده قرار می‌دهد، مثلاً" با جست و خیز در تخت یا گهواره خود موجب حرکت آنها شده، اشیاء موجود در آنها از نیز بحرکت در می‌آورد.

دو اصل اساسی نظریه" پیاژه" عبارت از درون سازی (Assimilation)، یعنی داخل شدن شیئی یا موضوع جدید، در یک طرح عمل قدیمی و برون سازی (Accommodation)، یعنی تغییر و اصطلاح استراتژی و طرحهای قدیمی، برای دربرگرفتن و داخل کردن اشیاء موضوعها و تجربیات جدید و در نتیجه حل مسائل ناآشنا است. (۱) بنابراین انعطاف پذیری تفکر، نکته اساسی نظریه "پیاژه" در مورد هوش است.

---

۱ ـ در فصل سوم، این دو مفهوم متناسب با موضوع، به ترتیب "مانند گرائی" و "همسازی" ترجمه شده است.

مرحله پیش از عمل (The Preoperational Stage) : این مرحله از ۱۸ ماهگی تا هفت سالگی ادامه دارد . کودک در این مرحله در سطحی جدید ، یعنی سطح تصوری و تجسمی ، با واقعیت‌مواجه می‌شود . طی این دوره طرح یا چارچوب عمل که کودک آن را در هجده‌ماه اول زندگی ،رشد و توسعه داده است ، درونی می‌شود و در نتیجه به عنوان وسیله‌ای‌برای تفکر تصوری و تجسمی در دسترس او قرار می‌گیرد . در اوایل این مرحله ، خود مداری (Egocentrism) ،در کودکان‌مشاهده‌می‌شود ، یعنی کودک قادر نیست‌بین ادراکات ،تفکرات و احساسات خود و دیگران ، تفاوت کافی قایل شود . کودک تفاوت میان دیدگاه خود و دیدگاههای مختلف دیگران را تشخیص نمی‌دهد و در نتیجه ، نمی‌تواند نظریات سایر افراد را مورد توجه قرار دهد .

در یک مطالعه کلاسیک " پیاژه " و " ادیت مایر تایلور (Meyer Taylor, 1962) ، یک ماکت رشته کوه گلی را به کودکان نشان دادند و از آنها خواستند تا به‌ترتیب‌ازجهات مختلف ، به ماکت نگاه کنند و توصیف نمایند که ماکت بچه چیز شبیه است .آزمایش نشان دادکه کودکان در اوایل مرحله پیش‌ازعمل ، تفاوت بین موقعیتهای مختلف را تشخیص نداده و ماکت رشته کوه گلی را از تمام زوایا کاملا" یکسان ، توصیف می‌کنند .

دو جنبه ، از فعالیت‌های کودکان ، در مرحله پیش از عمل نشان دهنده انتقال از عمل ،به تصور و تجسم است .اول ، کودکان به تقلید از اعمال دیگران (حتی اشیاء پیرامون خود) می‌پردازند و دوم ، استفاده از زبان (اول سمبلها و بعد مفاهیم) رادراین‌مرحله آغاز می‌نمایند . کودک سه ساله ، سمبلها را بکار می‌برد ، اما فکر او هنوز برای سازمان دادن به‌مفاهیم و قواعد آماده نیست .این فرایند طی‌مرحله عملیات عینی تکمیل‌می‌شود .

مرحله عملیات عینی (Stage of Concrete Operations) : این مرحله از هفت تا دوازده سالگی ادامه‌دارد و به علت‌اعمالی که از کودک‌سر می‌زندکه در مرحله قبلی قادر به انجام آنها نبوده ، از مرحله پیش‌از عمل تفکیک می‌شود . در این مرحله ، کودکان قادر به‌انجام برخی عملیات ذهنی هستند . آنها می‌توانند ثبات را ادراک نمایند ، یعنی می‌توانند تشخیص دهند که حجم مایعات و جامدات ، با تغییر شکل ظروف ، تفاوت نمی‌کند . یکی از مشهورترین تجارب کلنیکی "پیاژه" نشان داده است که کودک پنج ساله قبول نمی‌کند ، مقدار معینی از آب با وجود تغییر ظرف آن همیشه ثابت است ، در حالی که کودک۷ساله، قادر به درک این ثبات بوده ، معتقد است که هر دو ظرف یک مقدار آب دارندو در ذهن چنین استدلال می‌کند که آنها به یک میزان ، آب دارند ، زیرا می‌توان ،با تغییر ظرف و انتقال آب به ظروفی که از نظر شکل و حجم یکسان هستند ، ارتفاع آب را در هردوظرف مساوی نمود .کودک این ثبات را درک می‌کند ،زیرا از عمل عکس ، یعنی بازگشت‌پذیری به وضع و موقعیت قبلی ، آگاه است .

کودک در مرحله عملیات عینی ، عمل طبقه بندی متداخل (منطق جزء به کل) را نیز بکار می‌برد . اگر به یک کودک پنج ساله ، هشت آب نبات زرد رنگ و پنج آب نبات قهوه‌ای نشان دهیم و از او سئوال کنیم که "آیا آب نبات زرد بیشتر است یا آب نبات" ؟ کودک پاسخ می‌دهد ، "آب نبات زرد " . "پیاژه" می‌گوید ، کودک در مرحله پیش از عمل نمی‌تواند به طور هم زمان درباره جزئی از کل و خود کل بیاندیشد ، در حالی که در مرحله عملیات عینی از چنین تفکری برخوردار است .

ویژگی دیگری که مرحله پیش از عمل و مرحله عملیات عینی را از یکدیگر مجزا و مشخص می‌سازد ، مجموعه سازی (Serialization) ، یعنی توانائی طبقه بندی ترتیبی اشیاء براساس بعضی ویژگیهای کمی ، مانند وزن یا اندازه است . این توانائی برای فهم رابطه بین اعداد و در نتیجه برای یادگیری ریاضیات ، ضروری می‌باشد .

مرحله عملیات صوری (Stage of Formal Operations) : در دوازده سالگی ، تفکر کودک به مرحله عملیات صوری می‌رسد . ویژگی این مرحله ، مشغول بودن ذهن با تفکر و اندیشه است . در این مرحله کودک ، تنها به واقعیت خام داده‌ها و اطلاعات توجه نمی‌کند ، بلکه با اظهارات ، جملات و فرضیات مربوط به این اطلاعات و داده‌ها هم سروکار دارد . اکنون ، قادر است ، تمام راه حلهای ممکن یک مسأله ویژه را مورد توجه قرار داده و تمام اشکال احتمالی یک راه حل را نیز تصور نماید . در این مرحله ، تفکر استقرائی آگاهانه‌ای بوجود می‌آید و عملیات شکل منظم‌تری بخود می‌گیرد ، یعنی روشهای کار برد قوانین و قواعد انتزاعی ، در حل انواع مسائل ، مورد توجه واقع می‌شود .

مرحله عملیات صوری از نظر "پیاژه" با دو مرحله فرعی مشخص می‌گردد . درنخستین مرحله فرعی (از ده تا سیزده یا چهارده سالگی) ، نوجوان می‌آموزد که چگونه متغیرهای مرتبط را در یک مساله معین کند و فرضیه‌های کلی تنظیم نماید ، اما نمی‌تواند روشی جامع ، برای استدلال برقرار سازد . در دومین مرحله فرعی (چهارده تا پانزده سالگی) ، نوجوان می‌تواند ، یک روش جامع استدلال را از طریق طرح و بیان تمام متغیرهای ممکن ، بوجود آورد ، سپس فقط یک عامل را (در حالی که بقیه عوامل را حذف کرده ، یا نادیده گرفته و یا ثابت فرض نموده) تغییر دهد (Inhelder, Piaget, 1958) .

در مراحل تفکر عینی و صوری "پیاژه" اهمیت ویژه‌ای برای نقش عوامل رشد قائل است . "پیاژه" تاکید می‌کند کودکان تا زمانی که ساخت و زیر بنای ذهنی لازم را بدست نیاورده‌اند ، نمی‌توانند منطق کلی یا روشهای شناختی معمول را بیاموزند . هر چند سنینی که کودک این مراحل را طی می‌کند ، از کودکی ، به‌کودک دیگر و از فرهنگی ، به فرهنگ دیگر متغیر است ، اما ، "پیاژه" معتقد می‌باشد که توالی این مراحل ، جهانی ، عمومی و تغییر ناپذیر است .

مرحله عملیات صوری آخرین مرحله رشد تکامل ذهنی و عقلی است ، زیرا پس از آن هیچ گونه‌مرحله جدیدی در ذهن بوجود نمی‌آید و تفاوت میان یک جوان پانزده یا شانزده ساله با افراد بزرگسال ، فقط در میزان تجارب و دانش آنها است .

نظریه "فروید"

"زیگموند فروید" نیز مراحل رشد کودک را مورد توجه قرار داده است .اما "فروید" و پیروانش این مراحل را با توجه به رشد عاطفی ، شخصیت و تصور فرد از خود ،درارتباط با دیگران ، مشخص نموده‌اند .

مراحل رشد : "فروید" نخستین نظریه پرداز در روانشناسی است که بر جنبه‌های رشد شخصیت‌و به ویژه نقش قاطع شیرخوارگی و کودکی ،در تعیین ساخت اساسی شخصیت‌فرد ، تاکید نموده است . "فروید"معتقد می‌باشدکه کودک در پنج سال اول زندگی ، از سه مرحله دهانی (Oral Stage) ، مرحله مقعدی (Anal Stage) و مرحله آلتی (Phallic Stage) " فروید" به دو مرحله بعدی ، یعنی خاموشی یا کمون و بلوغ جنسی نیز که تا پانزده سالگی ادامه می‌یابد اشاره نموده است . هر یک از این مراحل ، با توجه به مناطق متفاوت تمرکز لذت در بدن ، مشخص می‌شود . رشد شخصیت ، مستلزم رهائی متوالی انرژی جنسی از مناطق دهانی ،مقعدی و آلتی می‌باشد .تثبیت (Fixation) ، در هر کدام از این مراحل ممکن‌است این توالی را قطع‌کرده و مانع رشد عادی گردد . تثبیت زمانی رخ می‌دهد که لذت دریک منطقه معین افزایش و شدت یافته و یا سترون و عقیم ماند .

اولین منبع لذت یک کودک ، از طریق خوردن و به ویژه مکیدن ، در منطقه دهان است . وقتی دندانها بیرون آمدند ، دهان برای خرد کردن و جویدن بکار می‌رود . این دو نوع فعالیت دهانی ، یعنی خرد کردن و بلعیدن غذا ، نخستین نمونه از ویژگیهای شخصیت است که به‌تدریج رشد می‌کند . وقتی آموزش رفتن به توالت آغاز می‌شود (معمولا در سال دوم زندگی) کودک نخستین تجربه مربوط به قواعد بیرونی ، در مورد یک تنش طبیعی درونی را کسب می‌کند . "فروید"معتقد است که روش خاص والدین در موردآموزش رفتن به توالت و احساسات والدین در مورد دفع ،در رشدشخصیت کودک تاثیر می‌گذارد . اگر روش آنها توام با سخت گیری و منع باشد ، کودک ممکن است عمل دفع را به سختی کنترل نموده و به تعویق اندازد . "فروید"معتقد است ، اگر این حالت به سایر رفتارها تعمیم داده شود ، ممکن است کودک ویژگی نگهدارنده از خود بروز داده و در نتیجه در بزرگسالی ، وسواسی و خسیس و در عین حال ،لجباز و ستیزه جو شود. ممکن است کودک ، در مقابل اقدامات‌آموزشی مربوط به توالت ،خشم‌خود را با دفع مدفوع ، در مواقع‌وشرایط نامناسب ابراز نماید .

در مرحله آلتی رشد که بین سه تا شش سالگی است ، احساسات جنسی و پرخاشگری ، همراه با فعالیت اندامهای تناسلی آغاز می‌شود . لذت استمناء و زندگی فانتزی (خیال پردازی) زمینه‌را برای ظهورعقده اودیپ یا الکترابوجود می‌آورد . (نام این عقده ،از نام پادشاه‌یونان ، در تراژدی "سوفکل" — So Phocles — گرفته شده است ، زیرا او فردی بود که پدرش را کشت و با مادرش ازدواج کرد . الکترا نام دختر اودیپ است) .این‌عقده عبارت‌از میل جنسی کودک به جنس مخالف از والدین و دشمنی و حسادت با جنس موافق از والدین است . (پسر متمایل به مادر و دشمن پدر و دختر متمایل به پدر و مخالف‌مادر است) .

مرحله‌کمون (Latency Stage) ،که از هشت‌سالگی تا نوجوانی‌ادامه دارد دوره‌ای‌است که درآن پویائی شخصیت کم و بیش راکد مانده و تثبیت می‌شود . با آغاز نوجوانی‌مرحله تازه‌ای در رشد ، یعنی مرحله جنسی (Genital Stage) ، این ثبات را برهم می‌زند ،ولی‌با انتقال نوجوان عادی به بزرگسال ، ثبات دوباره باز می‌گردد .

هر چند "فروید" ،این مراحل را در رشد شخصیت ، متمایز و مشخص ساخت و آنها را دارای تفاوت کیفی می‌دانست ،ولی تصور نمی‌کرد که برای انتقال از یک مرحله به‌مرحله دیگر ، فاصله و شکافهای عمیقی وجود دارد . او معتقد بود که سازمان نهائی شخصیت ، ترکیبی از تمام این مراحل را آشکار می‌سازد .سالها نظریات "فروید"در روانشناسی وروان درمانی تاثیر و نفوذ فراوان داشت . اما نظریات او ، در میان جامعه شناسان ، چندان جلب توجه نکرد ، زیرا جامعه شناسان از عقاید او به علت ابهام و محدودیت‌های زیادی که داشت و همچنین با توجه به اختلافاتی که در مبانی و ساخت فرهنگی جوامع می‌دیدند انتقاد می‌کردند .

<u>همانند سازی یا تطابق (Identification):</u> جنبه اساسی و مهم نظریه "فروید" برای جامعه شناسان ، تاکید او براهمیت همانند سازی در یادگیری و اجتماعی شدن است (McCandl, 1967) .به‌طورکلی ، همانند سازی وقتی صورت می‌گیرد که کودک ،بزرگسال یا بزرگسالانی را به عنوان الگوی رفتار خود مورد توجه قرار داده و می‌کوشد ، رفتار آنها را تقلید کند . این بزرگسالان ، افرادی هستند که مطابق با آرزوها و رؤیاهای کودک زندگی می‌کنند و او می‌خواهد مانند آنها باشد . در نظریه "فروید"همانند سازی‌باوالدین هم جنس ، زمانی صورت می‌گیرد که کشمکش عقده او دیپ و یا الکترا از میان رفته باشد . یعنی وقتی تمایل به ایجاد رابطه باپدریا مادرخاموش شود ، کودک در رؤیاهایش خودرا با پدر و یا مادر همانند می‌سازد و از رابطه والدین خود نیز با یکدیگر لذت می‌برد .

براساس نظریه "فروید" ، فرد خود را با پدر و یا مادر که ابتدا از آنها می‌ترسیده‌و نسبت به‌آنها بی اعتماد بوده است ، همانند می‌سازد . در فرضیهٔ دیگری که براساس نظریه یادگیری‌اجتماعی استوار است ،گفته شده‌که‌کودکان‌باپدر و مادری که بهترین‌پاداش

دهنده باشد ، همانندسازی می‌کنند . در فرضیه سوم که در این زمینه توسط جامعه‌شناس معروف " تالکت پارسنز " (Parsons, 1955) بیان گردیده ، چنین اظهار می‌شود که کودک با پدر و مادری‌که پر قدرت‌تر باشد ، همانندسازی می‌کند . تحقیق درباره این سه فرضیه ، نشان داده است که فرضیه " پارسنز " ، بهترین توصیف را در مورد همانندسازی ، پسران و دختران در ایالات متحده امریکا ارائه می‌دهد .

مطالعه نظریه‌های اجتماعی شدن ، فقط مفاهیم اصلی و نکات عمده را نشان می‌دهد . همان طور که قبلاً " متذکر شدیم ، این نظریات در سطح خرد هستند و نظریه‌های خرد نمی‌توانند تبیین کاملی از پدیده‌ها را ارائه نمایند . هر نظریه‌ای که در سطح خرد مطرح شود ، باید در یک نظریه مربوط به سطح کلان متجلی گردد . نظریه‌های سطح کلان ، از دو نظریه کارکردی و ستیز ناشی می‌شوند . این نظریه‌ها در این مورد که چرا کودکان از طرق مختلف ، اجتماعی می‌شوند و نتایج هر نوعی از اجتماعی شدن برای افراد و جوامع چه خواهد بود ، سخن می‌گویند . عناصر این نظریه‌ها در بخش بعد خواهد آمد . به هر حال تبیین کامل نظریه‌های اصلی در سطح کلان در جامعه شناسی ، از حوصله این فصل خارج است ، زیرا اساس این نظریه‌ها بر عوامل اجتماعی پیچیده‌ٔ دیگری ، مانند خانواده ، نظام قشر بندی ، آموزش و پرورش ، جمعیت ، سیاست و دین در فرایند اجتماعی شدن استوار است . جنبه‌های مختلف اجتماعی شدن در چارچوب نظریه‌های سطح کلان ، در فصول آینده مورد توجه قرار خواهند گرفت . در اینجا کافی است اشاره شود که نظریه کارکردی ، به مطالعه فرایند اجتماعی شدن ، به منظور شناخت طرقی که این فرایند ، موجب یا مانع کارکرد مؤثر جوامع به عنوان یک سیستم اجتماعی می‌شود گرایش دارد . در حالی که نظریه ستیز می‌کوشد ، روشن سازد که افراد کدام طبقه اجتماعی ، از انگاره‌های مختلف فرایند اجتماعی شدن ، بیشتر سود می‌برند .

بخش چهارم

اجزا و ارکان اصلی سازمان اجتماعی

بخش چهارم

اجزا و ارکان اصلی سازمان اجتماعی

بر اثر کنش متقابل اجتماعی "خود" در فرد ظاهر شده و بوسیله نقش های متعددی که او باید ایفاء نماید ، شکل می‌گیرد . از نظر جامعه شناسی نقش را می‌توان روش ایجاد ارتباط با دیگران ، در شرایط و موقعیتهای معین تعریف کرد . جامعه شناسان برای فردی‌که نقشی را ایفاء می‌کند در مقایسه با ویژگیهائی که هر نقش دارا می‌باشد ،اهمیت کمتری‌قائل هستند . براساس این تعریف ،نقش ، فقط در رابطه با گروه وجود دارد و گروه را می‌توان مجموعه‌ای از نقش ها دانست .بعضی از گروهها مانند میهمانی‌ها ، بسیار غیررسمی بوده و از نظر سازمان یافتگی ، ضعیف می‌باشند . برخی دیگر ، مانند گروه استادان دانشگاه ، بسیار رسمی و سازمان یافته‌اند . این گونه گروه را سازمان می‌خوانیم . سازمان ، فقط مجموعه‌ای از نقش ها نیست ، بلکه مجموعه‌ای از گروهها نیز می‌باشد .

سه فصل اول این بخش،جنبه‌های اصلی کنش متقابل ، نقش و گروه را به عنوان‌اجزاء و ارکان سازمان اجتماعی به اختصار شرح می‌دهد .دو فصل بعد ، از آنچه‌گفته شده‌استفاده می‌کند تا بعضی از موضوع‌ها و مسائل اساسی موجود در همه سازمانهای اجتماعی را روشن نماید .

در فصل ششم ،اجتماعی شدن به عنوان یک پدیده دائمی ، مورد بحث قرار گرفت . در دوران زندگی ،از ما می‌خواهند که نقش های جدیدی را بیاموزیم و یا نقش های‌آموخته شده‌ای را از یاد ببریم . بسیاری از افرادی که باید نقشی‌را ایفاء‌کنند از عهده برنمی‌آیند و یا آنرا به طور مناسب و مطلوب انجام نمی‌دهند . لغزشهای جدی که در وقت ایفاء نقش از افراد سر می‌زند ،انحراف نام گرفته است .برخی از این انحرافات ،بی‌اهمیت ، احمقانه و یا مسخره به نظر می‌رسند ، ولی بعضی دیگر جرم تلقی می‌شوند . کوشش برای ایفاء کامل نقش ، کنترل اجتماعی نامیده می‌شود که در آن گروهها و سازمانها برای تحقق سازگاری افراد با نقش های مقرر ، از سیستم پاداش و تنبیه استفاده می‌کنند . وقتی شکست درایفاء نقش ، بسیار جدی باشد ، برای دوباره اجتماعی کردن فرد ، مجازات سنگین و شدیدی در نظر گرفته می‌شود . حدود و دامنه چنین مجازاتی از عدم تائید و تصویب گروه آغاز شده ، به باز داشت ، زندانی شدن و حتی اعدام می‌انجامد .

فصل هفتم

نقشهای اجتماعی و کنش متقابل

فصل هفتم

نقشهای اجتماعی وکنش متقابل

قبل از مطالعه این فصل ، یک قطعه کاغذ بردارید و آن را از یک تا بیست ، شماره گذاری کنید و در پاسخ به سئوال "من کیستم "؟بیست کلمه ، یا عبارت را بـه عنوان جواب بنویسید . این سئوال را باید شخصا " و به همان ترتیبی که از ذهنتان می‌گذرد ، پاسخ دهید و نگران اهمیت و یا منطقی بودن آن نباشید . برای انجام این آزمون ، ۵ دقیقه فرصت دارید .این آزمون ساده ، آزمون بیست جمله‌ای (Twenty Statement Test) ، نامیده شده است ،که‌درسال ۱۹۵۴ ، بوسیله " منفورد کهن" (Manford Kuhn) و "توماس مک‌پارتلند" (Thomas Mc Partland) مطرح شد و روانشناسان آنرا برای تعیین تصور و شناختی که مردار خود دارد ، مورد استفاده قرار می‌دهند .

اگر به پاسخهای خودنگاهی بیندازید و آن‌را با جوابهای‌سایردوستان و دانشجویان مقایسه کنید ، احتمالا" به چند نکته پی‌می‌برید . در وحله اول ، متوجه خواهید شد که چگونگی پاسخهای شما ، کاملا" شبیه هیچ یک از آنها نیست ، مثلا" امکان دارد کـه هفت جواب اول شما چنین باشد :" بیست‌ساله ، دانشجو ،دختر ، متدین ، آزادیخواه ،ایرانی ، ورزشکار" در حالی که یکی از دوستان شما ، خودش را در کلمات و جملاتی مانند ، هندو اروپائی ،مذکر ،دانشجو ،متبحر در فلسفه ، فرزند ،شطرنج ، باز ماهر انسان " توصیف کرده باشد . امکان تشابه کامل در پاسخها بعید به نظر می‌رسد ، زیرا افراد از جنبه های مختلف با یکدیگر فرق دارند و این تفاوتها در تصورات خود آنها نیز ، منعکس می‌باشد . همچنین ممکن است ، به این مطلب پی برید که ترتیب قرار گرفتن جوابهای شما بادیگران کاملا" یکسان نیست ،ولی در برخی از زمینه‌ها ، دیگران خویشتن را به گونه‌ای می‌پندارند که شما خود را می‌بینید. به عنوان مثال ، شما و هر یک از دوستانتان خود را یک‌دانشجو می‌دانید . بنابراین غیر ممکن است ، همه تصوراتی که یک نفر از خود دارد ، منحصر به فرد باشد . اگر چه هر انسان به طور کلی ، منحصر به فرد بـنظر می‌رسد ، ولی با ایـن وجود به جهت آن که بسیاری از افراد ، تحت شرایط و موقعیتهای تقریبا" یکسانی قـرار دارند ،شباهتهائی نیز با یکدیگر پیدا می‌کنند و این شرایط و موقعیتهای مشابه اجتماعی ، سهم مهمی در انعکاس تصورات افراد ، از خود دارد .

سومین مطلبی را که آزمون روشن می‌سازد ، این است که هویت فرد ، همان هـویت اجتماعی او است ، یعنی افراد نمی‌توانند در جریان دائمی سیستم روابط اجتماعی ،بدون توجه به نحوه وابستگی خود با دیگران ،خویشتن را توصیف کنند . به عنوان مثال ،بی‌معنی است که فردی خود را دانشجو بداند ، بدون آن که از دانشجویان دیگرویا استادان و مدیران گروه و کارکنان دانشکده اثری باشد . داشتن مفهومی ازخود ،در انزوا وتنهائی مـمکن

نیست . این که فرد کیست و خود را چگونه می‌پندارد ، به نحوه روابطش با سایر افراد بستگی دارد .
در فصل ششم ، به این مطلب اشاره شد که دادن عنوان انسان ، به آنهائی که در انزوا رشد کرده‌اند ، صرفاً " به دلیل داشتن استعداد بالقوه بشری ، کافی نمی‌باشد . باید یاد بگیریم که موجودی اجتماعی باشیم تا از آن طریق انسان بودن را بیاموزیم ، از طریق آموختن چگونگی روابط با دیگران ، به وجود خود پی می‌بریم و خود را می‌شناسیم .

ظهور و پیدایش " خود "

اگر شما از یک کودک یک ماهه بخواهید که به سئوال "من کیستم" پاسخ دهد ، جوابی دریافت نمی‌دارید . نوزاد انسان ، مجموعه‌ای از سوائق و انگیزه‌هائی می‌باشد که به دنبال رفع تنش و ارضاء آنها است . کودک زمانی که خسته ، گرسنه و یا بهانه‌گیر و عصبی باشد گریه می‌کند ، بدون آن که علت گریه‌اش را بداند . اما اگر اطرافیانش عمل او را به نحو مناسبی ، مثلاً " بوسیله شیردادن ، در آغوش گرفتن و یا در رختخواب خواباندن پاسخ دهند ، دیگر گریه نمی‌کند . این کودک هنوز دارای "خود" براساس مفهوم اجتماعی نیست . او در خلال بزرگ شدن به علت ایجاد و توسعه روابط اجتماعی ، موقعیت و مقام خویشتن را د رجامعه بدست آورده و "خود" در او رشد می‌کند .

این که کودک چگونه تصوری ازخود و دیگران پیدا می‌کند ، موضوعی قابل توجه است . میدانیم که کودک دارای انگیزه خودخواهی است ، اما اولین شناختی که او به دست می‌آورد ، درباره دیگران و نه درباره خودش است . مطالعه‌ای که در سال ۱۹۳۶ ، بوسیله" ردباین" (Read Bain) ، در یک گروه کوچک نوزادان انجام گرفت ، نشان می‌دهد که در ابتدا ، شناخت تجربی کودکان درباره خودشان نبوده ، بلکه آنها دیگران را زودتر می‌شناختند . به عبارت دیگر ، تجربه شناسائی دیگران در کودک ، قبل از شناخت خود او است :"باین" یادگیری کلمات مرتبط به خود و کلمات مرتبط به دیگران را از زمانی که کودکان بیست و یک روزه بودند تا زمانی که واژه‌های خود و غیر خود را به خوبی یاد گرفتند ، مورد مطالعه قرار داد . او دریافت که کودکان قبل از شناخت خود ، از وجود دیگران باخبرند . رشد و شناسائی خود در کودک ، به عکس العمل دیگران نسبت به پاسخهای او بستگی دارد .

اکنون ، نگاهی اجمالی به مراحل بروز و ظهور خود اجتماعی ضرورت دارد . به این منظور ابتدا نظری به مطالعات "چارلز هورتن کولی " و "جرج هربرت مید" می‌اندازیم ، زیرا آنها از اولین جامعه شناسانی بودند که مطالعه خود اجتماعی را آغاز کردند .

" کولی " خود اجتماعی را مانند خود آئینه‌ای می‌پنداشت (۱۹۲۲) . بنابه گفته او ، ما خود را از دریچه چشم دیگران می‌بینیم . خود آئینه‌ای از سه رکن یا سه عنصر اصلی ترکیب شده است . اول ، تصور ما درباره شناختی که دیگران از ما دارند ، دوم ، تصور ما درباره قضاوتهائی که دیگران براساس شناختی که از ما دارند ، درباره ما به عمل می‌آورند

و سوم ،نوعی احساس شخصی ، مانند غرور و یا حقارت . نحوه تفکر و تصور ما درباره‌این که دیگران ما را چگونه می‌بینند ، تاثیر زیادی در برداشتی که از خود داریم ، خواهد داشت . درست مانند فردی که بتواند در برابر آئینه سحرآمیزی بایستد و بپرسد که ای آئینه ،چه فردی از میان مردم منصف‌تر است ؟ و آئینه نیزهمان کلمات را به عنوان‌پاسخ به او برگرداند . همه ما به هنگام ارتباط با دیگران ، به موجب احساسی که در مورد خود آئینه‌ای داریم ،در مقابل آئینه سحرآمیز می‌ایستیم .ماهمیشه درباره مردم قضاوت‌می‌کنیم و به قضاوت آنها نسبت به خود نیز می‌اندیشیم .

این‌که‌درباره‌خودچه‌احساسی‌وبرداشتی‌داریم ، به نحوه رابطه ما با دیگران وابسته است . به نظر " کولی " شکل گیری شخصیت ، متاثر از رابطه فرد بادیگران است . به‌هر حال " کولی " واقعا" نتوانست توضیح دهد که چگونه طی فرآیند کنش متقابل اجتماعی ، خود اجتماعی ، پدیدار گشته و سپس رشد و توسعه می‌یابد . "جرج هربرت‌مید" از زمینه اولیه اطلاعات" کولی " استفاده کرد و نظریه‌اش را در مورد چگونگی ظهور ، رشد وتوسعه خود اجتماعی مطرح نمود .

ظهور و پیدایش خود اجتماعی

" مید " (Mead, 1949) ، فرآیند خود اجتماعی را در سه مرحله ، مورد مطالعه قرار داد . اول ، مرحله مقدماتی (The Preparatory Stage)، دوم ، مرحله بازی فردی (The Play Stage) و سوم ، مرحله بازی گروهی (The Game Stage).طی هر یک از این‌مراحل ، توانائی افراد برای برداشت واقعی از خود و از نقطه نظر دیگران افزایش می‌یابد . کودک طی مرحله مقدماتی ،از اطرافیان‌خود تقلید می‌کند ، به عنوان مثال ، یک پسر بچه ممکن است در اتومبیل روی زانوی پدرش نشسته و به رانندگی تظاهر کند ، این تقلید گویای‌این نکته نیست‌که‌کودک با آگاهی از منظور و هدف رانندگی ، به این کار دست زده است ،زیرا اگر کودک از رانندگی خسته شود ، بدون توجه به عواقب کار از تقلیدصرف نظر کرده به فعالیت‌دیگری می‌پردازدکه او را بیشتر به هیجان می‌آورد .قدرت تخیل ، ظرفیت‌وتوانائی بدنی‌کودکان تنها عامل محدود کننده فعالیتهای آنهااست‌و دیگران تاثیری در آن‌نداشته و مورد توجه قرار نمی‌گیرند .

ایفاء نقش های واقعی ،طی مرحله بازی فردی صورت می‌گیرد .امکان دارد کودک‌نقش مادر، پستچی و راننده کامیون را ایفاء کند .در این مرحله کودک یاد می‌گیرد که‌هرنقش ، دارای معنی و مقصودی معین است‌و این معنی و مقصودبا سایرنقش ها در ارتباط می‌باشد . در نتیجه کودک یاد می‌گیرد که نقشهای متفاوت را به تنهائی ایفا نماید . مثلا" کودک‌در مرحله بازی فردی است که می‌آموزد ، برای ارسال و دریافت نامه ، افراد معینی متصدی‌و مسؤول این کار هستند . این افراد پستچی خوانده می‌شوند . کودک می‌تواند نامه را به

پستچی خیالی تحویل دهد و بلافاصله برگردد و نقش پستچی را ایفاء کند ، نامه خودش را بگیرد و سپس چنین وانمود کند که آن را به اداره پست می برد . طی این مرحله است که کودک شروع به یافتن و داشتن خود اجتماعی می کند. این فرایند رفتار کودک با خویشتن ، درست شبیه اعمال دیگران نسبت به او است که گرفتن و قبول نقش از دیگران نامیده می شود و این جنبه و مرحله ای ضروری ، در رشد و توسعه خود اجتماعی است .

کودکان در حین مرحله بازی فردی شروع به یادگیری چیزهائی خارج از خویشتن می کنند ، اما هنوز خود در آنها کاملا" رشد و توسعه نیافته است. افراد مشخص و معینی ، مرجع و مرکز قضاوت کودک برای برداشت شخصی او از خودش هستند . کودک ممکن است لحظه ای پستچی و لحظه ای بعد دکتر یا مامور آتش نشانی باشد. ایفاء این نقشهای متفاوت ، متناسب با حالات روانی کودک ، در مواقع مختلف است . همچنین او نقشهای مختلف را از نظر می گذراند و یکی از آنها را به طور تصادفی برمی گزیند و ایفاء می کند . رفتار کودک در این مرحله سازمان یافته و منظم نیست و کودک برداشت معینی از خویشتن ندارد و به همین جهت برای رشد کامل باید به مرحله بازی گروهی وارد شود .

در مرحله بازی گروهی ،کودک نه تنها باید قادر به ایفاء دسته ای از نقشهای انفرادی افراد مشخص و معین باشد ، بلکه باید توانائی ایفاء نقشهای مختلف را نیز در یک زمان پیدا کند . " مید " از یک بازی بیس بال (Baseball) ، به عنوان مثال استفاده می کند ، زیرا برای هر بازیکن نه تنها مهم است که بداند در بازی چه نقشی دارد ، بلکه باید از نقشهای سایر بازیکنان نیز آگاه باشد . فردی که به مرحله بازی گروهی وارد می شود ، نه تنها باید از نقش خود مطلع باشد ،بلکه باید از نقشهای دیگران نیز آگاه گردد . طی مرحله سوم ، رشد وتوسعه خود ، به طور مشخصی شکل گرفته و سازمان می یابد .

در این مرحله ، فرد باید چیزی بیش از گرفتن و قبول نقشهای افراد معین ومشخص انجام دهد . او باید نقش هائی را ایفاء کند که " مید " آن را " دیگران تعمیم یافته " (Generalized — Other) نامیده که پدیده ای واقعی ، عینی ، سازمان یافته و جنبه ای پایدار از خود است . خود بوسیله گرفتن و قبول نقش " دیگران تعمیم یافته " رشد می یابد. خود که در مرحله بازی فردی بی ثبات بود و هر لحظه تغییر می کرد ، در مرحله بازی گروهی سازمان یافته و منظم می شود . این واقعیت ، نمایانگر موقعیت های انفرادی هر فرد ، در ساخت و زیر بنای جامعه متحول می باشد که انسان قسمتی از آن به حساب می آید .

این که یک فرد بتواند خویشتن را از نقطه نظر دیگران ببیند و از خود تصویر پایداری داشته باشد ، بسیار مهم است ، زیرا فقط برای فردی که خود رشد یافته ای دارد ممکن است که ارتباط خویشتن را با دیگران در هر شرایطی حفظ کند . او می تواند از خود انتظار داشته باشد که به روشی منطقی ، پایدار و یکنواخت عمل کند ، همچنین می تواند از دیگران نیز چنین انتظاری داشته باشد . این جنبه منطقی ، پایدار و یکنواخت خود

اجتماعی است که اساس و پایه سازمان اجتماعی می‌باشد . افراد فقط با خود سازمان‌یافته قادرند ، به ایفاء نقشهای منظم و سازمان یافته بپردازند .

مطالعه و تحقیق درباره خود

فرض اصلی " کولی " و "مید" و سایر نظریه پردازانی که در مورد خود به پژوهش پرداخته‌اند ، این است که قسمت بیشتر تصور و برداشت ما از خویشتن ، به نحوه تصور و برداشت دیگران از ما وابسته و مربوط است . اگر طرز تلقی‌ونظر دیگران درباره ما تغییر کند ، تصور و تصویر ما نیز از خودمان به احتمال قوی تغییر خواهد کرد . زیرا ماتمایل داریم ،تصور و برداشت خودمان رابرمبنای طرز تلقی که‌دیگران از ما دارند ،تغییردهیم . به عنوان مثال ، مطالعه‌ای که بوسیله " ریچارد ویدبک " (Richard Videback) انجام شده ، نشان داده است که مفهومی که یک فرد از خود دارد ، برحسب ارزیابی‌های دیگران از آن فرد ، تغییر می‌کند . " ویدبک "برای تحقیق خود ۳۰ ، نفر دانشجوی‌دوره مقدماتی فن بیان را که توسط استادانشان‌به عنوان بهترین‌سخنوران ارزیابی شده بودند ، انتخاب کرد .او به دانشجویان گفت که داوران ماهر و متخصص در فن بیان ، آنهارامورد قضاوت قرار خواهند داد . از طرف داوران ، به نیمی از دانشجویان گفته شد که سخنوری آنهادر حد قابل قبول نبوده است و از نیمی دیگر ، تعریف و تمجید به عمل آمد . قبل از ارزیابی داوران و بعد از آن ، هر دانشجو قدرت سخنوری خود را ارزیابی کرده بود . آن دسته از دانشجویان که داوران ارزیابی مطلوبی از آنها نموده بودند ، ارزش شخصی خود را بالاتر برده‌و آنهائی که به نحو نامطلوبی ارزشیابی شده بودند ، نظر شخصی‌خود راتغییر داده و خود را از دانشجویان دسته اول ضعیف‌تر می‌دانستند . نتیجه این‌مطالعه مؤید این فرضیه است که "مفهوم خود "در اثر کنش متقابل با دیگران آموخته و پذیرفته می‌شود و تغییر در واکنش دیگران نسبت به یک فرد ، می‌تواند موجب دگرگونی مفهوم‌خود در آن‌فرد گردد .این تحقیق نشان دادکه در نتیجهٔ‌کنش متقابل با دیگران ،دانشجویانی که ضعیف قلمداد شده بودند ،حتی آنهائی که‌درابتداتوسط استادانشان‌به‌عنوان‌سخنوران ممتازی ارزیابی شده بودند ، در ارزیابی شخصی ، خود را تنزل داده و کمتر از دیگران می‌دانستند . مطالعه "ویدبک"بوسیله "مارتین ماهر" ، "جوزف‌منسینگ" و "ساموئل نازوگر" (Martin Maehr, Josef Men Sing, Samuel Nafzger, 1962) ، تکرار گردید . مطالعه این پژوهشگران در مورد ۳۰ ،پسر دانش آموز درس فیزیک‌دبیرستان که همگی آنها در یک‌سطح بودند ،انجام گرفت .آنها نیز به نتایج مشابهی دست یافتند . ارزیابی این دانش‌آموزان از خود ،برحسب نحوه ارزیابی دیگران نسبت به آنها ، چه در جهت مثبت و چه درجهت منفی تغییر کرد .

مفهوم خود ، در یک فرد تحت تاثیر واکنش های دیگران نسبت به او قراردارد ،اما

از برداشت ذهنی خود فرد ، درباره نحوه ارزیابی دیگران نیز متاثر است ، "جان شروود" (John Sherwood, 1965) ،این موضوع را در گروهی که برای روابط عمومی تعلیم می‌گرفتند، مطالعه و تحقیق نمود ، " شروود " افراد این گروه را برمبنای ارزیابی‌های شخصی در زمینه‌های مختلف نسبت به خویشتن ، طبقه بندی نمود . هر فرد را به ارزیابی سایراعضاء وادار ساخت و ایشان را از چگونگی ارزیابی دیگران آگاه کرد . در مرحله بعدی ، افراداین گروه برحسب ارزیابی‌های دیگران ، ارزیابی خود را تغییر دادند ، اما برداشتهای ذهنی خود رانیز درباره قضاوت دیگران نسبت به خود در نظر داشتند .

دیدیم که مفهوم هر فرد از خود ، می‌تواند به علت تاثیر واکنش دیگران ،تغییراتی در رفتار فرد را بوجود آورد .هم چنین مفهوم خود ،در یک فرد نیز می‌تواند به رفتارهای ویژه‌ای منجر گردد . این امر ثابت شده است که مفهوم خود اگر مثبت و خوب باشد ،عایق و حافظی در برابر کجرویها و انحرافات است . "والتررکلس"، "سیمون دنیتس" و "الن‌موری" (Walter Reckles, Simon Denitiz. Ellen Murray, 1956)، نشان دادند که یک مفهوم مثبت از خود (همت بلند) می‌تواند ، یک پسر را از لغزشها و انحرافات جوانی مصون دارد . پژوهشگران ۱۲۵ ، دانش‌آموز کلاس ششم را در حوزه " کلمبیا " از ایالت " اوهایو" که‌در منطقه‌تجمع بزهکاران واقع‌است ،مورد مطالعه قرار دادند . اینها پسرانی بودند که‌معلمین آنهاانتظار تخلف و انحرافات از ایشان را نداشتند . پژوهشگران به سوابق آنها رسیدگی کردند و به آنها آزمونهائی از خود شناسی (مفهوم خود) و مسؤولیتهای اجتماعی و آزمونهائی در مورد کجروی و انحراف دادند . نتیجه این آزمونها نشان داد که آنهاخود را معتقد به قانون و مطیع می‌دیدند . در آنها نوعی هم نوائی درباره انتظاراتشان از والدین ،معلمین و سایرین به‌چشم‌می‌خورد و همگی خود را به عنوان افرادی شایسته‌وخوب ارزیابی کردند . در نتیجه " رکلس " و سایر همکارانش ، مفهوم مثبتی از خود را عامل بازدارنده و مؤثری برای جلوگیری از هر گونه انحراف و کجروی در زندگی دانستند .

مطالعاتی که درباره مفهوم خود صورت می‌گیرد به ماهیت و چگونگی ارزیابی فرد از خودتوجه دارد ،از طرف دیگر ،مطالعات مربوط به هویت خود ، به تصوری که فرد‌ازپایگاه اجتماعی خویشتن دارد ، توجه می‌کند . هنگامی که مردم با تائید و تشویق دیگران‌مواجه نشوند ،معمولا "بوسیله تغییر طرز تلقی یا رفتار و یا هر دو ، از خود واکنش نشان‌می‌دهند . "ویلیام روزن‌گرن" (William Rosengren) ،در سال ۱۹۶۱ ،اشاره کرد که رفتار و هویت‌افراد تازمانی نسبةً ثابت و قابل پیش بینی است که میان چگونگی تصور فرد از خود ،چگونگی تصور او از دیگران و بالاخره چگونگی تصور دیگران از او ، هماهنگی و ثبات وجود داشته باشد . او هم چنین معتقد است که اگر مردم ببینند که طرز تلقی دیگران نسبت به آنها تغییر پیدا کرده است و یا دریابند که طرز تلقی دیگران عمومیت و اهمیت بیشتری یافته است ، آنها نیز هویت خود را تغییر داده و یا به عبارت دیگر ، همرنگ جماعت می‌شوند .

این تغییرماهیت درباره خود ، بررفتار آشکار آنها تاثیر خواهد گذاشت . توصیف رون‌گرن تحت عنوان تغییر ماهیت و رفتار ، در مورد دانشجویان دانشگاه قابل استفاده است . به این معنی که دانشجویان هنگامی که خانه خود را ترک کرده و به دانشگاه می‌آیند ، دارای طرز تلقی متجانس و هماهنگی نسبت به خود و دیگران هستند ، ولی در دانشگاه ، باطرز تلقی‌های گوناگون و جدید دیگران که به نظر آنها مهمتر است ، آشنا می‌شوند و با گذشت زمان ، آنها نیز طرز تلقی خود را تغییر می‌دهند . بامقایسه طرز تلقی یک دانشجوی‌سال اول ، با سال چهارم ، تغییرات قابل ملاحظه‌ای درباره بیشتر دانشجویان مشاهده‌خواهد شد .

دیدیم که خودچگونه‌رشد می‌یابد ،یعنی در فرایند ارتباط بادیگران ،مردم‌می‌آموزند که چگونه به خارج از خود قدم بگذارند و خود را به عنوان یک شیئی خارجی بنگرند . هر چند ممکن است با چنین برداشتی مجبور به قبول تغییراتی‌باشیم ، ولی برای فردی کـه خود در او رشد کامل یافته ، قبول این تغییرات همان قدرآسان است که گوئی در فرد دیگری و نه در او اتفاق افتاده است . چنین فردی قادر است که در یک مسیر سازمان‌یافته و متحول ، به ایفای نقش بپردازد .

نقش اجتماعـــــی

به طورخلاصه‌می‌توان گفت‌که نقش اجتماعی به معنی انتظاراتی است که بایددارنده موقعیت ، یا پایگاه اجتماعی معینی آن را برآورده سازد . برای درک مفهوم نقش ، باید ابتدا منظور از موقعیت‌ها و انتظارات اجتماعی را دانست .

موقعیت

موقعیت ،مکانی است که یک فرد ، یا یک طبقه از مردم ، در سیستم روابط‌اجتماعی اشغال می‌کنند . برای مثال می‌توان ، به موقعیت یا پایگاه شما به عنوان یک دانشجو در یک سیستم روابط‌اجتماعی که دانشکده یا دانشگاه نامیده می‌شود ، اشاره نمود . در این سیستم‌شما به عنوان یک‌دانشجو با افراددیگری که هر کدام‌دارای موقعیتی هستند ،ارتباط دارید . در واقع بدون وجود موقعیتهای دیگران ، برای شما نیز موقعیتی وجود نخواهـد داشت . مثلا" در کلاس درس دو نوع موقعیت وجود دارد ، اول موقعیت استاد ،که‌بوسیله یک نفر احراز شده و دیگرموقعیت‌دانشجو که بوسیله‌عده زیادی اشغال گردیده است .یکی از ویژگیهای هر موقعیت‌این است‌که فقط در رابطه‌با موقعیت های دیگر ، معنی پیدامی‌کند (Gross, 1958).

موقعیت مرکزی و موقعیت متقابل : به منظور درک کامل یک پایگاه معین، لازم است سایر پایگاههائی که با آن مرتبط هستند را نیز مشخص نمائیم . اگر پایگاه شما را به عنوان یک دانشجو موقعیت مرکزی بنامیم (موقعیتی که برآن تاکید و تمرکز داریم) ، موقعیت‌های مرتبط به آن ،موقعیت‌های متقابل ،نامیده می‌شوند .با توجه به مثال کلاس درس، می‌توان گفت که شما و سایر همکلاسان به عنوان دانشجو ، دارای موقعیت مرکزی هستید ، اما همه شما در تماس مستقیم با استاد خود ، دارای موقعیت متقابل می‌شوید . اگر تجزیه‌وتحلیل را از محدوده کلاس درس خارج نمائیم ، خواهیم دید که یک موقعیت مرکزی ، با بسیاری ازموقعیت‌های‌متقابل در ارتباط است .به عنوان‌یک دانشجو ،شمانه فقط با سایردانشجویان و یک استاد در ارتباط‌هستید ، بلکه با کلیه استادان دانشکده یا دانشگاه ،رئیس‌دانشکده و سایر کارکنان اداری دانشکده مرتبط‌خواهید بود . هر کدام ازاین پایگاهها ، ارتباط ویژه‌ای با پایگاه دانشجو دارد . پایگاه دانشجویی شما فقط‌به دانشکده یا محوطه‌دانشگاه نیز محدود نمی‌شود ،بلکه شما این موقعیت‌را در یک‌جامعه بزرگتر نیز دارا می‌باشید .برای مثال ، اگر شما به سینما یا تئاتر بروید ، موقعیت دانشجوئی شما ممکن است ، سبب شود که از بلیط‌نیمه بها استفاده کنید .

اجزاء موقعیت : یک جزء موقعیت ، عبارت از بخشی از یک موقعیت است که مرتبط‌با یک موقعیت متقابل می‌باشد . مثلا" جزئی از موقعیت شما به عنوان دانشجو ، شما رادرتماس و ارتباط‌با استادان‌قرارمی‌دهد وبخش دیگری‌ازموقعیت دانشجو ،شما را با سایر همکلاسان مرتبط‌می‌سازد واین اجزاء و بخشها آنقدر ادامه‌می‌یابد تاتمام‌موقعیت‌شمابه عنوان‌دانشجو کامل‌شود . به عبارت دیگر ، موقعیت یک دانشجو تازمانی که کلیه روابط‌او در یک سیستم یا یک جامعه تشریح نشده باشد ، کاملا" مشخص نمی‌گردد (Gross, 1958).

توقعات و انتظارات

توقع (Anticipation) ، یعنی پیش بینی این که دارند یک پایگاه اجتماعی معین ، درموقعیت وشرایط‌ویژه ،چگونه عمل خواهدکرد .مثلا" اگر یک استاد ، به جهت‌سخت‌گیری در امتحانات مشهور شود ، دانشجویان ممکن است ، پیش بینی کنند ، امتحانی که در هفته آینده‌از آنها به عمل خواهد آمد ، مشکل می‌باشد . بنابراین توقع ، پیش بینی‌نوع و نحوه رفتار فردی است که پایگاه اجتماعی معینی را اشغال کرده و موقعیتی را دارا می‌باشد .

انتظار (Expectation) ، معیاری برای ارزیابی فردی است که دارای موقعیت معینی می‌باشد .به عبارت دیگر ،می‌توان گفت ، انتظار یعنی دارنده یک پایگاه اجتماعی‌معین ، چه باید انجام دهد تا مناسب موقعیت مورد نظر باشد . وقتی درباره خود بحث کردیم

متوجه شدیم که یک فرد زمانی دارای خود رشد یافته‌ای می‌شود که توانائی کسب وپذیرش نقشهای دیگران را داشته باشد و بتواند اعمال خود و دیگران را در شرایط و موقعیت‌های معین پیش بینی نموده ، انتظار و توقع ظهور آنها را داشته باشد . یک فرد با خودکاملا" رشد یافته ،شایستگی احراز موقعیت‌ها را در یک جامعه در حال تحول دارد ، چنین فردی می‌تواند ، مورد انتظار و توقع اجتماعی نیز واقع شود .

نقش

نقش، عبارت از انتظاراتی است که از دارنده یک مقام و موقعیت معین می‌توان داشت . چنان که قبلا" اشاره کردیم ، دانشجویان با موقعیت مرکزی خود با افرادی که موقعیت‌های متقابل و مختلفی را در سیستم اجتماعی اشغال کرده‌اند ، مرتبط هستند . هر یک از استادان ، متصدیان کتابخانه و غیره انتظاراتی از دانشجو دارند . افرادی که در موقعیت‌های متقابل هستند از فردی که دارای موقعیت مرکزی است ، انتظارات و توقعاتی دارند (Gross, 1958) . نقش دانشجو عبارت از کلیه انتظاراتی است که همه افراددارای موقعیت‌های متقابل ، از او دارند . همچنین دانشجو ، متقابلا" انتظارات و توقعاتی‌از دیگران دارد . به منظور درک کامل معنی نقش ، بهتر است که تفاوت بین روابط نقشها و مجموعه نقش ، مورد مطالعه قرار گیرد .

روابط نقشها : روابط نقشها مفهومی است که جامعه شناسان از آن برای تشریح انتظاراتی استفاده می‌کنند که افراد به جهت اشغال موقعیت‌ها در یک سیستم اجتماعی ، از یکدیگر دارند . دانشجو،انتظار دارد که استاد در کلاس حاضر شود و درس بدهد و سپس امتحان کند . هم چنین دانش و اطلاعات زیادی درباره موضوعی که درس می‌دهد ، داشته‌باشد . یک استادانتظاردارد که دانشجویان ،به سخنان او گوش دهند ،در بحث‌های کلاس شرکت کنند،یاد داشت بردارند ،امتحان را بگذرانند و ادب و احترام را درباره او رعایت‌کنند . بنابراین روابط نقشهابه انتظاراتی مربوط است‌که افراد یک موقعیت مرکزی از افرادی‌دارند که دارای موقعیت‌های متقابل هستند (Gross, 1958)٠

مجموعه نقش : مجموعه نقش،عبارت از تعداد پیچیده‌ای از انتظارات است که ازدارنده پایگاه اجتماعی می‌توان داشت . مجموعه نقش یک دانشجو نه فقط شامل انتظاراتی است‌که استادان از او دارند ،بلکه انتظارات هر فرد دیگری را شامل می‌گردد که با او رابطه‌دارد . اهمیت‌مفهوم مجموعه نقش در آن است که فرد با اشغال پایگاه معینی ،در معرض انتظارات متفاوت ، ولی متناسب با آن پایگاه ، در یک زمان قرار می‌گیرد . به منظور گرفتن و قبول نقشهای مختلفی که نتیجهٔ انتظارات دیگران است ، فرد باید دارای خود اجتماعی رشد یافته‌ای باشد . فرد در مرحله بازی فردی (براساس نظریه "مید") فقط می‌تواند ،روابط

نقشها را ادراک کند ، ولی قادر نیست که مجموعه‌ای از نقشهای سازمان یافته را ایفا نماید ، زیرا وجود مجموعه نقش ، مستلزم ایجاد سازمانی است که روابط میان نقشهای متفاوت یک فرد را تنظیم کند .

ضمانت‌های اجرائی (Sanctions)

همهٔ دارندگان موقعیت‌ها ، انتظارات متقابلی از یکدیگر دارند . هر چند مردم در واقع با توجه به این انتظارات ، زندگی می‌کنند ، ولی برآورده شدن این انتظارات کاملاً قطعی و تضمین شده نیست . مسؤولین کتابخانه ، انتظار دارند که دانشجویان کتابها را به موقع به کتابخانه برگردانند (در حالی که ممکن است عکس این را پیش بینی کنند) . این انتظار ، برای تضمین این که دانشجویان کتاب را به موقع تحویل دهند ، کافی نیست . بنابراین ممکن است کتابداران برای تحقق انتظاراتشان ، ضمانت‌های اجرائی بکار برند . ضمانت اجراء ، عبارت از پاداش یا جریمه‌ای است که بوسیله فردی که دارای موقعیت متقابل است ، به فردی که دارای موقعیت مرکزی است داده و تحمیل می‌شود . پاداش ، یک ضمانت اجرائی مثبت و تنبیه یک ضمانت اجرائی منفی است . برای مثال یک استاد انتظار دارد که دانشجویان از موضوع مورد بحث ، به اندازه کافی معلومات کسب کنند . این انتظار به تنهائی کافی نیست که یادگیری دانشجویان را تضمین کند . استاد باید هم چنین برای امتحانات پاداش (نمره خوب) و تنبیه (نمره بد) تعیین نماید ، تا بتواند احتمال برآورده شدن انتظاراتش را به حداکثر برساند .

خود و نقشهای اجتماعی

اگر به عقب برگردید و نگاهی به تست خود شناسی (T.S.T.) ، خودتان بیندازید ، خواهید دید که شما موقعیت‌های زیادی را دارا هستید و نقشهای بسیاری را در سیستمهای مختلف اجتماعی ایفاء می‌کنید . هر کدام از موقعیت‌هائی که شما اشغال کرده‌اید ، دارای انتظاراتی است که شما باید آنها را برآورده سازید . در دانشکده یا دانشگاه ، شما موقعیت یک دانشجو را اشغال کرده‌اید و احتمالاً " از شما انتظار دارند که فرم‌های مخصوص را پرکنید ، نام نویسی نمائید ، در کلاس درس حاضر شوید ، وقت خود را صرف مطالعه نمائید و امتحانات را بگذرانید . همچنین شما عضو یک خانواده هستید و مسؤولیتهائی در قبال والدین و احتمالاً " خواهر و برادرتان دارید . همین طور ممکن است از شما انتظار داشته باشند که در جشن تولدی شرکت کنید ، برای گذراندن تعطیلات به زادگاه یا محل سکونت والدین خود بروید و برای خویشاوندان و دوستان نامه بنویسید ، زیرا برای هر موقعیتی که شما اشغال کرده‌اید ، مردم انتظار دارند که نقش معینی را ایفاء کنید .

ایفاء نقش و برآورده ساختن کلیه انتظاراتی که در نتیجه اشغال موقعیتهای مختلف اجتماعی برعهده دارید ، به نظر بسیار مشکل می‌رسد و شاید تعجب کنید که چطور ممکن است کلیه انتظاراتی را که دیگران از شما دارند ،برآورده سازید . در واقع این امکان وجود ندارد که شما بتوانید تمام انتظارات اطرافیانتان را به موقع برآورده کنید . گاهی اوضاع ایجاب می‌کند که شما ،یکی از انتظارات را بردیگری ترجیح داده و فقط آن را عملی سازید . جامعه شناسان این چنین وضعیتی را ستیز نقش می‌نامند .

ستیز نقش (Role Conflict)

ستیز نقش ، نوعی تضاد و تناقض میان دو یا چند نقش است . هنگامی که یک فرد در موقعیتی قرار می‌گیرد که دریک زمان معین باید چند انتظار را برآورده کند و قادر به انجام تمام آنها نباشد ، او فقط می‌تواند یکی یا برخی از انتظارات را تحقق بخشیده و از بقیه صرف نظر نماید . ستیز نقش ، ممکن است به علت انتظارات نامناسب و ناهماهنگ بروز کند . در این مورد می‌توان دانشجوئی را مثال آورد که دو درس مورد نظرش دریک ساعت تشکیل می‌شود . البته او نمی‌تواند در هر دو کلاس حاضر باشد در حالی که از او انتظار می‌رودکه در هر دوکلاس نیزشرکت کند .ستیز نقش ممکن است وقتی بوجود آید که انتظارات دو موقعیت ، با یکدیگر متناقض و یا متضاد باشند . مثلا" می‌توان به دانشجوئی اشاره‌کرد که در یک زمان معین علاوه بر خواندن درس و آماده شدن برای امتحان ،باید درفعالیتهای اجتماعی مورد نظر خود نیز شرکت نماید . در چنین شرایطی ستیز نقش بوجود می‌آید و فرد باید با انتخاب خود ، یکی را بردیگری ترجیح دهد .

حل و رفع ستیز نقش

برای حل و رفع ستیز میان نقشها می‌توان تکنیکهای مختلفی را به کار برد . یکی از این روشها ،رعایت حق تقدم و اولویت است .مثلا" دانشجویی که دو درس مورد علاقه‌اش بایکدیگر برخورد پیداکرده‌اند ،ممکن است تصمیم بگیرد ، یکی از آنها را که اهمیت کمتری دارد ،حذف کند . همچنین ممکن است که فرد از طریق سازش راه حلی پیدا نماید ،مثلا" دانشجوئی که خواندن درس و فعالیتهای اجتماعی او همزمان است ، تصمیم بگیرد که به مجمع مورد نظر برود ، ولی بلافاصله پس از اتمام جلسه به منزل برگردد و خود را برای امتحان آماده نماید .امکان سوم این است که فرد ،نقشهای مختلفی راکه منشاء ستیزهستند ، با هم تلفیق و ترکیب نماید ، مثلا" اگر فردی بوسیله یکی از دوستانش به سینما دعوت شده باشد و در همان شب ، کلاس درس جامعه شناسی نیز داشته باشد ، امکان دارد که تمام افراد کلاس را برای دیدن فیلم دعوت کند و مدعی شود که این فیلم به درس جامعه شناسی مربوط است .مطالعهٔ ستیز میان نقشها این مسا له‌را بوجود می‌آورد که مردم همیشه

آن چه را که از آنها انتظار می‌رود ، انجام نمی‌دهند و در نتیجه بعضی از انتظارات بر- آورده نشده و در نتیجه دو گونه نقش ، یکی نقش مورد انتظار و دیگر نقش رفتاری بوجود می‌آید .

نقش رفتاری و نقش مورد انتظار

نقش مورد انتظار خاطر نشان می‌سازد که دارنده پایگاه اجتماعی معین ، چگونه‌باید رفتارکند . در صورتی که‌نقش رفتاری نشان می‌دهدکه‌یک فرد در یک پایگاه اجتماعی‌مشخص واقعا" چگونه رفتار می‌نماید . دو فرد که دارای یک موقعیت هستند ، ممکن است نقش‌خود را به گونه‌ای متفاوتی ایفاءکنند . برای مثال ، یک دانشجو ممکن است سرکلاس حاضرشود ، یاد داشت بردارد و درس بخواند ، ولی دانشجوی دیگری ممکن است مرتب سرکلاس حاضر نشود و درس نخواند ،آنها هر دو دانشجوهستند وبایدانتظارات‌یکسانی‌رابرآورده سازند ، ولی رفتار آنها کاملا" متفاوت می‌باشد .

هم چنین ممکن است ، نقشهای مختلف برای افراد ، درجات متفاوتی از تعلـق و درگیری را بوجود آورد . " ساربین " (Sarbin, 1966) ، برای توجیه این موضوع به‌وجود حد و بعد ارگانیزم در نقش رفتاری اشاره می‌کند و آن را عبارت از ظرفیتی می‌داند که هر فرد برای ایفاء نقشهای معینی دارد . اگر تمام نقشها دارای یک ظرفیت ومیزان درگیـری بودند ،دیری نمی‌گذشت‌که مردم‌خسته شده‌و از پا در می‌آمدند . در هر جامعه‌ای ،نقشهائی که‌به افراد داده‌می‌شود ،بایدبراساس میزان درگیری استوار باشد که ارگانیزم فرد ،می‌تواند تحمل کند .

"ساربین"نقشهارا براساس چگونگی میزان‌درگیری‌اورگانیزم‌که‌هر نقش به آن احتیاج دارد ، به هفت سطح تقسیم می‌کند . در پائین‌ترین سطح ، بین نقش و خـود یا فـرد ، تفاوت وفاصله فاحشی وجود دارد . در این سطح ،حداقل درگیری و اندکی کوشش وتوجه ، ایفاء نقش را ممکن می‌سازد . مثالی از نقش ایفاء شده در این سطح ، خریـدار رهگـذر (Casual Shopper) ، است که در حین ایفاء این نقش ، به سایر کارها و نقشهای خـود می‌اندیشد . دومین سطحی که " ساربین"تشخیص می‌دهد ، نقش نمایشی (Dramatic) ، است که با اعمال مکانیکی درگیر است . کارمندی که سعی فراوان برای جلب رضایت رئیس خود می‌کند ، در این سطح قرار گرفته است . این فرد بیشتر از یک خریدار رهگذردرگیری دارد ولی هنوز بین خود و نقش‌او اختلاف فاحشی موجود است . در سطح سوم ، اعمـال نمایشی هنوز اتفاق‌می‌افتد ،اما شدت درگیری فرد با نقشی که ایفا می‌کند ، بسیارافزایش می‌یابد .هنرپیشه‌ای که رل موردنظرش را بدست‌آورده ، در این سطح قرار دارد . در سطح چهارم ، فرد خود را کاملا" در نقش واگدار شده قرار می‌دهد ، مانند فردی که در حالت هیپنوتیزم‌است و آنچه راکه به او می‌گویند ، عمل می‌کند . در این حالت حتی‌فردمی‌تواند ،

بر اثر تلقین یک وعده غذای خیالی بخورد . در سطح پنجم ، می‌توان به عنوان نمونه از حالت هیستریک نام برد . در این حالت ، فرد تحت تاثیر یک کارکرد عضوی نامناسب قرار دارد . در این سطح ،خود و نقش از هم مجزا نیستند و فرد به شدت درگیر ایفاء نقش می‌باشد . سطح ششم ، نقشهائی را در برمی‌گیرد که در آن درگیری اورگاسیرم با هیجان شدید و لذت همراه است . مثلا" فرد به هنگام ارضاء جنسی و یا در جریان یک تجربه جادوئی و اسرارآمیز به ایفاء نقشی می‌پردازد که همراه با حداکثر درگیری است ،امادراین نقشها تجربه از ثبات و دوام برخوردار نبوده ، پس از رسیدن به نقطهٔ اوج فروکش کرده‌و سپس فرد را به حالت تعادل باز می‌گرداند .آخرین سطح از درگیری اورگاسیرم ، ممکن است تغییر ناپذیر باشد . این وضعیت موجب درگیری کامل خود با نقش می‌گردد . این سطح، مانند حالتی است که غالبا" برای فرد جادو شده تصور می شود . در چنین شرایطی فرد ممکن است ،در نقشی ظاهرشود که هیچ گونه جدائی بین خود و نقش برای او وجودنداشته باشد .

نقشهای مختلف ، برای افرادی که آنها را ایفاء می‌کنند ، درجات متفاوتی از درگیری را بوجود می‌آورد .همچنین یک نقش معین ، مانند نقش دانشجو برای فردی که آن را ایفاء می‌کند ، مستلزم درجات متفاوتی از درگیری است . تاکنون ما درباره موقعیت‌هائی بحث کردیم که مردم با نقش خود ارتباط دلپذیر و مثبتی داشته و در برخورد با نقشهای خود ، جدی و علاقمند هستند . از طرف دیگر ، ممکن است فردی عمدا" از ایفاء نقش معینی اجتناب کند و تعهدات و انتظارات مربوط به آن نقش را انجام ندهد . جامعه شناسان این پدیده را فاصله نقش و یا شکاف می‌نامند .

فاصله نقش (Role Distance)

افرادی که حداقل قسمتی از هویت خود را از طریق نقش معینی ادراک کرده‌اند ،سعی می‌کنند ، انتظارات مربوط به آن نقش را تا سرحد امکان و به نحو مطلوب برآورده سازند. "گافمن" (Goffman, 1961) با ارائه‌مثالی در موردچرخ و فلک نشان می دهدکه چگونه افراد نقشها را به صورت متفاوت می‌پذیرند . برای یک کودک سه یا چهار ساله ، سوار شدن بر چرخ و فلک ، نوعی مبارزه و اظهار وجود کردن است . دیده می‌شود که کودک ، مشتاقانه نقش سوارشدن بر چرخ و فلک‌را با کوشش و جدیتی فراوان ایفاء می‌کند. در حالی‌که‌کودک دوازده‌ساله این نقش را جدی نمی‌گیرد . هنگامی که او سوار چرخ و فلک می‌شود ، کوشش می‌کند که عدم پذیرش نقش را به صور مختلف نشان دهد . او مرتب وقت تلف کرده و به دستگاه لگد می‌زند که تندتر برود ، خود را کسل نشان داده وانمود می‌کند که حوصله‌اش سررفته و یا کارهای دیگری انجام می‌دهد تا نشان دهد که این نقش برای او عادی و بی اهمیت‌است .فاصله نقش مفهومی است که از تفاوت میان فرد و نقشی که ایفاء می‌کند ،خبر

می‌دهد . البته فاصله نقش ، منحصر به نقشهای کودکان نیست . دانشجوئی که هنگام امتحان می‌لرزد و ورزشکاری که در میدان ورزش تظاهر می‌کند که کارش آسان است ، همگی شواهدی برای نشان دادن فاصله نقش هستند .

موقعیت‌های پایدار و ناپایدار

میزان درگیری فرد ، با یک نقش معین تا اندازه‌ای به دوام و ثبات آن نقش بستگی دارد . یک نقش ممکن است برای فردی فقط چند دقیقه طول بکشد و یا تاپایان عمر ادامه یابد . همه ما در طول زندگی مرتبا" موقعیت‌هاو پایگاههائی را اشغال کرده و از دست می‌دهیم . بعضی از موقعیت‌هائی که بدست می‌آوریم و برخی از نقشهائی که ایفامی‌کنیم ، ممکن است برای ماکمتر جالب باشند ، ولی بعضی از نقشها در تشکیل و تغییر هویت‌خود در ما اساسی و ضروری هستند .

با توجه به دوام نقش ، می‌توان از دو گونه موقعیت ، یکی پایدار و دیگری ناپایدار سخن گفت .موقعیتی ناپایدار گفته‌می‌شود که برای مدت کوتاهی بوسیله فرد اشغال گردد . نقشهای‌یک کودک چهار ساله ، یک مشتری و دانشجوئی که تازه به دانشکده وارد شده ، از مثالهای نقش ناپایدار به شمار می‌روند . مابیشتر اوقات با این نوع موقعیت‌های ناپایدار سروکار داریم ، ولی موقعیتی پایدار است که یک فرد آن را تقریبا" برای تمام عمر اشغال کند . هر چند که امکان دارد موقعیتهای ناپایدار در ترکیب و تشخیص ماهیت خوداهمیت داشته باشند ،اما معمولا "موقعیت‌های پایدار اهمیت‌بیشتری در شکل دادن به خوددارند . جنس و نژاد ، پایگاههای پایدار محسوب می‌شوند . یک دختر ازدوران‌کودکی‌می‌آموزدکه دختر است و افراد و جامعه از او به عنوان یک دختر انتظاراتی دارند . این انتظارات که از دوام نسبی برخوردار است ،موجب می‌شودکه یک دختر نقش جنسی خود را بپذیرد ، هر چند نقشهای دیگری که به نقش جنسی او مرتبط هستند ، تغییر یابند .

هرموقعیتی که فرد اشغال می‌کند ، به تشکیل و تغییر تصور و تصویری که او از خود دارد ، کمک می‌کند . در هر کدام از این موقعیتها فرد با دیگران در یک سیستم روابط اجتماعی مرتبط‌است . همه افراد از هم انتظاراتی دارند و به یکدیگر کمک می‌کنند تا هر فرد خود را بهتر بشناسد و بداند که کیست .افراد در مسیر جامعه حرکت می‌کنند و جامعه نیز به راه آنها می‌رود . نقش ، بر اساس و مبنای انتظارات بنا می‌شود . همان گونه که گروه نیز از نقشهای اجتماعی بوجود میآید .بنابراین در فصل بعد ، ساخت و ماهیت‌گروه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

فصل هشتم

ماهیت، ساخت و انواع گروه

فصل هشتم

ماهیت، ساخت و انواع گروه

در یک روز تعطیل، زنجیری از اتومبیل‌های شخصی، تعدادی پسر بچه را در اردوگاه "روورینگ ریور" (Roaring River)، پیاده کردند. پسران از مناطق مختلف آمده و تقریباً همه با یکدیگر بیگانه بودند. آنها باید خود را برای دو هفته اقامت در اردوگاه آماده می‌کردند. چادرهائی برپاداشتند و در هر چادری پانزده پسر بچه و یک سرپرست سکونت گزیدند. ساکنین هر چادر دارای نامی، مانند خرسها، گرگها و مارهای کبرا بودند. هر گروه برنامه ویژه‌ای ترتیب دادند و به تشکیل تیم‌های ورزشی پرداختند و خود را برای مسابقه با ساکنین چادرهای دیگر آماده کردند. در هر چادر، برخی از پسرها محبوبیت زیادتر و درنتیجه قدرت و حیثیت بیشتری کسب کرده بودند، ولی بعضی دیگر کمتر مورد توجه قرار می‌گرفتند و یک یا دونفر نیز از نظر دیگران نچسب و منفور بودند. بعد از چند روز، ساکنین هر چادر، گروههای متشکلی را بوجود آوردند و برای رفع نیازهای مشترک گروه خودمسؤولیتهائی راقبول کردند. آنها از این که خرس، گرگ و مار کبرا لقب‌گرفته‌اند، مغروربودند، امانسبت‌به‌سایر چادرهااحساساتی منفی و رفتاری‌کلیشه‌ای (Stereotype)، داشتند، مانند این که خرس ها دروغگو و متقلب و گرگها بچه ننه هستند. همچنین‌در هیچ یکار چادرها فقط یک گروه که شامل هر پانزده پسر بچه باشد، وجود نداشت، بلکه جرگه‌های (Cliques)، داخلی مختلفی تشکیل شده بود. بعضی از این جرگه‌ها نمایانگر عضویت‌پسرها در گروههائی بودکه در خارج ازمحیط اردوگاه‌نیز وجود داشت، مثلاً "پسران سیاه پوست یا سفید پوست، کاتولیک یا پروتستان، به تشکیل گروههای متمایزی تمایل شان می‌دادند. گاهی اوقات این موضوع به تضاد و ستیز داخلی نیز منجر می‌شد، اما معمولاً" هنگامی که گروه، با چادرهای دیگر درگیری و اختلاف پیدا می‌کرد، تفاوتها و ستیزهای داخلی موقتاً نادیده انگاشته می‌شد.

مطالعه گروه

در این اردو، بیشتر جنبه‌های اساسی و مهمی که منجر به تشکیل و رشد گروههای اجتماعی می‌گردد، دیده می‌شود. وقتی جامعه شناسان درباره گروه صحبت می‌کنند، منظور آنهاتعدادی از افرادنیست که برحسب اتفاق در یک زمان و مکان گرد هم آمده‌اند. مردم، در مکالمات روز مره معمولاً" از افرادی به‌عنوان گروه یاد می‌کنند که مثلاً" منتظر عبور از چهار راه بوده، یا مسافر هواپیما می‌باشند و یا در یک تئاتر حضور یافته‌اند. درصورتی‌که

جامعه شناسان ، چنین گرد هم آئی را جمع (Collectivity) و یا انبوه (Aggregate) ، می خوانند. همچنین مردم ، مفهوم گروه را وقتی بکار می برند که از افرادی با خصوصیات مشترک مانند مردان ، دانشجویان دانشگاه و یا فروشندگان تشکیل شده باشد ، جامعه‌شناسان آن‌ها را دسته (Category) ، می‌نامند .

جامعه شناسان ، مفهوم گروه را درباره جمعی از مردم بکار می‌برند که درگیر برخی از الگوهای سازمان یافته و تکراری کنش متقابل باشند . گروه ، شامل مجموعه‌ای از نقش‌ها و هنجارها است . علاوه بر آن ، هر گروه ، برای تحقق هدفهای مشخصی تشکیل گردیده است و به علت وجود هدفهای مشترک و کنش متقابل تکراری ، احساس تعلق و وابستگی و سرحمیت و بستگی (Solidarity) ، میان اعضاء گروه بوجود می‌آید. بنابراین گروه دارای ویژگیها و چار چوبی است که اعضای گروه را از سایرین متمایز می‌سازد. جامعه شناسان هنگامی جمعی از مردم را گروه می‌نامند که دارای هویت جمعی و هدفهای مشترک باشند .

اهمیت گـــروه

مردم ، بیشتر اوقات خود را در گروهها و نقاطی مانند محل کار ، مدرسه ، زمین بازی و خانه می‌گذرانند . گروه ، ابتدائی‌ترین واحد زندگی اجتماعی است ، گروه به این دلیل اجتماعی می‌باشد که بیش از یک فرد را در برمی‌گیرد و به این جهت ابتدائی است که به سادگی و سهولت تشکیل شده و اعضای آن بیش از واحدهای بزرگتر اجتماعی (مانند سازمانها) ، دارای کنش متقابل رو در رو می‌باشند . بنابراین برای آن‌که از چگونگی عمل و طرز کار داخلی واحدهای بزرگ اجتماعی نیز آگاه شویم ، لازم است که ساخت و کارکرد گروه را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم .

همان طور که در فصول گذشته بیان شد ، وجود گروه ، نه تنها به خاطر بقای انسان ، بلکه برای اجتماعی شدن بشر نیز ضروری است . در فصل هفتم ، اشاره کردیم که هویت افراد بوسیله نقش‌هائی که ایفا می‌کنند ، شکل می‌گیرد و خارج از گروه ، این نقش‌ها بی‌معنی خواهد بود . مثلاً" نقش پدر خارج از مفهوم خانواده ، معنائی ندارد . همچنین سایر مفاهیم مهم و اساسی جامعه شناسی ، مانند هنجارها ، رسوم و حتی فرهنگ ، اگر به ویژگیهای گروه اطلاق نشوند ، بی‌معنی و تهی خواهند بود . بنابراین جامعه شناسان برای شناخت و درک جامعه ، راهی غیر از مطالعه گروه ندارند .

گروه چگونه مورد مطالعه قرار می‌گیرد ؟

مطالعات و تحقیقات جامعه شناسان درباره گروه ، متاثر از مردم شناسی و نیز تحت تاثیر روانشناسی تجربی است . یکی از روشهائی که جامعه‌شناسان برای پژوهش درباره گروهها بکار می‌برند ، مشاهده آنها در شکل و بنیاد طبیعی و مانند روشی است که مردم شناسان

به طور سیستماتیک و منظم، زندگی روستائی و قبیله‌ای را مورد مشاهده ومطالعه قرار می‌دهند.
"جان لوفلند" (فردی که تحقیقاتش در فصل دوم مطرح شد)، این روش را برای مطالعه گروه "معارف الهی" بکار برد. این روش دارای این امتیاز است که رفتار را در شرایط طبیعی، مورد مطالعه قرار می‌دهد. از طرف دیگر، این روش معایب و محدودیتهائی نیز دارد، زیرا نمی‌تواند متغیرها را دست کاری و یا کنترل نماید. "لوفلند" نمی‌توانست افرادی راکه با گروه "معارف الهی" تماس برقرار می‌کردند، تعیین نماید و یا از گروه بخواهد که تاکتیکهای تبلیغ و انتشار عقاید را به دلخواه او و برای مطالعه جامعه شناسانه تغییر دهند. همچنین مطالعه و تحقیق با استفاده از روش مشاهده بی‌نهایت وقت‌گیربوده و تعدادافراد موردمشاهده‌بسیارمحدود می‌باشد. در نتیجه جامعه شناسان، غالبا" پژوهش از طریق روش بررسی را جانشین مشاهده مستقیم گروهها می‌کنند. برای استفاده از روش بررسی، از اعضاء گروه می‌خواهند که هر یک مشاهده‌گر خود باشند. مثلا" از اعضای‌گروه سئوال می‌شودکه به چه افرادی علاقمندند، یا باکدام یک از اعضاء گروه معاشرت می‌کنند ویاچه فردی را رهبر گروه‌می‌دانند، اما جامعه‌شناسان‌علاقمندند که‌بیشتر دربارهٔفرایندهای گروه، یعنی آنچه را که معمولا" اعضاء نمی‌خواهند، یا نمی‌توانند دقیقا" گزارش دهند، اطلاع و آگاهی بدست آورند.

برخلاف سازمان‌ها یا به طور کلی تمام جامعه، گروه ممکن است به اندازه‌ای کوچک باشد که بتوان آن را به آزمایشگاه آورد. بسیاری از فعالیتها و مطالعات جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی، وقف چنین مطالعات آزمایشگاهی می‌گردد که معمولا" مطالعه وتجربه وتحلیل گروههای کوچک، نامیده می‌شود. برای بدست آوردن اطلاعات دقیقی از وقایع و رویدادها غالبا" از تجهیزاتی‌مانندآئینه‌های یک‌طرفه استفاده می‌شود. درچنین‌مطالعاتی ممکن است آزمایش گر ماهیت، وظایف و فعالیتها ونیز موقعیت، شرایط و یا ترکیب گروه‌را دست‌کاری و به میل خود تغییر دهد. زیرا پژوهشگر می‌خواهد، رشد و توسعه روابط میان اعضاء گروه و تغییرات آنها، چگونگی رفتار هر فرد تحت تاثیر عوامل مختلف و چگونگی انجام وظایف، فعالیتها و هدفهای‌گروه را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهد، اما‌این‌سئوال هم چنان باقی است‌که آیا جامعه شناس می‌تواند، دانش خود را دربارهٔگروهی که درشرایط آزمایشگاهی موردمطالعه‌وتحقیق قرارداده‌است، به‌رفتارگروه‌هادرزندگی‌واقعی‌اجتماعی‌مرتبط سازد وآنرا تعمیم دهد؟

برخی از محققین، عناصر و ارکان روشهای مشاهده مستقیم و تجربیات آزمایشگاهی را در یکدیگر ادغام کرده و روشی را بوجود آورده‌اند که‌آن را تجربه حوزه‌ای (Field Experiment) می‌نامند. برای مطالعه در شرایط طبیعی، گروههای اجتماعی بوسیله عوامل‌معین و مشخص دست کاری‌میشوند ونتیجه آن‌مشاهـده‌و ثبت‌میگـردد. مطالعات "مظفر و کارولین شریف" (Muzafar and Carolyn Sherif, 1953) درباره اردوگاه پسران که به آن اشاره شد، بر اساس تجربیات حوزه‌ای استوار است. آنها تحقیق دربـاره

گروههای اجتماعی را در یک اردوگاه واقعی انجام دادند و فعالیتهای پسران را به طور منظم و سیستماتیک تحت تاثیر عوامل مورد نظر خود قرار داده ، واکنش ها وتغییرات آنها رامطالعه و تحقیق نمودند و در نتیجه از روش مشاهده مستقیم نیز استفاده کردند . متاسفانه کاربرد این روش برای مطالعه گروهها کم است زیرا دست کاری و تغییر بسیاری از گروههای اجتماعی ، به منظور مطالعه و تحقیق علمی ، بنابر دلائل اخلاقی یا عملی امکان پذیر نمی باشد . به همین جهت غالبا " باید یکی از دو روش ، یعنی مشاهده مستقیم و یا تجربیات حوزه‌ای را مورد استفاده قرار داد .

درباره علت و چگونگی مطالعه گروه قبلا " توضیح دادیم . اکنون باید بدانیم که نظر جامعه شناسان درباره گروه چیست . اولین قسمت این فصل ، به تحقیق ومطالعه انواع گروه اختصاص دارد . همچنین جامعه شناسان چگونگی ایجاد ، شکل‌گیری ، استمرار و پیوستگی گروه و تاثیرآن بررفتارفرد را مورد مطالعه قرارداده وبه آگاهی‌های چشم‌گیری دست یافته‌اند .

انـــــــواع گروه

گروههای نخستین و دومین

مفهوم گروه نخستین برای اولین بار در اوائل این قرن توسط جامعه شناس امریکائی "چارلز هورتن کولی " بکار برده شد . هر چند روابط میان انسانها نزدیک و در عین‌حال غیر شخصی (Impersonal)، است ، اما بعضی از این روابط ، نسبت به سایر روابط، نزدیکتر و صمیمانه‌تر می‌باشد . "کولی " ، گروهی را که این گونه روابط برآنها حاکم‌است ، گروه‌نخستین می‌خواند . به اعتقاد "کولی " ،گروه نخستین ، گروهی است که اعضاءآن‌دارای روابط صمیمانه و نزدیکی با یکدیگر می‌باشند . چنین گروههائی به دلایلی چند ، نخستین هستند . مهمترین دلیل این است‌که گروههای نخستین درشکل دادن‌به جامعه‌و ایده‌آلهای افراد ، نقشی اصلی و اساسی ایفاء می‌کنند و در نتیجه ، اعضاء به میزان قابل ملاحظه‌ای‌با گروه همانندی دارند . همان طور که " کولی " بیان نموده ، وقتی افراد به طور طبیعی و عادی‌گروه خود را "ما "می‌خوانند ، احتمالا " به یک گروه نخستین اشاره می‌کنند . "کولی " در تعریف‌و بیان علت‌بقاء گروههای نخستین ، به اهمیت کنش‌رو یـــا رو تاکید فراوان‌کرده است . به طوری که " کینگزلی دیـــویس " (Kingsley Davis, 1949)، اشـــاره می‌کـــند ، ممکن است میان اعضاء یک گروه،روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای وجود داشته باشد ، ولی به دلایلی نوع تماس و ارتباط آنها کم ، محدود و غیر مستقیم باشد (مانند اعضاء یـــک خانواده که از نظر جغرافیایی در نقاط پراکنده‌ای زندگی می‌کنند) . همچنین در بعضـــی موارد باوجود آن که تماس به صورت‌رو یـــاروست ،ولی کاملا "غیر شخصی می‌باشد . (مانند روابط بین زن روسپی و مشتریان) .

"دیویس" سه شرط مبرکی را برای گروههای نخستین پیشنهاد می‌کند: نزدیکی جغرافیائی، تعداد کم اعضاء و استمرار. به علاوه، باید در روابط میان اعضاء گروههای نخستین عواطف و احساسات عمیقی موجود باشد (Davis, 1949). برخی از گروههای نخستین عبارتند از خانواده، بچه‌های محل، گروههای یاری و انجمن های اجتماعی. واضح است که چنین گروههائی تاثیرقابل ملاحظه‌ای بر زندگی ما دارند. آنها اولین مکان برای اجتماعی شدن افراد، صحنه زندگی خصوصی و منشاء اساسی شناخت هویت هر فرد بشمار می‌روند.

هرچند وجودگروههای نخستین برای شناخت و هویت فرد، اساسی است، اما زندگی ما بیشتر درگروههائی می‌گذرد که فاقد نزدیکی و صمیمیت زیاد می‌باشد. گروههائی که در آن روابط اعضاء جنبه غیر شخصی دارد، گروههای دومین، خوانده می‌شوند. درگروههای دومین فقط قسمتی از نیرو، وفاداری و احساسات فرد درگیر روابط میان اعضاء گروه می‌شود. دراین گروهها روابط، بیشتر براساس حسابگری و رفتار کلیشه‌ای و سودجوئی استوار است. تمایل ما به شرکت در این گروهها بیشتر، برای ارضاء امیال و نیازهای ما است، نه به سبب معنی، اعتبار و ارزشی که آنها برای ما دارند. گروههای شغلی که اعضاء آن درخارج از محل کار، یکدیگر راملاقات نمی‌کنند، هم چنین سازمانهای اداری وکلاس های دانشگاهی، نمونه‌هائی از گروههای دومین هستند.

بعضی اوقات می‌توان گروههای دومین را برای مدت کوتاهی به‌صورت گروههای نخستین در آورد. مثلا"، یک گروه کار ممکن است، هنگام اعتصاب تبدیل به گروه نخستین شود بنابراین افرادی که به علت شرایط ویژه‌ای، مجبور به تماس نزدیک می‌شوند، می‌توانند به عنوان گروه نخستین بحساب آیند، اما زمانی که به شرائط ابتدائی و قبلی خود باز می‌گردند معمولا" نمی‌توانند، جنبه نخستین خود را حفظ کنند و در نتیجه به گروههای دومین تبدیل می‌شوند.

بایدبدانیم که عضو گروه نخستین یا دومین بودن، بستگی به کمیت و میزان روابط و نزدیکی اعضاء با یکدیگر دارد. زیرا اعضاء تمام گروهها نزدیکی و صمیمیتی با یکدیگر دارند ونیز در همه گروهها روابط تا حدودی غیر شخصی است (مثلا" همسران همه چیزرا به یکدیگر نمی‌گویند و تمام اصول و آداب را نیز نسبت به هم اجرا نمی‌کنند). در نتیجه گروههای موردنظر، باید از این جهت که بیشتر دارای شرایط و ویژگیهای گروههای نخستین یا دومین هستند، با یکدیگر مقایسه شوند.

<u>جامعه و اجتماع</u>: مدتها قبل از آن که "کولی" مفهوم گروه نخستین و دومین را مطرح نماید، جامعه شناسان اروپائی، چنین تمایزی را مورد توجه قرار داده بودند. آنها می‌خواستند، تغییر و انتقال جوامع بشری را از جوامع کوچک، ساده، روستایی وسنتی، به جوامع بزرگ، پیچیده، شهری و جدید، مورد مطالعه قرار دهند. در اواسط دهه ۱۸۸۰، "فردیناندتونیز" (Ferdinand Tonnies)، جهت بیان ویژگیهای این دو نوع

زندگی اجتماعی متفاوت ، مفهوم اجتماع یا گمین شافت ، (Gemeinschaft) و جامعه یا گزل شافت (Gesellschaft)، را بکار برد . برای این که چنین تغییر و انتقالی را درک کنیم ، لازم است ، اختلافات اساسی بین جوامع گذشته و امروز را مورد تحقیق و مطالعه قرار دهیم . به نظر " تونیز " ، اجتماع (گمین شافت) ، محیط زندگی قدیمی روستایی و دهقانی است . یکپارچگی این واحد اجتماعی ، براساس هنجارها و ارزشهای مشترکی که به وسیله اعضاء آن پاسداری می‌شود ، سازمان می‌یابد . آنها خود را " ما " می‌نامند . افراد ، به اجتماع (گمین شافت) ، ملحق نمی‌شوند ، بلکه در آن بدنیا می‌آیند و هستی می‌یابند . رشته‌ها و روابط اجتماعی انتخاب نمی‌شوند ، بلکه بوسیله شرایط و اوضاع شکل می‌گیرند .

درجامعه (گزل شافت) ، منافع و علائق فردی مطرح است ، توافق کمی درهنجارها و ارزشها به چشم می‌خورد و سر سپردگی و تعهد نسبت به اعضاء گروه بسیار کم و محدود است . تغییر ، پدیده‌ای دائمی است . سنتها و رسوم براین اساس که آیا عاقلانه ، مؤثر و کارآمد هستند ، مورد سئوال و تردید قرار می‌گیرند . به اعتقاد "تونیز" ، جامعه ، توده‌ای از افراد با پیوستگی ناچیز است که در آن هر فرد کوشش می‌کند ، منافع خود را هرچه‌بیشتر افزایش دهد . برطبق‌نظر "تونیز" ، جامعه ، باروابط پیچیده و دومین خود به تدریج‌جانشین اجتماع می‌شود . او آشکارا ابراز می‌کند که از این تغییر هراسان ، نگران و متأسف است .

نزدیک‌به صد سال بعد ، تغییراتی را که " تونیز " پیش بینی کرده بود ، اتفاق‌افتاد ، اما از نقطه نظر ما نتایج ، به آن درجه که او از آن می‌ترسید ، وحشتناک نبود . "تونیز" توانائی انسان را در ایجاد توافق بین گروههای نخستین و روابط افراد دریک جامعه‌بزرگ ، کمتربه حساب می‌آورد و نیز گرمی روابط در اجتماع را ایده‌آل تصور می‌کرد . هر چندجوامع مدرن امروزی ، به جنگلهای پر ازخودخواهی، تجاوز وعصیان تبدیل‌شده‌اند ، ولی مطالعات و تحقیقات دقیق تاریخی در باره زندگی اجتماعات قدیمی ، کوچک و سنتی نشان‌می‌دهند که‌زندگی درآنها با تجاوز وعصیان بیشتری‌همراه‌بوده‌است (Graham, Gurr, 1969).

<u>جوامع مقدس و مادی :</u> سومین کوشش برای تقسیم بندی تفاوت میان گروهها بوسیله "هوارد بکر" در سال ۱۹۵۰ انجام گرفت (Howard Becker, 1950)، اوبین جوامع‌مقدس و جوامع مادی ، تفاوت و تمایز قائل شد . جامعه مقدس ، به میزان زیادی ، تعریف "تونیز" از اجتماع (گمین شافت) را بخاطر می‌آورد ، اما " بکر " اساسا " علاقمند به سرسپردگی و ایمانی است‌که در این اجتماعات ، به سنتها و رسوم‌و به جنبه‌های اسرار آمیز و اعتقادات غیر تجربی و متافیزیکی وجود دارد . همچنین در نظر " بکر " ، جامعه (گزل شافت) ، معمولا " ، ولی نه همیشه ، به عنوان یک جامعه مادی تعریف شده است . آلمان نازی ، برطبق طبقه بندی "بکر" ، هم یک جامعه و هم یک جامعه مقدس (اجتماع) بود ، زیرا آلمان

جامعه‌ای مدرن و صنعتی ، با سرسپردگی و اعتقادی بسیار قوی به یک ایدئولوژی اسرار آمیز ، درباره برتری و سرنوشت نژاد ژرمن بود .

به عقیده "تونیز" ، تغییر و انتقال از اجتماع به جامعه ، قابل برگشت نیست ، ولی به اعتقاد "بکر" روند تاریخی ، از اجتماعات مقدس ، به جوامع مادی و از دین به علم بوده ، اما این روند قابل برگشت نیز می‌باشد . در واقع ، آنچه را که باید در دنیای مدرن از آن ترسید ، جامعه مقدس (نه اجتماع مقدس) است ، جامعه مادی که عواطف ، احساسات و سایر فضیلت های ویژه اجتماع مقدس را با توانایی گسترده صنعتی خود ترکیب می‌کند و آنرا می‌بلعد .

هم "تونیز" و هم "بکر" ، ایده اساسی مفاهیم گروههای نخستین و دومین را به‌عنوان مفاهیم‌کلی ، بکار گرفتند ، تا روند تاریخی را در مقیاس وسیع تجزیه و تحلیل کنند . همان طورکه درفصول بعدی خواهیم دید ، این مفاهیم ارزش زیادی در مطالعه تغییرات ودگرگونیهای اجتماعی دارند . مثلا" ، این تعاریف و تفاوتها به ویژه در فهم چگونگی تغییر و انتقال جوامع قبل از صنعتی ، به جوامع صنعتی ، مفید هستند و همچنین ممکن است ما را با انواع شکافهائی آگاه سازندکه بر اثر چنین تغییراتی در چگونگی روابط میان افراد بوجودخواهد آمد .

گروههای مرجع (Reference Group)

مفهوم گروههای مرجع در تجزیه و تحلیل‌های جامعه شناسی ، اهمیت فراوانی‌یافته است . این مفهوم ، شباهت زیادی به مفهوم گروههای نخستین دارد ، اما بین این‌گروه و گروههای نخستین تفاوتهائی نیز دیده می‌شود .

بسیاری از گروههای نخستین(البته‌نه همه‌آنها)گروههای مرجع‌هستند .گروههای دومین نیز می‌توانند گروه مرجع باشند . گروههای مرجع ، گروههائی هستند که مردم به منظور مقایسه و قضاوت درباره خود ، به آنها مراجعه می کنند . به عبارت دیگر ،افراد ، بر مبنای‌معیارها و ارزشهای گروههای مرجع ،خود را مورد ارزیابی قرار می‌دهند .هم‌چنین افراد ، رفتار خود را به صورت مثبت یا منفی ، در مسیر رفتار مورد قبول گروههای‌مرجع ، شکل می‌دهند . بنابراین مردم مجموعه‌ای از ارزشها ، معیارهای رفتار و حتی تصوری راکه از خود دارند ، از گروههای مرجع کسب می‌کنند (Shibutani, 1955).

معمولا" مردم رفتار خود را در جهت هنجارها و انتظارات گروههائی که‌در آن شرکت می‌کنند ، شکل نمی‌دهند . هم چنین افراد ممکن است برای ارضاء خواسته‌های گروههای دیگر ، انتظارات یک گروه را برآورده نسازند . در واقع ممکن است ، فردی یک گروه‌را به عنوان گروه مرجع بکار گیرد ، بدون آنکه عضو آن گروه باشد و فرد دیگری ، رفتارخود را براساس انتظارات گروهی شکل دهد که آرزومی‌کند روزی به آن تعلق پیدا کند مثلا" ممکن

است یک کارمند جوان بکوشد تا رفتار خود را مشابه با رفتار مدیر کل نماید . اگر گروههای مرجع فرد را بشناسیم ، بهتر می‌توانیم رفتار او را درک ، توصیف و پیش بینی کنیم .

گاهی اوقات ، افراد به همان اندازه که دارای گروههای مرجع مثبت هستند ، گروههای مرجع منفی نیز دارند . یعنی افراد از انجام اعمال و فعالیتهائی پرهیز می‌کنند که به نظر آنها متعلق به گروهی معین است و آنها باید خود را از آن دور نگهدارند . مثلاً جوانان ممکن است از شرکت در بعضی فعالیتها اجتناب کنند ، فقط به این دلیل که والدین آنها به این گونه فعالیتها می‌پردازند .

ساخت و فرایند گـــروه

تاکنون برخی از انواع گروه را مورد مطالعه قرار دادیم ، حال باید دید که در واقع گروهها چگونه عمل می‌کنند . بقیه این فصل را به چگونگی تشکیل گروه ، چگونگی ایجاد اتحاد و یکپارچگی گروه و این که گروه چگونه اعضاء خود را به رعایت و همنوائی با هنجارها و اعتقاد به ارزشهای گروه وادار می‌سازد می‌پردازیم . همچنین به مسائلی درباره رتبه‌بندی داخلی و سلسله مراتب و این که چگونه رهبری بوجود می‌آید ، چگونه باقی می‌ماند و چه رابطه‌ای بین انواع رهبری و انواع مختلف گروه وجود دارد ، اشاره خواهیم کرد وبالاخره انگاره‌های ارتباط بین اعضاء گروه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

بیشتر آنچه را که درباره گروه می‌دانیم ، نتیجه گردآوری تجاربی است که از گروههای کوچک در آزمایشگاه بدست آمده است . همان طور که قبلاً اشاره کردیم ، یکی از مسائلی که دانش جامعه شناسی با آن مواجه است ، محدودیت کار برد یافته‌های آزمایشگاهی در شرایط زندگی واقعی خارج از آزمایشگاه است . وقتی مطالعات و تحقیقات علمی بوسیله شواهدی در زندگی روزمره و طبیعی تایید می‌گردد ، اعتماد ما نسبت به درستی وکاربرد یافته‌های تجربی در خارج از آزمایشگاه افزایش می‌یابد . هم چنین اگر مدارک و شواهد لازم بـرای تایید یافته‌های آزمایشگاهی در خارج از شرایط آزمایشی فراهم نباشد ، باید نتایج بدست آمده را فرضی و همراه با تردید تلقی کرد .

تشکیل گـــروه

علت اساسی تشکیل اغلب گروهها رسیدن به هدفی معین است . به عبارت دیگـر ، مردم با هماهنگ کردن کوششها و فعالیتهای خود هدفی را تحقق می‌بخشند که برای آنها ارزش دارد . افراد ازدواج می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند تا به روابط عاطفی با ثبات و همیشگی دست یابند ، فرزندانی بزرگ و تربیت کنند و تامین بیشتر اقتصادی بدست آورند . مردم کلوپ‌های اجتماعی را برای سرگرمی و تفریح بوجود می‌آورند و گروههای کار را برای

کسب درآمد ، تشکیل می‌دهند . همان طور که خواهیم دید ، هدفی که گروه به جهت آن تشکیل می‌شود ماهیت و نوع رهبری و نیز سازمان داخلی گروه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اکنون کافی است بدانیم که از یک طرف ،بوجود آمدن و تشکیل گروه ، برای تحقق هدفهای معین است و از طرف دیگر ،دوام و بقای گروه ،مستلزم جستجو برای یافتن هدفهای جدید می‌باشد .

تعریف گروه ،ضرورت کنش متقابل قابل ملاحظه‌ای را میان اعضاء گروه مطرح می‌سازد . هم چنین واضح است که گروه از افرادی بوجود می‌آید که با یکدیگر نزدیکی دارند . اثرات زیادی که نزدیکی فیزیکی و جغرافیائی ، در زندگی ما دارد ، ممکن است برای افرادی که با نتایج این گونه مطالعات آشنائی ندارند ، تعجب آور باشد . به عنوان مثال ، انتخاب همسر برمبنای اصولی از قبیل شکل ظاهری ، علائق ،هدفها و شخصیت فرد صورت می‌گیرد . با وجود این ، مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهد که در مناطق شهری فاصله جغرافیائی چنان عامل مهمی در انتخاب همسر است که احتمال ازدواج با افزایش فاصله جغرافیائی (محل کار ، محیط زندگی و تفریح) ، که میان افراد وجود دارد ، کاهش می‌یابد ،یعنی امکان ایجاد رابطه و ازدواج برای دختر و پسری که در همسایگی هم هستند ، بیشتر است . مطالعات و تحقیقات جامعه شناسی نشان می‌دهد که حتی چند متر فاصله محل سکونت در میزان دوستی وارتباط افراد بسیار مؤثرمی‌باشد (Festinger, Schachter, 1950).

نزدیکی فیزیکی و جغرافیائی ، عامل تجمع مردم برای تشکیل یک گروه نیست ، همه مابعضی افراد را به جهت تشابهی که در منافع ، ارزشها و هدفها با ما دارند ، بردیگران ترجیح می‌دهیم . اگر مردم برای انتخاب ،تشکیل و یا پیوستن به گروهی ،آزادی‌واختیار داشته باشند ، گروهی را برمی‌گزینند که اعضای آن از لحاظ تحصیلی ، سنی ، طبقاتی ، قومی ، دینی و سیاسی با آنها مشابه باشند . به علاوه افراد هر اندازه ارزشها و علائق مشابه بیشتری داشته‌باشند ، بیشتر یکدیگر را دوست داشته و با یکدیگر همکاری می‌نمایند (Berelson Steiner, 1964). گروه از افرادی تشکیل می‌شود که با هم شباهت دارند و عضویت در گروه ، اعضاء را بیش از پیش به یکدیگر شبیه و نزدیک می‌سازد .

یکپارچگی گـــــروه (Group Cohesiveness)

یکپارچگی گروه که به معنی اتحاد و به هم پیوستگی اعضاء گروه با یکدیگر می‌باشد ، مورد مطالعه و تحقیق فراوان قرار گرفته است . یکی از تکنیکهای متداول برای ارزیابی یکپارچگی گروه ، استفاده از روش جامعه سنجی (Sociometric)، است . روش معمول این است که از اعضاء گروه خواسته می‌شود که بهترین دوستان خود را به ترتیب نام ببرند و سپس بر مبنای اطلاعات بدست آمده ، شاخص یکپارچگی گروه را تعیین می‌نمایند (Stark, Glock, 1968).

عامل اصلی که دریکپارچگی گروه مؤثر است اندازه می باشد ، یعنی هر چه گروه بزرگتر باشد ،کنش متقابل برای اعضاء مشکل‌تر خواهد بود .همچنین ،نزدیکی فیزیکی وجغرافیائی در یکپارچگی گروه مؤثر است . "شریف" (Sherif, 1953) و همکارانش در پژوهشی نشان دادندکه اگر گروهی از پسران را به گروه کوچک‌تر تقسیم کنیم و افرادی را که بتازگی بایکدیگر آشنا و دوست شده‌اند در گروههای متفاوتی قرار دهیم ، کنش متقابل میان اعضاء این گروههای جدید ،روابط وعلائق تازه‌ای در میان آنها بوجود می‌آورد . حال اگر مثلاً دو گروه را در شرایط رقابت با یکدیگر قرار دهیم ، آشنائیها و دوستیهای گذشته تاثیری در یکپارچگی هیچ یک از گروهها نخواهد داشت .ولی اگر دو گروه‌را برای‌همکاری دعوت‌کنیم ، آشنایان و دوستان قدیمی ،با یکدیگر روابط و کنش متقابل نزدیکترو بیشتری برقرارخواهند کرد .

عامل مهم دیگری که در یکپارچگی گروه اثر می‌گذارد ، ورود تازه واردین به گروه است " برنارد برلسون و گاری استینر " (Bernard Berelson, Gary Steiner, 1964) معتقدندکه "هر قدرتعداد و نسبت افراد جدیدی که‌به گروه موجود ملحق می شوندوعضویت گروه را می‌پذیرند ، بیشتر باشد ، مقاومت گروه برای مانند گردی با آنها بیشتر خواهد بود . "هرچند معمولا" در هنگام پیوستن چند عضو جدید به گروه ، از آنها استقبال بعمل می‌آید ، ولی اگر تعداد تازه واردین در یک زمان زیاد باشد ، تهدیدی برای انگاره‌های روابط داخلی گروه‌بشمارمی‌آیند ، زیرا آنهاهنوز با اعضای قبلی پیوند نیافته‌اندودرنتیجه موجب‌کاهش یکپارچگی کل گروه می‌گردند . از مطالعهٔ " برلسون و استینر " چنین‌برمی‌آید که هرقدر پذیرش عضو جدید و استعفاءاعضاء قدیمی کمتر باشد . یکپارچگی گروه نیزبیشتر خواهد شد .

همنوائی با هنجارهای گروه

همان‌گونه که‌اشاره شد ،گروه ازطریق‌هنجارهاوضمانت‌های‌اجرائی که برای رعایت‌آنها معین می‌نماید ، رفتار اعضاء را درجهت همنوائی با گروه شکل می‌دهد . مطالعات زیادی در زمینه ماهیت و حدوده توانائی گروه ، برای فراهم آوردن همنوائی اعضاء با هنجارها انجام شده است . حدود بیست و پنج سال قبل ، یکی از مشهورترین مطالعات مربوط به همنوائی ،فشاروتحمیل گروه ، بوسیله‌روانشناس‌اجتماعی "سولمن‌اش" (Solman Asch, 1952)، انجام شد و از آن زمان تاکنون طرح تحقیقاتی او بارها مورد استفاده قرار گرفته‌است .در این طرح تحقیقاتی ، آزمایشگر از هفت نفر می‌خواهد که در کنار هم و یا دور میزی جمع شوند و درباره طول چند خط اظهار نظر نمایند .

آزمایشگر،ابتدادوکارت‌رابه افرادنشان می‌دهد، کارت اول ، دارای یک خط مستقیم و کارت دوم ، دارای سه خط مستقیم است . آزمایشگر از افراد به ترتیبی که نشسته‌اند ،

سئوال می‌کند که به نظر آنها کدام یک از خطوط کارت دوم ، از نظر طول ، مساوی خط کارت اول است . طول خطوط طوری انتخاب شده که جای هیچ گونه تردیدی را برای تعیین دو خط مساوی در هر دو کارت باقی نمی‌گذارد . طبیعی است که در چنین شرایطی هر هفت نفر ، یکی بعد از دیگری خط مساوی را در کارت دوم ، تشخیص داده و به همه نشان می‌دهند ، در این شرایط بین افراد توافق کامل وجود دارد .

مرحله دوم آزمایش ، به همان ترتیب قبلی ولی با دو کارت جدید آغاز می‌شود . در این مرحله نیز همه افراد ، جواب یکسان ، به سئوال داده و خط مساوی را به طوری که دیگران هم نظر آنها را بشنوند و ببینند اعلام می‌کنند . مرحله سوم آزمایش ، با دو کارت جدید ادامه می‌یابد ، اما نفرات اول ، تا ششم ، بدون کوچکترین تردید ، خطی را در کارت دوم ، نشان می‌دهند که واقعا" مساوی خط کارت اول نیست و چون نوبت به نفر هفتم می‌رسد ، گرفتار تعارض می‌شود ، زیرا او می‌داند که خطی را که شش نفر اول ، نشان داده‌اند ، مساوی خط کارت اول نیست ، اما او این را نمی‌داند که شش نفر بقیه همه از همکاران آزمایشگر بوده و به عمد ، او را نفر هفتم قرار داده و چنین قضاوت نادرستی را اعلام داشته‌اند تا تاثیر نظر خود را بر قضاوت او که تنها آزمودنی این آزمایش است ، مطالعه و ارزیابی نمایند .

این آزمایش ، درباره افراد مختلف و در شرایط متفاوت ، بوسیله بسیاری از پژوهشگران صورت گرفته است . نتایج بدست آمده نشان می‌دهد که برخی از افراد ، نظر خود را صریح ، بلند و راحت اعلام کرده‌اند ، بعضی دیگر در قضاوت و به ویژه اظهار آن تردید داشته‌اند ، اما توانائی و تمایل به مقاومت و مقابله با فشار گروه را نشان داده‌اند ، دسته‌ای نیز بیان کرده‌اند که واقعا" نظر بقیه اعضاء را درست می‌دانسته‌اند و به این جهت با گروه همنوائی نموده‌اند و بالاخره تعدادی هم اظهار نموده‌اند که هر چند در صحت نظر خود تردید نداشته‌اند ، اما به علت آن که احساس می‌کرده‌اند ، اگر با گروه همنوائی نکنند ، به عنوان فرد متفاوت و یا احتمالا" پائین‌تر از دیگران بحساب خواهند آمد ، بنابراین از بیان نظر درست خود چشم پوشیده ، با بقیه اعضاء گروه همنوا شده‌اند .

مطالعات " دیوید مارلو " (David Marlowe) و " کنت جرجن " (Kenneth Gergen)، در سال ۱۹۶۸ ، نشان می‌دهد افرادی که اعتماد به نفس کافی ندارند ، بیشتر تحت تاثیر و فشار گروه واقع می‌شوند ، تا افرادی که اعتماد به نفس بیشتری دارند ، زیرا افرادی که اطمینان و اعتماد بیشتری به توانائی‌ها و ارزشهای خود دارند ، کمتر به عقاید و تائید دیگران توجه می‌کنند .

"اش" با ایجاد تغییراتی در تجربه کلاسیک خود ، نتیجه جالبی در مورد همنوائی گروه بدست آورد . او دریافت که اتفاق نظر اعضاء گروه ، به مراتب بیشتر از اندازه گروه در همنوائی فرد با گروه مؤثر است . میزان همنوائی در یک گروه سه یا چهار نفری مساوی با گروهی است که تعداد اعضاء آن پانزده نفر باشد ، اما هنگامی که فقط یک نفر ، از بقیه اعضاء

پیروی می‌کند و پاسخ صحیح را ارائه می‌دهد ،میزان همنوائی ، به مقدار قابل ملاحظه‌ای (از ۳۲ درصد به ۵ درصد) کاهش می‌یابد (Asch, 1952).

در سال ۱۹۶۱ ، " استانلی میلگرام " (Stanley Milgram)، طرح آزمایشی اش " را برای مقایسه دانشجویان فرانسوی و نروژی بکار برد . او دریافت که دانشجویان نروژی ، تمایل بیشتری به همنوائی با گروه دارند . " میلگرام " این اختلاف را چنین توجیه کرد که چون در جامعه نروژ یکپارچگی بیش از جامعه فرانسه است ، نروژیها تمایل بیشتری به همنوائی با گروه دارند .میزان یکپارچگی تاثیر زیادی در همنوائی با هنجارهای گروه دارد ، یعنی هر قدر میزان دوستی و صمیمیت در یک گروه بیشتر باشد ، نسبت کسانی که از هنجارهای گروه منحرف می‌شوند ، کمتر است (Festinger, 1950).

در جواب این سئوال که چرا یکپارچگی در همنوائی مؤثر است ، باید گفت که افراد هر گروه ،عقاید خود را بیشتر از آنچه واقعا " هست ، همانند و نزدیک به عقاید گروه تصور می‌کنند (Kelley, Thibaut, 1954).همچنین هر قدر کنش متقابل میان اعضای گروه بیشتر باشد ، قضاوت و پیش بینی آنها درباره عقاید گروه ، صحیح‌تر خواهد بود و نیز می‌دانیم که کنش متقابل در گروههای یکپارچه بیشتر است (Berelson, Steiner, 1964)، و هر قدر افراد ،کنش متقابل بیشتری با یکدیگر داشته باشند ،بیشتر امکان دارد که یکدیگر را دوست بدارند و هرقدر یکدیگر را بیشتردوست داشته باشند ، برای دفاع از هنجارهای گروه ،سهم بیشتری ازتمایلات خودرازیرپامی‌گذارند . تحمل طرد و عدم تائید بیگانگان ، به سهولت و سادگی امکان دارد ، اما نظریات و عقاید دوستان هر چند که نادرست هم باشد برای ما با ارزش است و به آسانی و راحتی با آنها مخالفت نمی‌کنیم .

از دیدگاه نظریه‌های یادگیری اجتماعی ، گروه ، منشاء اصلی پاداش و تنبیه برای افراد است ، بنابراین گروه ، رفتاری را که از اعضاء انتظار دارد ، به آنها تحمیل می‌کند. همان طور که "هومنز" (۱۹۶۱)می‌گوید : " انسان فعالیتهای با ارزش دیگران را بوسیله تائید که نوعی تقویت تعمیم یافته است ،مورد حمایت قرار می‌دهد و به این وسیله احتمال ظهور این فعالیت‌ها را در دیگران افزایش دهد . فعالیتهائی با ارزش تلقی می‌شود که مشابه رفتار خود فرد و یا در جهت همنوائی با گروه و هنجارهای آن باشند. افرادی که همنوائی را با ارزش می‌دانند ، آنهائی را که با گروه همنوائی می‌کنند ، بوسیله تأئید اجتماعی ،پاداش می‌دهند و همچنین اعضائی را که رفتارشان مخالف با هنجارهای گروه است طرد کرده، حتی ایشان را از پاداشی که حق آنها است محروم می‌نمایند" . بنابراین آزادی و استقلال فرد ، بوسیله انتظارات دوستان و همکارانش محدود می‌شود و در نتیجه ، زندگی اجتماعی موجب می‌گردد که افراد در پی گیری تمایلات و علائق خود آزاد نباشند .

همان‌طور که در فصول ۱۰ و ۱۱ ،مطرح خواهد شد ، وجود و استمرار برخی ازگروهها

بستگی به همنوائی بیشتر میان اعضاء گروه دارد و بعضی از اعضاء در مقایسه با دیگران، همنوائی بیشتری نشان می‌دهند. "دیوید رایزمن" (David Riseman, 1950) و همکارانش در کتاب "جماعت تنها" (The Lonely Crowd)، بیان می‌کنند که اصولاً" در جوامع سنتی (گمین شافت)، لزوم همنوائی اعضاء بیشتر به چشم می‌خورد و در نتیجه افرادی که در چنین جوامعی زندگی می‌کنند، دربرابر فشارهای گروه، مقاومت کمتری از خودنشان می‌دهند. ارزش‌ها و هنجارهائی که در جوامع سنتی وجود دارد، صفات و ویژگیهای اصلی شخصیت افراد را شکل می‌دهد و به عنوان نوعی ژیروسکوپ (۱) (Gyroscope)، داخلی عمل می‌کنند. این ژیروسکوپ، در زندگی به فرد امکان می‌دهد که به‌اصول جامعه پای بند بوده و در مقابل فشار گروههائی مقاومت کند که از او، عمل و رفتاری متفاوت و مغایر با هنجارهای جامعه انتظار دارند. "رایزمن" چنین افرادی را درون ـ جهت (Inner-Directed)، می‌نامد. در جوامع شهری (گزل شافت)، مردم می‌آموزند که چگونه رفتار خود را براساس توقعات و انتظارات اطرافیان، هماهنگ و سازگار سازند. "رایزمن" آنها را دیگر ـ جهت (Other-Directed)، می‌خواند بنابراین اگر افراد درون ـ جهت، دارای ژیروسکوپ هستند، افراد دیگر ـ جهت، راهنمایا جهت یاب اجتماعی دارند. "رایزمن" نسبت‌به تغییراتی که‌درانتظارات وتوقعات افراد، به جهت عضویت درگروههای مختلف بوجود می‌آید، بسیار علاقمند و کنجکاو است. او معتقد است که شخصیت‌بیشتر امریکائیان، به تدریج از درون ـ جهت، به دیگر ـ جهت، تغییر کرده است. تحقیقات بعدی نشان می‌دهد که امریکائیان همیشه دیگر ـ جهت بوده و تغییر زیادی پیدانکرده‌اند (Greenstein, 1964).

مطالعات اخیر درباره میمون‌ها نشان می‌دهد که آنها خیلی بیشتر از انسان نیازمند تائید گروه خود هستند. بسیاری از فعالیت‌های میمون‌ها برای کسب تائید میمون‌های‌دیگر طرح ریزی شده و رهبری و برتری میمون‌ها بستگی به توانائی آنها در انجام فعالیتهای نمایشی برای دیگران دارد (Morgan, 1972).

رتبه بندی داخل گروه

گروه هرگز از تعدادی افراد یکسان تشکیل نمی‌شود. بدون تردید، همان طور که "جرج اورول" (George Orwell)، گفته است همه با هم مساوی هستند، اما "برخی بیشتر مساوی‌اند" در تمام گروهها رتبه بندی، تا حدودی برمبنای برتری اعضاء بریکدیگر بوجود می‌آید. ساخت رتبه بندی هر گروه، به ساخت رهبری آن‌گروه شباهت دارد. هم چنین نظر هر یک از اعضاء گروه، درباره رتبه دیگران، حتی اگر ملاکهای متفاوتی نیزبرای

---

(۱) دستگاهی که تعادل از دست رفته سیستم را دوباره باز می‌گرداند.

رتبه‌بندی آنان مورداستفاده قرار دهند ،تفاوت چندانی در رتبه‌هر فرد بوجود نمی‌آورد ، به این معنی که اگر از اعضاء خواسته شود ، محبوب‌ترین ، بهترین ، با استعدادترین و با قدرتمندترین‌افراد را در گروه‌انتخاب‌کنند ،معمولا" جواب ،یکسان خواهد بود .بنابراین مطالعه درباره رتبه بندی گروه ، در عین حال شامل تحقیق درباره ماهیت رهبری گروه‌نیز می‌باشد .هر قدر گروه و وظایف آن پیچیده‌تر باشد ،رهبری جنبه تخصصی‌تری‌پیدا می‌کند ، اما در یک گروه آزمایشگاهی خیلی ساده نیز می‌توان کار کرد دو نوع رهبری یعنی رهبری نمایشی (Expressive Leadership) و رهبری وسیله‌ای (Instrumental Leadership)، را مشاهده نمود . در هر گروه ، رهبر باید دو نیاز ضروری و تا حدودی متفاوت و متضادرا برآورده سازد . اول ، نیاز به رسیدن و تحقق هدفهای گروه (رهبری وسیله‌ای) و دوم ، نیاز به ایجاد هماهنگی ، محبت و صمیمیت میان اعضاء گروه (رهبری نمایشی).معمولا" این دو وظیفه رهبری ، یعنی هدایت گروه به طرف هدف و ایجاد محبت و صمیمیت پایدار میان اعضاء گروه، بوسیله یک فرد امکان پذیر نمی‌باشد ، هر چند رهبران معمولا" در هر دو نقش ظاهر می‌شوند ، اما به ندرت مدت زیادی از عهده انجام هر دو وظیفه و نقش برمی‌آیند . مطالعات انجام شده دربـاره گروههای کوچک ، این واقعیت را نشان می‌دهد که بیشتر اعضاء گروه ، رهبر خود را در اولین ملاقات ، هم رهبر وسیله‌ای و هم رهبر نمایشی دانسته‌اند ، اما این نظر در دومین ملاقات ، به ۱۲ در صد و در سومین‌ملاقات ، به ۸ درصد تنزل یافته است (Slater, 1955).

افرادی که فعالیت‌های‌گروه را درجهت تحقق هدف هدایت می‌کنند ، به تدریج محبوبیت خود را از دست می‌دهند ، زیرا رهبر برای اینکه بتواند محبوب‌ترین عضو گروه باشد ،باید خود را وقف‌راضی نگهداشتن اعضاء کند . معمولا" رهبران ، وقتی که با مساله انتخاب بین این دو نقش مواجه می‌شوند ،نقش رهبری وسیله‌ای خود رابرای بدست‌آوردن محبوبیت‌رها می‌کند و این واقعیت در زمان‌انتخابات‌بیشتر به‌چشم می‌خورد "رابرت‌فرید‌بیلـز" (Robert Freed Bales, 1953)، در پژوهشهای آزمایشگاهی خود نشان داد کـه چگونه نه نفر از راهبرانی که بهترین هدفها و بیشترین محبوبیت‌ها را داشتند ،یعنی هر دو نقش رهبری را پذیرفته بودند ، برای آنکه رهبران مناسبی بحساب آیند ، پس‌از مدتی محبوبیت را بر تحقق هدف ترجیح‌دادنــد ، حتی در یک مورد هم مشاهده نشدکه فرد به خاطر تحقق هدف گروه ، محبوبیت خود را نادیده انگاشته و آنرا فدا سازد .

رهبر کیست ؟ : ویژگیهائی که یک فرد به عنوان رهبر باید داشته باشد ، صفاتی است‌که در رقابت‌جهت کسب ستایش و تحسین اعضاء گروه و نیزدر برآورده ساختن نیازهای‌گروه، مزایا و امتیازاتی را برای رهبر فراهم می‌کند مثلا" صفاتی مانند وزن ، جثه و قد برای رهبری در گروه کودکان ،حائز اهمیت می‌باشد اما همان طور که در فصول ۱۳ و ۱۷ بیان خواهد شد ، در میان افراد بزرگسال نیز صفات فیزیکی ، مانند زیبائی و تناسب ، یکی‌از

ویژگیهای رهبری است. حتی مردم، رهبران را زیباتر از آنچه هستند، می‌دانند. مطالعات نشان داده است که رهبران با هوش‌تر از اعضاء گروه خود هستند، هر چند این تفاوت نمی‌تواند خیلی زیاد باشد. همان گونه که "سیسیل گیب" (Cecil Gibb, 1954)، اظهار داشته است، حداکثر تفاوت بین بهره هوشی رهبر و اعضاء گروه، تقریبا" ۳۰ واحد است و تفاوت زیادتر از این حد، روابط میان رهبر و اعضاء را مختل می‌سازد. همچنین رهبران بیش از پیروان خود، اجتماعی، مصمم و با انرژی بوده و از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار می‌باشند (Berelson, Steiner, 1964). پژوهشهای دیگر نشان می‌دهد که رهبران بیش از اعضاء گروه آزدیخواه هستند، حتی اگر رهبر گروههای محافظه کار باشند (Stouffer, 1955).

رهبری چگونه صورت می‌گیرد ؟: هنگامی که هنجارهای گروه بوجود آمد، تغییر در روش، روال کار و هدف گروه، برای رهبر بسیار مشکل خواهد بود و این واقعیت حتی در مورد رهبران با هوش و با استعداد نیز صادق است، تا آنجا که اگر رهبری در این راه بکوشد، معمولا" موقعیت خود را از دست می‌دهد، زیرا تغییر و تحت تاثیر قرار دادن وسائل، روش‌ها و تاکتیکها آسان‌تر از تغییر هدف است، همچنین رهبران برای موفقیت خود باید باتوقعات و انتظارات گروه همنوا شوند، زیرا فردی که همنوائی بیشتر با گروه داشته باشد، امکان رهبری خود را افزایش می‌دهد (Berelson, Steiner, 1964).

در یک تجربه علمی، به تعدادی از کودکان امکان داده شد که در فرصت کافی، به ایجاد ارتباط و کنش متقابل با یکدیگر بپردازند، تا آنجا که راه و روش معینی، برای انجام فعالیتهای خود بوجود آوردند، سپس از میان هر گروه فردی به عنوان رهبر انتخاب شد. رهبران از میان کودکان بزرگتر که مهارتهائی دررهبری از خودشان داده بودند، برگزیده شدند. وقتی رهبر هر گروه معرفی شد، گروه رهبر را به تعقیب و پی‌گیری فعالیت‌های قبلی خود وادار نمود، به طوری که کوششهای رهبر برای تغییر، تعیین و انجام فعالیتهای جدید با موفقیت همراه نبود و در بیشتر موارد، رهبر مجبور به قبول راه و روش گروه گردید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که رهبر از کل گروه ضعیف‌تر است، اما به هرحال نقش رهبری را ایفا می‌کند (Merei, 1958). اکنون، با توجه به چنین تحقیقات آزمایشگاهی آیا می‌توان جمله سوسیالیست مشهور فرانسوی را تائید نمود که گفته بود: "پیروان من در سنگرهستند، باید بروم و آنها را رهبری کنم."

به هر حال، رهبر به طور مستقل بر رفتار اعضاء گروه تاثیر می‌گذارد. رهبر ترجیح می‌دهد که گروه را در جهت پی‌گیری فعالیت‌هائی که در آنها مهارت بیشتری دارد هدایت کند. همچنین گروه را از انجام فعالیت‌ها و استفاده از روش‌هائی باز می‌دارد که توانائی خود را در آنها ناچیز می‌بیند (Berelson, Steiner, 1964). به علاوه اگر رهبر برای اعضاء این امکان را بوجود آورد که همراه با تحقق هدفهای گروه، هدفها و نیازهای شخصی و

خصوصی خودرا نیز برآورده‌سازند ،اعضاء با ایمان و وفاداری بیشتری از او پیروی می‌کنند.

انواع رهبری : رهبری در هر گروه ، به میزان زیادی تحت تاثیر شرایط و فشارهای خارجی قرار می‌گیرد . اگر گروه در تعیین و انتخاب فعالیتهای خود آزاد باشد ، رهبری کاملا" فعال و مؤثر خواهد بود و رهبر اعضاء را تحریک ، تشویق و حتی مجبور می‌کند ، اما وقتی که فعالیتهای گروه تحت تاثیر عواملی خارج از گروه قرار می‌گیرد ، رهبری نیز به همان نسبت ضعیف‌تر و منفعل‌تر (Passive)، خواهد بود ، به همین علت رهبران منفعل ، مانند میانجی ، واسطه و الگوی رفتار عمل می‌کنند (Berelson, Steiner, 1964).

در یک پژوهش ، سه نوع رهبر ، برای گروههای متعددی از پسران تعیین شد.
۱ ـ رهبران مستبد و خود رأی ، ۲ ـ رهبران دموکرات و آزادیخواه و ۳ ـ رهبران بی بندوبار.
نتیجه این پژوهش نشان داد که رهبران دموکرات بیش از دیگران در حفظ وحدت و یکپارچگی و انجام وظایف گروه موفق بودند .گروههائی که بوسیله رهبران مستبد ، هدایت می‌شدند ، به علت نابسامانیهای داخلی از عهده انجام وظایف برنیامدند و از هم پاشیده شدند و گروههائی که رهبران بی بندوبار داشتند ، فعالیت کمی از خود نشان دادند. (White, Lippitt, 1960). در این آزمایش کودکان امریکائی بودند و احتمالا" آموزش و پرورش آنها موجب شده است که نسبت به رهبران مستبد ، دارای واکنش منفی باشند. به علاوه در چنین شرایطی ، رهبران مستبد از امکانات محدودی برای تنبیه و اعمال فشار و زور برخوردار بودند .

" رابرت تاون سند " (Robert Townsand, 1970)، معتقد است که هر سازمانی باید هر پنج سال یک بار ، کادر رهبری خود را تغییر دهد . او مدعی است که با گذشت زمان ، تصمیمات گذشته و کشمکشهای ایجاد شده ، موجب می‌گردند که آزادی در اتخاذ تصمیم و در نتیجه قدرت و اختیارات رهبری محدود گردد . عقاید " تاون سند " ازطریق تجزیه و تحلیل گروههای کوچک ، مورد تائید قرار گرفته است .این مطالعات نشان می‌دهد که هر چه دوران رهبری طولانی‌تر باشد ،روابط میان اعضاء گروه ، محدودتر شده و درنتیجه کارآمدی گروه ، در حل مسائل جدید نیز کاهش می‌یابد (Berelson, Steiner, 1964).
این تحقیقات ما را به یکی از جنبه‌های اساسی گروه متوجه می‌کند و آن اهمیت انگاره‌ها و فرایند کنش متقابل و ارتباطات داخلی گروه است .

ارتباط در گروه (Communication in Group)

همان گونه که اشاره شد ، یکپارچگی گروه ، فقط ، نتیجه کنش متقابل اعضاء گروه با یکدیگر نیست ، بلکه خود ، موجب افزایش کنش متقابل میان اعضاء گروه می‌گردد . به‌هر حال ،با توجه به شرایط و امکانات ،ممکن است تغییرات قابل ملاحظه‌ای در حدود و چگونگی

ارتباط و کنش متقابل در داخل گروه بوجود آید. هم چنین توافق و یا عدم توافق داخلی براساس میزان یکپارچگی اعضاء گروه می‌تواند علت افزایش یا کاهش ارتباط و کنش متقابل اعضاء گروه باشد. در گروههائی که از یکپارچگی زیادی برخوردار هستند، اختلافات، موجب کاهش کنش متقابل میان اعضاء گروه می‌گردد. افراد از طریق خودداری از کنش متقابل و ابراز عدم موافقت آشکار، به حمایت از احساسات درونی و شخصی خود می‌پردازند، اما در گروههائی که از یکپارچگی کمتری برخوردار هستند، هر گاه اعضاء درباره موضوع مهمی عدم توافق خود را ابراز نمایند، کنش متقابل به میزان زیادی افزایش پیدا می‌کند (Berelson, Steiner, 1964). علاوه براین، وقتی در گروه اختلافی وجود داشته باشد، ایجاد ارتباط و کنش متقابل اعضاء، ابتدا متوجه افرادی است که نظر آنها در اقلیت قرار دارد و تا زمانی که اکثریت تصور می‌کند، احتمال ایجاد تغییر در عقیده اقلیت وجود دارد، کنش متقابل را ادامه می‌دهد، اما اگر تشخیص دهد که دیگر نمی‌تواند نظر اقلیت را تغییر دهد، آنگاه کنش متقابل، به میزان قابل توجهی کاهش می‌یابد و در نتیجه اعضائی که در اقلیت هستند، از گروه طرد می‌شوند (Festinger, Thibaut, 1951).

آشکار است که رابطه و کنش متقابل میان اعضاء گروه، نه مساوی و نه تصادفی است، در واقع، آگاهی کامل از این که کدام یک از اعضاء گروه با دیگران رابطه و کنش متقابل برقرار می‌سازد، نشان دهنده نظام رتبه‌بندی حاکم برگروه است. "بلیز" (Bales, 1951) درباره چگونگی ارتباط در گروههای کوچک تحقیقات بسیاری انجام داده است. این پژوهشها نشان می‌دهد که مطالعه درباره مقدار کنش متقابلی که هر یک از اعضاء در آن پیش قدم می‌شوند، نظام رتبه بندی گروه را نیز معین می‌کند. معمولاً" شروع ارتباط درگروه یا از طرف اعضاء هم رتبه نسبت به یکدیگر و یا از طرف افراد بالاتر، نسبت به افرادی که در رتبه پائین‌تر قرار دارند، صورت می‌گیرد. " هنری ریکن و جرج هومنز (Henrey Riecken, George Homans, 1954)، دریافتند که انگاره ارتباط، متاثر از ماهیت فعالیتهای گروه است. ارتباط بین افراد رتبه بالا با افراد رتبه پائین، معمولاً" در شرایطی برقرار می‌شود که گروه، به انجام وظیفه یا فعالیتی مشغول است، ولی در موقعیتهای غیر رسمی و اوقات فراغت، ارتباط میان افراد مساوی برقرار می‌شود. همچنین بین رهبران وسیله‌ای و اعضاء گروه در هنگام انجام وظائف و فعالیتها و بین رهبران نمایشی و اعضاء در شرایط غیر رسمی، روابط و کنش متقابل قابل ملاحظه‌ای بوجود می‌آید.

این گرایشها به هنگام افزایش تعداد اعضاء گروه فزونی می‌یابد، یعنی هر چه گروه بزرگتر باشد، رهبر، ارتباطات بیشتری را نظارت و کنترل می‌کند و همچنین مسیر وجهت گروه را شخصا" تعیین و تحمیل می‌کند و نیز دستور العمل و روش کار رسمی‌تر می‌گردد (Bales, Borgatta, 1955). بنظر می‌رسد تعداد مناسب اعضاء برای یک گروه بین ۵ تا ۷ نفر باشد، زیرا گروههای کوچکتر تمایل به غیر رسمی شدن و رهبری غیرمتمایز وضعیف دارند، اما اگر به تعداد اعضاء اضافه شود، تسلط رهبر نیز به سرعت افزایش

پیدامی‌کند .واضح است که اعضاء نمی‌توانند ،نسبت به یکدیگر توجه مساوی داشته‌باشند ، مگر این که گروه خیلی کوچک‌باشد .این واقعیت ،انگاره کلی کار کردگروه را نمایان‌می‌سازد ، همچنین نشان می‌دهد که چرا روابط در جامعه (گزل شافت) ، در مقایسه با اجتماع (گمین شافت) ، بیشتر غیر شخصی است و بوسیله قوانین رسمی تعیین و کنترل می‌گردد .

در این فصل ، ساخت اساسی و چگونگی عمل گروه را با تاکیدی برگروههای کوچک‌و رویارو موردمطالعه قرار دادیم .بر این اساس در فصل بعدبه مطالعه نوع ویژه‌ای ازگروه ، یعنی سازمان‌های رسمی می‌پردازیم . در واقع یکی از راههای مطالعه سازمانهای رسمی‌این است که آنها را به عنوان مجموعه‌ای از گروههای کوچک ، متحد ، متشکل و مرتبط مورد توجه قرار دهیم .

فصل نهم

سازمانهای رسمی

فصل نهم

سازمانهای رسمی

در فصل هشتم ، به گروههای غیر رسمی کوچکی اشاره شد که اعضاء آن به میزان قابل توجهی کنش متقابل رو یا رو دارند . در صورتی که بسیاری از گروهها ، بزرگ ، رسمی و غیر شخصی هستند . سازمانهای رسمی که شاید برجسته‌ترین جنبه جوامع مدرن صنعتی باشند ، گروههائی بوروکراتیک و تشریفاتی هستند که در آنها مقامات ، موقعیتها و نقشها به طور رسمی و اداری از طریق قوانین و مقررات ، مشخص و معین شده است . انتقال از اجتماع (گمین شافت) ، به جامعه (گزل شافت) ، همان گونه که "تونیز" آن‌را تشریح و توصیف می‌کند ، به معنی انتقال از زندگی در شرایط غیر رسمی ، اجتماع (گمین شافت) ، به زندگی در میان سازمانهای رسمی است . یکی از مفیدترین و بهترین راههای ادراک و شناخت سازمانهای رسمی ، این است‌که ببینیم آنها چگونه بوجود آمده‌اند .

کفاشی را در قرون وسطی و در یک دهکده تصور کنید ،او یک صنعتگر خود ساخته‌بود که تمام کارهای مربوط به شغلش را شخصا" انجام می‌داد . چرم را از دباغ می‌خرید و با آن کفش می‌ساخت و سپس کفشها را می‌فروخت . او معمولا" تنها و یا با پسرش کار می‌کرد و خانواده‌اش نیز در پشت مغازه زندگی می کردند . طی هزاران سال ، این طریقه‌تولید کفش بود .

اما جمعیت دهکده به سرعت‌رو به افزایش گذاشت‌و کفاش محل ،دریافت‌که مشتریانش به مراتب بیش ازتعدادی شده‌اند که او بتواندبرای همه آنها کفش تهیه کند ،ولی اوچگونه می‌توانست تولید خود را به اندازه‌ای افزایش دهدکه‌کفش مورد نیاز مردم دهکده رافراهم آورد .کفاش فرضی ما تصمیم گرفت ، چند شاگرد استخدام کند . شاگردان برای تهیه‌کفش آموزشی ندیده بودند و تجربه‌ای نیز دراین باره نداشتند ،اما کفاش دریافت که می‌تواند ، به هریک از آنها قسمتهائی از کار مربوط به ساختن کفش را بیاموزد . او یکی‌را برای خرید چرم از دباغ ،دیگری را برای آماده‌کردن تخت‌کفش و سومی رابرای دوختن کفش ،آموزش داد و فردی را نیزبه عنوان فروشنده‌استخدام کرد و بداین ترتیب یک کارگاه کوچک‌کفاشی بوجود آورد .

کفاش به زودی دریافت ، تعدادی شاگرد دارد که هر کدام در مرحله‌ای از مراحل به هم پیوسته تولید کفش ، مهارت دارند و در نتیجه نه تنها می‌تواند کفش بیشتری تولید کند ، بلکه قادر است آنها را سریعتر و ارزانتر نیز بسازد . کارگاه کفاشی سودآور و کارآمد بود . کار آمدی ، نتیجه رعایت یکی از اصول سازمانی است که کفاش به آن پی‌برده بودو آن اصل تقسیم کار است . تقسیم کار ، از نظر علوم اجتماعی عبارت از تقسیم اعضاء یک گروه یا واحد کار به نقش های تخصصی است ، یعنی به جای این که یک فرد ، به تنهائی،

تمام مراحل تولید کالائی را انجام دهد ، افراد متفاوت ، قسمتهای گوناگون آن را جهت تکمیل و تولید محصول نهائی انجام می دهند . تا اینجا کفاش مورد نظر ، از اصلی پیروی کرده است که آن را تقسیم افقی کاری خوانده‌که به معنی تخصص افراد ، برای انجام مراحل معینی از تولید یک کالا است .

با گذشت زمان ، کفاش با مسائل جدیدتری روبرو شد . او متوجه گردید که انجام اقداماتی در جهت هماهنگ کردن فعالیتهای کارگران ضروری است . مسائل و مشکلات فراوانی بوجود آمده بود که او باید در حل و رفع آن می کوشید . کار او دیگر ، منحصر به ساختن کفش نبود و کارگاه کوچکش به تدریج ، به یک کارخانه تولید کفش تبدیل می شد . تعداد کارگران مرتباً افزایش می یافت و در نتیجه کفاش دریافت که نمی تواند ، به تنهائی به تمام امور رسیدگی کند و به این جهت برادر زن خود را استخدام کرد تا به او کمک کند . طولی نکشید که هر دو نیز نتوانستند تمام کارها را انجام دهند ، بنابراین با انتخاب چند نفر به عنوان سرکارگر و یک نفر برای رسیدگی به حسابها ، به عنوان حسابدار توانستند کار تولید را ادامه دهند . این اقدامات ، نمایانگر تقسیم عمودی کار می باشد که به معنی تقسیم وظایف متوالی مربوط به یک کار با مرحله معین به افراد متفاوت است . افراد نه فقط در انجام وظایف بلکه در استفاده از قدرت و اختیاراتشان نیز می توانند تخصص پیدا کنند .

تبدیل یک کارگاه کوچک به یک کارخانه کفش ، نشان دهنده واقعیتی بیش از تفاوت بین تولید غیر صنعتی و صنعتی می باشد ، زیرا کارآمدی و تخصص در انجام وظایف و مسؤولیتها و اعمال قدرت و اختیارات ، از ویژگیهای اساسی همه سازمانها در جامعه امروز است . حتی سازمانهای غیر تولیدی و غیر انتفاعی ، مانند بیمارستانها یا احزاب سیاسی نیز دارای تقسیم افقی و عمودی کار هستند .

بحث درباره سازمانهای رسمی ، مستلزم شناخت موضوعها و مسائلی بیش از توجه به اصل تقسیم کار و تخصص است که به برخی از آنها اشاره می کنیم .

دیدگاههای مطالعه و تحقیق درباره سازمانهای رسمی

جامعه شناسان دو دیدگاه را برای مطالعه و تحقیق درباره سازمانهای رسمی ، مورد استفاده قرار می دهند . هر دو دیدگاه تا حدودی متضاد و درعین حال مکمل یکدیگر می باشند (Gouldner, 1959) . دیدگاه اول ، نظام عقلی (Rational-System) است . این دیدگاه ، سازمانهای رسمی را به عنوان نوع متمایزی از گروه ، مورد توجه قرار می دهد که دارای جنبه‌های منحصر به فرد می باشد . دیدگاه دوم ، نظام طبیعی (Natural-System) است ، این دیدگاه بر جنبه‌های مشابه و مشترک میان سازمانهای رسمی و سایر گروههای اجتماعی تاکید دارد .

تحلیل گران نظام عقلی سازمانهای رسمی را وسیله‌ای عقلی و منطقی ، برای رسیدن به هدف یا هدفهای معین و مشخص می دانند . سازمانهای رسمی ، عقلی و منطقی تلقی می شوند ،

زیرا تحقق هدفهای معین را با حداکثر کفایت و کارآمدی و حداقل اتلاف و اسراف ، ممکن می‌سازند "کارل مانهایم " (Karl Mannehim, 1950) توجه به اصول عقلی و منطقی را معقولیت تکنیکی یا کارکردی می‌نامد . در مفاهیم اقتصادی ، این عقلائی بودن به معنی کوشش در جهت به حداکثر رساندن " ستاده‌ها " یا تولید از هر واحد " داده‌ها " یامواد است . " ماکس وبر " جامعه شناس بزرگ آلمانی ، "فردریک تیلور " (Frederick Taylor) پایه گذار حوزه مدیریت علمی و " هنری فایول " (Henry Fayol) پیشرو مدیریت اداری ، از جمله تحلیل گران عقلی سازمانهای رسمی می‌باشند .

تحلیل گران نظام طبیعی ، بسیاری از جنبه‌های سازمانهای رسمی را مشابه با سایر گروههای اجتماعی می‌دانند . به عنوان مثال این تحلیل گران ، معتقدند که همه گروهها اعم از گروههای نخستین ، مانند خانواده و گروههای دومین ، مانند سازمانهای رسمی با مسائل ومشکلات مشابهی مثل: حفظ و نگهداری اعضاء گروه برای کار دسته جمعی وهماهنگ ، تحقق هدفهای گروه ،ایجاد وبرقراری رابطه و تماس و جلوگیری از دشمنی و نفاق میان اعضاء ، مواجه هستند . مهمترین جنبه‌های مشترک دیگر ، عبارت از قدرت ، رهبری ، نقش‌ها ، تفاوت و تفکیک نقش و نیز وجود هنجارها است .

تحلیل گر نظام طبیعی ، به تکوین فرایندهای اجتماعی که زمینه اصلی همه گروهها می‌باشد ،توجه بیشتری معطوف می‌دارد ،ولی از مطالعه سازمانهای رسمی نیز غافل نمی‌ماند ، زیرا مشاهده ومطالعه سازمانهای رسمی ، به مراتب ساده‌تر و آسانتر از گروههای غیر رسمی است .از میان پیشگامانی که به سازمانها از دیدگاه نظام طبیعی می‌نگرند ، می‌توان "رابرت میشلز "(Robert Michels) جامعه شناس آلمانی ، " التون مایو " (Elton Mayo) یکی از پایه گذاران روش روابط انسانی و "فیلیپ سلزنیک" (Philip Selznick) جامعه شناس معاصر را نام برد .

هدف و نظام عقلی

نقطه شروع مطالعه تحلیل‌گر سیستم عقلی ، شناسائی این واقعیت است که بیشتر رفتار و فعالیتهای اعضاء یک سازمان رسمی ، در جهت تحقق هدف‌های سازمان است .آنچه بیش از همه ، سازمانهای رسمی را از سایرگروههای اجتماعی متمایز و متفاوت می‌سازد ، معین و مشخص بودن هدفهای آنها است .اعضاء سازمانهای رسمی ،به منظورتحقق هدفهای سازمان ، از میان بسیاری از امکانات و روشها ، آنهائی را انتخاب می‌کنند که رسیدن به هدفهای سازمان را تسریع و تسهیل کند (March, Simon, 1958) زیرا هر چه هدفهای گروه ، بیشتر و دقیقتر ، معلوم و مشخص شود ، برای اعضاء و سازمان‌های رسمی ، آسانتر است که طرحها و روشهائی را انتخاب کنند که دست یافتن به هدفها را به معقول ترین و منطقی‌ترین صورت ممکن فراهم سازد . بنابراین اگر هدفها معلوم و روشن باشد ، موضوع‌ها

و مسائلی که معمولا" در همه سازمانهای رسمی ، وجود دارند ، به سهولت و سادگی حل خواهد شد .این موضوعها و مسائل عبارتند از : اخذ تصمیم برای رسیدن و تحقق هدف، چگونگی انجام تکالیف و وظائف ، نوع کارکنانی که مورد نیاز است ، چگونگی تخصیص و تقسیم‌منابع سازمان ،از جمله نیروی انسانی ،چه افرادی باید دارای قدرت و اختیار باشند و آنرا بر چه افرادی اعمال کند و بالاخره چگونه باید انگیزه فعالیت و کوشش را در اعضاء بوجود آورد .

اما در بسیاری از سازمانها هدفها روشن و مشخص نیست . برای مثال هدفهای یک دانشگاه ،کمتر از یک سازمان اقتصادی روشن و معلوم‌می‌باشد و تحقق این هدفها کمترقابل اندازه‌گیری و ارزیابی است . این واقعیتی است که یک تحلیل‌گر نظام عقلی می‌تواندآن‌را پیش بینی نماید ،زیرا سیستم‌دانشگاهی نمی‌تواندتعریف روشنی از هدفهایش داشته باشد و به همین جهت ،دانشگاه برای‌عقلائی کردن‌ساخت داخلی‌خود درجهت آموزش و پرورش بهتر ،با مشکلات‌و مسائل بسیاری مواجه است .اخذ تصمیم درباره پذیرش دانشجو،شرایط فارغ‌التحصیلی و توزیع منابع کمیاب ، میان دانشکده‌ها و گروههای مختلف ، در شرایطی صورت‌می‌گیرد که استادان و دانشجویان ، فلسفه و سیاست نهادی و بنیادی آموزش عالی را مورد بحث و مذاکره قرار می‌دهند . در صورتی که یک سازمان اقتصادی قادر به ارزیابی و سنجش فعالیتها و هدفهای خود ، با استفاده از معیارهائی مانند حساب سود و زیان‌ویا ترازنامه می‌باشد .

هدف و نظام طبیعی

از نظر جامعه شناسانی که سازمانها را از دیدگاه نظام طبیعی می‌نگرند ، سازمانها حتی موسسات اقتصادی ، لزوما" با توجه به یک هدف معین و برجسته مشخص نمی‌گردند. این تحلیل گران معتقدند که تعداد کمی از سازمانها واقعا "هدف معین و مشخصی رادنبال می‌کنند و سازمان‌ها معمولا" دارای چندین هدف پیچیده و متضاد هستند ، که بیشترآنها حتی برای مدیران و مسؤولین سازمان نیزناشناخته‌است . هم‌چنین در بسیاری ازسازمانها هدفها و مقاصد اساسی ، برای شرکاء و اعضاء مبهم است و هدفهای رسمی تعیین شده با هدفهای مورد عمل مطابقت ندارد (Perrow, 1961). بنظر می‌رسد که هدفهای تعیین شده معمولا" مغایر و متفاوت با رفتار افرادی است که منابع و عوامل سازمان را در اختیار دارند . در واقع ، اگر به جای نمودار سازمانی ، آئین نامه‌ها و یا قرار دادها، اعضاء یک سازمان را مورد توجه قرار دهیم ، می‌بینیم که هر یک ، هدفهای شخصی خود را دنبال می‌کنند که ممکن است با هدفهای تعیین شده سازمان ،هماهنگ و سازگار نباشد. مطالعات‌تفصیلی نشان داده است‌که علت اصلی و اساسی عدم کارآمدی سازمانها این‌است که اعضاء مقدار قابل توجهی از وقت سازمان را صرف دنبال کردن هدفهای شخصی خود

می‌نماید (... Gratton, 1959) ... رفتار واقعی اعضاء معمولاً" باهدفهای تعیین شده سازمان مغایرت دارد .

شایدمهمترین نکته‌ای که تحلیل گران دیدگاه نظام طبیعی ، مورد توجه و تاکیدقرار می‌دهند ، این است که سازمانهای رسمی ، مانند تمام گروههای اجتماعی ، در یک هدف مشترکند و آن دوام و بقاء می‌باشد و هنگامی که دوام و بقاء سازمان در خطر باشد ، آنها برای نجات خود ،حتی هدفهای تعیین شده را نیز رها می کنند . هم چنین تحقق موفقیت آمیز هدف تعیین شده یک سازمان ،مستلزم جستجوی ماجراجویانه ، برای یافتن هدفهای جدیدی است که بقاء سازمان را تامین و تضمین نماید (Selz nick, 1949; Sills, 1957) .

به هر حال دیدگاه نظام طبیعی ،بیانگر این واقعیت است که بیشتر رفتارهای سازمانی غیر قابل ادراک و شناخت خواهند بود ، مگر آنکه آنها را در پرتو کوشش و حرکت برای دوام و بقاء سازمان ، مشاهده کنیم .هم چنین در سازمانهای رسمی ،حداقل باید هدفهای شخصی اعضاء را به اندازه هدفهای سازمان ، دارای اهمیت دانست .

تشـــــــکیلات

همان طور که در فصل هفتم ، اشاره شد ، هر گروه اجتماعی را می‌توان شبکه‌ای از نقش‌های اجتماعی دانست . نقش ، یعنی مجموعه‌ای از انتظارات معین که دارنده مقام و موقعیت‌ویژه‌ای باید آنها را برآورده سازد . در گروههای غیر رسمی ، نقش به همان نسبتی که به مقام و موقعیت فرد بستگی دارد ، به شخصیتهای منحصر به فرد افراد نیز مرتبط است . رفتار مربوط به هر نقش ممکن است به تدریج شکل گرفته و تثبیت شود ، مثلا" مقام رهبری ممکن است‌با گذشت زمان و به علت‌شرکت فعالانه یک فرد در جهت‌تحقق هدفهای گروه ، از طریقی که مورد قبول اعضاء است ، به آن فرد ، اختصاص یابد .

هر چند نقش‌های تثبیت شده اجتماعی ، نتیجه کنش‌های متقابل غیر رسمی‌است ، اما هم چنین ممکن است براساس تصمیماتی ، مقدم براین کنشهای متقابل نیز بوجودآید . اگر موقعیتهای اجتماعی و نقش‌های وابسته به آن ، مستقل از فردی که دارنده آن‌موقعیت اجتماعی خواهد بود ، تعیین شده باشند ، شبکه‌ای از روابط بوجود می‌آید که‌آن‌را رسمی می‌خوانند . مثلا" طراح سازمان ، سمتی را با عنوان سرپرستی پیش بینی نموده ووظایف ، مسؤولیتها و روابط آن را با سمتها و موقعیتهای دیگر ، مانند کارگران و مدیران تعیین می‌نماید و سپس فردی مناسب‌و شایسته را جهت احراز این پست و ایفاء نقش‌های وابسته به‌آن‌درنظرمی‌گیرد . تعریف رسمی یک سمت‌یا موقعیت ،نمایانگر انتظارات و طرزتلقی‌هائی است‌که‌از دارنده‌آن سمت و موقعیت ،جهت خدمت به سازمان و تحقق هدفهای آن‌انتظار می‌رود ، بدون توجه به این واقعیت که آن فرد کیست و چه ویژگیهای شخصی دارد .

ارائه طرح تشکیلاتی ،کوششی برای ایجادامکان پیش بینی رفتار ،از طریق یکنواخت کردن و به نظم و ترتیب در آوردن رفتار سازمانی است .از نقطه نظر تحلیل‌گر نظام عقلی ، تشکیلات سهم اساسی و مهمی در عقلائی کردن سازمان ، از طریق مشخص و عینی نمودن هدف‌های آن و بیان چگونگی روابط میان اعضاء ، برعهده دارد . به این ترتیب می‌توان به توصیف و تشریح ساخت یک سازمان رسمی پرداخت . مثلا " یک سازمان حکومتی یا یک شرکت صنعتی می‌توانند بوسیله یک نمودار سازمانی مشخص شوند و روابط میان موقعیتهای متفاوت ، ممکن است ، بارها طرح ریزی گردد . افرادی که مسؤول شکل و طرح سازمانی هستند ، می‌کوشند تا روابط میان موقعیتهای مختلف وهم چنین رفتارهای مربوط به هر یک از آنهارا تعیین کنندتا سازمان بتواندبه بهترین و کار آمدترین صورت‌ممکن ،به هدف‌های خود نائل گردد .

بنابراین ساخت رسمی اجزا و واحدهای اجتماعی هر سازمانی طبیعی نبوده ، بلکه مصنوعی و قرار دادی است و حداقل از دیدگاه نظری ، احساسات و طرز تفکر اعضاء هر سازمان چنین می‌باشد ،به‌طوری که "رابرت مرتن "(Robert Merton, 1957)اظهار می‌دارد "تشکیلات و تشریفات ، کنش متقابل اعضاء یک سازمان را با وجود طرز تلقی‌های ویژه‌ای که هر یک از آنها نسبت به دیگران دارند ، تسهیل و تسریع می‌کند " . در واقع بسیاری از سازمانها ازترس این که احساسات و وابستگی های میان اعضاء ،تحقق هدف‌های سازمان را مانع شود و یا در کارکرد عقلائی سازمان اختلالی بوجود آورد ، اعضاء را از توسعه‌روابط دوستانه‌بایکدیگربازمی‌دارند .چنان‌که "تالکت‌پارسنز "(Talcott Parsons, 1951) گفته است ،رفتار سازمانی بایدبرطبق معیارهاو هنجارهای عمومی (جهانی) و نه شخصی و خصوصی انجام شود .

در یک چنین ساختهای رسمی ، حتی بکار گرفتن افراد برجسته ، برای مقام رهبری اساسی و ضروری نیست ، زیرا رفتار و فعالیتهای اجرائی سازمان ، باید بوسیله موقعیتها و واحدها اداره و رهبری شود ، نه آن که ویژگیهای شخصی افراد ، در اداره امور دخالت فراوان داشته باشد . "رابرت مکیور" (Robert Maciver, 1947) در اشاره به ساختهای سیاسی نوشته است " فرمانده یا رئیس ممکن است خردمندتر و یا تواناتر از متوسط کارکنان نباشد وحتی شاید از لحاظ معیارهای ذاتی و طبیعی از آنها پائین‌تر هم باشد و این معجزه سازمان و مدیریت است . " این معجزه تشکیلات است که نه تنها سازمانهای رسمی ،کمتر از سایرگروههای اجتماعی ، نیازمند یافتن و حفظ افراد برجسته هستند ،بلکه این قبیل سازمانها محتاج هیچ فرد به خصوصی نیستند ، افراد مختلف ممکن است بیایند و بروند ،ولی اساس و ساخت روابط دست نخورده ، باقی خواهد ماند . فرایند جانشینی یعنی احراز سمتها و موقعیتها بوسیله افراد مختلف ، می‌تواند تابع قواعد و ضوابطی باشد

که فرد مناسب و آموزش دیده بتواند در کوتاه ترین فرصت و با کمترین اختلال در کارکرد سازمان، نقش خود را ایفاءنماید. تحت چنین شرایطی می‌توان، سازمان های رسمی را دارای ویژگی بقاء و استمرار دانست.

ساختهای غیر رسمی و نظام طبیعی

هرچند تحلیل‌گر نظام طبیعی ،وجود ساختهای رسمی در سازمانها را انکارنمی‌کند، ولی تاثیر فراوان آنها را در رفتار اعضاء، مورد سؤال و تردید قرار می‌دهد. به سادگی می‌توان طرح و نمودار یک سازمان را ترسیم نمود و درباره این که چنین سازمانی به طور رسمی چگونه باید عمل کند، سخن گفت، اما رفتار اعضاء، برای انجام وظایف تعیین شده و تحقق هدفهای سازمانی موضوع و مساله دیگری است و با طرح و نمودار سازمانی و دستورات رسمی متفاوت می‌باشد. " روتلیس برگرو ویلیام دیکسن " (Roethlis Berger, William Dickson, 1939) جزءاولین پژوهشگرانی بودند که به طورعلمی، انحراف‌وتخطی ازساختهای رسمی را موردمطالعه‌و تحقیق قرار دادند. آنها اظهار داشتند که ساختهای غیر رسمی به موازات ساختهای رسمی وجود دارند. این ساختهای غیر رسمی که در طرح و نمودارسازمانی‌نشان‌داده‌نمی‌شوند ،شامل جرگه‌ها ،گروههای دوستانه‌و روابط و وفاداریهای شخصی می‌باشند که ممکن است اثرات و کارآمدی ساخت رسمی سازمان را نیرو بخشیده ویا آنان را تضعیف‌و نابود کرده‌و یا موجبات دگرگونی‌آن را فراهم سازد. مطالعات وتحقیقات "پیتر بلاو " (Peter Blau, 1955) از یک گروه بازرسان دولتی در امریکا نشان داد، چگونه انگاره‌های غیررسمی مذاکره و مشاوره که میان مقامات رسمی جریان داشت، به طورمثبت، موثر و چشم‌گیری برتصمیم‌گیریهای سازمان اثر می‌گذاشت ،حتی هنگامی که چنین‌مذاکرات و مشاوره‌هائی از نظر سیاست رسمی سازمان، ممنوع شده بود. بر عکس مطالعه و تحقیقات " دونالدری " (Donald Roy, 1954) در مورد کارکنان کارگاه مکانیکی، نشان داده که این کارگران چه راهها و تکنیکهای ماهرانه‌ای به‌کار می‌برند تا بتوانند تولید را از حداقل مناسب و مطلوب پائین تر آورند.

در برخی از موارد، ساختهای غیر رسمی، کاملا" مکمل و جبران کننده نقاط ضعف شبکه رسمی روابط هستند .معمولا" این ساختهای غیر رسمی هستند که امکان می‌دهند ،کار و هدف‌سازمان تحقق پذیرد، زیرا بسیاری از کارهائی که ممکن است انجام آن از طریق طرح ونمودار رسمی سازمانی درمسیر تشکیلاتی‌وتشریفات‌بوروکراسی‌درگیرشده‌وبه صورت‌کند و مایوس کننده‌ای در آید ،از طریق شبکه غیر رسمی روابط، به سهولت، سرعت و درستی انجام می‌شود. کوشش رهبران و مدیران سازمان، در جهت کاهش نقش ساختهای غیر رسمی و شکستن روابط گروههای دوستی، بیشتر برای اطمینان از نظارت و کنترل در امور و فعالیتهای سازمان است و معمولا" به کار آمدی سازمان و ایجاد رضایت و خوشنودی

اعضاء آسیب می‌رساند .

علاوه بر تاکید در مورد اهمیت ساختهای غیر رسمی ، یک تحلیل‌گر نظام طبیعی به این نکته نیز توجه دارد که تشکیلات ، بار بسیار سنگینی بر دوش طراح ساختهای رسمی سازمان قرار می‌دهد . هیچ طراحی نمی‌تواند ، همه امکانات ، وقایع و نقش‌هائی را پیش بینی نماید که ممکن است برای دارنده مقام و موقعیت ویژه‌ای که می‌کوشد وظیفه و نقش خود را انجام دهد ، بوجود آید . از انجا که آگاهی و دانش طراح محدود است و محدودیتهای بنیادی و اساسی نیز درباره اطلاعات پیچیده وجود دارد و شرایط و موقعیتها درحال تغییر و دگرگونی هستند ،کوشش درجهت پیش بینی رفتارسازمانی و یا رفتاراعضاء معمولا" غیر عملی و مفید است . در ساختهای رسمی ، از اعضاء انتظار نمی‌رود که براساس داوریها و نظریات شخصی ، وظایف و نقش های خود را ایفاء کنند ، بلکه از آنها خواسته می‌شودکه وظایف و نقش های تعیین شده را به راه و روشی که مشخص گردیده ، به انجام رسانند . چنین طرح و برنامه‌ای برای یک سازمان می‌تواند به سهولت موجب ناسازگاری و گرایش به رفتار بی‌نتیجه و غیر کار آمد گردد .

میزان تشکیلاتی و رسمی بودن‌یک‌سازمان ، باید به عنوان متغیری از هدف‌های‌معین و مشخص سازمان‌بحساب آید .برخی از ساخت‌های سازمانی ، ضرورت میزان بالای‌تشکیلات و رسمی بودن را ایجاب می‌کنند و بعضی کمتر چنین الزامی را فراهم می‌سازند . برخلاف بقیه انواع گروههای اجتماعی ، سازمانهای رسمی به هر حال دارای شبکه‌ای از موقعیتها و ساختهای نسبة معین و رسمی هستند که می‌تواند در نمودار و طرح یک سازمان نشان‌داده شود .

بوروکراسی

مفهوم بوروکراسی بعضی اوقات ،مترادف با مفهوم سازمان رسمی می‌باشد .هم‌چنین ممکن است که این مفهوم ،به عنوان ویژگی هر نوع سازمانی بکار رود که دقیق ، جدی ، محصور در قواعد غیر کار آمد و پیچیده باشد ، اما بهتر است ، مفهوم بوروکراسی را در چارچوبی محدودتر و از طریق علمی وتحلیلی مطالعه کنیم .

مفهوم‌بوروکراسی ممکن است به عنوان یک گروه اداری و تخصصی به کار گرفته شود که مسؤول بقا و استمرار یک سازمان بوده ، به تقسیم ، نظارت و هماهنگ نمودن فعالیتهای اعضاء‌سازمان می‌پردازند (Blau, Scott, 1962) .بوروکراتیک‌شدن به رشدسریع چنین‌دستگاه اداری وتخصصی اشاره‌می‌کند .همان‌گونه‌که "رین‌هاردبندیکس" (Reinhard Bendix, 1956) اظهار می‌دارد " از دیدگاه تاریخی ، بوروکراتیک شدن ممکن است به معنی تقسیم وظایفی تفسیر و توجیه شود که مالک و مدیر اولیه سازمان ،شخصا" آن را به عنوان کارهای‌روزمره ، انجام می‌داده است . "

در پنجاه سال گذشته ، تعداد این تقسیمات اداری با سرعت ، افزایش یافته است ،

این افزایش نمایانگر پیچیدگی سازمانهای جدید امروزی می‌باشد. مطالعه و تحقیق "بندیکس" درمورد سازمانهای صنعتی با تعیین تعداد کارکنان حقوق بگیر به عنوان یک شاخص خام از بوروکراتیک شدن، نشان می‌دهد که درپنج کشور صنعتی جهان، در صد حقوق اعضاء رسمی اداری که به عنوان کارگران تولید کننده بحساب می‌آیند از ۷ در صد در سال ۱۹۰۰، به ۲۰ در صد در سال ۱۹۵۰، رسیده است.

دربسیاری ازموارد، بوروکراسی تنها رکن همه‌سیستمهای سازمانی اعم ازصنعتی، تجارتی یاسازمانهای خدماتی است. بهترین مثال، سازمانهای دولتی هستند که بوروکراسی درتمام قسمت‌های آنها به چشم می‌خورد، زیرا آنها به عنوان جزئی از یک سیستم کلی، یعنی حکومت و دولت، انجام وظیفه می‌کنند (Bendix, 1956).

ظهور سازمانهای رسمی

وجود واحدهائی اجتماعی که امکان سازمان دادن به رفتار اعضاء درآنهاوجوددارد، یعنی اعضاء می‌پذیرند که رفتارشان محدود و مقید شود و نیز هدفهای معین و مشخصی را تعقیب کنند، در رشد وتوسعه اجتماعی، بسیار جدید است. بسیاری از جامعه شناسان برای مطالعه و تحقیق این واقعیت‌که چگونه و تحت چه شرایط اجتماعی، سازمان‌های‌رسمی بوجود می‌آیند به تجزیه و تحلیلهای علمی پرداخته‌اند. بسیاری از ایشان، چندین شرط اجتماعی معین را برای ظهور سازمانهای رسمی پذیرفته‌اند. (Ernest Barker, 1944; Otto Hintze, 1908; Thomas Tout, 1916; Gerth, Mills, 1954) که مهمترین آنها عبارتند از: تفاوت و تمایزقابل ملاحظه میان نقش‌ها، تخصیص نقش‌ها ومسؤولیتهای حساس برمبنای قواعد عمومی (جهانی) به جای معیارهای‌شخصی وفردی، بسط و توسعه حدود و مرزهای اجتماعی فرا سوی محدودیتهای گروهی، افزایش پیچیدگی زندگی اجتماعی، کوشش گروهها برای رشد و توسعه هدفهای سیاسی، اقتصادی وخدمات اجتماعی که از حدود و مرزهای گروههای معین و محدودمی‌گذرد و بالاخره شرط ظهور یک سازمان رسمی، افزایش تفاوت میان گروههای مختلف در مورد اولویت هدفها و در نتیجه، رقابت‌میان‌آنهابرای دستیابی به‌منابع و عوامل‌کمیاب است (Eisenstadt, 1959).

چنین شرایطی خود نتیجه‌تغییرات‌بنیادی درساخت‌اساسی جامعه‌است. این‌تغییرات و دگرگونیها ناشی و متاثر از رهائی تدریجی عوامل انسانی و مادی از واحدهائی، مانند گروههای خویشاوندی، قومی و نژادی می‌باشد که در نتیجه این امکان را فراهم ساختندتا منابع آنهابرای هدفهای محدود، معین و مشخص مورد استفاده قرار گیرد، اما این‌عوامل و منابع مورد تقاضای گروههای متفاوتی است که با یکدیگر رقابت می‌کنند.

مطالعات‌دقیق تاریخی نشان‌می‌دهد که این نیروها ومنابع آزاد شده نژادی، قومی و خویشاوندی در ظهور و ایجاد سازمانهای رسمی، نقش موثری داشته‌اند. تا آنجا که‌هر چه سازمان، از گروههای خویشاوندی، قومی و نژادی دورتر باشد، ویژگیهای عقلی آن

نیر ، مانند تمرکز بر هدفهای محدود ، تاکید بر انجام وظیفه ، رعایت تشریفات در همه کارها و تخصص و مدیریت متمرکز ، بیشتر بچشم می‌خورد (Udy, 1962).

یکی از مهمترین ضرورت‌ها برای معقولیت تکنیکی یک سازمان این است که سازمان بتواند بدون دخالت دیگران ، حدود فعالیتهای خود را تعیین نماید (تعیین هدف ، استخدام کارکنان لازم ، تقسیم کار و هماهنگی میان قسمتهاوتعیین حقوق و مزایا) .اخیراً شرایط لازم برای عقلائی بودن سازمانهای رسمی توسط " ایزن اشتات " (Eisenstadt, 1959) ، خلاصه شده و مورد توجه قرار گرفته است . او اشاره می‌کند که سازمانهائی کارآمد و موثر بوده‌اند که از فشارهای اجتماعی اطراف خود آزاد بوده ، توانسته‌اند نحوه تولید و فعالیت سازمان را ، خود تعیین نمایند . در جوامع صنعتی سازمانهائی با هدفهای معین و مشخص مانند احزاب سیاسی ، سازمانهای انتشاراتی و دانشگاهی همه جا یافت می‌شوند . این سازمانها همانگونه که " تالکت پارسنز " (Talcott Parsons, 1960)،تاکید می‌کند ، کارکردهای مهمی را به انجام می‌رسانند ."رشد و توسعه سازمانها مکانیزمی اصلی و اساسی است که امکان می‌دهد در یک جامعه پیچیده و نامتجانس،کارها انجام شود و فعالیتها ثمربخش باشد و هدفهائی که فراسوی توانائی‌های فردی است ، تحقق پذیرد ."

ساخت سازمانها

الگوی " ماکس وبر "

از آنجا که امکان تغییر و تبدیل طرح تشکیلاتی ،در هر سازمانی وجود دارد ،ساخت رسمی سازمانها نمایانگر ماهیت واقعی آنها نخواهدبود .یکی از الگوهائی که درباره‌ساخت سازمانها ارائه شده و مورد توجه قرار گرفته است ، الگوی " ماکس وبر " جامعه شناس بزرگ آلمانی است . " وبر " کوشید تا مجموعه‌ای از ویژگیهای ساختی را تعیین نماید . اومعتقد بودکه این صفات‌در مجموع به فعالیت‌های اداری امکان‌عقلایی‌شدن رامی‌دهند .ویژگیهای ساختی که بوسیله " وبر "مشخص شده عبارتند از :

۱ ــ سازمانها بوسیله سیستمی از قواعدو مقررات که حاکم بر رفتار اعضاء و مقامات سازمان می‌باشد ، هدایت می‌شوند . این قواعد و مقررات از هدفهای معین وروش هر سازمان استخراج و استنتاج می‌گردند .

۲ ــ در هر سازمان ،فعالیتها میان واحدها و قسمتهای مختلف تقسیم می‌شود وهر واحد و مقامی دارای سهم معینی از اختیارات و امکانات سازمان است .

۳ ــ در هر واحد ، انگاره‌ای از سلسله مراتب وجود دارد ، که بر مبنای آن حدود قدرت‌و اختیارات هرفرد نسبت به زیر دستان و نیز اطاعت و فرمانبرداری زیر دستان ازافراد

بالاتر، معین می‌شود. این سلسله مراتب در چهارچوب محدودیتهای مربوط به قواعد و مقررات از یک طرف و ظرفیت و توانائی هر عضو از طرف دیگر، قرار دارد.

۴ــ با وجود آزادی فردی، اعضاء هر سازمان به علت روابط قرار دادی متقابل، یعنی انجام خدمت در مقابل دریافت حقوق، محدود و مقید می‌گردند. کارکنان، مالک سازمان نیستند و نمی‌توانند عوامل و منابع اداری را به خود اختصاص دهند.

۵ــ انتخاب افراد برای احراز مقامات و مسؤولیت‌های معین، بر طبق توانائی و شایستگی آنها و نیز ارتقا و ترقی ایشان برمبنای سوابق خدمت و چگونگی انجام وظیفه و یا هر دو صورت می‌گیرد. مقامات سازمانی از طریق انتصاب و نه انتخاب، به افراد واگذار می‌شود.

۶ــ کارکنان موظف به انجام وظایف، در چهارچوب مقررات و قواعد و به گونه‌ای غیر شخصی می‌باشند.

۷ــ در سازمان‌ها مدارک و اسناد کتبی، به تفصیل نگهداری و بایگانی می‌شود و معمولاً به عنوان اسرار اداری، محرمانه تلقی می‌گردند.

۸ــ تعهدات هرعضودرسازمان محدود به تعهدات شغلی اوست.

"وبر" (Max Weber, 1957) معتقد است که ساختهای واقعی و عملی این الگو نتوانسته‌اند به بالاترین سطح کارآمدی وکفایت‌دست یابند و در نتیجه معقول ترین‌امکانات ساخته شده را جهت کنترل انسان فراهم سازند.

"ماکس وبر" امیدوار است که از طریق این الگو بتواند ویژگیهای ساختی سازمانهای تخصصی جامعه امروز را با انواع قدیمی سازمانهای موروثی مقایسه و ارزیابی نماید. در انواع‌قدیمی، سازمانها در مالکیت مدیر بود و کارکنان براساس سوابق خانوادگی وفامیلی، ثروت‌ونفوذشخصی، برگزیده می‌شدند. اختیارات وابسته به امتیازات و نفوذ شخصی‌بود، نه ناشی از سمت، مقام و یا شغل و این عوامل در مرحله دوم اهمیت و توجه قرارداشتند (Eisenstadt, 1963).

ساخت عقلائی الگوی "وبر"

"ماکس وبر" تاکید می‌کند که عقلائی بودن لازمه ساخت سازمان، و به کارکنان‌آن است. در طرح "وبر" عقلائی بودن در قواعدی که برای تحقق هدف ضروری است وضع و پذیرفته شده است. همچنین در زمینه سلسله مراتب و حدود اختیارات، توجه کامل‌را به انجام وظایف و ایجاد هماهنگی مناسب، میان فعالیتهای مختلف معطوف می‌دارد.

"وبر" معتقد است که اصل عقلائی بودن در نظام پاداشها رعایت می‌شود تا انگیزه‌کافی برای انجام‌هرچه بهتر وظایف فراهم آید. همچنین این اصل در انتخاب و ترفیع کارکنان نیزمورد توجه قرار می‌گیرد. با توجه به این نکات، چنین سازمانهائی برای تحقق‌حداکثر

عقلائی بودن در زندگی انسانی ضروری و اساسی هستند. این عقلائی بودن نباید با عقلائی بودن شخصی و یا با مفهوم روانشناسی آن اشتباه شود. همان گونه که " هربرت سیمون " (Herbert Simon, 1957) نتیجه می‌گیرد " انگاره‌هائی از رفتار که آنها را سازمان می‌خوانیم، برای رسیدن به انسان معقول، اساسی و ضروری است و فرد معقول باید موجودی سازمان یافته و نهادی شده باشد. "

انتقاداتی از " وبر

منتقدین " وبر " اظهار داشته‌اند که او وجود و اهمیت ساخت غیر رسمی سازمانها را نادیده انگاشته و توجه چندانی به آن ننموده است. آنها معتقدند که بعضی از ویژگیهای الگوی " وبر " با یکدیگر متضاد بوده، جهت تحقق هدف‌های سازمان دارای کارکرد نمی‌باشد. همچنین او اختیارات ناشی از مقام و شغل را با صلاحیت و شایستگی دارنده مقام و شغل، اشتباه و مخلوط کرده است (Blau, 1956; Blau, Scott, 1962; Gouldner, 1954; Parsons, 1947)

نارسائی وضعف تجزیه‌وتحلیل " وبر " که پیوسته بوسیله جامعه شناسان بعد از او نشان داده شده ناشی از عدم موفقیت او در درک و تشخیص انواع ساختهای سازمانی است، زیرا او فقط ساخت سازمانهای عقلی را تعیین و مورد توجه قرار داده است. در صورتی که ساخت سازمانی می‌تواند و باید متناسب با ماهیت، هدف و امکانات تکنولوژی که برای تعقیب و تحقق هدف ضرورت دارد، متغیر و متفاوت باشد. اگر هدف و امکانات تکنولوژی تغییر یابد، ممکن است یک انگاره ساختی در یک سازمان، عقلائی و در دیگری غیرعقلائی باشد.

به هر حال مطالعات " وبر " در تاریخ جامعه شناسی، به عنوان هسته اولیه تحقیق در باره سازمانهای رسمی به حساب می‌آید، زیرا مطالعات او فضای تحقیقاتی جدیدی را آشکار می‌کند و الگوی " وبر " نقطه شروع مطالعات در زمینه سازمانهای رسمی است. یک نظریه یا یک الگو باید برمبنای توانائیش در برانگیختن مطالعات و تحقیقات بعدی، مورد قضاوت و ارزیابی قرار گیرد، نه آن که درستی و نزدیکی آن به حقیقت یا واقعیت تنها معیار ارزیابی باشد. بنابراین مطالعات " وبر " در مورد ساخت سازمانهای رسمی با مطالعات بزرگ وشگفت‌آور در تاریخ جامعه‌شناسی، هم طراز و هم سطح می‌باشد و نقدی که بر مطالعات او نمودیم، فرضیات اصلی " وبر " را در مورد تغییر و انتقال تاریخی سازمانها از شکل اولیه فئودالی، به اشکال عقلائی سازمانهای اداری جامعه امروز، بی‌ارزش و بی اعتبار نمی‌کند.

در رابطه با هدف و تکنولوژی ، دو نوع ساخت را می‌توان مورد مطالعه قرارداد . در نوع اول ، هدف‌ها معین و دقیق بوده و سازمان از اطلاعات علمی کاملاً توسعه یافته و از تشکیلات سازمانی پیشرفته استفاده می‌نماید و در نتیجه‌می‌تواند پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌را نیز به کار گیرد . در چنین شرایطی می‌توان نوع و چگونگی فعالیتها را از قبل ، معین و مشخص کرده و آنها را سازمان داد . به گفته "جیمز مارچ و هربرت سیمون" (Games March, Herbert Simon, 1958) این گونه طراحی فعالیتها رامی‌توان برنامه‌اجرائی نامید . بنابراین تصمیمات مربوط به‌تعیین فعالیتهای سازمان ، متمرکز شده و نظم و توالی ضروری فعالیتهای همه اعضاء ، مشخص می‌گردد . وظایف و مسؤولیتها تقسیم می‌شودو کار آمدی ناشی از تخصص که‌از طریق آموزشهای کوتاه مدت ،قابلیت انتقال و تعویض کارکنان ، سهولت‌ارزیابی و کنترل فرایند کار و غیره‌صورت می‌گیرد ، افزایش می‌یابد . اما‌تخصصی شدن کامل ، زیانها و مسائلی را نیز به دنبال دارد که عبارتند از خستگی و بی علاقگی ناشی از فعالیتهای یک نواخت تکراری ، فقدان انگیزه فعالیت ، حداقل رضایت خاطر و عدم امنیت شغلی و استخدامی که قسمت اخیر در صورت نبودن اتحادیه نیرومند کارگری به وجودمی‌آیدکه‌همه موارد یادشده با یک مفهوم ،یعنی بیگانگی (Alienation) ، خلاصه می‌شود .

در شرایط پیشرفته‌تکنولوژی ،کارکنان اداری فراوانی‌برای طرح‌و کنترل برنامه‌اجرائی مورد لزوم خواهند بود تا وظایفی مانند استخدام کارکنان ، آموزش ، کنترل و هدایت نیروهای کار و حل مسائل غیر عادی ،مانند کاهش انگیزه ،اختلال در مسیر و جریان‌حرکت مواد و عناصر در خط تولید و هماهنگ‌نمودن فعالیتهای‌متفاوت کارکنان با یکدیگر راانجام دهند .

درنوع‌دوم ،هدف‌های سازمان پراکنده‌و نامشخص و سازمان‌دارای تشکیلات‌وتشریفات بسیار ابتدائی می‌باشد .وظایف‌و مسؤولیتها نمی‌توانند دارای مسیر وجهتی مشخص باشند واز اصل تقسیم‌کار استفاده‌نمایند و در نتیجه موفقیت سازمان به تفاوت ،مهارت‌وتخصص افراد آن سازمان بستگی خواهد داشت . از آنجا که انتظار می‌رود اعضاء برای انجام وظایف و مسؤولیتهای خود ، بصیرت وکاردانی بیشتری را به کار برند ، در نتیجه‌وظایف و مسؤولیتها کمترتقسیم‌می‌شود و یا در خط زنجیری قابل مشاهده‌ای‌قرارمی‌گیرد . درچنین شرایطی هر عضوباید تمام‌مراحل متوالی یک‌فعالیت را طی نماید و خودرا با مراحل‌بعدی ، بر مبنای نتیجه مراحل قبلی ، هماهنگ و سازگار نماید .

بنظر می‌رسد که واگذار کردن وظایف سنگین ،معمولا" براساس شایستگی فردی استوار است که ایجاد آن مستلزم آموزش پر خرج و طولانی می‌باشد . در مواردی که آگاهی و توانائی فردی افزایش می‌یابد ، کارکنان اداری کمتری مورد نیاز است . زیرا نیاز به برنامه‌ریزی ، کنترل ، نظارت و هماهنگی کمتر خواهد بود(Litwak, 1961; Thompson, Bates, 1957).

در نتیجه شرایطی را حرفه‌ای می‌خوانند که در آن فرد ،آن چنان توانائی و شایستگی وسیع و همه جانبه‌ای در انجام وظایف از خود نشان دهد که بتواند تحقق هدف‌های سازمان را تسهیل و تسریع کند . تحقیقات " ریچارد هال " (Richard Hall, 1967) نشان می‌دهد وقتی نیروی کار جنبه حرفه‌ای و تخصصی بیشتری پیدا کند ، احتیاج و اتکاء به‌سلسله مراتب قدرت‌و اختیارات ، جهت اعمال کنترل ، تقسیم کار میان کارکنان‌وقوانین و دستورالعمل‌های مشخص و اداری ، کمتر خواهد بود . در چنین شرایطی ائتلاف بیشتری میان حرفه‌ای‌ها بوجود می‌آید و آنهادر جهت ایجاد و حفظ معیارهائی برای انجام‌وظایف و مسؤولیتهایشان با یکدیگر ائتلاف و تبانی می‌کنند و به این ترتیب از مداخله دیگران و ورود افراد فاقدمهارت‌وآموزش کافی ،به مشاغل خود جلوگیری می‌نمایند (Goode, 1957)

احتمالا" حرفه‌ای شدن ، در سازمانهائی بوجود می‌آید که تعدادی از افراد ماهر وآموزش دیده با یکدیگر کار می‌کنند . بیمارستانها ، کلینیک‌ها ، سازمانهای قضائی ، دانشگاهها و موسسات تحقیقات علمی از جمله این سازمانها هستند .

ساخت های ناهماهنگ

طرحی که در سازمان‌ها بکار می‌رود ، همیشه با هدف‌ها و شرایط موجود تکنولوژی، سازگار و هماهنگ نمی‌باشد . وقتی که یک ساخت بوروکراتیک ، دارای هدف‌های پراکنده‌و نامشخص باشد و یا از تکنولوژی ، استفاده کاملی ننماید ، نتیجه معمولا" کارآمد نبودن سازمان‌است ،زیرامعیارهاو دستورالعمل‌های عادی‌بوروکراسی ،امکان‌انعطاف‌لازم‌برای مقابله با مشکلات و مسائل را از بین می‌برد و غالبا" به علت تشخیص وتعیین قسمتی از مسائل و مشکلات و نه همه آنها باعث شکست‌ها و اشتباهات فراوانی می‌شود . همچنین هنگامی که ساخت حرفه‌ای برای انجام وظایف و مسؤولیتهای روزمره ، مورد استفاده قرار می‌گیرد ، مسائل و گرفتاریهای دیگری بوجود می‌آید که می‌توان آن را به کارآمدنبودن‌وتخصیص‌غیر عاقلانه منابع و عوامل کمیاب و با ارزش اقتصادی نسبت داد . تعیین افراد آموزش دیده و ماهربرای اجرای وظایفی که افرادی بامهارت و آموزش کمتر نیزقادر به انجام آن‌هستند، نشانه‌عدم‌کارآمدی سازمان‌است .چنین تخصیص غیرعاقلانه و غیر کارآمد منابع تااندازه‌ای در کلینیک‌های پزشکی (محلی که پزشکان معمولا"مجبور به انجام وظایف و مسؤولیتهائی هستند که به‌آسانی و شاید موثرتر می‌تواند بوسیله دستیاران آنها انجام گیرد) ، قابل مشاهده است .

یکی از عوامل اساسی که هنگام مطالعه هر سازمانی باید مورد نظر باشد ، این است که‌هرسازمان ، دارای ساختی‌از قدرت‌است ، حال چه ، ابعاد و حدود قدرت ، به‌روشنی توسط اعضاء شناخته شده و یا شناخته نشده باشد (Etzioni, 1962).قدرت را می‌توان به عنـوان توانائی و امکان‌یک فرد ، برای پاداش دادن یا اعمال مجازاتی که‌برای دیگران مهم است ، تعریف نمود . همان طور که " پیتر بلاوجرج هومنز" (Peter Blau, George Homans, 1961) و سایرین بیان کرده‌اند ، اختلاف قدرت درگروه‌های غیر رسمی ، برمبنای تفاوتهای‌فردی از قبیل ثروت ، هوش ، نیروی فیزیکی و جاذبه جنسی ، به زودی نمایان می‌شود .

صفاتی که موجب تفاوت در میزان جذابیت و مفید بودن افراد می‌گردد ، در ساخت قدرت سازمانهای رسمی نیز موثر است ، اما ساخت رسمی ، برخلاف ساخت غیر رسمی‌بـه ندرت بوسیله چنین تفاوتهای فردی ، مشخص می‌شود . حتی سازمانهای رسمی ، سلسـله مراتبی از مقامات و مشاغل بوجود می‌آورند که در آن هر مقام و شغل ، به روشنی تعـریف شده‌است و امکان‌دسترسی و استفاده‌از پاداشها و بکار بردن تنبیهات‌و مجازاتها را مشخص و معین می‌نماید ، این پاداشها و تنبیهات برای تغییر و تعدیل رفتار کارکنان ، مورداستفاده قرار می‌گیرد .

قدرت بااختیارات یاقدرت‌مشروع ، متفاوت است‌و هیچ سازمانی نمی‌تواندبرای کنترل اعضـاء خود فقط به قدرت ، اتکاء داشته باشد (Weber, 1947). اختیـار را می‌توان قدرت محدود ومعین شده‌از طریق‌هنجارهادانست . حدود اختیارات وابسته به‌مجموعه‌ای از هنجارهای پذیرفته شده است که استفاده از قدرت مشروع را با توجه به تعریف آن بـه عنوان درست یا مناسب ممکن می‌سازد . این هنجارها به صورت دو جانبه عمل می‌کنند ، یعنی از یک طرف مشخص می‌کنند که در روابط قانونی ، فرد زیر دست باید از دستـورات مرجع بالاتر پیروی کند و از طرف دیگر ، تعیین کننده حدود قدرتی هستند که مرجع بالاتر می‌تواند ، اعمال نماید . صاحبان‌قدرت‌دربکارگرفتن‌قدرتشان از طریق هنجارهای‌اجتماعی‌که قدرت آنها را قانونی می‌کند ، تایید و تقویت و همچنین محدود و کنترل می‌شوند .

دو نوع متفاوت از ساخت اختیارات یا قدرت مشروع را می‌توان مشخص نمود . یکی قـدرت تفویضی (Endorsed Power) و دیگـری قـدرت قانـونی (Authorized Power). اختلاف این دو نوع ساخت ، به موضع گروهی بستگی دارد که از هنجارهای تعیین کننده قدرت ، پشتیبانی و حمایت می‌نماید . قدرت تفویضی ، زمانی بوجود می‌آید که‌هنجارهای اجتماعی ، بوسیله همان گروهی که تحت کنترل و اعمال قدرت قرار می‌گیرد ، تعیین‌شود . معمولا " گروهی از افراد که همه تحت کنترل و در معرض اعمال قدرت یک فرد قرار دارند ،

به طور جمعی هنجارهائی را جهت حمایت از خود و محدود کردن قدرت آن فرد بوجود می‌آورند . مثلا" رابطه‌ای که بین دسته‌ای از بچه‌های محل و رهبر آن‌ها بوجود می‌آید نمایانگر قدرت تفویضی است .

قدرت قانونی زمانی بوجود می‌آید که هنجارهای محدود کننده فرد صاحب قدرت بوسیله فرد یا افرادی تعیین شود که خود در معرض اعمال آن قدرت نیستند (Scott, Dornbusch, Bushing, Laing, 1967). این نوع ساخت اختیارات ، بیانگر ویژگی سازمان‌های رسمی است و در واقع مفهوم ضمنی سلسله مراتب اداری نیز می‌باشد. به طور خلاصه در این نوع ساخت ، قدرت ، هم از پائین و هم از بالا تعیین و محدود می‌گردد . به هر حال ، قدرت از طریق تفویض یا قانون و یا هر دو ، به اختیار تبدیل می‌شود .مثلا" حدود اختیارات یک نگهبان زندان ، بر مبنای هنجارهائی است که از طرف مقامات بالاتر ،تعیین شده است ، بدون آنکه اعمال قدرت ، از طرف زندانیان به او تفویض شده باشد . اما وقتی یک زندانی به عنوان رهبر غیر رسمی از طریق هنجارهای پذیرفته شده ،بوسیله سایر زندانیان و بدون توجه به تصویب مقامات زندان ، اختیاراتی را بدست می‌آورد ، دارای قدرت تفویضی می‌شود . به هر حال ، فردی که قدرت او ، هم بوسیله روًسا وهم ازطرف‌زیردستان مورد تایید واقع می‌شود ، از اختیارات خود بیشتر بهره‌مند می‌گردد تا فردی که فقط دارای یکی از دو نوع قدرت تفویضی یا قانونی است . بنابر این در عمل ، وقتی اعمال قدرت از هر دو طرف پذیرفته شود ، امکان استفاده از اختیارات ، برای تحقق هدفها موثرتر و پایدارتر از هنگامی است که قدرت فقط از حمایت یک منبع هنجاری برخوردار می‌باشد (Scott, 1970).

سازمان‌ها و افـــــراد

ساخت‌های سازمانی که برای فراهم آوردن موثرترین راه ، جهت تحقق هدفهـای سازمان مطرح می‌شوند ، الزاما" موجب رضایت خاطر اعضاء نمی‌گردند و یا امکان رشـد و توسعه کافی توانائی آنها را فراهم نمی‌سازند .

بیگانـــــگی

یکی از منتقدین اولیه سازمانهای رسمی ، " کارل مارکس " است . او عقیده‌دارد‌که عدم کنترل کارگران بر شرایط‌کار ، منجر به بیگانگی ، نسبت به فرایند کار و تولید‌خواهد شد . " مارکس " معتقد است که بیگانگی کارگران نسبت به تولید ، کار و کارخانه از طریق موقعیت اجتماعی آنان به عنوان مزدوران و بردگان ،تعمیم یافته ، بردگی و حقارت‌روانی کارگران تا حد‌بردگی ماشین پیش می‌رود و آنهارا نسبت‌به کارخانه‌بیگانه و غریبه می‌سازد و در نتیجه بیگانگی از سیستم سرمایه داری را موجب می‌گردد . " ماکس وبر " کوشید تـا

تجربه و تحلیل " مارکس " را از حوزه صنعتی فراتر برد . " هانس گرث و رایت میلز " (Hans Gerth, Wright Mills, 1964) ، معتقدند که تاکید "مارکس "بر بیگانگی کارگران از وسایل تولید ، قسمتی از نظریه " وبر " درباره مسیر تاره و در حال توسعه جامعه امروز است که کنترل و تسلط بر شرایط و موقعیتهای زندگی را از اختیار همه افراد خارج ساخته است ، یعنی سرباز امروزی به همان اندازه از کنترل وسایل جنگی عاجز است که دانشمند از کنترل وسایل پژوهشی و کارمند دولت از کنترل وسایل اداری .

تم بیگانگی فردی ، توجه روانشناسان ، جامعه شناسان و روانکاوان را نسبت به خود جلب کرده است . مطالعات تجربی نشان داده است که رضایت شغلی با بالا رفتن موقعیت و مقام شغلی افراد ، افزایش می‌یابد ، به این معنی که کارمندان عالی رتبه ، نسبت به افرادی که دارای مقام پائین‌تری هستند ، رضایت بیشتری دارند ، اما در عین حال ، هیچ گروهی از کار خود عدم رضایت کامل ندارند (Blauner, 1964). این رضایت نسبی و ناچیز را می‌توان با وجود اشتغال به کارهای یکنواخت و نوکرمآبانه ، به نقش کم اهمیت کار ، در تصوری که این افراد از خود دارند ، مرتبط ساخت ، زیرا آنها کمتر از مدیران و افراد حرفه‌ای ، کار خود را مرکز همه علائق زندگی می‌دانند (Chinoy, 1955; Dubin, 1958; Morse, Weiss, 1955)

انسانی گردانیدن سازمان

بیشتر انتقاداتی که از سازمانهای رسمی به عمل آمده ، به این جهت است که نیازهای فردی جهت استقلال ، آزادی ، خلاقیت و تحقق خود (Self-Realization) ، به ندرت در مشاغل بسیار تخصصی و محدود وجود دارد . هم چنین بسیاری از سمت‌ها و مقامات سازمانی ، به جای پختگی و استقلال ، خامی ، وابستگی و اتکاء را تشویق می‌کنند (Argris, 1958) . افراد ، در چنین شرایطی بیشتر از طریق خرابکاری‌های پنهانی ، ایجاد موانعی در راه تولید و کناره‌گیری عاطفی ، واکنش نشان می‌دهند . این نوع طرز تلقی به تدریج آنها را قادر می‌سازد تا سازمان را از نظر عاطفی طرد کرده و حداقل همکاری لازم را برای تثبیت موقعیتشان در سازمان انجام دهند . " ارگیریس " (Argris, 1958) و برخی ازپژوهشگران معتقدند که تنها یک دگرگونی اساسی در محیط کار میلیونها انسان ، می‌تواند این شرایط را تغییر دهد . مشاغل باید وسیع ، متنوع و مبارز پرور باشند و وابستگی و اتکاء به سلسله مراتب را کاهش دهند . هم چنین کارکنان باید در اخذ تصمیمات اساسی که در سرنوشت آنها موثر است ، شرکت داشته باشند . چنین اقداماتی می‌تواند ، محیطی انسانی‌تر و رضایت بخش‌تر ، برای کارگر و کارفرما ، وموجباتی برای کارآمدتر شدن سازمان فراهم آورد .

برخی از محققین دیگر ، هر چند با انسانی‌تر گردانیدن سازمان‌ها مخالف نیستند ، اما حدودی را که افراد باید در کار خود آزاد و مبارز بوده و از فرصت برای تحقق خود ،

بهره‌مندشوند ،مورد سوال قرار می‌دهند . به علاوه آنها معتقدند که "ارگیریس" وهمکارانش، هزینه ناشی از تحولات اساسی ساخت‌های سازمانی را نادیده گرفته و بنظر می‌رسد که در میزان منافع ناشی از چنین تغییرات اساسی سازمانی نیز مبالغه کرده باشند . ساخت‌هائی که دارای جنبه‌های انسانی بیشتری هستند ، همواره موثرتر و کارآمدتر نمی‌باشند . باوجود این نباید تصور کرد که کوشش در جهت بهبود شرایط کار در سازمانها ، ضروری نیست ، بلکه انسانی‌تر گردانیدن سازمان باید به عنوان هدفی مهم مورد توجه قرار گیرد ، نه آن که به‌عنوان وسیله‌ای برای افزایش کارآمدی‌و تولید ،به‌کارگرفته‌شود (Strauss, 1963) .

تشریفات در سازمانهای رسمی

" رابرت مرتن " معتقد است ، یک انگاره ساختی که در شرایطی موثر بنظر می‌رسد، ممکن است در شرایط دیگر ، بی اثر باشد . او هم چنین استدلال می‌کند که تعریف رسمی سمتها و مقامات ،وضع قواعد و مقررات و وجود سیستم پاداش در سازمانهای رسمی ،موجب ترس ،محافظه‌کاری و تنگ نظری اعضاء سازمان شده ،به طور خلاصه ،این عوامل ،سازمانهای رسمی را گرفتار تشریفات افراطی می‌کند .

تشریفات را ممکن است ، به عنوان مورد ویژه‌ای از یک پدیده عمومی اجتماعی‌تصور کرد که آن را تغییر و جابجائی هدف نامیده‌اند . زیرا همنوائی با قواعد در سازمانهای رسمی ، به جای آن که به عنوان وسیله‌ای برای نیل به هدف‌های فرد یا سازمان بکارگرفته شود ،خودبه‌عنوان‌هدف ، تلقی می‌گردد . تشریفات گرائی منحصر به سازمان‌ها نیست زیرا جامعه‌نیز در مسیرتغییر و جابه جائی هدفها حرکت می‌کند. وسایل همیشه به هدف‌تبدیل می‌گردند . آداب و تشریفات صرف غذا ، جای تغذیه را می‌گیرد و پناهگاه و لباس‌به‌جای آن که وسایلی برای محافظت‌انسان درمقابل عوامل خارجی باشندبا کسب‌ارزش اجتماعی ، به هدف تبدیل می‌شوند .

چنین انتقال و تغییری ، عامل اصلی تخصصی شدن مشاغل است . مثلا" سلامتی وسیله‌ای‌برای ادامه حیات و زندگی مناسب و خوب است ، اما حفظ سلامتی ، هدف‌اساسی زندگی پزشکان می‌شود. علم ، وسیله‌ای برای شناخت و در نتیجه در اختیار گرفتن‌وکنترل محیط‌است ،اما پیشرفت علم ، هدف زندگی دانشمندان می‌گردد . به طور خلاصه ،فردی که شغلش را از وسیله ، به هدف تبدیل می‌نماید ، فعالیتهایش ، معنی و ارزش بیشتری پیدا می‌کند و در نتیجه از کار و محیط‌کار خود بیشتر لذت می‌برد . البته این انتقال تا آنجا قابل تحمل است‌که اعضاء هرسازمان ،این واقعیت‌را درنظر داشته باشندکه‌فعالیتهای آنها به جهت تحقق هدفهای سازمان و خدمت به دیگران و سرانجام برای ارضاء علائق و نیازهای افراد جامعه است . از آنجا که این علائق و نیازها در بسیاری از موارد مبهم و کلی می‌باشند ، فعالیتهای سازمان‌بیشتر در جهت حفظ منافع کارمندان عالی رتبه‌داری ،

انجام می‌گیرد. مثلاً "جامعه شناسانی که بیمارستانها را مورد مطالعه و تحقیق قرار داده‌اند، دریافته‌اند که بسیاری از قواعد و مقرراتی که برای مراقبت از بیماران لازم شمرده می‌شود، در واقع برای تسهیل و راحت‌تر کردن کار کارکنان می‌باشد (Goffman, 1961).

هدفهــای سازمانی و فــردی

واضح است که انگیزه‌های فردی و هدفهای سازمانی، الزاماً" با یکدیگر هماهنگ نیستند، همچنین شکافهائی که بین فرد و هدفهای سازمان وجود دارد، همیشه با استخدام افرادی که انگیزه‌های فردی آنان با هدفهای سازمان مطابقت دارد، از میان نمی‌رود. پزشکانی که خود را وقف خدمت و کمک به مردم کرده‌اند، همیشه بهتر از پزشکانی نیستند که بـه دنبال پول و یا بهبود پایگاه اجتماعی خود می‌باشند. افراد به علت انگیزه‌های شخصی مختلف، داوطلب استخدام در سازمانهای رسمی می‌شوند. انگیزه‌هائی، مانـــد کسب درآمد یا بهبود پایگاه اجتماعی و نه انگیزه خدمت به مردم، علت اصلی استخدام در یک سازمان است. مطالعه اخیـــر " ویلسون " (Wilsow, 1962) دربـــاره گروههای سیاســی نشان می‌دهد که تلفیق هدفهای سازمان با انگیزه‌های فردی، مسائل بیشتری را بوجـــود می‌آورد، مثلاً" گروههای سیاسی کوشش می‌کنند تا فرد معینی را مصدر کار نمایند، ولی در عین حال با این واقعیت روبرو هستند که ممکن است فرد مورد نظر آنها بـــه آن سمت انتخاب یا انتصاب نشود و در نتیجه مسائل و مشکلاتی را موجب می‌شوند. از آنجا کـــه معمولاً" هدفهای سازمان و هدفهای شخصی، با یکدیگر متضاد و متفاوت می‌باشند، تفکیک هدفها و انگیزه‌های فردی از هدفهای سازمانی، حائز اهمیت است. فرایند استخدام هر فرد برای خدمت در سازمان می‌تواند، این مساله را تا حدودی حل و کنترل کند، اما اصولاً" این وظیفه حساس رهبران و مدیران سازمان است که به هنگام بروز تضاد و ستیز، بین هدفهای فردی و سازمانی، آن را حل و رفع نمایند.

سازمانهـــا و جامعه

به جهت وجود، بقا و کارکرد سازمانهای رسمی فراوان در یک جامعه، مسائل و مشکلات زیادی بوجود می‌آیـــد (Ellul, 1964; Faunce, 1968). یکی از این مسائـــل، موضـــوع بوروکراســی ملی، یعنی ساخت اداری و سازمانی است که به حـــوزه مدیریت دولت، مربـــوط می‌شود. مسأله این است که آیا سازمانهای دولتی باید سرور و یا خدمتگزار مردم باشند؟ در یک حکومت دموکراسی، انتظار می‌رود که تشکیلات و سازمانهای وسیع و در حال رشد، از نظر سیاسی بی‌طرف باشند. توسعه و تعمیم آن دسته از خدمات دولتی که در آن افراد، به نوبت عهده‌دار انجام فعالیتهای آن می‌شوند، یکی از مکانیزم‌هائی است که برای بی‌طرف ماندن سازمانهای دولتی و همچنین مطمئن ساختن مردم به بقـــاء

سازمان و نگهداری سطح مطلوب صلاحیت و شایستگی دستگاه دولتی ، مورد استفاده قرار می‌گیرد. مساله این است که وقتی یک فرد برای مدتی طولانی سمت و مقامی را اشغال می‌کند مهارتهای عملی و تکنیکی بدست می‌آورد که به او این امتیاز را می‌دهد تا نسبت به افرادی که به علت دسته بندیهای حزبی و سیاسی ، برای همان سمت و مقام در نظر گرفته شده‌اند برتری داشته باشد .

از یک طرف ، بوروکراسی دولتی به علت عدم کارآمدی لازم در ایجاد هماهنگی و همکاری با رهبر منتخب سیاسی ، مورد انتقاد قرار گرفته است (Lipset, 1950) و از طرف دیگر ، مسؤولین و مقامات اداری به جهت این که تابع تمایلات رژیمهای سیاسی هستند مورد سرزنش واقع شده‌اند . مثلا" کارکنان حکومت امریکا ، به علت عدم همکاری و هماهنگی با رهبران سیاسی انتخابی و کارمندان حکومت آلمان ، به جهت اطاعت و فرمانبرداری از رژیم حکومتی ، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند (Herbert Jacob, 1963) .

مساله دیگری که به علت کارکرد سازمانهای رسمی در جامعه امروز بوجود آمده ، مربوط به عقلائی بودن سازمان‌ها است . چنان که اشاره شد ، سازمانهای رسمی قادر به رسیدن به سطح بالائی از معقولیت تکنیکی و اداری می‌باشند . در واقع سازمانها ممکن است در تحقق هدفهایشان عقلائی باشند ، اما این امکان نیز وجود دارد که در فرایند انتخاب هدف برای سازمان ، منطقی و عقلائی عمل نکرده باشند . این پدیده را می‌توان مساله عقلائی بودن مقید (Bounded Rationality) ، نامید . عوامل که سازمانها برای انتخاب هدفهای خود در نظر می‌گیرند ممکن است با آگاهی ، دید و علاقه بسیار محدود ، مشخص و معین شده باشد و در نتیجه کارآمدی و کفایت سازمان و وسائل و منابع ، در مسیری غلط بکار افتد و فایده و نتیجه مطلوبی به دنبال نداشته باشد .

از نقطه نظر جامعه ، نتیجه معمولا" بوجود آمدن سازمانهائی با هدفهای یکسان است که بی‌جهت ، باعث دوباره کاری و تشکیل سازمانهائی می‌شود که یک وظیفه و نقش را انجام می‌دهند و نیازهای اساسی جامعه را برآورده نمی‌سازند . هم چنین یکی از مسائل بسیار مهم جامعه امروز ، انتخاب هدف برای سازمانهائی است که باید هر چه بیشتر پاسخگوی نیازمندیهای افرادی باشد که به خاطر آنها سازمان بوجود آمده است . " بندیکس " (Bendix, 1952) ، نشان می‌دهد که سازمانها ، مانند جامعه ، ساخته و پرداخته انسان هستند و در نتیجه مردم باید از طریق فرایند سیاسی تعیین نمایند که این سازمانها چگونه و برای تحقق چه هدفی ، باید مورد استفاده قرار گیرند .

فصل دهم

اجتماعی شدن بزرگسالان و اجتماعی شدن مجدد

فصل دهم

اجتماعی‌شدن بزرگسالان و اجتماعی‌شدن مجدد

همان‌گونه که در فصل ششم گفتیم ، انسان باید انسان شدن را بیاموزد .این فرایند یادگیری را اجتماعی شدن می‌نامیم .آنچه راکه انسان طی فرایند اجتماعی شدن می‌آمورد، فرهنگ است که شامل اعتقادات ، رسوم ، عادات ، اطلاعات ، دانش و تکنولوژی جامعه می‌باشد . کمیت و کیفیت فرهنگ که‌انسان آن را به تدریج کسب کرده و به نسل‌های بعد انتقال داده است ، او را از حیوانات متمایز می‌کند و اختلاف در ماهیت ، حدود و زمینه فرهنگ ، جوامع گوناگون را از یکدیگر تفکیک می‌نماید .

اجتماعی شدن با گذراندن دوران کودکی و نوجوانی پایان نمی‌پذیرد ، بلکه درهمه جوامع بشری ،انسان در تمام عمر ،تحت تاثیر فرایند مستمر اجتماعی شدن و کسب‌فرهنگ قراردارد .هرچه‌جامعه‌پیچیده‌ترباشد ، فرایند دائمی اجتماعی شدن نیز شدیدتر است . به هر حال فرایند اجتماعی شدن ، صرف نظر از پیچیدگی جامعه ، در تمام مراحل زندگی فرد ادامه دارد .محتویٰ و حدود تاثیر اجتماعی شدن ، موجب تفاوت در رفتار ، دیدگاه و برداشت افراد یک جامعه می‌شود ، مثلا" مردانی که در ارتش خدمت می‌کنند در بعضی جنبه‌ها با سایرین متفاوت هستند . هم چنین برخی گروههای شغلی ، مانند روحانیون و پلیس ، جهان بینی ویژه‌ای دارند و افرادی که این مشاغل را انتخاب می‌کنند ، معمولا" برداشتهاوطرزتلقی قبلی خود را در جهت‌ومتناسب با آن تغییرمی‌دهند (Stark, 1972) و یا افرادی که‌در شهرها زندگی می‌کنندبا آنها که در روستاها ساکن هستند ، تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارند (Berelson, Steiner, 1964).

افراد بزرگسال علاوه بر این که آموزش های جدیدی را می‌پذیرند ، اثرات اجتماعی شدن قبلی را نیز حفظ می‌کنند . مطالعات نشان داده است ، هنگامی که افراد بزرگسال ، برای مدتی‌طولانی درتنهائی و انزوا قرار می‌گیرند ،حتی ممکن است‌به مراحل اولیه کودکی برگشت کنند ،مثلا" دیده شده که برخی از ماموران آتش نشانی که در تنهائی کارمی‌کنند ، بعضی اصول مربوط به نظافت شخصی را رعایت نمی‌نمایند (Scott, 1971).هم چنین زندانیانی که در سلول‌های انفرادی نگهداری می‌شوند ، پس از مدتی به نحو کاملا" بیمار گونه‌ای ، ناسازگار می‌شوند (Schin, 1956).

بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که فرایند اجتماعی شدن ، به سختی شکست می‌خورد ، بنظر می‌رسد که برخی از افراد قادر نیستند ، نقش خود را به نحوی که مورد قبول‌جامعه باشد ایفاء کنند . این افراد با مفاهیمی مانند منحرف ، مجرم و بیمار روانی ، مشخص می‌شوند ، در نتیجه ، بهتر است افرادی که باید در معرض تغییری عمیق و همه جانبه‌قرار گیرند ، تحت مفهوم اجتماعی شدن مجدد و نه فقط اجتماعی شدن ، مورد مطالعه قرار

دهیم . اجتماعی شدن مجدد ، شرایطی مانند روان درمانی ، نگهداری در زندانها و بستری شدن در بیمارستانهای روانی را شامل می‌شود .

این فصل ، به اجتماعی شدن بزرگسالان و اجتماعی شدن مجدد و مطالعه فرایند مستمر یادگیری اجتماعی می‌پردازد و توجه‌ویژه‌ای به راهها و روش هائی خواهد داشت ،که در آن ،نقشها ، گروهها و سازمانها رفتار افراد را دوباره شکل داده ، تصور فرد را ازخود دگرگون می‌کنند .

اجتماعی شدن و تغییر نقش

یکی از دلایلی که موجب می‌شود ، فرایند اجتماعی شدن ، دائمی باشد این است‌که همه‌جوامع بشری از نظرسنی طبقه بندی شده‌اند و از فرد انتظار می‌رود که با تغییروافزایش سن ، نقش های جدیدی را بپذیرد و ایفاء نماید . عواملی که موجب می‌شوند ، تفاوتهای سنی ، به عدم تساوی میان افراد منجرشود ،درفصل‌هفدهم ،به تفصیل بیان خواهد شد . آنچه اکنون مورد نظر می‌باشد این است که چگونه فرایند رشد ، افراد را ناگزیر از ایفاء نقش های جدیدی می‌کند که برای اجتماعی شدن ضروری است .

رشد و بلوغ فیزیکی انسان ،فرایندی نسبةً کند است ،یک کره اسب ، یک یا دوساعت بعد از تولدش می‌تواند ، راه برود ، اما کودک انسان قبل از یک سالگی قادر به راه رفتن نیست . جانوران پستاندار ، طی چند ماه از نظر جنسی بالغ می‌شوند ، ولی رسیدن به بلوغ‌جنسی در انسان ، چندین سال طول می‌کشد . جامعه انسانی بر اساس این واقعیت ساده فیزیولوژیکی ،مجموعه‌ای از نقش‌های‌متفاوت را برای مراحل‌مختلف‌سنی ، تدارک‌دیده است ، مانند طفولیت ، کودکی ، نوجوانی ، جوانی و یا همسر ، پدر و پدر بزرگ ،هریک از این نقشهامجموعه‌ای از انتظارات‌متفاوت رابدنبال دارد وهر فردباید بیاموزد که‌چگونه آنها را به بهترین صورت ممکن برآورده سازد .

انسان حتی قبل ازاین‌که از لحاظ فیزیکی‌آمادگی و توانائی لازم و کافی داشته‌باشد، برای ایفاء این نقش‌ها آماده می‌شود . مثلا" بسیاری از کودکان ، به ازدواج یا تشکیل خانواده تمایل نشان می‌دهند و هنگامی که در بازی نقش پدر یا مادر را ایفاء می‌کنند ،در واقع خود را برای پدر شدن و یا مادر شدن آماده می‌سازند . هم چنین کودکان درباره روابط جنسی وتولید مثل ،حتی قبل ازآن که از لحاظ فیزیکی‌برای انجام‌چنین فعالیتهائی آمادگی‌داشته‌باشند ،مطالب‌ونکاتی یادمی‌گیرندویابرای‌شغل‌آینده‌خود ، تصورات و تخیلاتی را در ذهن می‌پرورانند .

این آموزش ابتدائی ، در هر صورت ، برای نقشی که یک فرد بزرگسال باید برعهده گیرد ، کافی نیست . مثلا" بعد از ازدواج ، همسران جوان باید به طور قابل ملاحظه‌ای‌خود

را با شرایط و اوضاع جدید سازگار نمایند تا بتوانند نقش خود را به عنوان همسر، با موفقیت ایفاء نمایند. بسیاری از افراد در تطبیق و سازگاری با این وضع و نقش جدید موفق نمی‌شوند و به این جهت ، از مشاوران ازدواج ، آموزش و تعلیم می‌گیرند تا بتوانند نقش جدید خود را بهتر ایفاء نمایند . چنین فرایند یادگیری و سازگاری در مورد رابطه جنسی نیز صادق است. هم چنین روش است که افراد بشر برای ایفاء نقش شغلی خود ، نیازمند آموزش هستند ، گاهی اوقات سالها آموزش رسمی در مدارس و دانشگاهها و آموزش درحین خدمت لازم است ، تا فرد ، توانائی‌های حرفه معینی را در خود رشد و توسعه داده ، از عهده ایفاء نقشی برآید .

اجتماعی شدن بزرگسالان ، فرایندی مستمر است ، زیرا فرهنگ و جامعه در طول عمر طبیعی یک انسان ، تغییر می‌یابد . دگرگونی‌های اجتماعی یکی از ویژگیهای اصلی جامعه پیچیده امروز است. این دگرگونیهای سریع اجتماعی ، انتظارات جدیدی را بوجود می‌آورد که افراد طی فرایند اجتماعی شدن دوران کودکی و بزرگسالی ، برای آن آماده نشده‌اند . تعجب ، زحمت و وحشت سالخوردگان در مواجهه و استفاده از وسائل و لوازم نوظهور ، اغلب موجب شوخی‌ها و ریشخندها است . معمولاً " در طول زندگی می‌آموزیم که چگونه باید با پدیده‌های نوظهور مواجه شویم . در مشاغلی از قبیل پزشکی و مهندسی کوشش زیادی به عمل می‌آید تا افراد خود را با دگرگونیها ، اختراعات و اکتشافات جدید سازگار و هماهنگ نمایند . در واقع دگرگونیهای اجتماعی آنقدر سریع است که در بعضی از رشته‌ها قبل از اتمام یک دوره آموزشی ، آموخته‌ها و مهارتها غیرقابل استفاده و بی‌فایده می‌شود. درجامعه امروز نقش زنان به سرعت در حال تغییر است . نقش سنتی زن ، نمایانگر وابستگی ، تسلیم و خانه نشینی می‌باشد ، در حالی که اینک زنان با کسب اعتماد به نفس بیشتر ، درجهت تساوی با مردان می‌کوشند. فرایند اجتماعی شدن زنان در کودکی و نوجوانی آنها را برای ایفاء این نقشهای جدید آماده نکرده است ، مردان نیز برای پذیرش نقشهای جدید که در ارتباط با تغییر نقش زن در جامعه از آنها انتظار می‌رود ، آماده نیستند. تاثیر این دگرگونیهای اجتماعی را می‌توان در اضطراب ، خشم و عصبانیت مردان در برابر خواسته های زنان که ناشی از تغییر در نقش و روابط دو جنس می‌باشد ، به ویژه در خانواده و محیط کار مشاهده کرد. تغییرات وسیع و عمیقی که در نقش های اصلی اجتماعی پدید آمده ، موجب گیجی و سردرگمی مردم شده است . شاید بتوان گفت جهت گیری مناسب و نیز رهائی از مسائل و مشکلات مربوط به دگرگونیهای اجتماعی تحقق نمی‌پذیرد ، مگر آن که افراد ، از کودکی برای قبول ، برخورد و درگیری با چنین دگرگونیهائی آماده شوند .

امروزه این نکته مورد توجه قرار گرفته که دگرگونیهای سریع اجتماعی خود یک موضوع و مسأله همیشگی و ثابت اجتماعی است ، "الوین توفلر" (Alvin Toffler, 1970) در کتاب " شوک آینده " (Future Shock) اظهار می‌دارد ، تغییرات سریع تکنولوژی و فشارهای ناشی از آن ، لزوم بازآموزی مداوم برای تغییر در دیدگاهها و برداشت‌های افراد را ایجاد کرده

و ممکن است جامعه را در بی‌ثباتی دائمی قرار دهد. چنانکه در فصل نوردهم مطرح خواهد شد، با توجه به دگرگونیهای سریع اجتماعی و فرهنگی، هدف آموزش و پرورش باید از آموزش اطلاعات، علوم، فنون و مهارتهای معین، به آموزش چگونگی یاد گرفتن، تغییر یابد. به عبارت دیگر، به جای آموختن مطالبی معین، باید به افراد آموخت که چگونه با سرعت بیشتر و زحمت و هزینه کمتر یاد بگیرند. دگرگونیهای سریع اجتماعی، سازمانهای رسمی را مجبور کرده است تا برنامه‌های آموزشی خود را گسترش و ادامه دهند تا افراد بتوانند با تغییر نقش و ضرورتهای اجتماعی هماهنگ و سازگار شوند.

تفاوت‌های اجتماعی شدن بزرگسالان و کودکان

هر چند اجتماعی شدن بزرگسالان و کودکان هر دو مستلزم یادگرفتن فرهنگ است، اما این دو به میزان قابل ملاحظه‌ای در محتوی، یعنی آنچه که باید آموخته شود و نیز در منابع و عوامل یادگیری با یکدیگر متفاوتند. مثلاً" آموزش زبان جدید با یادگیری سخن گفتن در کودکان، تفاوت دارد.

تفاوت در محتـــــوی

محتوای آنچه کودکان می‌آموزند، دارای مطالب و مواد جدید فراوانی است، اما در مورد بزرگسالان چنین نیست (Brim, Wheelner, 1966). در این گفته واقعیت بسیاری نهفته است، زیرا برای کودکان و نوجوانان همه‌چیز تازگی دارد، اما بزرگسالان باید ترکیبی از آموخته‌های سابق و یادگیری‌های جدید را توام سازند. مثلاً" یک فرد بزرگسال، براساس آشنائی با لغات و آگاهی از قواعد دستوری زبانی که می‌داند، زبان جدیدی را می‌آموزد و این با یادگیری سخن گفتن، کاملاً" متفاوت است.

به علاوه یادگیری در کودکی، بیشتر فرضی و اعتباری و به همین جهت، آرمانی و ایده‌آلی است. در حالی که یادگیری بزرگسالان بیشتر قطعی و عینی و در نتیجه واقعی است. بین واقعیات و ایده‌آلها ناگزیر تضادهائی وجود دارد. در تعریف ایده‌آل می‌توان گفت که معیاری فرضی برای سنجش واقعیات است. به هر حال اجتماعی شدن کودک، بیشتر از طریق مفاهیم ایده‌آلی که در آن شرایط و موقعیت‌های واقعی نادیده انگاشته می‌شود، شکل می‌گیرد. چنان که " کینگزلی دیویس " (Kingsley Davis, 1940b) اشاره می‌کند، والدین کودکان را تشویق می‌کنند تا ایده‌آلهائی را بپرورانند که سر بر کنگره عرش می‌ساید و " از آنجا که کودکان تجربه اجتماعی اندکی دارند، ما نیز تجربیات اجتماعی را از آنان دریغ

می‌داریم.

به همین ترتیب "مارتین لیپست" (Martin Lipset, 1965)، با استفاده از دلایل "ماکس وبر"، شکاف اجتناب ناپذیر بین دو نسل را که ناشی از اختلاف بین اجتماعی شدن کودکان و بزرگسالان است، روشن می‌کند. "وبر" مشاهده کرد که جوانان بیشتر تمایل دارند از اخلاقیات محض با هدف‌های مطلق پیروی کنند، نه از اخلاقیات مبتنی بر مسئولیت یعنی اخلاقیاتی که متوجه نتیجه رفتار است. جوانان خود را به جهت مسؤولیتهای مربوط به وقوع رویدادها، تحت فشار و ناراحتی قرار نمی‌دهند. "لیپست" اظهار می‌دارد که جوانان گاهی تقاضاهائی غیر ممکن را مطرح می‌کنند و می‌خواهند ایده‌آلها را به واقعیت تبدیل نمایند، زیرا آنها هنوز بین آنچه که باید باشد و آنچه که هست، یعنی بین ایده‌آلها و محدودیت‌های عملی شرایط واقعی، تفاوت قائل نیستند. تجربه آنها را وادار نکرده است تا به نواقص و مشکلات پی ببرند. "لیپست" اضافه می‌کند که ارتباط جوانان با معیارهای اخلاقی و سیاسی جامعه، انتزاعی است و به نظر آنها این معیارها بیشتر اصولی است که از طرف بزرگترها و صاحبان قدرت وضع و تحمیل شده است. هم چنین، مهندسان، پزشکان و حقوقدانانی که تازه از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند، به ناچار باید تجارب عملی بسیاری بدست آورند تا بتوانند آموزش های دانشگاهی را با واقعیات خارجی منطبق سازند. کلاس‌های درس حقوق مدنی یا سیاسی برای آماده کردن فرد، جهت درگیری در فعالیتهای سیاسی کافی نیست. کتب درسی بیشتر نشان می‌دهند که به طور ایده‌آل، پدیده‌ها چگونه باید عمل کنند، نه آن که واقعاً" چگونه عمل می‌کنند.

از آنجا که اجتماعی شدن بزرگسالان طی فعالیت‌ها، تجارب و در شرایط واقعی صورت می‌پذیرد، بنابر این آنچه می آموزند به واقعیت و نه به شرایط و موقعیت‌های تصوری و فرضی مرتبط است. در نتیجه جدائی کمتری بین آنچه آموخته شده و آنچه هست، بوجود می‌آید. متاسفانه این ویژگی اجتماعی شدن بزرگسالان، منجر به تنگ نظری آنها نیز می‌شود، زیرا بزرگسالان به بهانه پرداختن به واقعیات، نه تنها از راه حلهای ایده‌آلی می‌پرهیزند، بلکه راه حل های عملی ولی نامناسب را انتخاب می‌کنند. "اسنل پوتنی" (Snell Putney, 1972) این گرایش را "واقع گرایی ناقص" خوانده است. به عنوان مثال، او از مردمی نام می‌برد که از آلودگی محیط زیست دفاع می‌کنند، زیرا آنرا برای حفظ سطح بالای تولید اجتناب ناپذیر می‌دانند، این چنین دفاع مبتنی بر واقع گرائی، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که نتیجه بلند مدت زیان‌های ناشی از آلودگی محیط زیست، ممکن است در آینده امکان هر فعالیت تولیدی را از میان ببرد.

بسیاری از والدین آگاهانه می‌کوشند تا ایده‌آلهایی را به کودکان القاء کنند که خود قبلاً" آنهارا از طریق تجربه تعدیل کرده، به واقعیت نزدیک نموده‌اند. هرچند بسیاری از پدران و مادران می‌دانند که بسیاری از آموزشهای اخلاقی کودکان در اثر تجارب بعدی از میان می‌رود، باوجوداین اعتقاددارند که ایجاد بعضی ایده‌آلها، مانند ارزشهائی که مربوط به ممنوعیت‌های

روابط جنسی می‌شود ، برای جوانان لازم است ، حتی اگر در نتیجه تجارب بعدی ، تغییر و تعدیل یابد . به علاوه بیشتر والدین و بزرگسالان از این که معصومیت و پاکی خود را از دست داده‌اند ، افسوس می‌خورند . آنها آرزوی دنیای بهتری دارند و می‌دانند که جستجو و تعقیب ارزشها و ایده‌آلها لازم و ضروری است .

عوامل و منابع اجتماعی شدن

عوامل و منابع اجتماعی شدن بزرگسالان و کودکان متفاوت است . خانواده بیش از هر گروه دیگری در جامعه ، مسؤول آموزش نقش ها ، ارزش ها ، طرز تلقی‌ها وانگیزه های اجتماعی است . محیط و روابط گرم و صمیمانه خانواده ، کودکان را یاری می‌دهد تا عناصر اصلی فرهنگ و ویژگیهای گروه‌های اجتماعی را بیاموزند و بپذیرند . خانواده در اجتماعی کردن بزرگسالان نقش کم اهمیت‌تری ایفاء می‌کند . هر قدر سن فرد افزایش یابد ، فرایند اجتماعی شدن بیشتر در چار چوب روابط گروههای دومین ، قرار می‌گیرد ، روابطی که از نظر عاطفی ، کمتر از خانواده و سایر گروههای نخستین ، مانند گروه همالان غنی است و بیشتر غیر شخصی و مبتنی بر روابط متقابل و دو جانبه است . پس از طی مراحل کودکی ، اجتماعی شدن ارتباط بیشتری با سازمان‌های بزرگ بوروکراتیک پیدا می‌کند که در جامعه امروز به شدت بر زندگی افراد مسلط شده‌اند . هم چنان که افراد به مراحل بالاتر رشد و بلوغ نزدیک می‌شوند ، عوامل و منابع اجتماعی شدن آنها نیز از خانواده ، فامیل و دوستان به مسؤولان سازمان‌هائی از قبیل مدرسه ، دانشکده ، شرکت‌های انتفاعی ، مراکز تعلیماتی و آموزشی ، بیمارستانهای روانی ، زندان‌ها ، باز داشتگاهها و سایر مراکز واگدار می‌شود (Brim, 1966) . این سازمان‌ها بوجود آمده‌اند تا زمینه و امکانات لازم را برای یادگیری و هم چنین یادگیری مجدد فراهم آورند .

زمینه سازمانی اجتماعی شدن بزرگسالان

فرایند اجتماعی‌شدن بزرگسالان ، به دو طریق صورت‌می‌گیرد . اول از طریق اجتماعی شدن‌تدریجی یا در حال رشد و دوم از طریق اجتماعی شدن مجدد . در اجتماعی شدن تدریجی یا در حال رشد ، کوشش اصلی متوجه اجتماعی شدن اولیه فرد ، همراه با کسب آگاهی و مهارت‌های جدید و برقراری رابطه با شناخت و مهارت‌های قبلی است . اجتماعی شدن تدریجی ، ادامه و استمرار گذشته در حال و آینده است ، اما هدف از اجتماعی‌کردن مجدد این است که فرد تصوری را که از خود دارد ، تغییر دهد وشیوه رفتاری جدیدی را جانشین

رفتار گذشته خود نماید . تعیین مرز بین اجتماعی شدن تدریجی و اجتماعی شدن مجدد، مشکل است ، اما کوشش می‌کنیم که به برخی از تفاوتهای آنها اشاره کنیم .

اجتماعی شدن تدریجی

شیوه‌هایی که سازمان‌های مختلف برای اجتماعی شدن تدریجی بزرگسالان بکار می‌برند، متعدد و آشکار است . مدارس ودانشگاهها نقش اساسی را در فرایند اجتماعی کردن تدریجی بعهده دارند . بودجه آموزشی در بیشتر کشورهای جهان رقم قابل ملاحظه‌ای را به‌خود اختصاص می‌دهد و تاکنون کوشش درجهت اجتماعی کردن تدریجی ، از فعالیت برای اجتماعی کردن مجدد ، موفق تر بوده است .

اجتماعی شدن مجدد

هدف از اجتماعی کردن مجدد این است که فرد جدیدی بوجود آوریم و یا آسیب‌ها وکمبودهای او را بهبود بخشیده و جبران نمائیم . اجتماعی کردن مجدد در واقع فعالیتی است که برای جبران اجتماعی شدن ناقص قبلی صورت می‌گیرد . این فرایند هم چنین اجتماعی شدن جدیدی را جانشین اجتماعی شدن از میان رفته یا فراموش شده می‌کند. در نتیجه اجتماعی کردن مجدد معمولا " فرآیندی جدا کننده و جبرانی است و در واقع مرهم زخمی است که در اثر اجتماعی شدن تدریجی بوجود آمده است . در حالی که اجتماعی شدن تدریجی یک فرایند معمولی است . اجتماعی شدن مجدد در واقع وقفه‌ای است که در جریان عادی زندگی فرد پیش می‌آید و در بیشتر موارد ، مانند نگهداری در زندان یا اقامت در یک بیمارستان روانی جنبه اجباری دارد . به‌علاوه اجتماعی شدن مجدد ، معمولا " داغ ننگی بر پیشانی فرد بجا می‌گذارد ، زیرا محکومیت قضائی و سابقه بیماری روانی ، موجب می‌شود که فرد در بدست آوردن کار و ایجاد روابط ، حتی با دوستان سابق خود نیز دچار اشکال شود . در واقع اجتماعی‌شدن تدریجی به معنی افزایش شایستگی وصلاحیت فرد در چارچوب جامعه است ، در حالی که هدف از اجتماعی شدن مجدد این است که فرد منحرف از این چارچوب را دوباره به این حریم باز گرداند .

امکانات و شرایط داخلی سازمان‌ها

مطالعه امکانات و شرایط داخلی سازمان های مسؤول در اجتماعی کردن افراد ، بیش از هر تجزیه و تحلیل دیگری می‌تواند تفاوت‌های اجتماعی شدن تدریجی و اجتماعی شدن

مجدد را روشن نماید . " استنتون ویلر " (Stanton Wheeler, 1966) برای ارزیابی و بیان تفاوت‌های اجتماعی شدن تدریجی و اجتماعی شدن مجدد ، چهار نکته را مورد توجه قرار می‌دهد :

۱ ــ علاقه و تعهد اولیه : افرادی که‌درمعرض فرایند اجتماعی شدن تدریجی قراردارند ، معمولا" نسبت به این فرایند خوش بین بوده ، تمایل و علاقه بسیاری به آموزشهای مربوط به آن ابراز می‌دارند . مثلا" دانشجویان رشته‌های تخصصی ، مانند پزشکی و حقوق وسایر دانشجویانی که در رشته‌های مورد علاقه خود تحصیل می‌نمایند ، از آموزش هائی که کسب می‌کنند ، لذت می‌برند و حتی به شدت برای راه یافتن به این مؤسسات آموزشی می‌کوشند ،اما عکس آن در مورد اجتماعی شدن مجدد ، صادق است . زیرا اجتماعی شدن مجدد معمولا" اجباری است و افراد در مقابل آن مقاومت می‌کنند و از آن متنفر هستند ، به ویژه افرادی که در زندان یا بیمارستانهای روانی نگهداری می‌شوند .

تعهداولیه فرد ،تفاوت فراوانی در فراینداین دونوع اجتماعی شدن بوجودمی‌آورد . وقتی‌که فرد در قبول تعهد کاملا" آزاد بوده و به میل خوددر این فرایندشرکت کرده‌باشد ، فرایند اجتماعی شدن آسان خواهد بود و امکان موفقیت بسیار زیاد است . اما هنگامی که تعهد کم و اجباری است ، نخستین کوشش باید در جهت ایجاد تعهد صورت گیرد . درغیر این صورت ، اجتماعی کردن ، بدون موافقت فرد پیش می‌رود . به هر حال ، زور و اجبار ، تنها تعهد سطحی بوجودمی‌آورد و به این جهت کوشش در اجتماعی کردن مجدد ،معمولا" ناموفق است .

شاید بیش از نیمی از آنهائی که در زندان بوده‌اند ، دوباره به زندان باز گردند ، زیرا اجتماعی کردن مجدد آنها کاملا" موثر و موفق نبوده است .هم چنین نمی‌توان افرادی را که بعد از آزاد شدن از زندان ، مرتکب همان جرم نمی‌شوند ، اجتماعی شده تلقی‌کرد. زیرا بسیاری ازآنها در اصل برای‌جرمی‌زندانی می‌شوند که احتمال تکرار آن بسیارکم‌است ، مثلا" راننده‌ای که در یک حادثه اتومبیل ، موجب مرگ فردی شده است ، احتمالا" این‌عمل را تکرار نخواهد کرد ، خواه به زندان محکوم شود و یانشود .

تعهد درسطوح‌پائین ، یعنی طرزتلقی منفی و مقاومت‌درمقابل خواست‌های‌سازمانی ، معمولا" نشان می‌دهد که افراد به طور اجباری به اجتماعی شدن مجدد تن در می‌دهند . این افرادمعمولا" چنین احساس می‌کنندکه صلاحیت ،اختیارات‌و هدف سازمان‌های‌اجتماعی کننده مجدد ، غیر منطقی و غیر قانونی است . بنابراین علاقه آنها به برنامه‌های‌اجتماعی شدن مجدد ناچیز است .

۲ ــ انتخاب و تصمیم‌گیری : فردی که در یک سازمان در معرض فرایند اجتماعی شدن‌مجدد قرار می‌گیرد ، معمولا" امکان انتخاب محدودی درباره قبول ، شروع و نیز تعیین خط مشی و هدف اجتماعی کردن آن سازمان دارد . در حالی که در اجتماعی شدن تدریجی ، فرد دارای حق انتخاب قابل ملاحظه‌ای می‌باشد و ممکن است در اخذ تصمیمات مهم مربوط به

خود ، شرکت داده‌شود . دو حد نهائی این وضع را می‌توان درباره ورود به دانشکده یا زندان مشاهده کرد . دانشجوی دانشگاه درباره انتخاب رشته تحصیلی ، دروس ، محل زندگی وتنظیم اوقات فراغت‌خود حق انتخاب‌دارد ،اما بیشترتصمیمات مربوط به زندانیان بوسیله دیگران گرفته می‌شود . دانشجویان معمولا" با اشتیاق به دانشگاه می‌روند ، در حالی که بیشتر مردم از رفتن به زندان گریزانند .

۳ ـ انگاره‌های کنش متقابل : روابط سازمانی در اجتماعی شدن و اجتماعی کردن مجدد بزرگسالان ، مستلزم دو گونه کنش متقابل اجتماعی است . نخست باید به انگاره‌های‌کنش متقابل‌میان‌افرادی که در معرض اجتماعی شدن‌قرارمی‌گیرند و آنهائی که فرایند اجتماعی کردن را رهبری می‌کنند ،توجه شودو دوم بایدانگاره‌های کنش متقابل میان افرادی مطالعه شود که خود در معرض فرایند اجتماعی شدن یا اجتماعی شدن مجدد قرار گرفته‌اند . اگر در یک سازمان افراد احساس کنند که سطح آموزش و میزان بهره گیری آنها به کنش متقابل و ارتباطی وابسته است که با کارکنان آن سازمان دارند ،هر چه تعدادکارکنان بیشترباشد، نشانه کیفیت آموزشی بهتر خواهد بود . سازمانهای اجتماعی کننده معمولا" این منطق را پذیرفته‌اند و مثلا" نسبت استادان به دانشجویان را به عنوان شاخص کیفیت آموزش بکار می‌برند ، زیرا این نسبت احتمالا" نشان دهنده کنش متقابل مفید و موثری است که بین استاد و دانشجو وجود دارد یعنی هر چه تعداد دانشجویان در کلاس کمتر باشد ،استاد وقت بیشتری برای هر یک از آنها خواهد داشت .زندانیان و بیماران روانی نیز ازکارکنان زندان و بیمارستان انتظار صرف وقت و روابط گسترده‌تر و عمیق‌تری را دارند ، اما نسبت کارکنان بیمارستانهای روانی به بیماران ، مسلما" حدود واقعی کنش متقابل این دوگروه‌را نشان نمی‌دهد ، زیرا هر چه تعداد کارکنان این سازمان‌ها بیشتر باشد آنها به جای صرف وقت و انرژی برای بیمارانی که‌در معرض اجتماعی شدن‌مجدد قرار دارند ، ممکن است‌کنش متقابل بیشتری را میان خود برقرار سازند .

دربیشتر شرایط و موقعیت‌های‌اجتماعی‌شدن ،روابط میان افرادی‌که درمعرض‌اجتماعی شدن قرار دارند ،همان قدر مهم است که رابطه بین فرد و کارکنان سازمان‌های اجتماعی کننده ، اهمیت دارد . هر گاه افراد خود را در شرایط و موقعیت‌های مشابه بیابند درجهت ایجاد و برقراری روابط اجتماعی و تشکیل خرده فرهنگ می کوشند و این خرده فرهنگ‌ها اثرات مهمی برنتیجه و کلر کرد سازمان‌های اجتماعی کننده دارند .

افرادی که با هم وارد یک سازمان می‌شوند ، ممکن است گروه یا گروههایی را تشکیل دهند که به آنها کمک کند تا خود را با محیط جدید سازگار کرده و تطبیق دهند ، اما در برخی از سازمان‌هامانند زندان یا خانواده ، افرادی که به آن‌واردمی‌شوند ،معمولا" باخرده فرهنگی که از قبل وجود داشته ، مواجه می‌گردند . مطالعه ای که بوسیله " هوارد بکر " (Howard Becker, 1961) و همکارانش درباره دانشجویان دانشکده پزشکی انجام گرفت ، نشان داد که چگونه دانشجویان با واکنش های جمعی ، خود را با محیط جدید تطبیق

می‌دهند. نکته جالب توجه این که خرده فرهنگ دانشجویان در موفقیت آنها در دوره‌های فوق لیسانس و دکتری و در رشته‌های تخصصی و حرفه‌ای تاثیر چندانی ندارد. تحقیقات " کارین ویس " (Carin Weiss, 1972) براساس نمونه‌گیری از دانشجویان سراسر امریکا و دانشکده‌های تخصصی و حرفه‌ای نشان می‌دهد که خرده فرهنگ‌ها در موفقیت تحصیلی و تصور فردا ر خود به عنوان یک تحصیل کرده، دانشمند یا متخصص، تاثیر چندانی ندارند، اما کمیت و کیفیت روابط بین دانشجو و استاد، تاثیر مهمی در موفقیت دانشجو و تصور او از خود دارد.

نوع دیگری از خرده فرهنگ، به این صورت شکل می‌گیرد که اعضای جدید یک موسسه یا سازمان با ورود به خرده فرهنگی که قبل از آنها وجود داشته، اجتماعی می‌گردند. این نوع اجتماعی شدن، به ویژه هنگامی صورت می‌گیرد که فرد، به تنهائی یا به همراه گروه کوچکی وارد موسسه‌ای شود و از افراد با سابقه‌آن موسسه (مانند زندان، بازداشتگاه و بیمارستان روانی)، شیوه انجام کارهای جدید را بیآموزد. " اروینگ گوفمان" (Erving Goffman1961) در کتاب "پناهنده‌گان" توصیف جالبی درباره نحوه اجتماعی شدن در داخل خرده فرهنگهای یک بیمارستان روانی ارائه نموده است. او مشاهده کردکه نوعی زندگی پیچیده و پنهانی در میان بیماران وجود دارد که افراد جدید را در معرض اجتماعی شدن قرار می‌دهد. با وجود آن‌که بیماران آزادی های محدودی داشتندوکارکنان بیمارستان مقررات سختی برآنها تحمیل می‌کردند، اما آنها می‌توانستند روابط اجتماعی میان خود را حفظ کنند و برداشتها و واکنش های جمعی معینی را در مقابل شرایط مشخص توسعه‌دهند و حتی گاهی اوقات آنها موفق می‌شدند که کارکنان بیمارستان را فریب‌دهند.

افراد به صورت گروههای بزرگ‌یا کوچک‌و یا به تنهائی به یک سازمان وارد می‌شوند. درهریک از این موارد، اجتماعی شدن در دو سطح‌متفاوت صورت می‌گیرد. نخست‌اجتماعی شدن اعضای جدید در درون خرده فرهنگ‌های غیر رسمی موجود و دوم اجتماعی شدن یا اجتماعی شدن مجددی که بر مبنای هدف‌های سازمان، به آنها تحمیل می‌شود. این دو سطح همیشه سازگار و هماهنگ نیستند. مثلا" یادگیری مواردی که فرد باید از طریق آنها در برابر خواسته‌های سازمان مقاومت و مخالفت کند، قسمتی از فرایند اجتماعی شدن هر فرد تازه وارد در یک سازمان اجتماعی‌کننده است. مطالعات "بکر" و " گوفمان" راههائی را نشان می‌دهدکه‌بوسیله آنهاخرده فرهنگ‌های یک سازمان‌در جهت‌کاهش تاثیرفعالیتهای کارکنان عمل می‌کنند، اما‌این‌به‌آن‌معنانیست‌که‌عوامل‌اجتماعی‌کننده‌بایدو یا حتی‌می‌توانند روابط‌میان اعضاء را از میان ببرند، زیرا کوشش در این راه، ممکن است موجب بیگانگی‌و مقاومت بیشتری در مقابل خواست‌های سازمان گردد. چنین خرده فرهنگ‌هایی حتی در سازمانهائی مانند زندان که با اتکاء بر قواعد سخت و شدید اداره می‌شوند، وجود دارد (Sykes, 1958).

از طرف دیگر در مواردی که روابط و فرهنگ موجود میان اعضاء در جهت حمایت از

هدف‌های سازمان است ، تشکیل خرده فرهنگ می‌تواند کمک بزرگی برای تحقق هدف‌های سازمان باشد . خرده فرهنگ‌ها ممکن است سازگاری با محیط ناآشنا و جدید را تسهیل کنند و ارزش های موردنظر کارکنان سازمان را تقویت نمایند ، مثلاً " خرده فرهنگ سربازان نیروی دریایی ، به علت سازگاری با هدف‌های این سازمان ، به انتقال افراد تازه وارد به داخل نیروی دریایی و تبدیل آنها به یک سرباز کمک فراوانی می‌کند .

رشد یک فرهنگ یکپارچه و زنده در میان اعضاء سازمان‌های اجتماعی کننده ، به عوامل متعددی بستگی دارد . یکی از این عوامل ، موقتی بودن و تغییر سریع شرایط و افرادی است که در کنار هم قرار دارند . هر قدر این تغییر و گذرا بودن شرایط بیشتر باشد ، ارتباط و کنش متقابل میان افراد کمتر خواهد بود . در نتیجه امکان ایجاد خرده فرهنگ درمیان افرادی که در یک بازداشتگاه ، موقت بسر می‌برند ، کمتر از زندانیانی است که برای مدتی طولانی با هم زندگی می کنند . عامل دیگری که به رشد موفقیت آمیز خرده فرهنگ در یک سازمان کمک می‌کند ، امکان تجمع افراد است . وقتی که موقعیت و شرایط برای تجمع افراد مناسب باشد ، احتمال رشد خرده فرهنگ بیشتر است .

۴ـ کنترل سازمانی : میزان کنترلی که سازمان‌ها بر زندگی اعضاء خود اعمال می‌کنند ، زیر بنای سه عامل یادشده یعنی تعهد ، انتخاب و کنش متقابل است . همه سازمان‌های اجتماعی کننده ، به نوعی اعضاء خود را کنترل می‌کنند ، در غیر این صورت ، فرایند اجتماعی کردن یا بی تاثیر است و یا تاثیر بسیار اندکی دارد ، اما در باره میزان و نوع کنترل ، تفاوتهای زیادی به چشم می‌خورد . مثلاً " مدارس فقط می‌توانند فعالیتهای آموزشی و یا رفتار شاگردان در کلاس درس راکنترل کنند ، در حالی که مدارس شبانه روزی و دانشکده‌هائی که خوابگاه دارند ، قادر به اعمال کنترل بیشتری می‌باشند .

یک سازمان اجتماعی کننده ممکن است به تدریج کنترل خود را کاهش دهد . مثلاً " وقتی که یک زندانی دوران محکومیت خود را به پایان می‌رساند و وارد مرحله آزادی مشروط می‌گردد ، قسمتی از زندگی او از کنترل سیستم قضائی خارج می‌شود . کنترل شدید ، ویژگی سازمان‌های اجتماعی کننده مجدد است . معمولاً " شرکت فرد در این سازمان‌ها اجباری ، تعهد و علاقه محدود و طرز تلقی منفی است . این سازمانها افراد را از طریق جدا کردن از محیط خارج ، تحت کنترل قرار می‌دهند . مثلاً " زندانها و بیمارستانهای روانی احتمالاً بوسیله دیوار ، حصار و یا سیم‌های خاردار محدود می‌گردند و حتی ممکن است از نظر جغرافیائی درمکانهای دورافتاده احداث شوند . هر قدر یک سازمان بیشتر مجبور به دخالت دراجتماعی کردن افراد باشد ، احتمالاً "کنترل بیشتری برآنها اعمال خواهد کرد . سازمانهائی که مسؤول اجتماعی کردن تدریجی هستند ، به ندرت از زور و فشار استفاده می‌کنند ، زیرا کنترل شدید در این سازمان‌ها نه ضروری است و نه وسیله‌ای برای اجرای موفقیت آمیز وظایف و تحقق هدف‌ها می‌باشد .

روش برقراری کنترل شدید در بعضی از فرایندهای اجتماعی شدن مجدد لازم است .

سازمان های اجتماعی کننده مجدد ، برای ایجاد تغییرات اساسی در نقش رفتاری وارزش های فردی ناچارند فرد را در موقعیتی قرار دهند که از یک طرف ، امکان تقویت رفتار ، هویت و ارزشهای قبلی او وجود نداشته باشد و از طرف دیگر ، تغییرات مطلوبی مورد حمایت قرار گیرد که بتواند هویت و ارزشهای جدیدی را تقویت نماید . " گوفمان " (Goffman, 1961) این چنین سازمانهای اجتماعی کننده مجدد را " موسسات جامع " (Total Institutions) نامیده است . این موسسات در واقع محیط بسته و محدودی هستند که فرد را از مسیر زندگی گذشته اش جدا می سازند .

اجتماعی شدن مجدد و موسسات جامع

چنانکه گفته شد ، اجتماعی شدن مجدد فرایندی جبران کننده ، ضربتی و شدید است که به ندرت افراد از آن لذتی می برند و نیز مستلزم کنترل شدید سازمانی می باشد. ایجاد تغییرات اساسی در رفتار ، ارزش ها و هویت اجتماعی بزرگسالان بسیار مشکل است . در بزرگسالی انگاره‌های رفتار عمیقا" تثبیت و تقویت شده است و اجتماعی شدن مجدد ، باید آموخته‌های قبلی را از میان بردارد و انگاره‌های جدیدی را جانشین آن کند .

" گوفمان " ، چگونگی تاثیر ساخت سازمانی بیمارستانهای روانی را در ایجاد تغییر در افراد ، مورد مطالعه قرار داد . او دریافت که این بیمارستانها به صورت موسسات جامع عمل می‌کنند ، ولی این سوال مطرح است که چگونه این موسسات جامع هویت جدیدی را جانشین هویت قبلی فرد می‌نمایند . این موسسات بیماررااز موقعیت‌ها ، شرایط ، مردم و عواملی که حافظ و حامی هویت گذشته و تصور فرد از خود هستند ، جدا می‌سازند. آنها نه‌تنها بیمار را از لحاظ فیزیکی از محیط آشنا و اطرافیانش دور می کنند ، بلکه او را تحت کنترل قرار داده ، وادار به انجام فعالیت‌هائی منظم و مشخص می‌نمایند تا از این طریق جنبه‌های نامطلوب فردی را نیز از میان بردارند .کارکنان بیمارستانی که " گوفمان " در آن مطالعه می‌کرد ، توانستند از طریق روان درمانی فردی و گروهی ، " خود " جدیدی را جایگزین "خود "قبلی بیمار نمایند. این "خود " جدید دارای هویتی متناسب باتقاضاها و انتظارات اجتماعی بود . فرایند افراطی تهی نمودن فرد از هویت قبلی ، شستشوی مغزی خوانده می شود (Schein, 1956).

تابه‌حال تعداد کمی از افرادتحت فرایند شستشوی مغزی قرارگرفته‌اند ، درحالیکه افراد بسیاری اجتماعی شدن مجددملایم تری را مثلا" در سربازخانه تجربه کرده‌اند . افرادتازه وارد براساس خرده‌فرهنگ نظامی موجود درسربازخانه‌ها از طریق مجزا شدن و جداماندن از تاثیرات افراد غیر نظامی ، اجتماعی می‌شوند. این افراد ، نخست در معرض رفتارهای معین و قرار دادی واقع می‌شوند و هویت فردی آنها از طریق تغییر در لباس ، تراشیدن

موی سر و زندگی سرباری دگرگون می‌گردد . هر گونه آزادی و زندگی خصوصی منع می‌شود تا تازه واردان بیاموزند که چگونه باید سرباز شوند. طی این فرایند، هنجارها وارزش های غیر نظامی به عنوان بی انضباطی و بی نظمی مورد استهزاء قرار می‌گیرند ، در حالی که افسران انضباط نظامی را افتخار آمیز دانسته و ستایش می‌کنند .

زمینه‌های غیر سازمانی اجتماعی شدن و اجتماعی شدن مجدد

اجتماعی شدن اعم از تدریجی یا مجدد ، نه تنها در چارچوب سازمان‌های رسمی ، بلکه‌میان افراد وگروههای غیر رسمی نیز جریان دارد . سیستم غیر شخصی وسائل ارتباط جمعی که ویژگی جوامع پیش رفته امروز است ، نیز در فرایند اجتماعی شدن ، نقش مهمی را بر عهده دارد. کتاب ، روزنامه ، مجله ، فیلم ، رادیوو تلویزیون تاثیر زیادی برزندگی ما دارند. هنگامی که از خرده‌فرهنگ‌های غیر رسمی و عمل آنها در سازمان‌های رسمی‌سخن می‌گفتیم ، اجتماعی شدن غیر سازمانی مورد بحث قرار گرفت ، اکنون از گونه‌های دیگر اجتماعی شدن غیر سازمانی یاد می‌کنیم .

روان درمانی (Psychotherapy)

همه ساله افرادبسیاری که تصور می‌کنند درسازگاری با شرایط زندگی با مشکلاتی‌مواجه شده‌اند ، برای جستجوی کمک ، به روان کاوان ، روانشناسان ، روان پزشکان ، مشاوران‌و سایر متخصصان مراجعه‌می‌کنند.(۱) هرچند برخی از روان درمانیها در سازمان‌های‌ویژه‌ای ، مانندزندان یا بیمارستانهای روانی انجام می‌شود ، اما بیشتر روان درمانیها براساس کنش متقابل میان افراد و درمانگران در خارج از سازمانهای رسمی صورت می‌گیرد . هدف همه این روان درمانیها تشکیل یا تشکیل مجدد " خود " به صورتی مناسبتر و رضایت‌بخش تر است . هدف درمانگران سنتی مانند پیروان " فروید " ، "راجرز" (Rogers) ، "سولیوان" (Sullivan) و دیگران ، تغییر محتویٔ و ارکان اساسی روان بیمار است . آنها بیمار را کمک می کنند تا افکار و احساسات واپس‌زده خود را به سطح آگاه بیاورد و از این طریق درپرتو آنچه در موردخویشتن کشف کرده است ، به کل شخصیت خود نظرافکند ، زیرا اگر ویژگیهای اساسی شخصیت‌فردی را تغییر دهیم ، تغییر در رفتار نتیجه طبیعی‌آن

---

۱ ــ اقتباس گر این افراد را " سوداگران اندیشه " می‌نامد .

خواهد بود.

اخیرا شکل جدیدی از روان درمانی که تغییر و تعدیل رفتار (Behavior Modification)، خوانده می‌شود ، براساس مطالعات روانشناسان یادگیری از جمله " اسکینر " بوجود آمده است . رفتار درمانگران ،توجه خود را در مسیر تغییر آنچه که فرد انجام می‌دهد ، متمرکز می‌کنند . آنها معتقدند که تغییر در تصوری که فرد از خود دارد ، پس از تغییر در رفتار او ظاهر می‌گردد . برای روشن نمودن تفاوت‌بین درمانگران سنتی و رفتار درمانگرانی مانند " اسکینر " ،به عنوان مثال ، می‌توان نحوه درمان یک فرد بسیار خجالتی را مورد توجه قرارداد . روان درمانگران سنتی ، به جستجوی علل روانی کمروئی و خجالت فرد می‌پردازند و می‌کوشند تا تصوری را که بیمار از خود دارد ، اصلاح و باز سازی نمایند تا خجالت و کمروئی او را برطرف سازند . این فرایند ممکن است چند سال ، به طول انجامد. رفتاردرمانگران ،کوشش می‌کنندکه با استفاده از تقویت و تنبیه ،رفتار بیمار را تغییردهند. برای رسیدن به این هدف ،رفتارهائی که در آن علائم کم روئی مشاهده نمی‌شود ،پاداش داده‌می‌شود و رفتارهائی که نشان‌دهنده خجالت‌و کم روئی است‌یامورد تنبیه قرارمی‌گیرد و یا تقویت نمی‌گردد . انتظار می‌رود که پس از برطرف شدن رفتارهای نشان دهنده کم روئی ، تصور فرد از خود نیز به سرعت تغییر کند ، زیرا اگر فرد رفتاری را که حاکی ازکم روئی و خجالت‌است‌از خود نشان ندهد ،احساس آن را نیز نخواهد داشت . رفتارگرایان ، مدعی هستند که روش آنها به صرف وقت کمتری نیازمند است و پس از درمان نشانه‌های مرضی جدیدی جانشین رفتار خاموش شده ، نمی‌شود .

اجتماعی شدن و پایگاه اجتماعی

این سؤال مطرح است که افراد چگونه یاد می‌گیرند ، تا انتظارات مربوط به پایگاه‌ها و موقعیتهائی را برآورده سازند که کلی بوده و مستلزم ایفاء نقش ویژه‌ای نمی‌باشد ؟ این گونه یادگیری نیز نوعی اجتماعی شدن است . پایگاه‌های عمومی و کلی در جامعه دارای انگاره‌های فرهنگی متمایزی مانند ،سبک زندگی ،جهان بینی و چگونگی‌کنش متقابل‌می‌باشد. کتابهای‌جامعه‌شناسی مملو ازتوصیفاتی درباره‌انگاره‌های‌فرهنگی‌معین و مرتبط ،به‌پایگاههای متفاوت اجتماعی ، مانند طبقه بالا ، کشاورزان ، کارگران ، مهاجران و غیره‌می‌باشد. هر یک از این پایگاه‌ها با انگاره‌های فرهنگی متمایزی‌همراه است‌که اعضاء هر گروه بایدآنها را بیاموزند (William Whyte, 1956; Elliot Liebow, 1957).

نکته جالب این است‌که مردم در درون فرهنگ گسترده جامعه ، زندگی محدود ،معین و متمایزی را برمی‌گزینند . مکانی که فرد برای سکونت خود اختیار می‌کند ، ویژگی‌های معینی دارد . افرادی که در اطراف او زندگی می‌کنند ، انتظارات معین و مشخصی دارند که در محیطهای اجتماعی دیگر مورد نظر نمی‌باشد . یادگیری این ویژگی‌ها قسمت مهمی از

اجتماعی شدن بزرگسالان را شامل می‌شود، به ویژه در جامعه امروز که تحرک اجتماعی قابل ملاحظه‌ای وجود دارد و افراد معمولاً "در مکانهائی زندگی می‌کنند که با زادگاه ومحل پرورش کودکی آنها تفاوت زیادی دارد، این نوع از اجتماعی شدن بزرگسالان از آنچه که در طی فرایند اجتماعی کردن افراد در سازمانها و موسسات جامع انجام می‌گیرد، متناسب‌تر وپوشیده‌تر است. به هر حال، این فرایند بر مبنای همان اصول و اساسی قرار دارد که فرایند اجتماعی شدن کودک بر آن استوار است.

اجتماعی شدن و وسایل ارتباط جمعی

" مارشال مکلوهان" (Marshal McLuhan, 1965)، معتقد است که تلویزیون به سرعت جوامع توده‌ای و غیر شخصی را به یک دهکده جهانی تبدیل کرده است. در جامعه امروز، ما از طریق وسایل الکترونیکی از رویداد های سراسر جهان آگاه می‌شویم. در این اعتقاد " مک لوهان " واقعیت مهمی نهفته است. در گذشته ماهها و یا حتی سالها طول می‌کشید تا یک هوس، مد یا آهنگ و ترانه‌ای در میان مردم یک جامعه شایع شود، اما اینک این پدیده‌ها به سرعت انتشار می‌یابند. جنگ ویتنام، اولین جنگی بود که مردم آن را از داخل خانه‌های خود تماشا کردند.

علاوه بر تلویزیون، ما در معرض انواع دیگری از وسایل ارتباط جمعی، مانند رادیو، فیلم، مجله، روزنامه و کتاب قرار داریم. آشکار است که این وسایل ارتباطی، نقش مهمی در اجتماعی کردن کودکان و بزرگسالان ایفاء می‌کنند. دانشمندان علوم اجتماعی هر روز بیش از پیش، به مطالعه ماهیت و وسعت تاثیر این وسایل در اجتماعی کردن افراد تمایل و علاقه نشان می‌دهند.

یکی از جنبه‌های مهم اثرات وسائل ارتباط جمعی، نقشی است که این وسایل در پایگاه اجتماعی یا سبک زندگی افراد به عهده دارند. انگاره‌های فرهنگی مربوط به موقعیت پایگاه‌های اجتماعی مهم، بوسیله وسائل ارتباطی ترسیم می‌شود. وسایل ارتباط جمعی از طریق پوشش سراسری اخبار، فیلم‌های مستند، نمایشها و آگهی‌های تجارتی، به ما امکان می‌دهند تا بر چگونگی زندگی دیگران، مانند ثروتمندان، طبقه متوسط، فقرا وگروههای اقلیت و نژادی نظر افکنیم.

تبلیغات از تفاوت سبک زندگی افراد، برای پرشکوه جلوه دادن تولیدات بهره می‌گیرد، قهرمانان مشهور از ادکلن معینی استفاده می‌کنند، زنان زیبا و خوشبخت شامپوی مشخصی را بکار می‌برند و کارمندان و مقامات عالی رتبه اتومبیل معینی را ترجیح می‌دهند. خواه این ادعاهای تبلیغاتی درست یا نادرست باشد، به هر حال به صورتی ارائه می‌شوند که درباره زندگی این افراد، عقاید و علائقی را به مردم تحمیل می‌کنند. نتیجه این گونه

تبلیغات ، این است که ارزش های ویژه‌ای تقویت می شود وتصورات افراد از زیبائی‌جوانی و موقعیت تحت تاثیر قرار می‌گیرد .

جنبه دیگر اجتماعی شدن از طریق وسائل ارتباط جمعی ، این است که آنها عبارات و تعبیرات مربوط به نقش ها ، ارزش ها و هنجارهای جامعه را به سرعت گزارش می‌دهند. مثلاً وقتی در سال ۱۹۶۴ ، جنبش اعتراض دانشجویان دانشگاه " برکلی " آغاز شد ، مردم‌جهان از طریق وسایل ارتباط جمعی به سرعت از مشکلات و محرومیت های‌دانشجویان و کوشش آنها در جهت ایجادنقش های جدیدی برای دانشجو ، استاد و مسؤولان دانشگاه آگاه شدند و بزودی تظاهراتی به همین منظور در سراسر امریکا و جهان اتفاق افتاد. اگر وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت انتشار اخبار مربوط به وقایع دانشگاه " برکلی " درسایر نقاط جهان ، نیازمند زمان بیشتری‌بود. به همین ترتیب از طریق وسایل ارتباط جمعی ، مردم از جنبش های اجتماعی ،مانند جنبش آزادی‌زنان و جهان سوم‌که هنجارها ونقش های موجود را مورد تردید قرار می‌دهند ، آگاه می‌شوند . در جامعه امروز بیشتر جنبش های اجتماعی برای بیان افکار ، نظریات و عقاید خود متکی بر پخش دهان به دهان یا پخش خبر،توسط افراد از شهری به شهر دیگر نیستند. اگر افراد نظریات خود را از طریق وسایل ارتباط جمعی انتشار دهند ،می‌توانندد‌ریک‌زمان پیام خود را به اطلاع بسیاری از مردم برسانند .

گفتگودرباره‌اجتماعی‌شدن‌یااجتماعی شدن مجدد بر این فرض استواراست که بعضی افراد ، به نحو مطلوب و مناسبی اجتماعی نشده و در نتیجه غیر عادی و حتی خطرناک می‌باشند .چنین افرادی هنجارهای اجتماعی را نقض می‌کنند . هر قدر هنجارهای‌بیشتری بوسیله این افراد نقض شود ، احتمال تنبیه کردن و قرار دادن آنها در شرایط‌اجتماعی شدن مجدد ،بیشتر خواهد بود . این چنین افرادی را جامعه شناسان ، منحرف می‌نامند.

مساله مهم این است که افراد ، منحرف متولد نمی‌شوند ، بلکه آنها یاد می‌گیرند که منحرف باشند ،همان‌طورکه دیگران‌همنوائی‌با هنجارهارامی‌آموزند .ما از کودکی‌نمی‌دانیم چگونه‌می‌توان معتادیا مجرم بود ،هم چنان که‌سخن گفتن و یا جامعه شناسی رانمی‌دانیم. این نقشها یادگرفته می‌شوند ، خواه از نظر محتوی منحرف و غیر عادی‌و یا عادی و قابل احترام تلقی شوند .

فصل بعد را به انحراف وکنترل اجتماعی اختصاص داده‌ایم . این فصل ، روشن خواهد کرد که چه رفتاری انحرافی است ، چرا و چگونه افراد منحرف می‌شوند و چگونه جامعه می‌کوشد تا رفتار انحرافی را محدود و کنترل نماید .

فصل یازدهم

انحراف و همنوائی

فصل یازدهم

انحراف و همنوائی

رفتار انحرافی، عمل ناپسندیده‌ای است که هنجارهای نظام اجتماعی را نقض می‌کند. این هنجارها یا معین کننده رفتار درست و مناسبی هستند که مردم آنها را فقط در شرایط و موقعیتهای معین قبول کرده‌اند و یا انتظارات کلی‌تر و عمومی‌تری هستند که حاکم بر همه شرایط و موقعیتها می‌باشند. رفتار انحرافی ممکن است، عمل کم اهمیتی باشد که فقط تعداد معدودی از مردم آن را جدی تلقی کنند و یا نقض یکی از هنجارهای مهم اجتماعی باشد و موجب واکنشهای شدید منفی در عده بیشماری از افراد گردد.

هرچند بنظر می‌رسد بعضی از رفتارها هرگز مورد تأیید و تشویق قرار نگرفته‌اند، اما رفتار انحرافی معمولاً با توجه به شرایط و موقعیتها و در چارچوب زمان و مکان، معنی پیدا می‌کند. رفتاری که در گروه یا جامعه‌ای قابل قبول نمی‌باشد، ممکن است در جامعه یا گروه دیگر، به عنوان رفتار مناسب و مطلوب شناخته شود. هم چنین در یک نظام اجتماعی معین آنچه در برهه‌ای از تاریخ ناپسند و بد تلقی می‌شود، ممکن است پس از مدتی مجاز یا حتی افتخارآمیز باشد و یا رفتاری که برای نقش و پایگاه ویژه‌ای مناسب می‌باشد ممکن است برای نقشها و پایگاههای دیگر نامناسب باشد. در جامعه امروز، انواع مهم رفتار انحرافی احتمالاً منعکس کننده هنجارهای گروههای پرقدرت و یا نشان دهنده معیارهای مورد قبول اکثریت و یا ممکن است هر دو جنبه را در برداشته باشد.

رفتاری که مشمول تعریف کلی انحراف است، ولی معمولاً مهم تلقی نمی‌شود، رفتاری است که شرایط و موقعیت را نادیده می‌گیرد، مانند رفتار افرادی که در کتابخانه، رستوران و یا اماکن عمومی دیگر با صدا، حرکات و اعمال خود موجبات ناراحتی و مزاحمت دیگران را فراهم می‌سازند. واکنشهائی که علیه این بی‌توجهی‌ها نشان داده می‌شود، معمولاً سازمان نیافته، غیر رسمی و ملایم است. هر چند چنین مواردی از نقض هنجارها فراوان اتفاق می‌افتد، اما مردم را عمیقاً نمی‌آزارد و افراد زیادی را متأثر نمی‌کند و بنابراین گونه رفتار از نظر بعضی سازمانهای رسمی کنترل کننده اجتماعی، به اندازه کافی جدی و نامطلوب تلقی نمی‌شود تا برای کنترل آن اقدامات شدیدی بعمل آورند. تقلب در ورق‌بازی، خشونت، بی ادبی و پوشیدن لباس نامناسب در مهمانی، فهرستی از رفتارهای انحرافی است که شما هم می‌توانید انواع دیگری را بر آن بیفزائید. همچنین ممکن است، فردی بدون انجام عمل انحرافی و فقط به علت عدم همنوائی با معیارهای معمول و مقبول ظاهر فیزیکی، مثلاً به جهت نقص عضو، بدشکلی ظاهری و یا زشتی، منحرف شناخته شود. نوع دیگر عدم همنوائی ممکن است، نقض مقررات سازمانها و گروههائی باشد که نمی‌توانند با قدرت و یا بصورت رسمی واکنش نشان دهند. مثلاً تقلب در امتحان، تخطی از مقررات

کارها یا لگد زدن یک بازیگر در مسابقه فوتبال ، رفتارهایی هستند که معمولاً واکنشهای شدید و سریعی را بدنبال دارند .

هرچند جامعه شناسان چنین رفتارهایی را انحرافی می‌دانند ، اما بیشتر کوششهایشان را بر تشریح و توصیف رفتارهایی چون جنایت ، جرم ، بیماری های روانی ، الکلیسم ، اعتیاد و خودکشی متمرکز می‌سازند ، زیرا این منحرفین در مسیری بسیار نامطلوب و خارج از حد تحمل جامعه پیش می‌روند (Clinard, 1968) . ملاکهای مورد استفاده جامعه‌شناسان ، برای تعیین انواع رفتارهای انحرافی که باید مورد مطالعه قرار گیرند ، عبارتند از : ۱ ـ انحراف باید برای تعداد زیادی از افراد جامعه ، حائز اهمیت باشد ۲ ـ مکانیزمهای اجتماعی موثر و رسمی برای جلوگیری و کنترل آن وجود داشته باشد .

کنترل اجتماعی

هر مکانیزم اجتماعی که همنوائی را تشویق و تایید کرده و موجب کاهش انحراف گردد ، کنترل اجتماعی نامیده می‌شود . بنابراین هنجارها که ارزیابی کننده رفتار به عنوان خوب یا بد هستند ، خود از مکانیزمهای کنترل اجتماعی به شمار می‌آیند . هم چنان که در فصول نهم و دهم نشان داده شد ، در فرایند اجتماعی شدن ، کودکان و بزرگسالان می‌آموزند که رفتارشان را با نقشهائی که ایفاء می‌کنند و پایگاههایی اجتماعی که اشغال می‌نمایند هماهنگ و سازگار سازند . ضمانت‌های اجرائی اجتماعی ، در آموختن رفتار مناسب و در همنوائی با هنجارهای جامعه ، نقش اساسی دارند . افراد کوشش می‌کنند ، یکدیگر را از طریق ضمانتهای اجرائی مثبت ، برای کارهائی که به نظرشان درست است ، پاداش دهند و با بکار بردن ضمانتهای اجرائی منفی ، یکدیگر را از انجام رفتار نامناسب ، باز داشته و تنبیه نمایند . واکنشهای غیر رسمی تائید یا قبول اطرافیان ، به‌صورت کلامی یا غیر کلامی ، یکی از معمول‌ترین و موثرترین ضمانتهای اجرائی مثبت است هم چنین ضمانتهای اجرائی رسمی و عمومی ، مانند جوایز نقدی و پاداشهای سمبلیک نیز همنوائی را تشویق می‌کنند . انحرافات جزئی معمولاً از طریق سلب محبت ، ترشرویی و کلمات سرزنش آمیز ، مورد انتقاد و مجازات قرار می‌گیرند .

بیشتر ما بسیاری از اوقات خود را با شرایط و موقعیتهای مختلف همنوا می‌سازیم ، زیرا اجتماعی شده‌ایم و می‌توانیم خود را کنترل نمائیم . ضمانتهای اجرائی غیر رسمی گروههای نخستین و بازداریهای غیرمستقیم تری که توسط گروههای دومین و گروههای مرجع بوجود می‌آید از عوامل کنترل اجتماعی محسوب می‌شوند . این عوامل " کنترل خود " (Self — Control) را به افراد می‌آموزند تا آنجا که افراد بتوانند بجای انجام رفتارهای انحرافی با هنجارهای اجتماعی همنوا شوند .

به هرحال در جامعه امروز ، واکنش اساسی کنترل اجتماعی در مقابل رفتارهائی که

توسط اکثریت یا گروههای پرقدرت ، به عنوان رفتار انحرافی شناخته شده ، وضع و اجرای قوانینی علیه این گونه رفتارها است . امروزه در بیشتر جوامع جهت تدوین و اجرای این قوانین و نیز برای اعمال مجازاتهای تعیین شده ، علیه افرادی که مرتکب رفتارهای انحرافی می شوند ، سازمانهای رسمی ویژه ای بوجود آمده است . در جوامع پیچیده امروز ، سیستم کنترل اجتماعی تقریبا" مترادف با سیستم کنترل قانونی می باشد . جامعه شناسان تحقیقات خود را بر انواع مهم انحراف متمرکز کرده اند . این گونه مطالعات تحت عنوان جامعه شناسی انحرافات اجتماعی مشخص می گردد که در واقع می توان آن را مطالعه رفتار غیر قانونی دانست . بنابراین آنچه به عنوان کنترل اجتماعی مورد توجه جامعه شناسان قرار می گیرد ، در واقع همان کنترل قانونی است .

رفتارهای انحرافی ، مانند قتل ، حمله ، تجاوز به عنف ، دزدی ، غارت ، تقلب ، اختلاس ، ایجاد آتش سوزی ، فحشا ، برخی از انواع قمار ، رفتار مخل نظم عمومی وغیره در قانون جزا تصریح شده است ، ولی تخلف از برخی قوانین و مقررات ، مانند آلوده ساختن محیط زیست و الکلیسم با وجود آن که رفتارهائی انحرافی هستند ، در قانون جزا نیامده است . الکلیسم غیر قانونی نیست ، اما تظاهرات مستانه در اماکن عمومی ، پیاله فروشی و یا رانندگی در حالت مستی ، همه غیر قانونی هستند و یا اعتیاد به مواد مخدر ، غیر قانونی نیست ، اما حمل مواد مخدر ، بیش از مقدار معینی غیر قانونی می باشد .

حکومتها برای کنترل بعضی از رفتارهای انحرافی ، سازمانهای رسمی ویژه ای بوجود آورده اند . گاهی اوقات منحرفین ازطریق مراجع قانونی و رسمی به اجبار و زورتحت درمان قرار می گیرند . بیماری روانی جرم نیست ، اما قانون برای یافتن بیماران روانی و توقیف اجباری آنها تمهیداتی فراهم آورده است . در بعضی از کشورها معتادان ، به موجب قانون برای مدت معینی به مراکز درمانی تحویل داده می شوند و حتی در مواردی که درمان آنها از نظر قانون ، اجباری نیست ناگزیرند تا پایان مدت مقرر ، در مراکز درمانی باقی بمانند . بنابراین سازمانهائی مانند مراکز ترک اعتیاد ، مراکز جلوگیری از خودکشی و بیمارستانهای روانی به عنوان بخشی از سیاست کلی کنترل اجتماعی ، مورد حمایت دولت قرار می گیرند .

حدود و تنوع رفتار انحرافی

هر چند جامعه شناسان بسیار علاقمندند که بدانند ، چرا و چگونه بعضی از رفتارها به عنوان انحراف شناخته شده اند و جامعه چگونه این اعمال را کنترل می نماید ، اما مسأله مهم این است که چرا و چگونه انحراف اتفاق می افتد ؟ برای پاسخ دادن به این سؤال ، لازم است ، برخی از مسائل مربوط به حدود و تنوع رفتار انحرافی مورد توجه قرار گیرد ، یعنی باید دانست چه رفتاری انحرافی است و چه افرادی آن را مرتکب می شوند ؟

سؤالی که شایدمطرح باشد این است که جامعه شناسان چگونه اطلاعات و ارقام مربوط به انحرافات را جمع آوری می کنند؟ همه روشهای تحقیق درعلوم اجتماعی ، مانندمشاهده، آزمایش و بررسی ،قابل استفاده بوده و در مطالعه انحرافات بکارگرفته می شوند . واقعیت این است که جنایت ، بعضی از انواع رفتار جنسی ،استعمال موادمخدر و انواع دیگر رفتارانحرافی ، موضوعهای حساسی هستند ومطالعه مستقیم آنهامشکل می باشد . زیرا ورود به حرکه منحرفین و تهیه گزارش از آنهایا تجربه اعمال انحرافی مستلزم آن است که جامعه شناس ، برمشکلات و موانع عملی و اخلاقی فائق آید . موانعی که معمولا" در مطالعه رفتار غیر انحرافی وجود ندارد .

<u>اسناد رسمی :</u> احتمالا" به علت مشکلات و موانع ویژه‌ای که در بدست آوردن اطلاعات و دسترسی به‌موارد لازم‌برای مطالعه‌انحرافات وجود دارد ، تحقیق درباره‌رفتارهای‌انحرافی ، به‌میزان قابل ملاحظه‌ای متکی براطلاعات و امکانات سازمانهای رسمی است .به این ترتیب آنچه درباره حدود و تنوع رفتار انحرافی می‌دانیم ، اطلاعاتی است که پس از تنظیم و تلخیص و احتمالا" تغییر از طرف مقامات پلیس، دادگاهها ، پزشکی قانونی ، سازمانهای مبارزه‌باموا دمخدر ،زندانها ،بیمارستانهای‌روانی‌وسازمانهای‌کنترل‌کننده‌دیگررفتارانحرافی ، بدست آمده است . افرادی که گرفتاری و درگیری قانونی پیدا می‌کنند ، کلیه منحرفین یک جامعه را تشکیل نمی‌دهند ، بلکه آنها افرادی هستند که توسط مقامات رسمی شناخته شده و درباره آنها تصمیماتی اتخاذ گردیده است . شاید آنچه اسناد رسمی در زمینه انحرافات بدست می‌دهد ، نمونه‌ای واقعی از کل جمعیت منحرف یک جامعه نباشد . فرایندانتخاب بعضی اعمال‌انحرافی که رسما" ثبت‌گردیده و برخی دیگرکه ازنظر مقامات مسؤول دورمانده و یا نا دیده انگاشته شده ، نشان دهنده این واقعیت است که آمارهای رسمی انحرافات ، عوامل دیگری غیر از رفتار انحرافی را نیز دربر می‌گیرد . این عوامل نه تنها ممکن است، شامل ویژگیهای اجتماعی منحرفین باشد ، بلکه همچنین ممکن است ، شامل اعتقادات ، تعصب‌ها و ویژگیهای سازمانهای کنترل کننده باشد . بنابراین پژوهشگران باید در تعمیم آمارهای رسمی بسیارمحتاط باشند .

<u>گزارشهای شخصی :</u> دانش جامعه شناسی درباره حدود و تنوع رفتار انحرافی ، کاملا" به منابع رسمی وابسته نیست . بسیاری از مطالعات و تحقیقات براساس اطلاعات و ارقامی غیر از گزارشهای سازمانهای رسمی صورت گرفته است .این‌مطالعات‌با استفاده از روش بررسی‌و نمونه‌گیریهائی که‌نماینده واقعی کل جمعیت بوده‌اند و نیز با توجه به معیارهائی متفاوت‌با ملاکهای رسمی در مورد رفتار انحرافی انجام شده‌اند . رفتار انحرافی ممکن است به طور غیر رسمی با استفاده از پرسشنامه‌های بی‌نام و یا از طریق انجام مصاحبه‌های محرمانه با افرادمنحرف و یا افرادی که از رفتار انحرافی دیگران مطلع هستند ، اندازه‌گیری ومشخص

گردد . در سالهای اخیر ، تکنیکهای اندازه‌گیری دیگری نیز توسعه یافته است . بررسی از طریق گزارش بعضی قربانیان ، یعنی آنهائی‌که خود در معرض جرم یا جنایتی قرارگرفته‌اند ، مانند افرادی که اتومبیلشان بسرقت‌رفته و یا مورد حمله و تجاوز واقع شده‌اند ، یکی از این تکنیکها است .

مشاهده از طریق مشارکت : روش متداول مطالعه انحرافات ، مشاهده رو یا روی منحرفین یا گروههای منحرف است . فصل دوم ، نشان داد چگونه " جان لوفلند " برای مطالعه‌جنبش " معارف الهی " از این روش استفاده کرد . جامعه شناسان با استفاده از روش مشاهده از طریق مشارکت ، پژوهشهای بسیاری درباره گروههای منحرف از قبیل اختلاس کنندگان (Lemert, 1972) ،راهزنان (Irwin, 1970) ، **بیماران روانی** (Gofeman, 1961) ،همجنس بازان (Humphreys, 1970) و **گانگسترها** (Whyte, 1943) ، انجام داده‌اند .

قلمرو جرم و جنایت

میزان جرم و جنایت در ایالات‌متحده امریکا در سال ۱۹۷۰ ، در جدول الف ،آمده است .

گزارش رسمی جرائم در سال ۱۹۷۰ ، در ایالات متحده امریکا

(FBI, 1971)

انواع جرم	تعداد	در صد ، نسبت به‌کل جمعیت امریکا
همه انواع جرائم	۵/۵۶۸/۲۰۰	۲/۷۴۰۶
تجاوز :		
قتل	۱۵/۸۱۰	۰/۰۰۷۸
تجاوز به عنف	۳۷/۲۷۰	۰/۰۱۸۳
ضرب و جرح	۳۲۹/۹۴۰	۰/۱۶۲۴
سرقت (معمولا" مسلحانه)	۳۴۸/۳۸۰	۰/۱۷۱۵
جرائم مالی :		
دزدی از خانه یا محل کار	۲/۱۶۹/۳۰۰	۱/۰۶۷۷
دزدی کوچک	۱/۷۴۶/۱۰۰	۰/۸۵۹۴
دزدی اتومبیل	۹۲۰/۴۰۰	۰/۴۵۳۵

جدول الف نشان می‌دهد که جرائم در ایالات متحده امریکا بیشتر جرائم مالی می‌باشد میزان جرائم مالی گزارش شده، تقریباً" شش برابر میزان جرائم مربوط به تجاوز است واگر جرائمی‌که به عنوان تجاوز تلقی می‌شود، جز و جرائم مالی بحساب آید، تفاوت میان جرائم مالی و تجاوز، به مراتب بیشتر خواهد شد. به هر حال میزان و انواع متفاوت جـرم و جنایت بسیار بیشتر از آن است که به طور رسمی گزارش می‌شود. بررسی در سطح ملی که براساس گزارشهای زنان خانه‌دار امریکائی انجام‌شده، نشان داده است که میزان جنایات براساس گزارش های غیر رسمی قربانیان جنایت، تقریباً" دو برابر میزانی است که به‌طور رسمی ثبت شده است (Ennis, 1967).

جدول ب، نشان می‌دهد که‌در ایالات‌متحده امریکا، جوانان‌به میزان قابل‌ملاحظه‌ای بیشتر مرتکب جرم و جنایت می‌شوند (با توجه به تعداد جوانانی که دستگیر و متهم بـه جرائم جنایی شده‌اند).

گزارش رسمی تعداد بازداشت شدگان در سال ۱۹۷۰، در امریکا

(FBI, 1971)

سن	در صد باز داشت شدگان			
	کل بازداشت‌شدگان	جرائم بزرگ	تجاوز	جرائم مالی
کمتر از ۱۸ سال	۲۵/۳	۴۶/۱	۲۲/۶	۵۱/۷
کمتر از ۲۱ سال	۳۹/۱	۶۳/۲	۴۰/۲	۶۸/۶
۱۸ تا ۲۲ سال	۲۷/۱	۳۰/ —	۳۶/ —	۲۸/۳
۲۵ سال و بیشتر	۴۷/۶	۲۳/۹	۲۱/۴	۲۰/ —

جوانان کمتر از هیجده سال، در صد قابل توجهی از دستگیر شدگان را تشکیل می‌دهند. هر چند افراد ۱۰ تا ۱۷ سال، ۱۶ در صد کل جمعیت را شامل می‌شوند، با وجود این ۲۵ در صد تمام دستگیرشدگان و ۴۶ در صد افراد دستگیر شده برای جرائم بزرگ، افراد کمتر از هجده سال هستند.

همچنین ۵۱ در صدافرادی که‌به سبب جرائم مالی دستگیر شده‌اند، کمتراز هیجده سال و۶۸ در صد آنها کمتر از بیست و یکسال داشته‌اند. بیشتر دستگیرشدگان متهم بـه تجاوز، بیش از ۱۸ سال دارند، این جرم به ویژه در گروه سنی هجـده تا بیست و چهار

سال ،بیشتربه چشم می‌خورد . این گروه کمتر از ۱۵ در صد کل جمعیت را تشکیل می‌دهد. اما۳۶ درصد افرادی‌را شامل می‌شوندکه به تجاوزمتهم شده‌اند. ارقام دستگیرشدگان سال می‌دهد که در مقایسه با بزرگسالان در صد بیشتری از مجرمین جوان دستگیر می‌شوند. تکنیک دیگری که برای تعیین قلمرو جرم وجنایت جوانان می‌توان مورداستفاده قرار داد، مقایسه درصد جوانان درکل جمعیت بادرصد مجرمین جوان نسبت به کل متهمان ومجرمینی است که در آمارهای پلیس و دادگاهها منعکس می‌باشد . در سال ۱۹۷۰ ، حدود ۶ درصد جمعیت کمتراز هجده‌سال در ایالات‌متحده‌امریکا توسط پلیس دستگیرشده‌اند (FBI, 1971) و طی یکسال فقط ۲/۵ در صد جمعیت کمتر از هیجده سال در دادگاههای اطفال محاکمه گردیده‌اند (OJDYD, 1970) .

آیا میزان جرم و جنایت در حال افزایش است ؟

ارقام و آمار رسمی ،کمترین تردیدی باقی نمی‌گذاردکه میزان جرم و جنایت درایالات متحده امریکا تا سال ۱۹۷۰ ، همواره در حال افزایش بوده است ، افزایش درصد جرائم مالی (۱۴۶ در صد از سال ۱۹۶۰ ، تا سال ۱۹۷۰ ،) ،بیش از افزایش درصد تجاوزاست (۱۲۶ در صد) . در واقع میزان قتل که طی نیمه اول دهه ۱۹۶۰ ، کاهش یافته بود ،از ۱۹۶۵ ، به بعد افزایش یافت (FBI, 1971) .این افزایش نشانه آن نیست که خیابانها نا امن‌تر شده‌اند ، در بیشتر موارد مجرم و قربانی ، خویشاوند ، همسایه و آشنا هستند. قتل با نقشه قبلی درصد کمی از کل قتلها را شامل می‌شود. ۸۰ در صد قتلها نتیجه‌مشاجره و منازعه بین عشاق ، دوستان و آشنایان و یا بین افراد یک خانواده است . همچنین ۱۶ درصدتمام قربانیان قتل ،بوسیله همسرانشان کشته شده‌اند (FBI, 1970) . طی دهه ۱۹۵۰ واوایل دهه ۱۹۶۰ ،در هر سال حدود۲ درصدجوانان کمتراز هیجده‌سال توسط دادگاههای اطفال محاکمه شده‌اند (Teeters, Matza, 1959; Perlman 1964) ، اما تعداد دستگیرشدگان وموارد محاکمه‌در دادگاههای اطفال ازسال ۱۹۶۲ ،همه‌ساله‌افزایش یافته‌است (FBI, 1970) .

چه افرادی مرتکب جرم وجنایت می‌شوند ؟

به منظور حل مسائل و مشکلات مربوط به جرم و جنایت ، باید علل انحراف ،جرم و جنایت را مورد مطالعه قرار داد . جامعه شناس باید نه تنها قلمرو جرم و جنایت ، بلکه افرادی را که مرتکب جرم و جنایت می‌شوند نیز بشناسد. سن ، جنس ، منطقه یا اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند ، نژاد و طبقه‌ای که به آن تعلق دارد ، همه از جمله عواملی

هستندکه به عنوان متغیرهای اساسی درتعیین امکان ارتکاب جرم وجنایت فرد موثرمی باشند.

سن و جنس: آمارهائی که در قسمتهای گذشته عرضه شد، نشان می‌دهد که میزان جرم و جنایت در میان جوانان و نوجوانان بیشتر است. همچنین مردان بیش از زنان مرتکب جرم و جنایت می‌شوند. در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱، تعداد مردانی که بازداشت شده‌اند، شش برابر زنان و تعداد پسرانی که در دادگاههای اطفال محاکمه گردیده‌اند، چهاربرابر دختران گزارش شده، ولی این تفاوت‌ها در گذشته بیشتر بوده است. در سال ۱۹۶۰، نسبت بازداشت شدگان مرد به زن هشت به یک و در دادگاههای اطفال نسبت پسران به دختران پنج به یک گزارش گردیده است (FBI, 1970). گفته می‌شود که این تفاوتها ناشی از تغییری است که در نقش های سنتی مربوط به زن و مرد، بوجود آمده است.

منطقه و اجتماع: در ایالات متحده امریکا، میزان جرم و جنایت در مناطق شهری بیشتر است، به طوری که این میزان در شهرها دو برابر و نیم حومه و بیش از پنج برابر مناطق روستائی است. بالاترین در صد جرائم، متعلق به مناطق غربی و پائین‌ترین در صدمربوط به ایالات جنوبی و مناطق مرکزی ایالات شمالی است. بالاترین در صد جرائم مربوط به تجاوز و خشونت متعلق به مناطق جنوبی می‌باشد (FBI, 1971)

نژاد و طبقه: آمارهای رسمی نشان می‌دهد که میزان جرائم در میان افراد طبقات پائینی که در مراکزشهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و نیز درمیان گروههای اقلیت غیر سفیدپوست، بیشتر است. در تمام مناطق امریکا تعداد بازداشت شدگان و محکومین درمیان افرادی بیشتر بوده که از نظر میزان درآمد، تحصیلات و نوع شغل در سطوح پائین قرار داشته‌اند. (Voss, Peterson, 1971; Sutherland, 1970). مثلاً" با وجود آن که سیاه‌پوستان ۱۱ در صد کل جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند، به اتهام ۲۷ درصد جرائم و به جهت ۳۶ درصد اتهامات مربوط به جنایات بزرگ، بازداشت شده‌اند (FBI, 1971).

برخی از جامعه‌شناسان معتقدندکه تفاوت‌در صد جرائم‌رسمی در میان افراد، گروهها و طبقات مختلف، متاثر از اجراء متفاوت قانون و گزارش های پلیس است. بنابراین بنظر آنها افزایش در میزان رسمی جرم و جنایت، نمایانگر پی‌گیری بیشتر و گزارش‌های دقیق‌تر می‌باشد. اگر آمارهای رسمی درصد غیر عادی از مردان، جوانان سیاه‌پوست، افرادطبقه پایین و شهرنشینان رانشان می‌دهد، به احتمال زیاد به علت آن است که سازمانهای‌رسمی بیشترعلیه افرادی با این ویژگیها بسیج شده‌اند، نه به این دلیل‌که این افراد واقعاً" بیشتر مرتکب جرم و جنایت می‌شوند (Chambliss, Nagasawa, 1969; Kitsue, Cicourel, 1963).
هر چند آمارهای رسمی شاخص نسبةً خام رفتار انحرافی است، اما فقط

می‌توان قسمتی از تغییرات و تفاوتهای موجود در آمارهای رسمی را به تفاوت خط مشی و سیاست پلیس مرتبط کرد، زیرا به هر حال میان افراد، گروهها و طبقات در امکان ارتکاب جرم و جنایت تفاوتهای محسوسی وجود دارد.

آمار غیر رسمی جرم و جنایت

مطالعاتی که برمبنای آمارهای غیر رسمی، مانند گزارشهای بی‌نام افراد انجام‌شده است، نشان می‌دهدکه میزان جرائم‌کشف‌نشده، به مراتب بیش از میزانی است که‌آمارهای رسمی ارائه می‌نمایند (هر چند این اختلاف در مورد جرائم بزرگ اندک است). به علاوه برخی از عواملی که‌در ارتباط با گزارشهای رسمی مهم و مؤثر بنظر می‌رسند، در مطالعاتی که بر مبنای گزارشهای غیر رسمی انجام شده، مورد تأئید قرار نگرفته‌اند. مثلاً" تفاوت معنی داری بین گزارشهای رسمی و غیر رسمی در مورد جرائم سیاه پوستان بدست نیامده است، اما آمارهای غیررسمی نسبت مجرمین مرد، به زن را دو یا سه، به یک نشان‌می‌دهد، در حالی که‌آمار رسمی، این نسبت را چهار به یک اعلام می‌دارد. شاید تنها آماررسمی که براثر تحقیقات‌غیر رسمی کاملا" مورد تردید واقع شده، ارتباط بین جرم‌و طبقه‌اجتماعی باشد. زیرا در مطالعاتی که تاکنون با توجه به گزارشهای خصوصی انجام گرفته، همبستگی معنی داری‌بین کل جرائم‌و طبقه‌اجتماعی مشاهده‌نشده‌و حال آن که آمار رسمی، همبستگی قابل ملاحظه‌ای را بین جرائم و طبقه اجتماعی نشان می‌دهد (Nye, 1958; Akers, 1964; Voss, 1966, Hirschi, 1969)

قلمرو و تنوع سایر رفتارهای انحرافی

جامعه‌شناسان بایدبرای شناخت‌علل انحراف‌به قلمرو و تنوع سایر رفتارهای‌انحرافی غیر از جرم و جنایت، مانند استعمال مواد مخدر، الکلیسم، خودکشی و بیماریهای‌روانی نیز توجه داشته باشند.

مواد مخدر: در ایالات متحده امریکا تعداد معتادان به مواد مخدر احتمالا" کمی کمتر از دویست هزار نفر است، هر چند در برآوردهای اخیر، این تعداد به حدود نیم‌میلیون نفر می‌رسد. به هر حال بالاترین برآوردها هم تعداد کل معتادان جامعه را کمتر از ۲ در صد نشان می‌دهد. اگر مصرف کنندگان غیر معتاد و مصرف کنندگان و معتادان سابق راهم به این تعداد اضافه کنیم، رقمی در حدود ۴ درصد کل جمعیت خواهد شد که شامل کلیه افرادی می‌شود که تجربه‌ای در استفاده از مواد مخدر داشته‌اند (Blum, 1967).

معتادان بیشتر جوان و مرد هستند و در شهرهای بزرگ ، میان افراد غیر سفیدپوست و گروههای متعلق به طبقه پائین دیده می‌شوند . به هر حال برخی مدارک و شواهدنشان می‌دهد که تعداد معتادان در گروههای متعلق به طبقات متوسط و بالا رو به افزایش است (Chein, 1964; O, Donnel, 1966, Blum, 1967).

تا چندسال قبل در امریکا مصرف کنندگان " ماری جوانا " را نیز معتاد به موادمخدر می‌دانستند ، اما اکنون چنین نیست . به هر حال مصرف " ماری جوانا " و" ال . اس. دی" (L S D) و سایر موا د مخدر توهم زا ، مانند آمفتامین‌هـا (Amphetamines) ، میـان جوانان طبقه متوسط و سفید پوستان از سال ۱۹۶۰ ، افزایش یافته است (Goode 1970) . این افزایش درمیان دانشجویان دانشگاه بسیار مشهود می‌باشد ، هم چنانکه در کل‌جامعه هم قابل توجه است . در سال ۱۹۷۱ ، موسسه آمارگیری "گالوپ" دریافت که ۴۲ در صد دانشجویان موردمطالعه " ماری جوانا " مصرف می‌کرده‌اند ، در سال ۱۹۷۲ ، این موسسه اعلام کرد که ۱۱ درصد جمعیت بزرگسال دست کم یک بار " ماری جوانا " مصرف نموده‌اند و حال‌آنکه این رقم در سال ۱۹۶۹ ، فقط ۴ درصد بوده است .

الکلیسم : در ایالات‌متحده‌امریکا تقریبا "دو سوم جمعیت‌بزرگسال و دربعضی نقاط‌اکثریت جمعیت‌بین ۱۲ تا ۱۹ سال ، مشروبات الکلی می‌نوشند ، اما تنها ۶ تا ۱۰ درصدجمعیت ، معتاد به الکل هستند (Chahalan, 1970) .

خودکشی : همه ساله در ایالات متحده امریکا حدود بیست هزار نفر خودکشی می‌کنند ودر حدود هشت برابر این تعداد ، اقدام به خودکشی می‌نمایند ، اما نجات پیدا می‌کنـند . این در صددرسراسر قرن بیستم ،تقریبا" ثابت مانده است ، مگر در دوران رکوداقتصادی دهه ۱۹۳۰ ، که به بالاترین و در دهه ۱۹۵۰ ، که به پائین‌ترین میزان خود رسیده‌است. ۷۰ درصد افرادی که در اثر خودکشی از میان رفته‌اند ، مرد بوده‌اند ، اما بیشترین‌کوشش در جهت‌خودکشی از طرف زنان به عمل آمده است .آمار خودکشی در ایالات متحده‌امریکا نشان می‌دهد که احتمال خودکشی ساکنین شهرهای بزرگ سواحل غربی ، افراد بالاتر از ۶۵ سال ،سفید پوستان ،افراد مجرد ، پروتستانها و میان افراد طبقات بالا و پائین‌جامعه بیشتراست .هم چنین می‌دانیم‌که میزان خودکشی به وضع آب و هوا و فصل بستگی ندارد (Labovitz 1968; Maris, 1969).

بیماری روانی : برآوردهای آماری در ایالات متحده امریکا نشان می‌دهد که کمتر از یـک درصد کل جمعیت این کشوربا تشخیص بیماری روانی تحت درمان قرار دارند . این‌درصد ، شامل بیماران بیمارستانهای عمومی و خصوصی و همچنین کلینیک‌ها است (Dunham, 1965) برخی از بررسیهائی که براساس نمونه‌گیری از کل جمعیت به عمل آمده ، نشان می‌دهد که

۲۳ درصد جمعیت از نظر روانی بیمار هستند (Srole, 1962). درصد بیماران روانی با بالا رفتن سن افزایش می‌یابد. شواهد نشان می‌دهد که این درصد در میان سفید پوستان و مردان بیشتر است. همچنانکه به تفصیل در فصل چهاردهم خواهد آمد، افراد طبقه پائین بیشتر در بیمارستانهای روانی عمومی بستری هستند و حال آن که افراد دارای پایگاه اجتماعی متوسط و بالا بیشتر به عنوان بیمار خصوصی تحت درمان می‌باشند (Faris, Dunham, 1936; Hollingshead, 1958; Weinberg, 1967).

نظریه‌های جامعه شناسی درباره رفتار انحرافی

نظریه‌های جامعه شناسی درباره رفتار انحرافی را می‌توان به عنوان پاسخهائی فرضی و مقدماتی به دو سؤال مرتبط به هم مورد توجه قرار داد. اول، چرا در میان برخی از گروهها و در بعضی نواحی جامعه میزان رفتار انحرافی بالاتر است و دوم، فرایندی که طی آن فرد، مرتکب اعمال انحرافی می‌شود و نقشهای انحرافی را ایفاء می‌کند، کدام است؟ در مقابل این سؤالات پاسخهای متفاوتی از جانب جامعه شناسان ارائه شده است، اما تمام نظریه‌ها بر نقش مهم و اساسی محیط اجتماعی تاکید دارند. با توجه به این نظریه‌ها می‌توان گفت، ساخت اجتماعی و همه‌جانبه‌ای که فرد را احاطه کرده، شرایط و موقعیتهای اجتماعی که فرد درآن‌ها قرار می‌گیرد و گروههائی که فرد به آنها تعلق دارد، عوامل اساسی رفتار انحرافی را تشکیل می‌دهند. تفاوت میان این نظریه‌ها متأثر از دیدگاههای مختلف آنها درباره فرد، جامعه و سیستم اجتماعی می‌باشد.

نظام گسیختگی اجتماعی یا انومی (Anomie)

نظریه نظام گسیختگی یا نابسامانی اجتماعی، رفتار انحرافی را پدیده‌ای ناشی از گسستگی و از هم پاشیدگی اجتماعی (Social Disruption)، عدم توافق درباره هنجارها و عدم یگانگی اجتماعی می‌داند. این شرایط را نظام گسیختگی، نابسامانی اجتماعی و یا انومی می‌نامند. طرفداران این نظریه معتقدند، هر گاه چنین شرایطی درجامعه فراهم شود، میزان رفتار انحرافی نیز بالا می‌رود. به عنوان مثال این نظریه پردازان میزان بالای جرم، جنایت، اعتیاد، فحشا و بیماریهای روانی در مناطق زندگی افراد طبقه پائین جامعه را ناشی از نابسامانی و نظام گسیختگی اجتماعی این مناطق می‌دانند (Faris, 1955). همچنین طرفداران این نظریه معتقدند با وجود آن که در بیشتر جوامع تمام افراد (به ویژه مردان) برای کسب موفقیت و پیشرفت اجتماعی می‌کوشند، اما امکان

دسترسی به وسایل و فرصتهای مشروع برای نیل به موفقیت برای همه یکسان و مساوی نمی باشد.
این فاصله و شکاف بین وسایل و هدفها نوعی انومی است که با ایجاد فشار بر طبقه پایین و گروههای اقلیت، یعنی آنهائی که احتمالا" فرصتهای مشروع را کمتر در اختیار دارند، نظام و سیستم اجتماعی را دچار مسائل و مشکلاتی می‌کند. بنابراین ممکن است اعضاء این گروهها بیش از اعضاء سایر گروهها برای رسیدن به هدفهای خود به راهها و وسایل نامشروع و انحرافی متوسل شوند (Merton, 1938).

"آلبرت کوهن" (Albert Cohen, 1955)، معتقد است که رشد و توسعه خرده‌فرهنگهای منحرف، ناشی از واکنش مردان جوان طبقه پایین در برابر عدم توانائی برای ارتقاء پایگاه اجتماعی (بیشتر برای قرارگرفتن در طبقه متوسط) و پیشرفت در زندگی است. خرده‌فرهنگ‌های منحرف، برای پایگاه اجتماعی و مفهوم پیشرفت و موفقیت آن چنان معیارهائی بوجود می‌آورند که متناسب با امکانات و توانائی‌های جوانان محروم باشد.

"ریچارد کلوارد" و "لویدالین" (Richard Cloward, Lloydholin, 1961) معتقدند که خرده فرهنگ منحرف، پاسخی در جهت انکار فرصت برای استفاده از راههای مشروع کسب موفقیت و ارتقاء پایگاه اجتماعی است. آنها اضافه می‌کنند که شکل و ترکیب معین هر خرده فرهنگ، نشان دهنده تفاوت در امکان دسترسی به فرصتهای نامشروعی است که در پیرامون مردان جوان طبقه پایین قرار دارد. در بیشتر مناطق نظام گسیخته، حتی در فرصت و امکان برای ارتکاب جرم هم محرومیت نسبی وجود دارد، زیرا در این مناطق الگوهای انحرافی محدودی برای رقابت موفقیت‌آمیز و هم چنین تعداد کمی فعالیتهای جنایی مؤثر در جهت ایجاد وحدت و یگانگی جوانان وجود دارد. در این مناطق، ممکن است خرده فرهنگ منحرف، جوانان را به صورت دسته‌های ستیزه‌گر و جنگجوی خیابانی درآورد بدون آنکه فایده‌ای از تشکیل چنین گروههائی چه در دوستی افراد با هم و چه در دشمنی آنها با سایرگروهها برای هیچ یک از اعضاء وجود داشته باشد. درصورتی که بزرگسالان منحرف معمولا" درمناطقی زندگی می‌کنند که در اطراف آنها فرصتهای نامشروع و غیر قانونی فراهم باشد و خرده‌فرهنگ آنها به فعالیتهائی می‌پردازد که ظاهرا" مفید و سودمند می‌باشد. اما خرده فرهنگ بی‌تفاوت و یا انزواطلب معتادان به مواد مخدر، پناهگاه افرادی می‌شود که در هر دو خرده فرهنگ، یعنی دسته جنگجویان و دزدان شکست خورده‌اند.

هر چند نظریه انومی بیشتر در زمینه جرم و جنایت و خرده فرهنگ‌های منحرف مورد استفاده قرار گرفته است، اما برای توضیح و تشریح انواع دیگر انحراف نیز بکار می‌رود، مثلا" الکلیسم، معمولا" به عنوان پاسخی در مقابل شرایط اضطراب آور ناشی از انومی تلقی می‌شود، یعنی هر چه نظام گسیختگی گروههای اجتماعی و فرهنگی بیشتر باشد، میزان معتادان به الکل نیز بالاتر خواهد بود (Ullman, 1958; Snyder, 1964). همچنین میزان خودکشی به فقدان یگانگی و یا گسستگی و از هم پاشیدگی در پایگاه اجتماعی گروه با جامعه نیز بستگی

دارد (Durkheim, 1951; Gibbs, Martin, 1964; Maris, 1969).

نظریه ستیز

نظریه‌پردازان ستیز با طرفداران نظریه‌انومی که معتقدندمردم از طریق ارزشهای فرهنگی مشابه‌اجتماعی می‌شوند و انحراف، پاسخی به نظام گسیختگی اجتماعی است، موافق نیستند. آنها معتقدند که جامعه مرکب از گروههای ستیزه‌گری است که ارزشها و منافع متفاوتی دارند و درنتیجه‌توافق کامل و واقعی درباره‌ارزشها درجامعه وجود ندارد. بلکه برعکس، گروههای قدرتمند ارزشهای خود را در سیستم آموزش و پرورش و نظام حقوقی متجلی می‌سازند و به این ترتیب ارزشهای آنها بر جامعه حاکم می‌شود. بنابراین وقتی افراد گروههای ضعیفتر، براساس هنجارهای خود عمل می‌کنند از هنجارهای گروه‌های حاکم منحرف می‌شوند و در نتیجه‌رفتارآنها‌انحرافی محسوب‌می‌گردد (Vold, 1958; Quinney, 1970)، مثلا "اقلیت‌های قومی و نژادی ومهاجران ممکن است‌مرتکب‌اعمالی شوندکه فقط به علت‌تعلق به‌هنجارهائی متفاوت با هنجار گروههای حاکم، انحراف تلقی شود (Sellin, 1938). بعضی ازنظریه‌پردازان ستیز، جرم جوانان طبقه پائین را بیشتر کوششی در جهت رسیدن‌به پایگاه اجتماعی بالاتر از طریق ارزشهای خرده فرهنگ متمایز آنها می‌دانند تا این که آن را واکنشی در مقابل عدم توانائی برای بدست آوردن معیارهای طبقه متوسط تلقی نمایند (Miller. 1958). همچنین این نظریه پردازان معتقدند که قتل، تجاوز، خسارت مالی و سایر جرائم به هنگام اعتراض، انقلاب و کوشش برای‌ایجاد یک‌نظام‌جدید در همه گروهها و طبقات مشاهده می‌شود و به طبقه معینی تعلق ندارد. تاریخ نشان می‌دهد که در همه آشوبها و انقلاب‌ها تمام افراد، گروهها و طبقات حتی پلیس هم مرتکب جـرم و جنایت می‌شوند.

نظریه برچسب (Labeling Theory)

نظریه برچسب در تاکید براین نکته که برچسب انحراف از جانب قدرتمندان به‌افراد ضعیف زده می‌شود، با نظریه پردازان‌ستیز هم آواز است، اما نظریه پردازان برچسب‌تاکید طرفداران کنش متقابل سمبلیک را درباره تشکیل هویت فرد نیز می‌پذیرند و معتقدند که هویت‌فرد برمبنای رفتار دیگران‌نسبت به او و نظرفرددرباره‌تصوراتی که‌دیگران‌از اودارند، شکل می‌گیرد و بالاخره این‌هویت فرد است که رفتار او را به جهتی معین، هدایت می‌کند. بنابراین منحرف‌ساختن فردی که واقعا "منحرف نیست، فقط به جهت انجام بعضی‌اعمال

که بر آنها برچسب انحراف زده شده ، ممکن است او را تبدیل به یک منحرف واقعی نماید و یا حتی پیش‌بینی درباره فردی که به میزان محدودی مرتکب اعمال انحرافی شده ، می‌تواند زندگی او را به مسیری انحرافی بکشاند . قبول و تایید رسمی و یا عمومی برچسب انحراف درباره یک فرد ، موجب رفتار متفاوت و یا نامناسب دیگران نسبت به او می‌شود و در نتیجه بیش از آن که فرد را از شکستن هنجارها باز دارد ، موجب افزایش تمایل او به شرکت در گروههای منحرف و ایفاء نقشهای انحرافی می‌گردد و رشد یک هویت منحرف پذیرفته شده را در فرد تسهیل می‌نماید (Becker, 1963, 1964; Lemert, 1972) . مثلاً" برای فردی که به عنوان معتاد شناخته شده ، بسیار مشکل خواهد بود که این تصور را در خود بپروراند که دیگر معتاد نمی‌باشد ، زیرا او نگران آن است که نتواند اطرافیان را متقاعد سازد که از استعمال مواد مخدر پرهیز می‌کند . بنابراین در حالی که او باید مساعی خود را صرف رهائی از مواد مخدر نماید ، نگران عدم پذیرش دیگران و محروم از کمکهای آنها است . موضوع دیگری که در این نظریه مورد توجه قرار می‌گیرد ، مساله قوانین مربوط به منع مالکیت و مصرف بعضی کالاها و خدمات ، مانند مواد مخدر ، قمار ، فحشا و غیره است . این نظریه‌پردازان معتقدند که این نوع قوانین موجب می‌شود که تهیه و توزیع چنین کالاها و خدماتی در اختیار سندیکاهای جنایی سازمان یافته قرار گیرد و در نتیجه خط مشی عمومی برای نظارت و کنترل فرد منحرف ممکن است موجب آماده شدن شرایط لازم برای گرایش به سایر رفتارهای انحرافی گردد .

" گوفمان " و " لوفلند " را می‌توان از جمله طرفداران نظریه برچسب دانست . هر چند بیشتر طرفداران نظریه برچسب ، توجه خود را به نقش سازمان‌های رسمی کنترل کننده ، مانند پلیس و دادگاهها در زدن برچسب انحراف به افراد معطوف داشته‌اند ، اما "گوفمان" (Goffman, 1963) توجه خود را بیشتر بر واکنش غیر رسمی و رویاروی دیگران نسبت به فرد منحرف ، متمرکز نموده است ، همچنین با وجود این که بیشتر این نظریه‌پردازان ، انحراف از قانون را مورد توجه قرار داده‌اند ، "گوفمان" مفهومی وسیعتر برای انحراف قائل است . از نظر او مساله اساسی این است که وقتی یک فرد داغ ننگی بر پیشانی دارد ، چگونه می‌تواند در کنش متقابل اجتماعی و ارتباط با دیگران از عهده حل مسایل و مشکلات ناشی از آن برآید . او برای پی بردن به این مسائل ، چگونگی رفتار مردم را در مقابل افراد معلول ، بدقواره و نیز افراد الکلی ، هم جنس باز و جانی مورد مطالعه قرار داده است .

" جان لوفلند " (1969) ، فرایند انحراف ، شامل ارتکاب عمل انحرافی ، تاثیر برچسب انحراف و نتایج ناشی از تصور هویت منحرف در فرد را مورد توجه قرار می‌دهد . او این فرایند را از طریق مطالعه و تجربه و تحلیل زندگی افرادی که برای نقشهای انحرافی از قبیل ، قاچاقچی یا جعل چک به صورت حرفه‌ای درگیر و اجتماعی شده‌اند ، گام به گام تعقیب کرده است .

به هر حال رفتار غیر قانونی و انحرافی همیشه ناشی از نقشهای انحرافی دائمی و ثابت نیست ، زیرا بزرگترین رقم انحرافات ، متعلق به افراد عادی و بهنجار است ، مثلاً در بیشتر موارد ، قتل بوسیله جنایتکاران حرفه‌ای صورت نمی‌گیرد ، بلکه دوست یا خویشاوند قربانی جنایت است که او را بقتل می‌رساند . بنابراین تجزیه و تحلیل نقش های انحرافی ارتباط قابل ملاحظه‌ای با وقوع انحراف ندارد .

نظریه کنـــــــــترل

هنگامی که کنترل اجتماعی به اندازه کافی وجود داشته باشد از وقوع انحراف نیز جلوگیری می‌شود ، اما وقتی کنترلهای داخلی یا خارجی ضعیف بوده و یا از هم پاشیده باشد ، رفتارانحرافی ظاهر می‌گردد . این فرضیه‌اساسی نظریه کنترل است که نشان‌می‌دهد ، مانند نظریه‌های دیگر تمایلی به یافتن انگیزه‌های رفتار انحرافی ندارد ، بلکه بیشتر به مرحله‌ای توجه داردکه در آن کنترل اجتماعی درهم می‌شکند و مردم برای انجام‌رفتارهای انحرافی آزادی بیشتری بدست می‌آورند . در سایر نظریه‌ها مساله اساسی این است که چرا مردم منحرف می‌شوند ، اما در نظریه کنترل ، این سوال مطرح است که تحت چه شرایطی افراد مرتکب رفتارانحرافی می‌گردند .

برای " والترركلس " و همکارانش (Walter Reckless, 1967) این واقعیت که دربرخی قسمتهای جامعه‌بسیاری از مردم منحرف هستند ، بدین معنی است که کنترل خارجی برای مقابله با انگیزه رفتار انحرافی به اندازه کافی نیرومند نیست . پسری که سازگاری خود را با سیستم فرهنگی و اجتماعی حتی در شرایط و موقعیت نامطلوب و در منطقه‌ای که سطح جرائم در آن بسیار بالا است حفظ می‌کند ، آن چنان اجتماعی شده که دارای همتی بلند و تصوری رضایت بخش از خود می‌باشد و این عوامل است که او را از نفوذ و اثرات محیط بد جرم‌پرور محافظت‌می‌کند . همالان او ، آنها که این کنترل درونی را ندارند درچنین محیطی از پادر می‌آیند . از نظر "تراویس هیرشی " (Travis Hirchi, 1969) ، انحراف وقتی بوجود می‌آید که بستگی گروههای اجتماعی ، نهادها و اعتقادات در یک جامعه گسسته و یا ضعیف شود . هر چه بستگی میان جوانان ، والدین ، بزرگسالان و همالان بیشتر باشد ، جوانان بیشتر علاقمند و درگیر مدرسه و سایر فعالیتهای پذیرفته شده جامعه می‌گردندوهر چه بیشترآنها اعتقادات و جهان بینی مرسوم و مطلوب محیط اجتماعی را قبول کنندوبه آن معتقد باشند ، کمتر ممکن است منحرف و مجرم شوند و هر قدر این بستگیها ضعیف‌تر باشد ، احتمال ارتکاب جرم برای آنها بیشتر است .

نظریه تفاوت در تداعی " ادوین سترلند " (Edwin Sutherland, 1947) ، نشان می‌دهد که فرد برای یادگیری رفتار انحرافی و یا سازگاری با محیط اجتماعی تحت یک نوع فرایند اجتماعی شدن قرار می‌گیرد . از طریق کنش متقابل سمبلیک با دیگران و اساسا " در گروههای نخستین است که فرد تکنیکهائی را می‌آموزد که او را به انحراف و تجاوز از قانون قادر می‌سازد . همچنین فرد طرز تلقی و تعاریفی را یاد می‌گیرد که او را به تجاوز از قانون متمایل می‌کند ، زیرا هر فرد در فرایند اجتماعی شدن در معرض انگارههای متفاوت پیروی و اطاعت و نیز تجاوز و تخطی از قانون قرار دارد . بنابراین تمایل به ارتکاب جرم و یا عدم گرایش به آن وابسته به توجیه و تعریف مطلوب یا نامطلوبی است که فرد درباره نقض و تجاوز از قانون دارد . طی فرایند اجتماعی شدن ، شرایط مشخص و معینی موجب تخطی و تجاوز از قانون می‌گردد . این شرایط عبارتند از : ۱ ــ فرد در معرض شرایط و تعاریف مربوط به جرم و جنایت قرار داشته باشد . ۲ ــ فرد قبل از مواجهه با معانی و مفاهیم سازگاری درمعرض تعاریف و مفاهیم مربوط به جرم و جنایت قرار گیرد . ۳ ــ فرد با معانی و تعاریف مربوط به جرم و جنایت بیش از تعاریف مربوط به سازگاری سروکار داشته باشد . ۴ ــ شدت درگیری فرد با تعاریف و معانی مربوط به جرم و جنایت بیشتر باشد . ۵ ــ علاوه بر درگیری با یک یا چند مورد از شرایط یاد شده ، از تعاریف همنوائی و سازگاری سیر دور مانده باشد و یا در معرض تعاریف مخالف با جرم و جنایت واقع شده باشد (Sutherland, 1947, Sutherland, Cressey, 1970)

" رابرت برگس " و " رونالداکرز " (Robert Burgss, Ronald Akers, 1966) ، معتقدند که در فرایند اساسی اجتماعی شدن ، یادگیری رفتار انحرافی یا همنوائی و سازگاری با هنجارها فقط در محتوی با یکدیگر تفاوت دارند . آنها گفته‌اند که نظریه " سترلند " مکانیزمهای یادگیری را به اندازه کافی مشخص نکرده است . بنابراین " برگس " و " اکرز " نظریه تفاوت در تداعی را به طریق دیگری ساخته و پرداخته‌اند و اصول یادگیری شرطی شدن عاملی را مورد استفاده قرار داده‌اند (نظریه تقویت) . نظریه جدید ، اساسا " همان نظریه یادگیری اجتماعی است با این تفاوت که " سترلند " بر یادگیری رفتار انحرافی از طریق فرایند کنش متقابل اجتماعی و یادگیری تعاریف موافق با رفتار جنایی تاکید دارد در صورتی که نظریه جدید عوامل یاد شده را از طریق مکانیزمهای اساسی تقویت (پاداش) و تنبیه مورد توجه قرار می‌دهد ، یعنی فرد در صورتی مرتکب رفتار انحرافی می‌شود که برای انجام چنین رفتاری درگذشته و در شرایط مشابه ، پاداش گرفته باشد و یا تنبیه نشده باشد . تعاریف موافق با رفتار انحرافی خود از طریق مکانیزم تقویت یاد گرفته می‌شوند . این تعاریف به صورت علائم و نشانه‌ها و به عنوان محرک ، رفتار مشخصی را در موقعیت معین موجب می‌شوند

و از این طریق احتمال ارتکاب اعمال انحرافی را افزایش می‌دهند. هر دو نظریه یعنی نظریه تفاوت در تداعی "سترلند" و نظریه تجدید نظر شده تقویت، اساسا" برای توجیه جرم و جنایت ساخته و پرداخته شده‌اند، اما کاربرد نظریه "سترلند" محدود به برخی از انواع رفتار انحرافی است و حال آن که "برگس و اکرز" ادعا می‌کنند که نظریه آنها درباره همه انواع انحراف قابل تعمیم می‌باشد (Akers, 1968, 1973).

نظریه‌های جامعه شناسی درباره رفتار انحرافی بیشتر به علل انحراف توجه دارند، اما مساله دیگری که به میزان قابل ملاحظه‌ای جامعه شناسان را به خود مشغول داشته این است که چرا و چگونه برخی از رفتارها انحرافی تلقی می‌شوند و جامعه چگونه در جهت کنترل آنها می‌کوشد.

تعاریف انحراف و کنترل انحراف

چرا رفتارهای معینی به عنوان رفتار انحرافی تعریف شده و کنترل می‌گردند؟ از دیدگاه جامعه‌شناسی می‌توان این سوال را چنین پاسخ داد که جامعه رفتاری را انحرافی و در نتیجه غیرقانونی می‌داند که توافق عمومی جامعه را در مورد درست یا نادرست منعکس کند. دیدگاه قدیمی توافق عمومی این بود که قانون عبارت از شیوه‌های قومی و رسوم اخلاقی می‌باشد که به صورت رسمی درآمده است (Summer, 1959). دیدگاه جدید، عدم تایید و تصویب بعضی از رفتارها و افراد را برای کارکرد جامعه به عنوان یک سیستم متحول و منظم ضروری و اساسی می‌داند. بنابراین، رفتارهائی مانند قتل و سرقت مسلحانه به این علت به عنوان انحراف تعریف شده‌اند که اگر تحت کنترل قرار نگیرند برای جامعه مضر و خطرناک (غیرکارکردی) خواهند بود. آزادی در روابط جنسی، همجنس بازی و فحشا از آن جهت تایید و تصویب نشده‌اند که نظم جامعه و بقاء و دوام آن را که متکی به وجود روابط بلند مدت دو جنس مخالف در چار چوب سیستم ثابت خانواده است، مختل می‌کنند (Davis, 1966).

"کای اریکسن" (Kai Erickson, 1966) معتقد است که تعیین بعضی از افراد و گروهها به عنوان منحرف کارکردی برای جامعه دارد، بدون توجه به این که آیا رفتار تصویب نشده غیر کارکردی باشد یا نباشد، زیرا این انتخاب به سایر افراد جامعه امکان می‌دهد مرز و حد خارجی رفتار قابل قبول جامعه را بشناسند. همچنین ضمانت‌های اجرائی که در باره متجاوزین از هنجارهای اجتماعی اعمال می‌شود، به افرادی که همنوائی خود را حفظ کرده‌اند، کمک می‌کند تا صحت و اعتبار هنجارها را مورد تایید قرار دهند.

برخی از جامعه شناسان اظهار می‌دارند که تعاریف معمول و کنترل موجود بر رفتار انحرافی نتیجه سازشها، شکست‌ها و پیروزیهای گروههای ستیزه‌گر اجتماعی است. قوانین و خط مشی عمومی درباره انحرافات ناشی از همان فرایند ستیز بین منافع سیاسی است که

هر نوع تصمیم حکومتی اعم از قانونی ، اداری و حتی قضایی را تحت تاثیر قرار می‌دهد. ارزشها و هنجارها هم از طریق فشار سیاسی مستقیم و هم از طریق نفوذ گروههای مرجع ، طبقات پر قدرت اجتماعی ، نواحی ، گروهها و بخشهائی از جمعیت برقانون و عواطف و اخلاقیات جامعه تسلط می‌یابد . قدرتمندان به‌سهولت می‌توانند به دیگران برچسب انحراف بزنند و مانع از آن شوند که دیگران رفتار آنها را انحرافی بدانند (Quinney, 1970; Chambliss, Seidman, 1971)

این که عدم کنترل انواع معینی از رفتار می‌تواند موجب از هم پاشیدگی جامعه و یا حتی نابودی آن گردد ،کمتر مورد تردید است ، هم چنین بنظر می‌رسد افکار عمومی تمایل دارد که هر رفتاری را که از طرف نظام حقوقی به عنوان انحراف مشخص می‌گردد ،رفتاری انحرافی بداند (Simmon, 1965; Lofland, 1969) .

برخی از رفتارها مانند قتل ، تجاوز به عنف ، تقلب ، سرقت و تخریب اموال از نظر نظام حقوقی و قوانین جزائی به‌عنوان جرم تلقی شده‌اند و کمترکسی است که آنها را رفتار انحرافی نداند . همچنین کمتر می‌توان گروههائی را یافت که از الکلیسم و خودکشی به عنوان راههائی برای مشارکت و همکاری مثبت در جامعه حمایت کنند .

با وجود این ، بسیاری از اعمالی که برچسب انحرافی دارند ، توسط گروههائی که این برچسب‌ها برآنها زده شده است به طور جدی مورد تردید واقع شده‌اند . به علاوه عقاید مخالف و متضاد فراوانی درباره بهترین خط مشی مقابله با انواع مختلف رفتارهای انحرافی وجود دارد . این واقعیت با توجه به مشاجرات طولانی درباره مجازات اعدام ، آشکار می‌شود (Bedau, 1964). اخیرا" بیشتر اختلافات ، مربوط به روش مناسب و صحیح مقابله با بی‌نظمیهای داخلی است ، اما شاید در جامعه امروز اختلاف نظر بیشتر مربوط به کنترل قانونی برخی از انحرافات و سیاست عمومی علیه استفاده از مواد مخدر ،نمایش تصاویر برهنه انسان ، قمار ، فحشا و همجنس بازی باشد که ظاهرا" (ولی نه واقعا") جنایات بدون قربانی ،بدون شاکی خصوصی و داوطلبانه هستند (Schur, 1965). جنایات بدون قربانی یعنی رفتاری که فرد نسبت به خود انجام می‌دهد ، یا با موافقت بین دونفر صورت می‌گیرد و یا بین فروشنده و خریدار اتفاق می‌افتد . هر چند هنوز توافق عمومی در باره کنترل قانونی این اعمال وجود دارد (مثلا" در مطالعه‌ای که از طریق سنجش افکار توسط موسسه " گالوپ " در امریکا در سال ۱۹۷۲ ، صورت گرفت معلوم شد که ۸۱ در صد مردم می‌خواهند " ماری جوانا " غیر قانونی باقی بماند) ، ولی این توافق در سالهای اخیربه تدریج کاهش یافته‌است و گروههائی برای قانونی کردن این رفتارها از طریق سیاسی فشار می‌آورند .

جامعه شناسان علاوه بر مطالعه این مساله که قوانین تا چه اندازه منعکس کننده‌ستیز و تضاد یا توافق عمومی می‌باشند ، در جهت شناخت میزان موفقیت ساخت رسمی سیستم اجرای قانون در جامعه نیز می‌کوشند. سازمانها و روشهای موجودبرای اجرای قانون درمورد رفتارهائی که به عنوان مشکل عمومی تلقی می‌شوند ، متناسب با نوع این رفتارها تغییر می‌کنند . هسته مرکزی مکانیزم کنترل رسمی ، سیستم دادرسی جنایی است . این سیستم اداری و قضائی بخشهای عمده‌ای ، مانند پلیس ، قضات و دادیاران ، دادگاهها و زندانها را شامل می‌شود .

اگر تمام افرادی که از هنجارهای قانونی تجاوز می‌کنند ، شناخته شده ، دستگیر ، متهم ، محاکمه و سپس محکوم و زندانی شوند ، سیستم دادرسی جنائی کارکرد خود را از دست می‌دهد . با وجود آنکه بسیاری از جرائم نادیده انگاشته شده و بسیاری از مجرمین گرفتارسیستم قضائی نمی‌گردند ، حجم کار بیش از ظرفیت و توانائی کنترل سیستم قضائی است . درامریکا فقط در ۲۰درصد جرائم بزرگ‌گزارش شده‌به پلیس ،افرادی‌به اتهام‌ارتکاب جرم دستگیر می‌شوند و از میان این افراد فقط ۱۵ درصد محکوم و زندانی می‌گردند (این درصد در مورد قتل بسیار بالاتر است) .

استفاده‌از اختیارات‌قانونی جهت‌نادیده انگاشتن جرم‌و صدور قرار منع تعقیب‌برخی ازمتهمان‌بوسیله پلیس و مقامات‌قضائی و نیز آزادکردن بعضی از بازداشت شدگان‌منحرف ، برای بقا و کارکرد سیستم قضائی ضروری است ، اما استفاده از این اختیارات همیشه‌نتایج مطلوبی ببارنیاورده است ، مثلا" ممکن است استفاده از این اختیارات توسط پلیس ،افراد را به اعمال خشونت آمیز وادار نماید (Westley, 1953) و یا واکنش شدید ، متفاوت ومتغیر پلیس به‌هنگام‌کنترل‌جماعت ،ممکن‌است‌موجب‌شدت‌یافتن اغتشاشات‌گردد (Stark, 1972) و یا امکان فساد ، رشوه ، تبعیض ، خشونت و سوء استفاده را فراهم سازد .

این‌دادستان‌است‌که تصمیم می‌گیرد چه دعاوئی را تعقیب کند و چه مواردی از اتهام را مورد توجه قرار دهد . دادستان ممکن است از طریق مذاکره و چانه زدن با متهم و وکیل مدافع او ترتیبی دهد که او قسمتی از موارد اتهام را بپذیرد وخود را گناهکار بداند و در مقابل دادستان نیز از قسمتی از اتهامات او بگذرد و تقاضای مجازات خفیف‌تری رابنماید (Newman, 1956) . در امریکـا حدود ۸۰ درصـد از احکام محکومیت مربـوط بـه جنایت ، قبل از محاکمه و بدون حضور هیئت منصفه و ارائه مدارک و یا مقابله دادستان و وکیل‌مدافع صادرمی‌شود . بنظر می‌رسدهدف از این‌توافق‌ها بیشتر افزایش کارآمدی‌سیستم

قضائی است تا این که کشف حقیقت و اعتماد و اطمینان به اجرای عدالت مورد نظر باشد. به علاوه ممکن است، تعصبات و تبعیضات اجتماعی و نژادی نیز در احکام صادره تاثیر بگذارد.

بنابراین، استفاده از اختیارات قانونی نه تنها عدالت را فدای کارآمدی می‌کند، بلکه فرصتهایی برای سوء استفاده از قدرت و اختیارات نیز فراهم می‌نماید. افرادی که دارای اختیارات قانونی هستند ممکن است براساس پیش داوریها و منافع خود از قدرت و اختیارات قانونی سوءاستفاده کنند. در واقع مهمترین شکایت گروههای اقلیت امریکایی است که پلیس و دادگاهها با آنان منصفانه رفتار نمی‌کنند. گزارشهای اخیر دولتی همگی حاکی از این واقعیت‌هستند که‌سوء استفاده از اختیارات‌قانونی توسط پلیس و مقامات‌قضائی مساله و مشکلی مهم و جدی است (Stark, 1972).

به هرحال، مطالعات دقیق درباره این موضوع، نکات جالبی را نشان داده است. مثلاً "پلیس برای هجوم به سوی برخی از انواع‌جماعت، تمایل بیشتری ازخود نشان‌می‌دهد. البته وقتی پلیس باجماعتی قابل قبول‌چه از نظر علت‌و سبب‌تشکیل و چه از جهت‌افرادی که درآن شرکت‌دارند، مانند شرکت کنندگان مراسم ازدواج، عزاداری و یا جشنهای‌ورزشی مواجه می‌شود، حتی اگر رفتار این افراد غیر قانونی هم باشد واکنش شدیدی از خودشان نمی‌دهد (Stark, 1972).

سازمانهای اصلاحی: برنامه‌های اصلاحی به منظورحفظ جامعه از طریق ممانعت ازارتکاب جرائم‌توسط محکومین سابق وجلوگیری ازتکراررفتار انحرافی‌آنها درآمده است. بنابراین حمایت از جامعه از طریق نگهداری محکومین در زندان، مجازات آنها به علت انحراف و تجاوز از قانون و اجتماعی کردن‌مجدد آنها انجام می‌شود. فلسفه اجتماعی کردن مجدد و جبران‌نمودن در جامعه امروزبر فلسفه انتقام و مجازات‌که در گذشته وجود داشته، برتری یافته است. این دو فلسفه در جامعه امروز دارای ترکیبی دشوار و متضاد در نظام‌دادرسی جنایی هستند. زندانها باروش دقیق نگهبانی و مراقبت‌و محرومیتهائی که‌بوجودمی‌آورند، بیشتر به منظور تنبیه ایجاد شده‌اند و حال آنکه برنامه‌های درمانی مانند تعلیم وتربیت‌یا آموزش و مشاوره نیز در کنار و همراه زندانها وجود دارند. وسائل و تسهیلات درمانی ویژه‌ای برای تحقق فلسفه‌برگشت به حالت نخست یا اجتماعی شدن مجدد بوجودآمده‌اند که در عین حال مسؤولیت حفظ نگهداری و امنیت سازمانها و افراد را نیز از طریق کنترل‌و نظارت دقیق برعهده دارند. دادگاه اطفال و موسسات ویژه برای مجرمین جوان به‌جهت اجتماعی کردن‌مجدد و جبران کمبودهای آنها بوجود آمده است، اما در عمل دادگاههای اطفال و موسسات جبرانی دارای مقررات و نحوه رفتاری مانند دادگاههای عادی هستند و از مجازات نیز همان‌گونه سود می‌جویند که در دادگاههای بزرگسالان استفاده می‌شود.

سوال اساسی و مهم این است که آیا می‌توان از طریق مجازات یا اجتماعی کردن مجدد بوسیله موسسات ویژه رفتار انحرافی را کنترل نمود و از میزان جرائم کاست؟ احتمالاً پاسخ این است که این هدف به خوبی تحقق نمی‌یابد هر چند این واقعیت مسلم بنظر می‌رسد که اگر این سیستم وجود نداشته باشد رفتار انحرافی به مراتب بیشتر خواهد بود. زیرا سیستم موجود کمتر از حد مطلوب و مناسب، وظیفه خود را برای اجتماعی کردن مجدد افراد انجام می‌دهد. در هر دو سیستم چه نوع قدیمی زندان و چه در سیستم جدید همراه با موسسات درمانی، هدف اصلی ایجاد یک محیط فرهنگی سازگار با نظام اجتماعی است، نه بوجود آوردن شرایط و محیطی که فرد را پس از آزادی از ارتکاب جرائم باز دارد و برای زندگی در جامعه آماده سازد (Hazerlrigg, 1969; Cressey, 1961). میزان جرائم تکراری (تعداد افرادی که زندانی شده‌اند وبعد از آزادی مجدداً "به علت ارتکاب جرم، بازداشت شده‌اند)، در بسیاری از کشورها حدود ۵۰ درصد است و هرگز میزان جرائم تکراری از ۳۰ درصد کمتر نشده است (Glaser, 1964). در نتیجه بدبینی و تردید درباره کارآمدی مجازات برای کنترل انحرافات همچنان باقی است، ولی به هر حال مطالعات نشان می‌دهد که قطعیت و شدت مجازات در کاهش میزان جرائم موثر است و این تاثیر درباره جرائم جزئی یا تخلفات به مراتب بیشتر است، یعنی می‌توان با افزایش مجازات و کنترل شدید آن از تخلفات و جرائم کم اهمیت کاست، ولی در جرائم بزرگ مانند قتل، مجازات اثر ناچیزی بر ارتکاب آن می‌گذارد (Tittle, 1969; Chiricos, Waldo, 1970). به هر حال موفقیت برنامه‌های درمانی و اجتماعی کردن مجدد قابل ملاحظه نمی‌باشد. این برنامه‌ها بر پایه قضایای نظری و عملی گوناگونی استوار است. آنها طیفی را بکار می‌برند که از درمان فردی تا مشاوره جمعی درجه بندی شده است. اغلب این برنامه‌ها انسانی هستند و با احترام و تفاهمی بیش از روبه یک موسسه معمولی با افراد رفتار می‌کنند. به هر حال، هر چند بعضی از این برنامه‌ها علائم و آثاری از موفقیت نشان داده‌اند، در حال حاضر نشانه‌ای که به خوبی گویای تاثیر این روشها در کاهش تکرار جرائم نسبت به برنامه‌های سنتی زندان باشد، بچشم نمی‌خورد (Kasse Baum, 1971; Empey, Lubeck; 1971; Lerman, 1970). همین طور برنامه‌هایی که برای انواع دیگر منحرفین، از قبیل معتادان به مواد مخدر به مرحله اجرا در آمده است، موفقیتی نشان نداده‌اند (Glasscote, 1972).

بخش پنجم

ساخت و فرایند نابرابری های اجتماعی

بخش پنجم

ساخت و فرایند نابرابری‌های اجتماعی

نابرابری یکی از جنبه‌های عمومی و همیشگی جوامع انسانی است. همه جوامع ساخته شده، به گونه‌ای دارای سلسله مراتب بوده‌اند. طی هزاران سال، مردم نمی‌دانسته‌اند که چرا چنین است و آیا باید چنین باشد؟ هنوز نیز نمی‌دانند. دانشمندانی که به این جنبه از ویژگی جوامع بشری پرداخته‌اند، خود را درگیر مطالعه و تحقیق درباره نظام قشر بندی اجتماعی (Social Stratification)، نموده‌اند. "لنسکی" (Lenski, 1966)، قشربندی اجتماعی را به معنی توزیع نابرابر ارزشهای کمیاب، در جامعه تعریف کرده است. قشر بندی اجتماعی به نوعی در همه رشته‌های علوم اجتماعی، مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد، اما بیشتر افرادی که دست اندرکار چنین مطالعات و تحقیقاتی هستند، جامعه شناس می‌باشند، زیرا مطالعه درباره قشر بندی اجتماعی یکی از فعالیتهای اصلی جامعه شناسی است.

اولین فصل این بخش را به موضوعهای مهم مربوط به قشر بندی اجتماعی، اختصاص داده، به بیان مفاهیمی می‌پردازیم که در مطالعه قشر بندی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. همچنین با توجه به تاریخ تکامل جوامع بشری و فرهنگ‌های مختلف، نظام‌های متفاوت قشر بندی اجتماعی را مطالعه می‌کنیم. در فصل سیزدهم، به راهها، امکانات و محدودیتهائی اشاره می‌نمائیم که ترقی یا تنزل مردم را در نظام قشر بندی موجب می‌شود. در فصل چهاردهم، به نتایجی که نظام قشر بندی اجتماعی برای فرد و کل سیستم اجتماعی دارد، توجه می‌نمائیم. اساسی‌ترین پرسش درباره نظام قشربندی اجتماعی این است که آیا نابرابری‌های اجتماعی ضروری و اجتناب‌ناپذیر می‌باشد، این مساله را در فصل پانزدهم مورد بحث قرار خواهیم داد.

دو فصل بعدی این بخش که در جلد دوم کتاب خواهد آمد، به عوامل و منابع اساسی نابرابری‌های اجتماعی توجه دارد. در فصل شانزدهم، نابرابری را براساس نژاد، دین و قومیت و در فصل هفدهم نابرابری را برمبنای تفاوتهای جنسی و سنی مطالعه می‌کنیم.

فصل دوازدهم

قشربندی اجتماعی

فصل دوازدهم

قشربندی اجتماعی

منظور جامعه شناسان از قشربندی اجتماعی توزیع نابرابر ارزشهای کمیاب میان افراد یک جامعه است. مفهوم "قشربندی شده" (Stratified) به معنی لایه لایه شده است. این مفهوم بوسیله زمین شناسان برای توصیف لایه‌های قشر خارجی و داخلی زمین بکار می‌رود. هم چنین جامعه شناسان آن را برای توصیف گروههائی از افراد که صاحب مقادیر متفاوتی اشیاء کمیاب و خوب هستند، مورد استفاده قرار می‌دهند.

قشربندی اجتماعی و مفهوم طبقه

دانشمندان علوم اجتماعی، مفهوم لایه را قرنها بکار برده‌اند و معمولا" چند لایه یا چندقشرمعین از جامعه را طبقه (Class) نامیده‌اند. هر چند جامعه شناسان مفهوم طبقه را فراوان بکار می‌برند، اما در بارهٔمعنای این مفهوم با یکدیگر اختلاف نظر دارند. بنابراین این مسالهٔمهم این است که آزمون اساسی برای تفاوت درباره طبقه یک فرد چه خواهد بود؟

مفهوم طبقه از نظر "مارکس" و "وبر"

نخستین کوشش برای تثبیت معنی طبقه بوسیله "کارل مارکس" (۱۸۸۳ – ۱۸۱۸) به عمل آمد. از آنجا که "مارکس" مطالب زیادی نوشته و به موضوع‌های پیچیده بسیاری اشاره کرده، مفهوم طبقه را نیز به صور متفاوتی بکار برده است. به هر حال تعریفی که "مارکس" بیشتر مورد استفاده قرار داده و به جهت آن شهرت یافته، این است که او طبقه را گروهی از افراد می‌داند که نوع رابطه آنها با وسائل و عوامل تولید، یعنی کارخانه، ماشین آلات و موادخام یکسان و مشابه باشد. به نظر "مارکس" تنها دو نوع رابطه اساسی با وسایل تولید وجود دارد. افراد یا مالک وسائل تولید هستند و یا باید نیروی کارخود را به آنهائی بفروشند که مالک آن وسائل هستند. بنابراین "مارکس" به وجود دوطبقه در جوامع سرمایه داری یعنی سرمایه داران و کارگران و یا آن گونه که او آنها را می‌نامد، بورژوا و پرولتاریا اشاره می‌کند. "مارکس" به طبقات دیگری نیز اشاره نموده، ولی این دو طبقه توجه او را بیشترجلب کرده‌اند. به علاوه "مارکس" تاکید می کند افراد گروهی که رابطه‌مشابهی با وسایل‌تولید دارند درصورتی به عنوان‌یک طبقه مورد نظر قرارمی‌گیرند که اعضاء آن در سازمان تولید از شعور طبقاتی، یعنی آگاهی نسبت به موقعیت، منافع

و تعارض مشترک خود با طبقه دیگر ، برخوردار باشند . امروزه بسیاری از جامعه شناسان، میان طبقه عینی (Objective Class) ،یعنی رتبه واقعی فرد در جامعه و طبقه ذهنی (Subjective Class) یعنی رتبه‌ای که او برای خود تصور می‌کند ،تفاوت و تمایز قائل می‌شوند . " مارکس " امکان عدم تطابق میان طبقه عینی و طبقه ذهنی را مورد توجه قرار داده و این تصور را شعور کاذب می‌نامد .

از نظر مارکس ویژگی اساسی یک طبقه ،امکانات اقتصادی افراد آن طبقه است ،یعنی موقعیت یک فرد در نظام اقتصادی جامعه ، نقش اساسی را در تعیین موقع اجتماعی ، حیثیت ، قدرت سیاسی و حتی زندگی خانوادگی او ایفاء می‌کند .

" ماکس وبر " (۱۹۲۰ — ۱۸۶۴) ، با تاکید کمتر بر عوامل اقتصادی ، نظریه " مارکس" را تعدیل می‌نماید . از نظر " ماکس وبر " قشر بندی اجتماعی مبتنی بر سه عامل اصلی و اساسی می‌باشد .او معتقد است که این سه عامل تا حدودی مستقل از یکدیگر تغییر می‌کنند و برای درک کامل نظام قشر بندی اجتماعی باید اثر متقابل آنها را بریکدیگر مورد توجه قرار داد . " وبر " ابتدا ، به تعریف نظام اقتصادی می‌پردازد . این تعریف مشابه مفهوم طبقه در نظریه " مارکس " است که براساس امکانات و فرصتهای زندگی اقتصادی فرد شکل می‌گیرد .عامل دوم ، نظام اجتماعی است و منظور از آن توزیع احترام و حیثیت و وجود تفاوت در جامعه است . عامل سوم ، نظام سیاسی است که توزیع قدرت در جامعه را مشخص می‌نماید .

پایگاه اجتماعی ــ اقتصادی

مطالعات و تحقیقات جامعه شناسان شواهد و مدارکی برای تائید نظریات " وبر " فراهم آورده است ، زیرا بنظر می‌رسد که سه عامل و یا سه منبع قشر بندی اجتماعی یعنی دارائی ،قدرت و حیثیت ، به گونه‌ای مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند . مثلا" نه همه افراد ثروتمند ،حیثیت چشم‌گیری دارند و نه همه افراد پر قدرت ، ثروتمند می‌باشند .بنابراین اصول تفکیک و تمایز میان این عوامل سه گانه ، برای درک بهتر نظام قشر بندی اجتماعی سودمند است . از طرف دیگر مفید خواهد بود اگر هنگام مطالعه و تحقیق درباره نظام قشر بندی اجتماعی مفهوم شعور طبقاتی را همان گونه که " مارکس " در نظر داشته است ، مورد توجه قرار دهیم . او نظام قشر بندی اجتماعی را ترکیبی از طبقات اجتماعی می‌داند که افراد هر طبقه از موقعیت و منافع عینی و واقعی خود آگاه باشند .

جامعه‌شناسان در مطالعات و تحقیقات خود هر دو نظریه را مورد توجه قرار می‌دهند . آنها معمولا" در پژوهشهای تجربی مربوط به قشربندی اجتماعی ، ترکیبی از درآمد ،حیثیت شغلی و تحصیلات را به عنوان ملاک و معیار سنجش بکار می‌برند . این ترکیب ، موقعیت اجتماعی ــ اقتصادی (Socioeconomic Status) ،خوانده می‌شود .هر چند پایگاه اجتماعی-

اقتصادی (SES) جنبه‌هائی از قدرت و حیثیت را در برمی‌گیرد ، ولی تاکید و گرایش آن به طرف عوامل اقتصادی است .

امروزه نظریه‌های جامعه‌شناسی بر مفاهیم سه گانه " وبر " درباره طبقه اجتماعی تاکید بیشتری دارند ، تا تعریفی که " مارکس " از طبقه ارائه می‌دهد (هر چند هر سه عامل در بیشتر آثار " مارکس " به‌طور ضمنی آمده است) ، این تاکید در یکی از موثرترین و جالب‌ترین مجموعه مطالعات مربوط به قشر بندی اجتماعی در دو دهه اخیر ، تحت عنوان " طبقه ، پایگاه اجتماعی و قدرت " اثر " بندیکس " و " لیپست " (Bendix, Lipset, 1953, 1966) ، به خوبی منعکس گردیده است .

مفاهیم دارائی ، قدرت و حیثیت

عدم تساوی ، به معنی توزیع نابرابر عوامل کمیاب در میان افراد یک جامعه است . جامعه‌شناسان معاصری که برمبنای نظریه‌های " مارکس " و " وبر " ، به مطالعه و تحقیق می‌پردازند ، این منابع یا عوامل کمیاب را تحت سه عنوان اصلی طبقه بندی می‌کنند . دارائی (Property) ، به معنی داشتن حقوق و اختیارات ، نسبت به انواع کالاها وخدمات است . قدرت (Power) ، یعنی توانائی و ظرفیت پیش برد هدفها بدون توجه به مخالفت دیگران وحیثیت (Prestige) ، به معنی بهره‌مندی از احترام و افتخار اجتماعی می‌باشد . در نظام قشر بندی اجتماعی ، هر یک از این عوامل ، یک متغیر محسوب می‌شوند و افراد از نظر میزان دارائی ، قدرت و حیثیت با یکدیگر متفاوت هستند ، اما باید توجه داشت که عوامل بسیاری مانند سلامتی ، دانش و لذت وجود دارند که تحت هیچ یک از این تعاریف قرار نمی‌گیرند . هر چند می‌توان گفت که این عوامل در نظام قشر بندی اجتماعی اهمیت کمتری دارند . در این جمله که " پول همه چیز نیست ، ولی بقیه را می‌خرد " واقعیت بیشتری نهفته است ، تا در این گفته که " خوشبختی را نمی‌توان خرید " و یا " برای سلامتی نمی‌توان قیمتی تعیین کرد " . بنابراین هر کجا این سئوال مطرح باشد که چگونه باید عوامل کمیاب را میان افراد توزیع نمود به‌طور کلی و اصولی ، قوانین و توافق‌های رسمی وغیررسمی بر دارائی ، قدرت و حیثیت نظر دارند .

دارائی

جامعه شناسان وقتی مفهوم دارائی را بکار می‌برند ، به عواملی بیشتر از ثروت و اشیاء مورد تملک توجه دارند . آنها با بکار بردن مفهوم دارائی به حقوق اساسی فرد ، نسبت به کالاها و خدمات اشاره می‌نمایند . واضح است که افراد ، حقوقی نسبت به پول و اموال

مفعول و غیرمفعول خود دارند و تا آنجا که قانون اجازه می‌دهد ، می‌توانند هر چه بخواهند با آنها انجام دهند . هم چنین افراد می‌توانند حق تملک اشیائی را داشته باشند که در واقع متعلق به آنها نیست . مثلاً " هر چند والدین حقوق و اختیاراتی نسبت به فرزندان خود دارند ، اما مالک آنها نیستند .

اگر دارائی ، به عنوان مجموعه‌ای از حقوق ، مورد توجه قرار گیرد ، مشاهده می‌شود که چنین حقوقی از طریق حقوق و دعاوی دیگران محدود می‌گردد . مثلاً " حقوق پدر نسبت به فرزندش ، هم بوسیله دعاوی افراد دیگر ، مانند مادر و هم بوسیله موانع قانونی و اخلاقی (والدین نمی‌توانند فرزندان خود را بکشند) و یا هر دو محدود می‌شود . به علاوه حقوق ، معمولاً " مستلزم مسؤولیت است . مثلاً " اگر هر کدام از والدین در انجام حداقل مسؤولیتهای پدرانه یا مادرانه خود قصور ورزند ، ممکن است حقوق خود را نسبت به کودک از دست بدهند . به همین ترتیب ، پول یا ملکی که به طور غیر قانونی مورد استفاده قرار گیرد ، ممکن است ضبط شود .

اصولاً " ماهیت دارائی ، بوسیله فرهنگ هر جامعه تعریف می‌شود . در واقع حتی مفهوم دارائی از گروهی ، به گروه دیگر نیز تغییر می‌کند ، مثلاً " در بعضی از فرهنگ ها دارائی بداشتن اشیاء زینتی و زیورآلات محدود می‌شود و داشتن زمین دارائی بحساب نمی‌آید و یا در برخی از فرهنگ ها مالکیت آب غیر قابل تصور است ، در حالی که افراد جوامع دیگر این نوع مالکیت را می‌پذیرند . به هر حال تمام جوامع شناخته شده بشری ، به نوعی حقوق مربوط به دارائی را به رسمیت می‌شناسند .

<u>منابع</u> : درباره منابع دارائی می‌توان کلیاتی را مورد توجه قرار داد .

اول ، دارائی ممکن است ناشی از عضویت در گروهی مانند خانواده و یا سایر گروههائی باشد که می‌توانند اشیائی را در مالکیت خود داشته باشند . مثلاً " یک کودک مالک دوچرخه خود بوده و یا دارای حقوقی نسبت به ذخایر غذائی خانواده است . هم چنین ایرانی بودن حقوق مربوط به تابعیت را مطرح می‌کند و تعلق به یک دسته اجتماعی ویژه ، مانند سالخورده یا معلم ، حقوقی نسبت به کالاها و خدمات معین را برای فرد بوجود می‌آورد . به طوری که یک فرد سالخورده حقوق ویژه‌ای در زمینه مراقبت پزشکی دارد و یا یک معلم دارای حقوقی نسبت به کلاس درس می‌باشد که نوعی دارائی است .

دوم ، حقوق مربوط به دارائی ممکن است در ازاء تهیه کالاها و انجام خدمات برای دیگران بدست آید . همه روابط اقتصادی بر مبنای مبادله استوار است . فرد با انتقال حقوق خود به دیگران ، می‌تواند حقوق جدیدی نسبت به دارائی او بدست آورد . مثلاً " یک کارگر ، کار و مهارت خود را با پول معاوضه می‌کند و کار فرما در مقابل پول ، نیروی کار در اختیار خواهد داشت .

سوم ، دارائی ممکن است به جهت سازمان دادن به تولید یا توزیع کالاها و خدمات حاصل شود. در جوامع پیچیده که داد و ستد کالاها و خدمات نمی‌تواند به صورت ساده و مستقیم انجام شود ، سازمانهائی در مقیاس وسیع برای مبادله بوجود می‌آیند . سازمان دهنده یا مدیر که سرمایه ، تجهیزات ، وسائل و نیروی انسانی لازم را برای تولید کالاها و انجام خدمات فراهم می‌آورد و یا سازمان هائی برای توزیع کالاها و انجام خدمات و مبادلات ایجاد میکند ، از فرایند مدیریت و سازمان دهی سود می‌برد .

منبع چهارم دارائی سرمایه گذاری است .افرادی که دارائی هائی مانند زمین ، وسائل و یا پول خود را در اختیار دیگران می‌گذارند تا آنها از آن استفاده نمایند در ازاء این انتقالات موقت و قبول زحمت و خطر ، پاداشی به شکل بهره ، اجاره و یا سود سهام دریافت می‌دارند .

منبع پنجم ، عبارت از هدایا و ارث است . انتقال دارائی از والدین به فرزندان ، تقریبا" یک عمل عمومی و جهانی است ، هم چنانکه فرایند انتقال فقر از یک نسل به نسل بعد ، عمومی و جهانی می‌باشد .

<u>دارائی برای ایفاء نقش و دارائی ناشی از ایفاء نقش :</u> تفاوت مهمی بین این دو گونه دارائی وجود دارد . زیرا دارائی که اختیار استفاده از آن ، به فرد داده می‌شود تا نقش معینی را ایفاء نماید (مانند کارمندی که ابزار و وسائل گران قیمتی را برای انجام کار خود دراختیار دارد) ، با دارائی که فرد به عنوان پاداش و در ازاء نقشی که ایفاء نموده دریافت می‌کند (مانند حقوقی که مدیریک سازمان برای انجام وظائفش می‌گیرد) ، متفاوت است .معمولا" محدودیت‌ها و مقرراتی برای استفاده از دارائی وجود دارد ، اما مقررات و محدودیتهای مربوط به دارائی برای ایفاء نقش با دقت بیشتری وضع وکنترل می‌شود . مثلا" رئیس جمهور ایالات متحده امریکا دارای مقادیر زیادی دارائی برای ایفاء نقش است و درباره اینکه چگونه آن‌ها را بکار می‌برد ، مسؤول می‌باشد ، اما در استفاده از حقوق سالیانه خود آزاد است . معمولا" اختلاف زیادی بین دارائی که فرد مالک آن است و دارائی که برای ایفاء نقش در اختیاراو قرار می‌گیرد ، وجود دارد . بسیاری از مقامات مملکتی ، روسای مؤسسات و امراء ارتش ، وقتی بار نشسته می‌شوند مقدار زیادی دارائی را از دست می‌دهند . در واقع شکاف عظیم بین مقدار پولی که صندوقداران و حسابداران در موقع کار مورد استفاده قرارمی‌دهند و مقادیری که به خانه می‌برند ، منبع اصلی مساله قدیمی اختلاس است .

قدرت

قدرت عبارت است از امکان و توانائی دنبال کردن راه یا هدفی ، حتی اگر با آن

مخالفت شود . کلمه امکان و توانائی به این جهت بکار می‌رود که نشان دهد قدرت یک عامل بالقوه است و مانند دارائی پدیده‌ای عینی و قابل تملک نیست . مطالعه و تحقیق درباره‌منابع و عوامل قدرت بهترین وسیله برای‌درک بیشتر این مفهوم اجتماعی است.

اول ، قدرت ممکن است مبتنی بر موقعیت نهادی شده اجتماعی باشد . همان گونه که‌درباره دارائی اشاره کردیم ، قدرت نیز می‌تواند ، به نقش و ایفاء آن مرتبط شود .مثلا" رئیس جمهور و یا پدر و مادر دارای قدرت برای ایفاء نقش های خود هستند و افرادی با موقعیتهاونقش های متقابل ،مانند کارمند و فرزند باید اوامر و دستورات آنها را بپذیرند. قدرتی که‌با نقش معینی مرتبط باشد ، معمولا" قانونی تلقی می‌گردد و از طرف زیر دستان پذیرفته‌می‌شود .قدرت قانونی ، اختیار نامیده می‌شود و از قدرتی که‌ناشی از منابع دیگری مانند زور باشد ، متمایز است .

دومین منبع قدرت ، زور است . قدرت را می‌توان توانائی غلبه بر مخالفان چه‌از طریق تهدید و چه بوسیله ایجاد آسیب جسمی و یا حتی مرگ دانست . در گذشته،چنین قدرتی بیشتر ناشی‌از نیروی فیزیکی‌بود ،همانگونه‌که در دنیای حیوانات نیز دیده‌می‌شود. قدرت قانونی ، معمولا" متکی بر امکان بالقوه اعمال زور است . در جامعه امروز،حکومتها می‌کوشندتا امکان بکار گرفتن زور را در انحصار خود درآورند و بنابراین فقط به نیروهای پلیس و ارتش اجازه‌استفاده‌از چنین قدرتی را می‌دهند .مردم نیز معمولا" از زور به‌صورت فیزیکی و یا غیر فیزیکی استفاده می‌نمایند .

دارائی ،سومین منبع قدرت است . قدرت را می‌توان خرید . هر جا که امکان‌توسعه دادن و یامحدود کردن‌کالاها و خدمات وجود داشته باشد ، قدرت هم وجود دارد .کار-فرمایان براساس حق استخدام ، اخراج و دادن ترفیع دارای قدرت می‌باشند و کارگران‌به جهت توانائی خود داری از عرضه نیروی کارخود ، از قدرت برخوردارند . این تصورکه داشتن ثروت ، به معنی داشتن قدرت است اندیشه‌ای ساده لوحانه است .زیرا به‌سهولت می‌توان دید که بعضی از افرادثروتمند از قدرت‌کمی برخوردارند و بسیاری از فقراقدرتمند می‌باشند . با وجود این بستگی و ارتباط نزدیکی بین این دو وجود دارد .

منبع چهارم ،ویژگیهای فردی است .بعضی از افرادمی‌توانندبوسیله زیبائی ،ذکاوت ، جذابیت ،نفوذشخصیت و سایر ویژگیهائی از این قبیل ، دیگران را تحت تاثیر قراردهند. درآغاز این قرن ،"ماکس وبر" لفظ" کاریسما" (Charisma) ،را برای توصیف توانائی‌های شخصی برخی از رهبران دینی و سیاسی در جهت تحت تاثیر قرار دادن افراد به منظور پیروی از ایشان ، بکار برد .

حیثیت

حیثیت را می‌توان‌احترام و افتخاراجتماعی دانست . بهترین راه جهت درک‌مفهوم

حیثیت توجه به منابع آن است .

اول ، موقعیت نهادی شده ، مانند شغل ، یکی از منابع حیثیت است . همچنان‌که منبعی برای قدرت نیز می‌باشد . به عبارت دیگر ، افتخار و احترام ، معمولاً" با شغل مرتبط است . میزان حیثیت مربوط به یک نقش معین ، به عواملی مانند درآمد ، قدرت ، مهارت و اهمیت آن برای جامعه و نیز فداکاریها و کوششهای لازم برای بدست آوردن آن وابسته است . به هر حال حیثیت ، به اندازه دارائی و قدرت به نقش بستگی ندارد . رؤسای جمهور سابق ، امرای ارتش و استادان باز نشسته دانشگاه با توجه به قدرت و دارائی که به شغل آنها وابسته بوده ، از حیثیت و احترام اجتماعی بیشتری برخوردارند .

دارائی ، منبع دوم حیثیت است . ثروت موجب افزایش حیثیت می‌شود ، به‌ویژه در جوامعی که نابرابری‌های فاحشی در ثروت وجود دارد . علت پذیرش ثروت ، به عنوان منبعی برای حیثیت ، بر این اساس استوار است که داشتن ثروت مستلزم شایستگی ، فعالیت و کوشش می‌باشد . همچنین آن گونه سبک زندگی که دارائی امکان برخورداری از آن را فراهم می‌سازد و یا قدرتی که بالقوه در دارائی نهفته ، ممکن است ، علت قبول دارائی ، به عنوان منبعی برای حیثیت باشد . از طرف دیگر ، به خوبی می‌دانیم که دارائی ، همیشه به معنی حیثیت نیست . در غیر این صورت ، چگونه تصوری درباره ثروتمندان پست و فقراء شریف می‌داشتیم . به علاوه بسیاری از مردم از طریق قبول نکردن دارائی ، شغل و مقام و یا از طریق بخشیدن ثروت شخصی خود به دیگران ، حیثیت کسب نموده‌اند .

قدرت هم می‌تواند ، منبع حیثیت باشد . واضح است ، افرادی که دارای قدرت فراوان هستند ، معمولاً" حیثیت زیادی نیز بدست می‌آورند . بسیاری از اوقات ، حیثیت به این جهت بوجود می‌آید که فرد در اعمال قدرت احساس مسؤولیت نموده و خود را مقید و محدود به رعایت اصولی می‌داند . زیرا استفاده بیش از حد از قدرت ، تا آن جا که به صورت تجاوز جلوه نماید ، حیثیت را تضعیف می‌کند .

ویژگیهای شخصی نیز منبعی برای حیثیت محسوب می‌شوند . در هر جامعه‌ای ، بعضی از صفات شخصی مورد توجه و احترام است . برخی از این صفات عبارتند از زیبائی ، قدرت جسمانی ، شهامت ، شجاعت و هوش . صفاتی که به افراد نسبت داده می‌شود ، ممکن است شخصی نبوده و به گروهی که فرد ، عضویت آن را دارد ، تعلق داشته باشد . به این ترتیب ، حیثیت معمولاً" با عواملی مانند سن ، جنس ، نژاد ، دین و یا ملیت مرتبط است . مثلاً" در جامعه امریکا ، مسیحی و یا سفید پوست بودن موجب کسب حیثیت است .

منبع دیگر حیثیت خدمات و موفقیتهای بزرگ است . در هر جامعه‌ای افرادی که خدمات برجسته‌ای انجام می‌دهند و یا موفقیتهای بزرگی کسب می‌کنند ، مورد احترام قرار می‌گیرند .

یکی از نکات جالبی که درباره حیثیت حائز اهمیت می‌باشد ، این است که باید بین حیثیت در یک اجتماع محلی و حیثیت در یک جامعه بزرگ تفاوت قائل شد . رئیس یک اداره دولتی در یک شهر کوچک ، ممکن است در شهر خود از حیثیت بسیاری برخوردار

باشد ، در حالي كه در مقياس ملي و يا حتي صد كيلومتر دورتر از آن شهر ، فردي گمنام باشد . جالب آن كه گاهي ديده مي‌شود ، هنرمندان ، موسيقي دانان ، نويسندگان و دانشمندان مشهور در اجتماعات محلي خود ناشناخته و گمنام هستند .

پايگاه اجتماعـــــــي

حال كه سه جزء اصلي پايگاه اجتماعي را مورد بحث قرار داديم مي‌توانيم ويژگيهاي مشترك آنها را نيز مطالعه نمائيم . اگر افراد يا گروهها در يک بعد قشر بندي اجتماعي از موقعيتي عالي و در بعد يا ابعاد ديگر از موقعيت پائين‌تري برخوردار باشند ، چه اتفاق خواهد افتاد و درجوامع امروز چه‌قواعدي‌برچگونگي‌كسب‌پايگاه اجتماعي حاكم‌است ؟

عدم هماهنگي در پايگاه اجتماعي

هر چند دارائي ، قدرت و حيثيت به يكديگر وابسته‌اند ، اما ممكن است مستقل از يكديگر نيز تغيير كنند . اگر يک فرد در يک بعد قشر بندي اجتماعي ، به ميزان قابل ملاحظه‌اي رتبه برتري نسبت به بعد ديگر داشته باشد ، داراي عدم هماهنگي در پايگاه اجتماعي (Status Inconsistency) ،است ،ولي اگر در همه ابعاد ،رتبه تقريبا" مساوي‌داشته باشد ، در پايگاه اجتماعي او هماهنگي وجود دارد .

از اوايل دهه ۱۹۵۰ ،جامعه شناسان ، به طور تجربي ، آثار عدم هماهنگي درپايگاه اجتماعي و تاثيرآن را برطرز تلقي و رفتارافراد ،مورد مطالعه قرار داده‌اند . "جرهارد ــ لنسكي" (Gerhard Lenski, 1954, 1956) ،معتقد است كه هر تركيبي از رتبه‌هاي نابرابر در ابعاد پايگاه‌اجتماعي ،بر شركت فرد در فعاليتهاي اجتماعي تاثير گذارده و او را به‌داشتن عقايد و طرز ،تلقي آزاد منشانه‌اي در امور سياسي هدايت مي‌كند . زيرا فردي كه در ابعاد پايگاه اجتماعيش ، هماهنگي وجود ندارد ، خود را براساس بالاترين بعد پايگاه‌اجتماعي كه دارد ، به ديگران معرفي مي‌كند در حالي كه ديگران برحسب پائين‌ترين بعد پايگاه اجتماعيش،نسبت به او واكنش نشان مي‌دهند . مثلا" فردي با درآمد زياد و حيثيت‌كم ، پايگاه اجتماعي خود را براساس ثروت ارائه خواهد داد در حالي كه ديگران با توجه به پائين‌ترين بعد پايگاه اجتماعي او يعني حيثيت به او پاسخ مي‌دهند . " لنسكي " اظهار مي‌دارد . افرادي كه از عدم هماهنگي در پايگاه اجتماعي برخوردارند خود را محروم از ارزشهاي واقعي احساس مي‌كنندو اين تصور موجب‌مخالفت با نظامي مي‌شود كه ابعادپايگاه اجتماعي براساس آن توزيع مي‌گردد .

مطالعات اولیه " لنسکی " نظریه او را تائید می‌کند ، اما پژوهشگران بعدی نظریه او را مردود دانستند (Blalock, 1966, Hyman, 1966) . " لنسکی " نیز پس از مدتی پذیرفت که در تعمیم نظریه‌اش ، به همه طبقات اشتباه کرده است . زیرا مطالعات اولیه " لنسکی " به طور کلی بر عدم هماهنگی در ابعاد پایگاه اجتماعی مردم طبقه متوسط تمرکز داشت . اطلاعات او براساس نمونه‌گیری در سطح ملی از جمعیت بزرگسال بود و به این ترتیب بیشتر افراد مورد مطالعه از طبقه متوسط یا پائین بودند . مطالعات جدید نشان می‌دهد که چنین افرادی بجای احساس محرومیت از ابعاد پائین پایگاه اجتماعی خود ، با توجه به جنبه‌های برتر آن ، احساس خوشبختی می‌کنند . اما بنظر می‌رسد ، نظریه "لنسکی" درباره افراد طبقه بالا و نخبگان درست باشد .

پایگاه منسوب و محقق

به طور ساده ، پایگاه منسوب برمبنای این واقعیت استوار است که شما چه کسی هستید و پایگاه محقق نشان می‌دهد که شما چه می‌توانید انجام دهید . پایگاه منسوب مبتنی بر ویژگیهائی است که یک فرد با آنها بدنیا می‌آید و یا در فرایند رشد آن را بدست می‌آورد ، مانند گذشته خانوادگی ، نژاد ، سن ، جنس و دین . پایگاه محقق ، براساس ویژگیهائی است که فرد تا حدودی می‌تواند آنها را کنترل نماید ، مانند کوشش ، شجاعت ، دانش و صداقت و نه براساس صفاتی مانند هوش ، نیرومندی ، زیبائی و استعدادهای گوناگون که به میزان قابل ملاحظه‌ای ارثی هستند . پایگاههای اجتماعی مبتنی برانتساب یا اکتساب در تمام جوامع قابل مشاهده است ، اما برخی از جوامع بر یکی از این دو تاکید بیشتری دارند . مثلاً " جوامعی با سیستم‌های کاستی بر توزیع انتسابی پایگاه اجتماعی متکی هستند در حالی که جوامع صنعتی ، به توزیع اکتسابی پایگاه اجتماعی ، بیشتر تمایل نشان می‌دهند .

انواع نابرابریها در جوامع مختلف

دامنه و ماهیت نابرابریها از یک جامعه ، به جامعه دیگر تفاوت می‌کند . این تفاوتها بانحوه زندگی در این جوامع و امکانات و ظرفیتهای فنی آنها برای تولید ضروریات زندگی ، ارتباط نزدیک دارد . مردم شناسان و جامعه شناسان ، پنج نوع مهم جامعه را مورد توجه قرار داده‌اند (Goldschmidt, 1959; Lenski, 1966) . هر چند جوامعی که می‌توان آنها را از یک نوع دانست در جزئیات دارای اختلاف قابل ملاحظه‌ای با یکدیگر هستند ، اما در جنبه‌های کلی شباهتهای اساسی باهم دارند . به علاوه تباین و تمایز هر نوع با انواع دیگر ،

معلوم و مشخص است. این انواع، نشان دهنده مراحل دگرگونی و پیشرفت جوامع از ابتدائی تا جدید است و می‌توان آنها را مراحل رشد و تکامل تاریخی جوامع انسانی دانست. هر چند که بسیاری از جوامع موجود، این سیر تکاملی را طی نکرده‌اند. در این فصل، سیستمهای قشربندی اجتماعی هر یک از انواع جوامع را به طور خلاصه توصیف و تشریح خواهیم کرد. این توضیحات، متکی بر مطالعات و تحقیقات "لنسکی" است.

جوامع شکارچی و گرد آورنده

جوامعی که زندگی خود را از طریق شکار حیوانات و جمع آوری گیاهان و میوه‌های وحشی تامین می‌کنند، ابتدائی ترین نوع جوامع انسانی هستند. تا ده هزار سال پیش، جوامع شکارچی و گردآورنده (Hunting And Gathering Societies) تنها نوع جامعه‌ای بوده‌اند که تا به حال ساخته شده است. چنین جوامعی هنوز هم وجود دارند. بومیان استرالیا، قبایل "پی‌گمیز" (Pygmies) و "بوش من" (Bushmen) در آمریکا و تعدادی از قبائل دور افتاده سرخپوست در حوضه رود آمازون، در آمریکای جنوبی، نمونه‌هائی از این جوامع هستند. مردم این جوامع برای تهیه پوشاک و غذا، به موادی متکی هستند که مستقیما" از طبیعت به دست می‌آیند. گذشته از موارد استثنائی، افراد این جوامع معمولا" برای ایجاد تهمیداتی جهت شکار و جمع آوری گیاهان، دائما" در حرکت هستند. آنها برای نگهداری غذا وسایلی بسیار ابتدایی دارند و زندگی آنها گاه با فراوانی و بسیاری از اوقات با قحطی همراه است. مطالعات نشان داده است که وقتی شکار موفقیت آمیز باشد، هر یک از افراد بزرگسال در بیست و چهار ساعت ۱۲ تا ۱۵ کیلو گوشت می‌خورند (Holmberg, 1950) این جوامع بسیار کوچک هستند و به طور متوسط در حدود پنجاه عضو دارند و هیچوقت از چند صد نفر تجاوز نمی‌کنند.

در میان همه انواع جوامعی که تاکنون ساخته شده، قشرهای متفاوت اجتماعی، به ویژه با توجه به دو بعد دارائی و قدرت در جوامع شکارچی و گرد آورنده، کمتر مشاهده می‌شود. علت این تساوی نسبی آشکار است، اگر در چنین جامعه‌ای فردی همه دارائی گروه را هم تصاحب کند، چیزی جز تنهائی نصیبش نخواهد شد، زیرا یا سایرین از گرسنگی می‌میرند و یا به گروههای دیگر می‌پیوندند. در چنین جوامعی مقدار دارائی بسیار کم است و در واقع چیزی بیش از ضروریات مختصر زندگی وجود ندارد. این جوامع از نظر قدرت نیز از مساوات نسبی برخوردارند. فعالیتهای رهبری محدود و کار رهبر، به صورت نیمه وقت است، زیرا او در شرایط عادی به همان کارهائی می‌پردازد که مردان دیگر انجام می‌دهند. قدرت او معمولا" مبتنی بر رضایت و موافقت دیگران است. اگر رهبر با گروه مخالفت کند، یا برکنار می‌شود و یا مورد بی توجهی و بی‌اعتنائی اعضاء قرار می‌گیرد. همان طور که "رادکلیف براون" (Radcliffe Brown, 1948) در باره جزیره‌نشینان "اندامن"

(Andaman) اشاره کرده است ، رهبران از قدرت اجرائی ناچیزی برخوردارند و حتی گاهی به کلی فاقد قدرت می‌باشند ، اما دارای نفوذ زیادی هستند . رهبری برمبنای جلب رضایت و موافقت است . یک مرد خشن ممکن است ، بتواند چند نفر را وادار به اجرای دستورات خود کند ، اما به سختی می‌تواند مردان زیادی را به انجام کاری مجبور گرداند . در این جوامع تقریباً" همه مردان بزرگسال و عادی برای جنگ تربیت و تجهیز می‌شوند . منابعی وجود ندارد که با توجه به آن ، رهبر بتواند محافظین و طرفدارانی برای خود فراهم کند . همچنین جادوگر و پزشک ، موقعیتی نیمه وقت دارند و قدرت آنها فقط کمی بیشتر از سایر افراد می‌باشد . به هر حال تفاوت در حیثیت در این جوامع بیشتر آشکار است . همچنان که لنسکی " اشاره کرده ، حیثیت بر خلاف قدرت و دارائی محدود نیست و عدم تساوی در این بعد قشربندی ، به کارآمدی گروه آسیب نمی‌رساند . با وجود این در جوامع شکارچی و گردآورنده ، عدم تساوی در حیثیت کمتر از آن است که در بیشتر جوامع پیشرفته‌دیده می‌شود . در این گروههای کوچک ، افراد به خوبی یکدیگر را می‌شناسند و اختلاف میان آنها کمتر از آن است که موجب پدید آمدن نابرابری‌های فاحش در توزیع احترام و افتخار گردد . نتیجه مهم حیثیت ، ایجاد نفوذ سیاسی یا قدرت است و منبع اصلی آن موفقیتهای فرد در شکار ، جنگ ، جادو و حتی داشتن فرزندان زیاد است . در واقع منبع اصلی قدرت و دارائی در این جوامع در ویژگیهای فردی نهفته است . یک مرد به جهت آن که شکارچی خوبی است و همسر او در کارهای خانه ماهر می‌باشد ، دارائی بیشتری بدست می‌آورد و یا مردی به قدرت می‌رسد که اعضاء گروه ، نظریات او را به عنوان بهترین راهنما بپذیرند .

معیارهای اصلی عدم تساوی در این جوامع سن و جنس هستند ، یعنی مردان نسبت به زنان و افراد پیر نسبت به جوانان مقام بالاتری دارند . با وجود این نظام کلی قشر بندی ، ساده و تقریباً" متمایل به مساوات بوده ، پایگاه اجتماعی ، اکتسابی یا محقق است و انتساب فقط براساس سن و جنس قرار دارد .

جوامع بستان کار ساده

از ده هزار سال پیش ، برخی جوامع بشری می‌دانستند که چگونه غذای خود را تولید کنند . اولین نوع از این جوامع ، آنهائی هستند که برای تولید غذای بیشتر باغهای کوچکی اطراف مناطق مسکونی خود ایجاد می‌کردند . این جوامع با جوامع پیشرفته‌تری که مزرعه دارند و به کشاورزی می‌پردازند ، متفاوتند . جوامع بستان کار ساده (Simple Horticultural Societies) ، با روش شخم زدن و یا طریقه استفاده از کود آشنا نیستند و نمی‌توانند با بکار بردن فلزات ، لوازم و ابزار لازم برای تولید کشاورزی را بسازند . آنها با استفاده از چوب ، حفره‌هائی در زمین ایجاد می‌کنند و دانه گیاهان را در آن قرار می‌دهند .

تفاوت‌های اساسی میان جوامع بستان کار ساده و جوامع شکارچی و گرد آورنده مبتنی

(Andaman) اشاره کرده است ،رهبران از قدرت اجرائی ناچیزی برخوردارند و حتی گاهی به کلی فاقد قدرت می‌باشند ، اما دارای نفوذ زیادی هستند .رهبری برمبنای جلب رضایت و موافقت است . یک مرد خشن ممکن است ، بتواند چند نفر را وادار به اجرای دستورات خود کند ، اما به سختی می‌تواند مردان زیادی را به انجام کاری مجبور گرداند . در این جوامع تقریبا" همه مردان بزرگسال و عادی برای جنگ تربیت و تجهیز می‌شوند . منابعی وجود ندارد که با توجه به آن ، رهبر بتواند محافظین و طرفدارانی برای خود فراهم کند. همچنین جادوگر و پزشک ، موقعیتی نیمه وقت دارند و قدرت آنها فقط کمی بیشتر از سایر افراد می‌باشد . به هر حال تفاوت در حیثیت در این جوامع بیشتر آشکار است . همچنان که "لنسکی" اشاره کرده ، حیثیت بر خلاف قدرت و دارائی محدود نیست و عدم تساوی در این بعد قشربندی ،به کارآمدی گروه آسیب نمی‌رساند .با وجود این در جوامع شکارچی و گرد آورنده ، عدم تساوی در حیثیت کمتر از آن است که در بیشتر جوامع پیشرفته‌دیده می‌شود. در این گروههای کوچک ، افراد به خوبی یکدیگر را می‌شناسند و اختلاف میان آنها کمتر از آن است که موجب پدید آمدن نابرابری‌های فاحش در توزیع احترام و افتخار گردد .نتیجه مهم حیثیت ، ایجادنفوذ سیاسی یا قدرت است و منبع اصلی آن موفقیتهای فرد در شکار ،جنگ ،جادو و حتی داشتن فرزندان زیاد است . در واقع منبع اصلی قدرت و دارائی در این جوامع در ویژگیهای فردی نهفته است . یک مرد به جهت آن که شکارچی خوبی است و همسر او در کارهای خانه ماهر می‌باشد ، دارائی بیشتری بدست می‌آورد ویا مردی به قدرت می‌رسد که اعضاء گروه ، نظریات او را به عنوان بهترین راهنما بپذیرند .

معیارهای اصلی عدم تساوی در این جوامع سن و جنس هستند ، یعنی مردان نسبت به زنان و افراد پیر نسبت به جوانان مقام بالاتری دارند . با وجود این نظام کلی قشر بندی ، ساده و تقریبا" متمایل به مساوات بوده ، پایگاه اجتماعی ، اکتسابی یا محقق است و انتساب فقط براساس سن و جنس قرار دارد .

جوامع بستان کار ساده

از ده هزار سال پیش ،برخی جوامع بشری می‌دانسته‌اند که چگونه غذای خودرا تولید کنند . اولین نوع از این جوامع ،آنهائی هستندکه برای تولید غذای بیشتر باغهای کوچکی اطراف مناطق مسکونی خود ایجاد می‌کردند . این جوامع با جوامع پیشرفته‌تری که مزرعه‌دارند و به کشاورزی می‌پردازند ، متفاوتند . جوامع بستان‌کار ساده (Simple Horticultural Societies) ، با روش شخم زدن و یا طریقه استفاده از کود آشنا نیستند و نمی‌توانند با بکار بردن فلزات ، لوازم و ابزار لازم برای تولید کشاورزی را بسازند . آنها با استفاده از چوب ، حفره‌هائی در زمین ایجاد می‌کنند و دانه گیاهان را در آن قرار می‌دهند .

تفاوت‌های اساسی میان جوامع بستان کار ساده و جوامع شکارچی و گرد آورنده مبتنی

بر اختلاف در شرایط اقتصادی آنها است . اولین تفاوت بین این دو نوع جامعه این است که جوامع بستان کار ساده بزرگترند . "لنسکی" ، متوسط تعداد افراد در این نوع جامعه را حدود دویست نفر ،برآورد کرده است (چهار برابر متوسط تعداد اعضاء درجوامع شکارچی و گردآورنده) . اما نمونه‌هائی از جوامع بستان کار بسیار بزرگتر نیز شناخته شده‌اند . مثلا" جامعه سرخ پوستان " ایروکویس" (Iroqouis) ،جمعیتی برابر شانزده هزار نفر داشته است (Murdock, 1934) . به علاوه در حالی که جوامع شکارچی و گردآورنده به یک اجتماع (Community) ،محدود می‌باشند ،جوامع بستانکار ساده ،چند اجتماع‌را شامل می‌گردند. هر چند که تعداد آنها معمولا" کمتر از ده اجتماع است (Lenski, 1966) .

جوامع بستانکار ساده ، به میزان قابل ملاحظه‌ای قابلیت تولید بیشتری از جوامع شکارچی و گردآورنده دارند .آنها معمولا" غذای اضافی تولید می‌کنند ، اما قسمتی از این اضافه تولید ،به علت رشد جمعیت مصرف می‌شود . اعضاء جوامع شکارچی و گردآورنده باید بیشتراوقات خود را در جستجوی غذا بگذرانند ، در حالی که اعضاء جوامع بستانکار ساده ،دارای اوقات‌فراغت بیشتری هستند و بنابراین فرصت‌زیادتری‌برای‌تولیددارائی‌های تجملی ، مانند خانه‌های بزرگ ، لباسهای فانتزی و غیره دارند . به علاوه گرد آوری‌و نگهداری دارائی برای‌افراد امکان پذیراست ،زیرا جوامع‌بستانکارساده به طور مداوم تغییر محل نمی‌دهند و برحسب این که حاصلخیزی و باروری زمین طی چه زمانی به پایان‌برسد ، معمولا" از ۲ تا ۱۲ سال در یک محل اقامت می‌کنند ، اما در جوامع شکارچی و گردآورنده به ناچار لوازم و وسایل به اشیاء قابل حمل محدود می‌شود .

وقتی محل‌سکونت تا حدودی ثابت باشد ، مرز بوجود می‌آید و همزمان با تعیین مرز و اضافه تولید کالاهای با ارزش ، تصرف ، غلبه و جنگ نیز پیش می‌آید ، پدیده‌ای که‌در میان جوامع‌شکارچی و گردآورنده کمتر دیده می‌شود . تولید غذای اضافی ، وسائل‌تجملی و درگیر شدن در جنگ موجب استفاده از اصل تقسیم کار می‌گردد . در جوامع شکارچی و گرد آورنده وظایف براساس سن و جنس تقسیم می‌شوند ، در حالی که در جوامع بستانکار ساده ، تقسیم کار تا حدودی مبتنی بر مهارت و تخصص افراد است .

مثلا" قبیله" کیوائی‌پاپواس" (Kiwai Papuans) ،تمایل دارندکه‌تولید محصولات‌تخصصی از قبیل ساختن قایق ، طبل ، نیزه‌های بلند و کارهای هنری را به تعداد کمی از افراد که در تولید این کالاها مهارت دارند ، واگذار نمایند (Landtman, 1927) و یا در مراحل اولیه رشد این جوامع همان گونه که در میان سرخ پوستان " ایروکویس " مشاهده می‌شود ساختن سلاح و تجهیزات به عهده مردان مسن و ضعیفی است که قادر به جنگ نمی‌باشند (Murdock, 1934) .در واقع بسیاری از جوامع بستانکار ساده علاقمندند که هر اجتماع‌در تولیدکالا یا کالاهائی تخصص داشته‌باشد تا امکان مبادله‌و تجارت با گروههای دیگرفراهم شود .اصل تقسیم کار در مورد رهبری و نقش های دینی نیز رعایت می‌شود . در میان‌مردم بستانکار ساده تمایل به انجام کارهای تمام وقت ، بیشتر بچشم می‌خورد . آنها معمولا"

می‌کوشند که رهبری را براساس قدرت بدست آورند تا اینکه از طریق جلب موافقت و رضایت دیگران به آن دست یابند و این بازتاب نظام قشربندی وسیع‌تر جوامع بستانکار ساده در مقایسه با جوامع شکارچی و گردآورنده است. این واقعیت تا اندازه‌ای ناشی از وجود ظرفیت و امکانات بیشتر برای نابرابری در جوامع بستانکار ساده می‌باشد. در جوامع شکارچی و گردآورنده، فردحتی برای ارضاء نیازهای اولیه خود سخت تحت فشار است و اضافه تولید برای تشکیل یک طبقه مرفه وجود ندارد، ولی در جوامع بستانکار ساده، رؤسا هم مانند جادوگران و پزشکان غذای خود را از دیگران می‌گیرند و نادر بسیاری از این قبیل جوامع، غذای مردانی که بیشتر وقت خود را وقف جنگ یا مراسم دینی می‌کنند، بوسیله زنان تامین می‌شود. در جوامع بستانکار ساده تفاوتهای برجسته‌ای از نظر دارائی، قدرت و حیثیت میان اعضاء و به ویژه میان مردان وجود دارد. حیثیت معمولاً براساس ثروت قرار دارد. ولی مهمترین عدم تساوی در دارائی، مربوط به تعداد زنان است، زیرا در جوامع بستانکار ساده داشتن چند همسر رایج می‌باشد. زنان یکی از عوامل مهم تولید هستند و وظیفه نگهداری از بستان به عهده آنها است. در این جوامع تعداد زنان کمتر از مردان است، زیرا با وجود آن که تعداد نوزادان پسر و دختر، تقریباً مساوی است، میزان مرگ ومیر زنان به مراتب بیشتر از مردان است (به علت زایمان). بنابراین وقتی یک مرد چند همسر دارد، برخی از مردان دیگر نمی‌توانند همسری داشته باشند. هر چه تعداد زنان یک مرد بیشتر باشد، ثروتمندتر خواهد شد و وقتی ثروتمندتر شد، می‌تواند همسران بیشتری داشته باشد و هر چه تعداد زنانش بیشتر باشد، حیثیت او نیز بیشتر خواهد بود. در میان قبیله "کوما" (Kuma)، مرد ایده‌آل مردی است که دارای ده زن باشد. وقتی این قبیله مورد مطالعه قرار گرفت، هیچکس ده همسر نداشت، از هشتاد و هفت مردی که در سن ازدواج بودند، یک نفر چهار همسر، پنج نفر سه همسر، دوازده نفر دو همسر و پنجاه نفر یک همسر داشتند و نوزده نفر هم اصلاً همسری نداشتند (Reay, 1959). در این قبیله مردان بدون همسر در معرض اهانت و تحقیر دیگران بودند.

در جوامع بستانکار ساده، حیثیت فقط بازتابی از داشتن دارائی نیست، زیرا حیثیت معمولاً قابل خرید است. بیشتر افراد نیکوکار برای افزایش شهرت خود کالاهای خود را به دیگران می‌بخشند. همچنان که "لنسکی" اشاره کرده است در چنین جوامعی بیشتر دارائی‌ها مطلوبیت نهائی (Marginal Utility) محدودی دارند و کالاهای سرمایه‌ای نیستند، زیرا قابلیت تولید کالاهای دیگر را ندارند. از آن جا که افراد دارای ظرفیت محدودی برای استفاده از کالاها هستند، وقتی بیشتر از میزان مصرف خود بدست می‌آورند، معمولاً قسمتی از آن را به افرادی می‌دهند که نمی‌توانند نیازهای خود را برآورده سازند و به این ترتیب برتری خود را نشان داده برای دیگران دین و تعهد اخلاقی نسبت به خود بوجود می‌آورند. ولی از آنجا که زنان به عنوان کالای سرمایه‌ای محسوب می‌شوند، مردان هرگز همسران خود را به دیگران نمی‌بخشند. به هر حال همان گونه که "لنسکی" بیان می‌کند،

این نوع تجسسها که ویژگی جوامع بستانکار ساده است ، منجر به کاهش مداوم نابرابریهای دارائی و افزایش مداوم نابرابریهای حیثیتی می‌گردد .

قدرت نیز مانند حیثیت ، دارای نظام گسترده‌تر قشر بندی در جوامع بستانکار ساده ، نسبت به جوامع شکارچی و گرد آورنده می‌باشد . در جوامع بستانکار ساده قدرت ناشی از صفات شخصی نیست . با بوجود آمدن تخصص قدرت تا اندازه‌ای به حرفه و کار پیوند می‌یابد . در این جوامع معمولا" رؤسا می‌توانند از مقام ریاست ، به عنوان وسیله‌ای برای افزایش قدرت خود استفاده نمایند . داشتن کالاهای اضافی جهت اجیر کردن افرادی به عنوان محافظ و فرمانبردار ، اعمال قدرت را تسهیل می‌نماید و در این مرحله از تکامل اجتماعی است که می‌توان اعمال قدرت از طریق زور را مشاهده کرد .

در حالی که جوامع شکارچی و گرد آورنده بیشتر برحسب حیثیت قشر بندی می‌شوند ، جوامع بستانکار ساده برحسب هر سه بعد ، به ویژه قدرت و دارائی قشر بندی می‌گردند . به علاوه پایگاه اجتماعی منسوب در جوامع بستانکار ساده براساس عواملی غیر از سن و جنس بوجود می‌آید . مثلا" سمت ریاست اغلب ارثی است ، هر چند این هنجار غالبا" به نفع معیارهای اکتسابی زیرپا گذشته می‌شود . مثلا" در قبیله " کوما " مطالعات نشان داده است که در ۳۶ درصد مواردی که مقامات باید از پدر ، به پسر منتقل می‌گردید ، فرد دیگری موفق به اشغال آن مقامات شده بود (Reay, 1959).

جوامع بستانکار پیشرفته

در جوامع بستانکار پیشرفته (Advanced Horticultural Societies) ، جهشی کمی در جهت توسعه جوامع انسانی بچشم می‌خورد . این جوامع بسیار بزرگتر ، تخصصی‌تر و ثروتمندتر از جوامع بستانکار ساده هستند و نابرابرهای اجتماعی بیشتری در آنها وجود دارد . این جهش دارای اساسی تکنولوژی است . مهمترین پیشرفت تکنولوژی در این جوامع ، استفاده از فلزات برای ساختن ابزار و وسایل فلزی است . گاوآهن ، امکان کشاورزی پیشرفته‌تری را فراهم می‌آورد ، زیرا با این وسیله می‌توان زمین را بهتر و عمیقتر از کندن بوسیله چوب ، شخم زد و در نتیجه میزان محصول افزایش می‌یابد . بسیاری از جوامع بستانکار پیشرفته از روشهای آبیاری استفاده کرده و کود را بکار می‌برند و محصولات کشاورزی آنها از تنوع بیشتری برخوردار است . در نتیجه یک کشاورز ، بسیار کار آمدتر و مولدتر از فردی است که در جوامع بستانکار ساده زندگی می‌کند . پژوهش " مورلی " (Morley, 1946) ، نشان داده است که یک کشاورز متوسط در جامعه " مایا " (Maya) ، می‌تواند باچهل و هشت روز کار ، غذای کافی برای تامین احتیاجات یکسال خانواده‌اش را فراهم کند .

این افزایش چشم‌گیردر قدرت تولیدیک کشاورز ، نتایج بسیاری بدنبال دارد . اول ،

به افراد وقت آزاد قابل ملاحظه‌ای برای اشتغال ، به سایر فعالیتها (از ساختن اهرام گرفته تا جنگ) ، را می‌دهد . دوم ، امکان افزایش جمعیت ، تراکم بیشتر جمعیت را حتی تا حدود چهل نفر در هر کیلومتر مربع برای جوامع بستانکار پیشرفته فراهم می‌آورد (Lenski, 1966) ، جوامع بستانکار پیشرفته‌ای مانند " اینکا " (Inca) و "مایا" چندین میلیون عضو داشته‌اند (Steward, Faron, 1959; von Hagen, 1961) ، سوم ، اضافه تولید ، امکان گسترش شهرهای نسبةً بزرگ را بوجود می‌آورد . " مایاپن " (Mayapan) ، پایتخت " مایا " دارای جمعیتی در حدود ۲۰/۰۰۰ نفر بوده است (von Hagen, 1961) .

مهمترین نتیجه افزایش قابلیت تولید ، ایجاد امکانات و تسهیلات برای بوجود آمدن حکومتهای پیچیده و امپراطوریها است . جوامع بستانکار ساده ، فاقد منابعی برای بوجود آوردن ارتش و ایجاد ساختهای سیاسی وحکومتی هستند ، زیرا اضافه تولید کافی برای تامین زندگی گروههائی که در امر تولید درگیر نباشند ، وجود ندارد . همچنین قابلیت تولید اسیران و میزان غنائم جنگی ناچیزتر از آن است که پیروزی در جنگ سودمند باشد و از آنجا که شکست خوردگان نمی‌توانند چیز زیادی برای گروه غالب و پیروز به ارمغان آورند جنگ ، به تهاجم و چپاول محدود می‌شود . ولی جوامع بستانکار پیشرفته می‌توانند از ارتشها و حکومتها حمایت کرده ، زندگی این افراد را تامین کنند و قدرت و قابلیت تولید آنها به میزانی است که پیروزی بر دشمنان سودمند می‌باشد . این عوامل تأسیس امپراطوریها و گسترش دولتها را موجب می‌گردد و به این ترتیب سربازان حرفه‌ای ، افسران و کارکنان تمام وقت و نیز سطوحی از فرماندهی بوجود می‌آید . هم چنین صاحبان مشاغل وحرفه‌های تخصصی مانند هنرمندان ، بازیگران و نیز گروه‌های متنوع و بزرگی از صنعتگران پدید می‌آیند . به‌علاوه در جوامع بستانکار پیشرفته قدرت معمولا" استبدادی است و برای اولین بار برده‌داری در آنها دیده می‌شود . به هر حال با افزایش قابلیت تولید ، اسارت و بردگی ، یعنی تملک افراد دیگر به صور مختلف و استفاده از نتیجه تولید آنها سودمند می‌گردد . در جوامع بستانکار پیشرفته برده داری و استفاده از سربازان برای به اسارت گرفتن افراد و حفظ آنها مقرون به صرفه است . برده داری سود آور می‌باشد و بردگان حتی از زنها نیز دارائی قابل لمس تری هستند . مالکیت زمین ، استفاده از حیوانات اهلی ، برده داری و حتی قبول و رواج نوعی پول ابتدائی امکان انتقال دارائی را از پدر به پسر فراهم آورده و در نتیجه به تمرکز ثروت در میان بعضی از خانواده‌ها کمک می‌کند .

جوامع ارضی

ویرانه‌های حیرت‌انگیز مکزیک ، اهرام‌های شگفت آور ، معابد و شهرهای بزرگ برجای مانده بیشتر بوسیله جوامع بستانکار پیشرفته‌ای بوجود آمده است که نه اسب و نه چرخ داشته‌اند .

بدون اسب و چرخ ، جوامع بستانکار پیشرفته نمی‌توانستند به مرحله بعدی تکامل اجتماعی انسان ، یعنی به جوامع ارضی (Agrarian Societies) ، برسند . وقتی جوامعی مثل رم ، یونان ، اروپای قرون وسطی ، چین و امپراطوری اسلامی اسب را اهلی کردند و روش استفاده از چرخ را آموختند ، انسان به دو توانائی بسیار مهم دست یافت که یکی افزایش سازنده نیروی کار و دیگری افزایش سرعت و گسترش حدود و میزان ارتباطات بود .

امروزه کمترین تردیدی وجود ندارد که در تبدیل رم به یک امپراطوری بزرگ ، نقش جاده‌ها و راهها بیش از ارتش بوده است . زیرا این جاده‌ها بودند که امکان نقل و انتقال سریع سربازان و ماموران دولتی را فراهم می‌آوردند . به علاوه هر فرد با داشتن یک اسب و گاوآهن می‌توانست به اندازه‌ای محصولات اضافی کشاورزی تولید کند که ارتشهای بزرگ بتوانند از نتیجه تولید افراد یک منطقه تغذیه کنند . همچنین آنها می‌توانستند با ارابه‌های خود غذا را به سربازان رم در هر منطقه‌ای برسانند و نیز قادر بودند تولیدات مورد نیاز را از کشتزارهای دوردست امپراطوری ، به رم بیاورند و به این ترتیب امکان تغذیه شهروندان شهرهای بزرگ جوامع ارضی فراهم می‌شد . درباره این که این شهرها تا چه اندازه بزرگ بوده‌اند ، اختلاف نظر وجود دارد (Davis, 1955) ، اما بنظر می‌رسد که جمعیت بعضی از آنها به حدود نیم میلیون نفر می‌رسیده است . احتمالاً" در پایتختهای جوامع ارضی جمعیتی حدود ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر ساکن بوده‌اند ، مثلاً" تا قرن چهاردهم ، لندن جمعیتی کمتر از ۴۰/۰۰۰ نفر داشت (Russell, 1958) . این جوامع معمولاً" در اطراف یک شهر مرکزی نسبتاً بزرگ که سازمانهای حکومتی در آن قرار داشت ، بوجود می‌آمدند ، اما در عین حال حداقل ۹۰ درصد جمعیت آنها در کشتزارها و دهکده‌های دور افتاده زندگی می‌کردند (Sjoberg, 1960) .

این جوامع هم از نظر مساحت و هم از نظر جمعیت از جوامع بستانکار پیشرفته بسیار بزرگتر بودند . امپراطوری رم و چین در اوج قدرت خود بیش از ۲ میلیون مایل مربع و امپراطوری عربی بنی‌امیه بیش از سه میلیون مایل مربع و حکومت اسپانیا در قرن هیجدهم ، حدود پنج میلیون مایل مربع را تحت کنترل داشتند . هر چند جمعیت جوامع بستانکار پیشرفته احتمالاً" هرگز از چهار میلیون نفر تجاوز نکرده است ، اما در میان جوامع ارضی نیز فقط چند جامعه دیده می‌شود که جمعیتی حدود صد میلیون نفر داشته است (Lenski, 1966) .

محدود کردن سطح تکنولوژی جوامع ارضی ، به اسب و چرخ واقع بینانه نیست ، زیرا پیشرفت های تکنولوژی بسیاری به ویژه در زمینه استفاده بیشتر از فلزات و تولید ماشینهای ساده نیز انجام گرفته است . به هرحال همین جوامع بودند که اهرام ، ساختمانهای بزرگ رم و کلیساهای اروپا را ایجاد کردند . این تکنولوژی از تخصص و تقسیم کار سرچشمه گرفته و خود باعث ترقی آن شده است . تنها قانون مالیات پاریس در سال ۱۳۱۳ ، بدون در نظرگرفتن ماموران دولتی ، روحانیون و کشاورزان ، ۱۵۷ شغل و حرفه مختلف را مشخص نموده است (Clough, Cole, 1941) . امپراطوریهای جوامع ارضی نتیجه رشد ساده و گرد

آمدن داوطلبانه گروههای همسایه نبوده است ، بلکه تمام آنها با کسب پیروزی و غلبه بر سایر گروهها و جوامع بوجود آمده‌اند . در نتیجه همه این امپراطوریها ترکیبی از اقوام ، زبان‌ها و نژادهای مختلف بوده‌اند . بعضی اوقات بیشتر این اختلافات پس از استقرار یک امپراطوری از میان رفته ،اما در برخی از موارد نیز این اختلافات ادامه یافته و موجب تشکیل طبقات و یا کاستها در نظام اجتماعی شده است (مانند هندوستان) .

اگر جوامع بستانکار پیشرفته جنگ و پیروزی نظامی را به طور چشم‌گیری مقرون بصرفه می‌یافتند ،جوامع ارضی پیشرفته ، به ویژه طبقه‌حاکم این جوامع به میزان غیر قابل تصوری آن را سودمند می‌دانستند .برآورده شده است که " سولا " (Sulla) ، دیکتاتور رم ازطریق عملیات جنگی خود در یونان و آسیای صغیر۴۸۰/۰۰۰/۰۰۰ "سیسترسس" (Sesterces) ، غنیمت بدست آورده است . در آن زمان یک کارگر آزاد رومی وخانواده‌اش با ۱۰۰۰ "سیسترسس" (واحد پول امپراطوری رم) در سال زندگی می‌کردند . به علت سودمندی پیروزیهای نظامی ، جوامع ارضی همیشه در حال جنگ بودند . آنها یا برای پیروزی نظامی تلاش می‌کردند و یا درمقابل دیگران ازخود دفاع می‌نمودند و به‌هنگام فراغت ازجنگهای خارجی ، معمولا" برای بدست گرفتن قدرت و یا تصاحب ثروتهای افسانه‌ای ، به جنگهای داخلی می‌پرداختند . "لنسکی " معتقد است که این جوامع به علت پایه و اساس نظامیشان تقریبا" همیشه بوسیله حکام مستبد اداره می‌شدند ، زیرا برای جوامع در حال جنگ ، فرمانروای پر قدرت ،موثرتر و کار آمدتر است .به علاوه جنگ دائمی ، یک طبقه سرباز حرفه‌ای بوجود آورده و وسائل جنگی را محدود می‌کند . در نتیجه افراد طبقه متوسط دسترسی به اسلحه نداشته و از آموزش لازم نظامی نیز برخوردار نگردیده و همیشه تحت کنترل و زور قرار می‌گرفته‌اند .

درجوامع ارضی ،ثروت طبقات حاکم حتی با توجه به مقیاس های امروزی افسانه‌ای بوده و همچنین فقر توده‌ها بی نهایت شدید است . مثلا" در قرن نوزدهم ، تزارهای روسیه تقریبا" بیست و هفت میلیون و نیم رعیت داشتند . رعیت هائی که در زمینهای تزارها کار می‌کردند و تزارها می‌توانستند هر چه می‌خواهند نسبت به آنها انجام دهند .اخیرا" گزارش داده شد که نخست وزیر تایلند در جامعه‌ای با در آمدسرانه کمتر از ۱۰۰ دلار در سال ،طی ده‌سال ،املاکی به ارزش ۱۹۰ میلیون دلارجمع آوری‌کرده است (Lenski, 1966) .

دلایل فراوانی برای طبقاتی شدن افراطی جوامع ارضی وجود دارد . این جوامع در مقایسه‌با جوامع قبلی ، صاحب ثروت بیشتری بوده و دارای حکومت استبدادی‌هستند ، ولی مهمتراز همه آن‌که در این جوامع ثروت اضافی بسیارمتمرکز شده و طبقه حاکم ،اقلیت بسیار کوچکی را در برمی‌گیرد . طبقه حاکم ، به ندرت از دو درصد جمعیت تجاوز می‌کند و معمولا" بسیار کمتر از آن است . در فرانسه پیش از انقلاب ، اشراف از همه مقامات و درجات فقط ۰/۶ درصدجمعیت را تشکیل می‌دادند (Gottschalk, 1929) . در این جوامع یک گروه برگزیده کوچک ، صاحب قدرت ، حیثیت و دارائی است و حال آنکه توده‌های

بزرگ جمعیت در فقر بسر می‌برند . طبق نظریه " مارکس " این نابرابریهای افراطی به‌طور عمده از موسسات و سازمانهای حکومتی سرچشمه می‌گیرد " لنسکی " نظریه " مارکس " را قبول کرده‌و معتقد است‌که به علت تسلط و قدرت دولت ، یک گروه کوچک خود را به‌قیمت فقر دیگران‌ثروتمند می‌کند. عامل دوم نابرابریهای اجتماعی وجودموٌسسات و سازمانهای دینی است . دین‌و دولت کاملا" به یکدیگر وابسته بوده و بیشتر اضافه تولید جامعه رادر اختیار دارند .

جوامع‌ارضی همچنین زمینه‌را برای ظهور دسته‌های جدید اجتماعی فراهم می‌کنند . نخستین دسته بازرگانان هستند . پیچیدگیهای تولید وتجارت فرصتی بوجود می‌آورد تا برخی از مردم‌به صورت‌حرفه‌ای برای‌توزیع کالاهامشغول بکار شوند ، در همه جوامع‌ارضی، بازرگانان نسبت به بقیه افراد از نظر ثروت و قدرت در سطح بالاتری قرار داشته و مقدمه تشکیل یک‌طبقه متوسط‌را فراهم‌ساخته‌اند و حتی دربسیاری ازموارد ثروت وقدرتشان‌زمینه را برای ورود آنها به طبقه حاکم بوجود آورده است .

" لنسکی " دومین گروه جدید اجتماعی را مطرودین (Expendables) ،می‌خوانده. اینهاتعدادی از مردم‌هستند که فاقدهر گونه ادعای قانونی نسبت به زندگی خودمی‌باشند و جامعه بکار گرفتن آنها را مقرون به صرفه نمی‌بیند . ظهور یک طبقه حاکم که بیش از حد تصور،صاحب امتیاز است ،به عنوان نتیجه متقابل ، سبب ایجادیک طبقه محروم‌می‌گردد. مردمی که‌بدون اغراق برای گرسنگی ، دزدی و گدایی بار آمده‌اند . برآورده شده است‌که در قرن شانزدهم میلادی در لندن ، ۱۰ تا ۱۵ درصد جمعیت از طریق گدائی امرارمعاش می‌کرده‌اند (Lenski, 1966) .

از میان همه جوامع انسانی ، جوامع ارضی در هر سه بعد نظام قشر بندی اجتماعی بیشترین نابرابرها را موجب شده‌اند . در این جوامع توده های عظیمی از مردم ، برده‌یا رعیت‌حکومت هستند. تعداد زیادی در خیابانها گرسنگی می‌کشند در حالی که ثروتمندان در فراوانی و تجمل زندگی می‌کنند . اختلافات حیثیتی هم بسیار زیاد است ، به طوریکه توده مردم احترام فراوانی برای افراد طبقات بالا قایل هستند. به علاوه جوامع ارضی به شدت‌بر پایگاه اجتماعی منسوب تاکیددارند. هر چند تحرک اجتماعی صعودی برای‌بعضی از افراد امکان پذیر است ، اما هنجار معمول این است که پایگاه اجتماعی به صورت ارثی منتقل می‌شود .

جوامع صنعتی

جدیدترین نوع جامعه ، جامعه صنعتی است . جوامع صنعتی اصولا" با همه انواع جوامعی که تاکنون به‌آن اشاره کرده‌ایم ، متفاوت می‌باشند . با وجود این هنوز نمی‌توان

این اختلافات را کاملاً مشخص نمود ، زیرا هر چند جوامع چهارگانه یاد شده ، به‌حداکثر رشد و کمال رسیده‌اند ، جوامع صنعتی هنوز در حال تغییر ، رشد و توسعه هستند و حتی یک نمونه کاملاً رشد یافته از آنها تا به امروز دیده نشده است . بنابراین فقط می‌توانیم مراحل گذشته و کنونی این جوامع را از یکدیگر تفکیک کرده و پیش‌بینی‌هائی درباره آینده آنها بنمائیم .

رشد و توسعه جوامع ارضی ، منجر به ظهور جوامع صنعتی شده است که حدود ۲۰۰ سال از ایجاد آنها می‌گذرد . این جوامع در نخستین مراحل ، بسیاری از ویژگیهای نظام قشربندی جوامع ارضی را دارا بودند . به‌طوری که حکومت فرمانروایان ادامه یافت و کارگران فقیر واحدهای تولیدی به عنوان عوامل و منابع اساسی اضافه تولید اقتصادی ، جانشین رعایا گردیدند . در اثر این تغییرات ناپایدار ، بزودی گرایش شگفت آوری ظاهر شد ، به این معنی که از ابتدای ظهور و تکامل جوامع بشری هر چه جامعه بیشتر در مسیر رشد وتوسعه قدم برمی‌داشت ، نابرابریهای اجتماعی نیز در آن افزایش می‌یافت ، اما برای اولین بار این روند به گونه‌ای معکوس عمل نمود و جوامع صنعتی ، قشر بندی اجتماعی متعادل‌تری نسبت به جوامع ارضی پیدا کردند و این تمایل همچنان ادامه دارد . بنابراین این سؤال مطرح است که چه عواملی در جوامع صنعتی این دگرگونی را ممکن ساخته است .

اول ، قدرت طبقات حاکم کاهش یافت و بیشتر جنبه تشریفاتی به خود گرفت . قدرت سیاسی طبقه‌متوسط بابدست آوردن حق رای افزایش یافت ، افراد و گروهها توانستند برای دفاع از منافع خود ، به تشکیل احزاب سیاسی ، اتحادیه‌ها و سایر سازمانها مبادرت‌ورزند . شمول نظام حقوقی بر روابط میان افراد زمینه را برای حمایت از افراد ضعیف در مقابل قدرتمندان فراهم ساخت .

دوم صنعتی شدن موجب کاهش نابرابریهای اقتصادی گردید . ثروت کشورها به‌میزان بسیارچشم‌گیری افزایش یافت . بنابراین امکانات مطلق اقتصادی افراد طبقات پائین ، بهبود حاصل کرد و توزیع عادلانه ثروت و درآمد تا حدودی ممکن شد . "لنسکی" برآورد کرده است که در جوامع ارضی طبقات بالا که ۱ یا ۲ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند ، بیش از ۵۰ درصدکل درآمد ملی رادراختیار داشتند ، در حالی که براساس مطالعات او درکشورهای صنعتی درصد یاد شده ، حدود ۱۰ درصد ثروت ملی را به خود اختصاص داده‌اند . بنابر- این با وجود آن که مردم کشورهای صنعتی از نظر دارائی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند ، اما میزان این نابرابری در مقایسه با جوامع ارضی کاهش یافته است .

سوم ، توزیع حیثیت نیز دگرگون شده است . توده مردم دیگر در مقابل افرادبالاتر از خود به خاک نمی‌افتند و اهمیت و اعتبار پایگاه محقق افزایش یافته است . در جوامع صنعتی بسیاری از افراد موفق از این که در گذشته فقیر بوده‌اند ، شرمسار نیستند ، بلکه احساس غرور می‌کنند . نظام آموزش و پرورش جهانی می‌کوشد تاموفقیت براساس لیاقت را جانشین پیشرفت بر مبنای اصل و نسب نماید ، اما به هر حال جوامع صنعتی هنوزطبقاتی

هستند و تلاشهائی که در جهت کاهش نابرابریهای اجتماعی انجام گرفته ، چندان موفق نبوده است . فقر هنوز هم با ما است . همه افراد از فرصتهای مساوی برای کسب موقعیت برخوردار نیستند . تروتهای هنگفت ارثی همچنان وجود دارد و مردم از نظر قدرت سیاسی تفاوتهای بسیاری با یکدیگر دارند . برخی ازمردم شهرت و محبوبیتی جهانی دارند در حالی که بسیاری دیگرگمنام و ناشناخته هستند . اما به هر حال گرایشهائی در جهت برابری بچشم می خورد .

بعضی از جنبه‌های اساسی و مهمی که در ایجاد این گرایشها موثر بوده ، عبارت است از استفاده از منابع انرژی غیر از نیروی فیزیکی انسان و حیوان ، تکنولوژی صنعتی ، ارتباطات سریع و موثر ، توده‌های عظیم جمعیت ، زندگی شهری و تغییر در ماهیت جنگ که نه تنها سودمندی آن را از میان برده ، بلکه آن را مخرب تر و پرخرج تر نیز کرده است . انقلاب در تکنولوژی ، انرژی و ارتباطات ، مواردی روشن و شناخته شده هستند . مثلا " در ایالات متحده امریکا قدرت فیزیکی انسانی کمتر از ۲ درصد انرژی لازم برای کار را تامین می کند (Lenski, 1966) .

انتقال از زندگی روستائی به زندگی شهری و رشد سریع جمعیت در کشورهای صنعتی در بخش هفتم ، به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت . شاید اشاره به این نکته در اینجا کافی باشد که تقریبا " همه اعضاء جوامع ارضی در مناطق روستایی زندگی می کنند در حالی که اکثریت مردم جوامع صنعتی در شهرها بسر می برند . شهرهای بزرگ جوامع ارضی حدود ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر جمعیت داشته اند و حال آن که در کشورهای صنعتی امروز شهرهای بسیاری بیش از یک میلیون نفر جمعیت دارند .

در جوامع صنعتی بر خلاف جوامع ارضی ، جنگ از نظر اقتصادی سودمند نیست هر چند که تشخیص این واقعیت به کندی صورت گرفته است (Putney, 1972) . جنگ جهانی اول ، جنگی که تا اندازه‌ای به امید بهره برداریهای اقتصادی صورت گرفت ، موجب شده است که کشورهائی چون فرانسه و انگلستان هنوز هم درگیر تامین هزینه‌های ناشی از آن باشند و یا ایالات متحده امریکا هنوز گرفتار وامهائی باشد که در اثر جنگ جهانی دوم متحمل شده است . در جنگ ویتنام ، امریکا متحمل مخارج گزاف ، کسر بودجه سرسام آور ، مالیاتهای سنگین ، بیکاری ، تورم و محدود نمودن برنامه‌های رفاهی مورد نیاز داخلی شد . به علاوه جنگ افزارهای مدرن ، حتی انواع غیر هسته‌ای آن اموال و نفوس را آن چنان نابود می کند که قبلا " حتی تصور آن هم ممکن نبوده است . امروزه کشورهای صنعتی جدید خود را در موقعیتی بسیار مشابه با موقعیت جوامع شکارچی و گرد آورنده می یابند ، یعنی جنگ ارزش مخارجش را ندارد . اگر این کشورها در جنگ هسته‌ای درگیر شوند ، ممکن است بشریت دوباره خود را در موقعیت جوامع شکارچی و گرد آورنده ببیند .

دلایلی که موجب شده تا جوامع صنعتی ، روند متمایل به افزایش دائمی نابرابریهای اجتماعی را که همواره در مسیر تحول جوامع بشری بچشم می خورده دگرگون کنند ، کاملا " شناخته نشده است . اما دخالت و تاثیر برخی از عوامل را به روشنی می توان مشخص نمود .

با صنعتی شدن کشورها فرایند تقسیم کار و نوع مشاغل افراد ، بسیار پیچیده گردیده است ، به طوری که مسؤولان و اداره کنندگان سازمانها نمی‌توانند شناخت و آگاهی کافی از نوع کار و وظایف افراد پائین‌تر از خود داشته باشند و بنابراین نظارت ، کنترل و تعبیر آنها بسیار مشکل شده‌است .حتی مهارتهای ساده نیز به صورت انحصاری در اختیار تعداد محدودی از افراد قرار گرفته و موجب شده که جامعه نتواند بدون این افراد به بقاء خود ادامه دهد (Galbraith, 1967; Drucker, 1969) . چنین شرایطی برای کسب سهم بیشتری از ارزشهای کمیاب مورد استفاده واقع گردیده ،به طوری که بازتاب آن در توسعه چشم‌گیر طبقه متوسط جوامع صنعتی کاملا" دیده می‌شود .همان گونه که " مارکس " و دیگران تشخیص داده‌اند ، انقلاب عظیم اجتماعی که امکان رشد و بقاء نظام سرمایه‌داری را فراهم آورده ، انقلاب طبقات متوسط ، علیه نظام فئودالی جوامع ارضی بوده است که با گذشت زمان مقام و رتبه کارگران ساده را به تدریج تضعیف نموده و اهمیت طبقات متوسط را افزایش داده است .

دومین عامل که گرایش جوامع صنعتی را در جهت برابری موجب شده ،تجمع افراد و گروههائی است که در کارخانه‌ها ، واحدهای تولیدی و شهرها مورد استثمار قرار گرفته‌اند. با توجه به این عامل ، " مارکس " پیش بینی کرده بود که وقتی کارگران بجای پراکندگی در مناطق مختلف ،گردهم جمع شوند ،به شعور طبقاتی دست می‌یابند و در نتیجه انقلاب پرولتاریائی روی می‌دهد . در جوامع صنعتی شعور طبقاتی و احساس رنج و محرومیت همکانی همان‌گونه که " مارکس " پیش بینی کرده بود ، به میزان قابل ملاحظه‌ای بوجود آمد ، اما "مارکس" در پیش بینی امکان بقاء جامعه سرمایه‌داری راه خطا پیموده است . طبقات حاکم بجای آن که مانند اشراف گذشته برای حفظ امتیازات خود کورکورانه بجنگند ، نظام جامعه سرمایه‌داری را با تقاضاهای کارگران هماهنگ و سازگار نمودند و در نتیجه به کاهش نابرابری‌ها و اصلاحات اجتماعی تن در دادند . تاکنون انقلاب پیش بینی شده بوسیله " مارکس "فقط در جوامع ارضی توسعه یافته مانند روسیه ، چین ، کوبا و نه در کشورهای صنعتی اتفاق افتاده است .

عامل سومی که به کاهش نابرابری در جوامع صنعتی کمک می‌کند ، افزایش چشم گیر قابلیت تولید می‌باشد .صنعتی شدن منجر به ایجاد آن اندازه از ثروت گردیده که طبقات بالا می‌توانند بدون آن که مجبور به پائین آوردن سطح زندگی پر تجمل خود شوند ،به دیگران نیز سهمی بدهند . به علاوه افزایش قابلیت تولید و حجم تولید در جوامع صنعتی برخلاف جوامع یاد شده ، منجر به رشد جمعیت نگردیده و اضافه تولید بوسیله جمعیت بلعیده نمی‌شود .هر چند جهان درگیر عواقب نامطلوب انفجار جمعیت است با وجود این میزان تولید مثل در کشورهای صنعتی به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته و در نتیجه سطح زندگی بهبود حاصل کرده است .

در اینجا بیان نکته‌ای درباره دو نوع جامعه صنعتی ، یعنی جامعه سرمایه داری و

سوسیالیستی ضروری بنظر می‌رسد . کشورهای سوسیالیستی مانند اتحاد جماهیر شوروی ، یک ایده‌ئولوژی سیاسی مبتنی بر نفی هر گونه نابرابری اجتماعی را دنبال کرده‌اند ، در حالی که جوامع سرمایه‌داری مانند ایالات متحده امریکا فقط خود را معتقد به اصل تساوی در فرصتها و نه در نتایج و پی آمدهامی دانند ، ولی تاکنون هیچ یک از این دو نوع جامعه صنعتی ، به ایجاد تساوی کامل در فرصتها و نتایج توفیق نیافته‌اند ، به طوری که تفاوت در توزیع منابع و عوامل پایگاه اجتماعی افراد هر دو کشور بچشم می‌خورد .

اتحاد جماهیر شوروی ،اختلاف قابل‌ملاحظه‌ای در میزان در آمد میان افراددارد ، به طوری که حقوق متوسط ماهیانه افراد بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ روبل است و حال آن که بسیاری از مقامات عالی رتبه حقوقی معادل ۷۵۰۰ روبل درماه‌دریافت‌می‌کنند (Lenski, 1966) . در ایالات متحده امریکا این تفاوت بسیار بیشتر بوده و حتی برخی از افراد حقوقی‌حدود سیم میلیون دلار در سال دارند ، اما اتحاد جماهیر شوروی از نظر قدرت هنوز نابرابری بیشتری را در مقایسه با ایالات متحده امریکا نشان می‌دهد و به طور کلی می‌توان گفت که کشورهای سوسیالیستی از نظر قدرت ،نظام قشربندی شده‌تری‌دارند ،امامشکل‌می‌توان‌گفت که کدام سیستم ، دارای برابری حیثیتی بیشتری می‌باشد ، هر چند واضح است که در کشورهای‌سوسیالیستی رهبران و ماموران سیاسی از حیثیت نسبی بیشتری بهره‌مندهستند . به هر حال درهر واقعه مهمی که‌اتفاق می‌افتدچنین بنظر می‌رسد که کشورهای سوسیالیستی بیشتر سرمایه‌داری و کشورهای سرمایه‌داری بیشتر سوسیالیستی می‌شوند و شاید روزی نه چندان دور برسد که تفاوت مهمی با هم نداشته باشند .

مشکل است که آینده را دقیقا" پیش بینی نمائیم ، ولی بنظر می‌رسد که کشورهای جدیدصنعتی گرایش بیشتری‌به‌طرف برابریهای اجتماعی ،اقتصادی‌وسیاسی نشان‌می‌دهند ، هر چندمقصود ما آن نیست‌که بگوئیم‌در آینده نزدیک همه افراد کاملا" باهم برابرخواهند بود ،زیرا ممکن است‌برابری از نظر فرصت بوجود آید ، اما اینکه همه مردم بتوانند از نظر دارائی ، حیثیت و قدرت واقعا" و کاملا" برابر باشند ، قابل تردید است .

فصل سیزدهم

تحرک اجتماعی

فصل سیزدهم

تحرک اجتماعی

هیچ نظامی از قشربندی اجتماعی کاملاً "ایستا (Static) ، نیست . حتی در بسته ترین جوامع ارضی مانند جوامع کاستی نیز افراد و گروهها همواره در نردبان نظام قشربندی اجتماعی به سمت بالا یا پائین حرکت می‌کنند . چنین تغییراتی تحرک اجتماعی (Social Mobility) ، خوانده می‌شود . تحرک اجتماعی نزولی (Downward Mobility) ، یعنی از دست دادن پایگاه اجتماعی و حرکت به سمت پائین در نردبان نظام قشربندی و تحرک اجتماعی صعودی (Upward Mobility) ، به معنی بدست آوردن پایگاه اجتماعی برتر و یا پیشرفت و ترقی می‌باشد .

جامعه‌شناسان به تحرک‌اجتماعی که در نسلهای متوالی اتفاق می‌افتد ، توجه‌وعلاقه ویژه‌ای دارند . زیرا از نظر آنها این سئوال که آیا کودکان پایگاه اجتماعی و موقعیتی بالاتر یا پائین‌تر از والدین‌خود خواهندداشت ، حائز اهمیت بسیار است . اگر فرزند یک‌بانکدار کارگر شود ، دارای تحرک اجتماعی نزولی بوده است و اگر فرزند یک کارگر ، بانکدارگردد تحرک اجتماعی صعودی داشته است .

جامعه شناسان می‌خواهند دریابند که چه عواملی تحرک اجتماعی صعودی‌ونزولی را موجب‌می‌شودو یا از آن جلوگیری و ممانعت‌می‌نماید ؟ و چرا در جوامع مختلف ، تفاوتهائی در تحرک اجتماعی دیده می‌شود ؟ در این فصل به مطالعه منابع ، عوامل و علل تحرک اجتماعی می‌پردازیم و حدود و دامنه تحرک اجتماعی را در انواع گوناگون جوامع بشری ، به ویژه جوامع صنعتی مورد توجه قرار می‌دهیم و به هنگام توصیف و تشریح منابع وعوامل تحرک‌اجتماعی ، به طور جداگانه به جنبه‌هائی از جامعه که تحرک اجتماعی در آنها صورت می‌گیرد وبه‌ویژگیهای‌فردی و گروهی که‌بر تحرک اجتماعی‌آنها اثر می‌گذارد ، توجه‌خواهیم نمود .

سیستم های تحرک اجتماعی

در هر جامعه‌ای دو عامل اساسی حدود و دامنه تحرک اجتماعی صعودی و نزولی را تعیین می‌کنند : اول ، ظرفیت و توانائی سیستم و دوم ، ویژگیهای سیستم یعنی شرایط و موقعیتهائی که تحت آنها تحرک اجتماعی امکان پذیر می‌شود .

ظرفیت یک سیستم برای تامین تحرک اجتماعی و حمایت از آن ، به امکان تغییر در میزان دارائی ، قدرت و حیثیتی که در جامعه قابل دسترسی و استفاده است و هم چنین به امکان تغییر در توزیع دارائی ، قدرت و حیثیت در میان افراد جامعه بستگی دارد . به سادگی می‌توان گفت در یک جامعه نسبت افرادی که دارای تحرک اجتماعی صعودی و یا نزولی هستند ، بستگی به افزایش و یا کاهش موقعیتهای پایگاه اجتماعی بالا دارد . مثلا" واضح است که وقتی ارزشهای کمیاب در حال کاهش باشند و یا در دست عده محدودی متمرکز گردند ، تحرک اجتماعی نزولی اتفاق خواهد افتاد ، یعنی بعضی از افرادی که دارای دارائی ، قدرت و حیثیت هستند و یا والدین آنها از چنین امکاناتی برخوردار بوده‌اند باید قسمتی از این ارزشهای کمیاب را از دست داده و در نردبان جامعه به طرف پائین حرکت نمایند . برعکس اگر ارزشهای کمیاب در حال افزایش باشند و توزیع آنها به طور عادلانه‌تری صورت پذیرد ، برخی از افراد از تحرک اجتماعی صعودی بهره‌مند خواهند شد و از آنجا که در جوامع صنعتی ، گرایش بلند مدت در جهت توسعه طبقات ممتاز و محدود نمودن طبقات محروم بوده است ، این جوامع به مقدار قابل ملاحظه‌ای تحرک اجتماعی صعودی را نشان می‌دهند .

در فصل دوازدهم دریافتیم که وقتی جوامع بشری وسائل اساسی و ضروری زندگی خود را تغییر می‌دهند ، نظام قشر بندی آنها نیز دگرگون می‌شود . یکی از ویژگیهای مهم و برجسته جوامع صنعتی امروز که کمتر دارای نظام قشر بندی مشخص اجتماعی هستند ، گسترش و توسعه طبقات متوسط و بالا در این جوامع در مقایسه با جوامع ارضی کاملا" طبقاتی و همراه با نظام قشر بندی افراطی است . زیرا بسیاری از افراد فقیر و محروم برای اشغال مقامات و موقعیتهای موجود سیستم اجتماعی ، مورد استفاده قرار می‌گیرند و در نتیجه در چنین شرایطی تحرک اجتماعی صعودی ، اجتناب ناپذیر خواهد بود . این تحرک اجتماعی صعودی به طور برجسته و جالبی در نظام قشر بندی اجتماعی مکزیک ، بین سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۶۰ ، بچشم می‌خورد . طی این دوره ، کشور مکزیک از حالت یک جامعه ارضی همراه با نظام اجتماعی کاملا" طبقاتی ، به یک جامعه ساده صنعتی و کمتر طبقاتی تبدیل شده است ، چنان که در صد طبقه پائین از ۹۰ به ۴۰ کاهش یافته و در نتیجه نسبت طبقات متوسط و بالا در کل جمعیت افزایش پیدا کرده است . در این دوره ۶۵ ساله ، فقط به جهت تغییر در سیستم اجتماعی و طبقاتی ، بیش از نصف جمعیت از تحرک اجتماعی صعودی بهره‌مند شده‌اند . زیرا کشور مکزیک ، ظرفیت و توانائی خود را برای تامین تحرک اجتماعی صعودی و نیز انتقال به یک جامعه کمتر طبقاتی ، بسیار افزایش داده است .

این فرایند ، ویژگی همه جوامع صنعتی است که از مسیر جوامع ارضی گذشته‌اند . به علاوه تحرک اجتماعی صعودی که از توسعه و افزایش موقعیتهای بالا و متوسط بوجود می‌آید ،

به فعالیت و تاثیرات خود در جوامع صنعتی ادامه داده است ، ولی برعکس همانگونه که "لنسکی" (Lenski, 1966) ، اشاره نموده ، در جوامع ارضی افزایش در حاصلخیزی و قابلیت تولید ،به علت وجود سیستم طبقاتی ساکن و بسته ، موجب تحرک اجتماعی نزولی در جامعه می‌شود ، زیرا در جوامع ارضی در صد موقعیتهای بالا تقریبا" ثابت و بسیار کم می‌باشد و از آنجا که تعداد فرزندان افراد طبقه بالا به مراتب بیشتر از آن است که همه آنها بتوانند جانشین والدین خود شوند ، به ناچار بعضی از آنها در نردبان نظام قشربندی به پائین رانده می‌شوند . در واقع این همه انگیزه ، فعالیت و کوشش برای پیروزی و بدست گرفتن قدرت که در جوامع ارضی مشاهده می‌شود ، نمایانگر و معلول فعالیتهای فرزندان و معمولا" پسران کوچکتر خانواده‌های بزرگ است که فاقد حق جانشینی در مورد ثروت و موقعیت پدران خود بوده و برای جستجو و دست یافتن به زندگی بهتر و مرفه‌تر با برادران و سایر افرادخانواده ،به جنگ پرداخته‌و یا به شهرها و نقاط اطراف کوچ‌می‌کنند .

درجوامعی که در آنها تحرک اجتماعی صعودی وجود دارد ، این فرایند کاملا" برعکس عمل می‌کند ، زیرا بزرگترین تاثیر تکنولوژی از میان بردن مشاغل و موقعیتهای‌پائین و ساده و افزایش و توسعه مشاغل و موقعیتهای‌متوسط‌وبالای پایگاه اجتماعی بوده است .

"پیتر بلاو" و "اتیس دانکن" (Peter Blau, Otis Duncan, 1967) ، گزارش داده‌اند که در امریکا تعداد کارگران ساده کشاورزی در سال ۱۹۰۰ ، بیش از ده برابر کارگران‌فنی‌و ماهر بوده است .امروز تعداد کارگران ماهر و تکنسین‌های حرفه‌ای تقریبا" دو برابرکارگران ساده‌مزارع‌می‌باشد . این‌گونه تغییرات‌در همه کشورهای‌صنعتی اتفاق افتاده‌است .بنابراین از میان رفتن مشاغل مربوط‌به پایگاه اجتماعی پائین و افزایش مشاغلی که پایگاه اجتماعی بالائی دارند ، یکی از منابع و عوامل همیشگی تحرک اجتماعی صعودی در جوامع صنعتی بوده است .

اما در جوامع صنعتی غلبه و عمومیت تحرک اجتماعی صعودی با برگشت‌های‌متناوبی نیز همراه است . رکود اقتصادی ، جنگ داخلی و خارجی و بلایای طبیعی ، موجب‌کاهش در موقعیتها و مشاغل مربوط‌به پایگاه اجتماعی بالا شده و در نتیجه تعداد زیادی ازافراد را در نردبان نظام قشربندی ، به پائین رانده است . مثلا" بیشتر کشورهای صنعتی ،از جمله ایالات متحده امریکا در دهه ۱۹۳۰ ، از رکود اقتصادی بسیار شدید ، آسیب‌فراوان دیده و بسیاری ازافراد ،شغل و موقعیت اجتماعی خود را از دست دادند ، هر چند بیشتر این افراد ،بعد از دوران رکود و با بهبود وضع اقتصادی دوباره پایگاه اجتماعی قبلی‌خود را بدست آوردند .هم چنین جنگهای داخلی و خارجی امریکا موجب ویرانی کشور و تحرک اجتماعی نزولی بسیاری از افراد و گروهها‌گردید ،ولی به هر حال این وقایع در دوره‌هائی کوتاه و غیر عادی اتفاق افتادند و هنگامی که شرایط و موقعیت عادی شد ، انگاره تحرک اجتماعی صعودی ، به افزایش و توسعه خود ادامه داد .

درباره میزان تحرک اجتماعی که هرجامعه صنعتی می‌تواند داشته باشد ، باز هم سخن خواهیم گفت ، ولی اول باید به آن دسته از ضوابط و قوانین فرهنگی اشاره نمائیم که امکان تحرک اجتماعی در جوامع گوناگون را فراهم می‌سازد .

ویـــژگیـــها

جوامع صنعتی در مقایسه با جوامع توسعه نیافته ، مانند جوامع ارضی و باستانکار ، ظرفیت بیشتری برای تحرک اجتماعی دارند ، اما فقط ظرفیت و توانائی بیشتر آنها نیست که موجب تفاوتهای اساسی در تحرک اجتماعی بین این جوامع می‌شود ، بلکه ضوابط و قوانین حاکم بر نظام قشربندی اجتماعی این جوامع نیز تفاوتهای آشکاری را موجب می‌گردد . میزان تحرک اجتماعی و استفاده از پایگاه منسوب ، به عنوان معیاری برای ارزیابی میزان عقب افتادگی جوامع به غیر از جوامع شکارچی و گرد آورنده بکار می‌رود . حتی افراد جوامع شکارچی و گرد آورنده نیز ناگزیرند رفتار خود را به آن چه یک فرد می‌تواند ، به کسب آن امید داشته باشد ، محدود نمایند . در جوامع بستانکار و ارضی ، بیشتر افراد ازسرنوشت وآینده خود خبر دارند ، زیرا پایگاه اجتماعی برمبنای توارث بوده و خود فرد در تعیین آن تاثیر ناچیزی دارد . در تمام انواع این جوامع ، پایگاه اجتماعی منسوب ، همه زمینه ها و جنبه‌های نظام قشر بندی اجتماعی را مشخص می‌کند ، مثلا" حرفه‌ای که فرد باید در طول زندگی خود به آن اشتغال داشته باشد از قبل تعیین شده است ، به طوری که فرزند یک پینه دوز شغل پدر خود را به ارث خواهد برد و فرزند کشاورز وارث زمین کشاورزی پدر خواهد شد و فرزندان ثروتمندان و قدرتمندان ، وارث ثروت و قدرت پدر می‌شوند .

البته این که پایگاه اجتماعی کاملا" انتسابی باشد ، حتی در سنتی‌ترین جوامع ارضی نیز با واقعیت سازگار نیست ، زیرا در چنین جوامعی بسیاری از افراد در شرایط رقابتی ، موقع و مقام خود را از دست می‌دهند و افراد با استعداد و شجاع پیشرفت و ترقی می‌نمایند. هم چنان که در هندوستان بسیار اتفاق افتاده است که یک کاست یعنی گروهی از افراد که دارای موقعیت و پایگاه اجتماعی انتسابی مشخص و معینی هستند ، به تدریج قدرت ، حیثیت و دارائی بیشتری کسب می‌کنند و از این طریق افراد کاست خود را درنظام قشربندی جامعه ، به سمت بالا حرکت می‌دهند . با وجود این وقتی جوامع پیچیده‌تر می‌شوند ، نابرابریهای اجتماعی که ناشی از پایگاه اجتماعی انتسابی است افزایش می‌یابد ، ولی به هر حال اهمیت پایگاه اجتماعی منسوب ، با رشد و توسعه جوامع صنعتی کاهش یافته است .

بنظر می‌رسد که دو عامل علت اساس این دگرگونی است : اول ، افزایش و توسعه پایگاههای اجتماعی بالا سبب بوجود آمدن کمبودهائی در موقعیتها و مقامات بالای جامعه می‌شود و با وجود اهمیت و اعتبار قواعدی که مبتنی بر پایگاه اجتماعی منسوب است ، تحرک اجتماعی صعودی اجتناب ناپذیر می‌گردد . دوم ، ماهیت پیچیده مشاغل و وظائف درجوامع

صنعتی ، نیاز به شایستگی و استعداد فردی را افزایش داده و از این طریق تعیین پایگاه اجتماعی افراد را بر مبنای انتساب ، غیر عملی و غیر کارآمد می‌سازد .

نگاهی به‌تاریخ ۶۵ سال اخیر مکزیک ، نشان می‌دهد که این کشور نمی‌توانست چنین تغییرات اساسی را در سیستم کلی قشربندی اجتماعی خود تحمل کند ، مگر آن که‌بسیاری از افراد از پایگاه اجتماعی منسوب خود بالاتر رفته و ترقی کرده باشند . تحرک اجتماعی صعودی به‌سرعت‌هنجارهای انتسابی را متروک‌نموده و هنجارهای‌مبتنی‌براکتساب‌راجانشین آن می‌کند .از طرف دیگر با توجه به ماهیت پیچیده جوامع صنعتی استفاده از قواعدپایگاه اجتماعی اکتسابی ضروری و اجتناب ناپذیر می‌گردد .

در قسمتهای گذشته ،به ماهیت‌پیچیده وظائف‌و مشاغل درجامعۀامروز اشاره نمودیم . همان گونه که " ماکس وبر " نیز بیان کرده است ، ویژگی مهم و اصلی جوامع صنعتی‌تاکید بر عقلائی بودن می‌باشد .زیرا این جوامع به گونه فزاینده‌ای جهت تحقق هدفهای‌جامعه ، به کارآمدترین ، قابل پیش بینی ترین و موثرترین صورت ممکن ، سازمان یافته‌و می‌یابند . توجه و کوشش برای به حداکثر رسانیدن کارآمدی در سازمانهای اجتماعی ، جامعه راناگزیر از پذیرش قواعدی متفاوت با هنجارهای مربوط‌به پایگاه اجتماعی منسوب می‌نماید .هر چه تکنولوژی پیچیده‌تر و تقاضا برای مشاغل و حرفه های تخصصی بیشتر باشد ، ضرورت ونیاز بکار بردن‌معیارهای کلی و عمومی برای انتخاب‌و انتصاب افراد جهت تصدی مشاغل‌معین ، به مراتب بیشتر می‌شود . بنابراین قواعد و مقررات مربوط‌به پایگاه اجتماعی انتسابی ، تضعیف‌شده‌و فشار برای احراز پایگاه‌های اجتماعی به‌ویژه در سطوح بالای جامعه ،براساس اکتساب افزایش می‌یابد . به این ترتیب قواعد و مقررات پایگاه اجتماعی انتسابی نه به علت بی‌عدالتی و عدم‌رعایت اصول اخلاقی و انسانی ، بلکه از این جهت که متناسب‌با ضروریات و مقتضیات جوامع صنعتی نمی‌باشد ، درهم شکسته می‌گردد و بدست فراموشی سپرده می‌شود .

آنچه گفتیم به این معنی نیست که در جوامع صنعتی امروز اصل و نسب خانوادگی هیچ نقشی در موفقیت فردی و احراز پایگاه اجتماعی ایفاء نمی‌کند ، بلکه مقصود آن‌است که‌درجوامع‌صنعتی برای‌فرد بسیار مشکل خواهدبود که بدون داشتن‌استعداد و توانائیهای لازم و عدم کوشش و فعالیت بتواند پایگاه اجتماعی انتسابی خود را حفظ نماید ، ولی‌به هرحال امتیازات‌وبرتریهای‌خانوادگی‌عامل بسیارمهمی در احراز پایگاه اجتماعی‌می‌باشد ، زیرا مزایای خانوادگی فرصتها و امکانات کودکان و جوانان را برای کسب مدارک تحصیلی که‌اکتساب پایگاه اجتماعی را برای آنها تسهیل می‌کند ، به میزان بسیار زیادی افزایش می‌دهد .

امروزه می‌دانیم که جوامع صنعتی در نادیده انگاشتن همه معیارهای انتسابی برای تعیین پایگاه اجتماعی موفق نبوده‌اند ، زیرا مثلا" نژاد و قومیت هنوز در بسیاری از این

جوامع ارتقاء در پایگاه اجتماعی را با موانعی روبرو می‌سازد و یا در بعضی مواردآنرا تسهیل و تسریع می‌کند. چنان که در ایالات متحده امریکا عامل نژاد تاثیر نامطلوب وعم انگیزی در نظام قشربندی اجتماعی داشته و یا جنس در همه جوامع یکی از منابع همیشگی پایگاه اجتماعی منسوب بوده و می‌باشد ، اما به استثنای دوران حکومت " هیتلر " ، اقلیت‌های مذهبی و قومی در جوامع صنعتی ، هرگز از مزایای زندگی اجتماعی محروم نگردیده‌اند در حالی که در جوامع ارضی و بستانکارمحرومیت اجتماعی و حتی نابود کردن اقلیتها پدیده‌ای عادی و معمولی بوده است .

در جوامع صنعتی امروزدیگر نه از برده و برده داری مرسوم در جوامع ارضی وتوسعه نیافته خبری هست و نه زنان از دارائی ، قدرت و حیثیت اجتماعی محروم می‌باشند. هر چند موضوعها و مسائل بسیار جدی و اساسی درباره پایگاه اجتماعی منسوب وجود دارد ، اما نابرابریهائی که براثر قبول پایگاه اجتماعی انتسابی ایجاد می‌شود ، به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است .

مقایسه تحرک اجتماعی صعودی در جوامع صنعتی

درسال ۱۹۵۸ ، پژوهش تجربی برجسته‌ای درباره مقایسه تحرک اجتماعی درجوامع مختلف بوسیله " لیپست "و"بندیکس " (Lipset, Bendix, 1958) ، منتشر شد . قبل از انتشارنتایج این تحقیق ، بسیاری از جامعه شناسان معتقد بودند که درجوامع صنعتی تساوی نسبی درفرصتها وجود دارد و افراداین جوامع از امکانات تقریبا"مساوی و نظام قشربندی باز برخوردار هستند . این نظریه پردازان کوشش می‌نمودند که نشان دهند چرا ایالات متحدهٔ امریکا در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی ، سرزمین فرصتها و امکانات مساوی است .

"لیپست" و "بندیکس" همه این تصورات را در هم کوبیدند ، زیرا اطلاعات وآمار نشان می‌دادکه نه تنها چندکشورصنعتی دیگر ، دارای میزان بالاتر تحرک اجتماعی صعودی بوده‌اند ، بلکه نظام قشربندی باز و تحرک اجتماعی ، انگاره مشابه همه کشورهای صنعتی است و ویژه ایالات متحده امریکا نمی‌باشد . مطالعات فراوان و مکرر "لیپست" و"بندیکس" درباره تحرک اجتماعی درجوامع صنعتی آگاهی ما را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش داده است و تجزیه و تحلیلی که در این باره بعمل خواهیم آورد ، برمبنای نظریات آنها استوار می‌باشد .

از آنجا که " لیپست " و "بندیکس " اولین پژوهشگرانی بودند که در این زمینه به تحقیق پرداختند ، به ناچار باید مطالعات و تحقیقات خود را با استفاده از منابع متفاوت و غیر کافی به انجام می‌رساندند . آمار و اطلاعات موجود ، فقط امکان تحقیق تحرک

اجتماعی در دو طبقه ،یکی صاحبان مشاغل یدی (کارگران ـ یقه آبی) و دیگری صاحبان مشاغل غیر یدی (کارمندان ـ یقه‌سفید) ، را می‌داد . بنابراین این دو پژوهشگر فقط می‌توانستند تحرک اجتماعی صعودی را به عنوان تغییر از پایگاه اجتماعی کارگر ، به کارمند و تحرک اجتماعی نزولی را به عنوان تغییر از پایگاه اجتماعی کارمند ، به کارگر مورد مطالعه قرار دهند . اما توجه به این نکته بسیار حائز اهمیت است که اگر بخواهیم امکان تحرک اجتماعی صعودی را تحقیق نمائیم باید فرصتها و امکاناتی را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم که افراد جامعه برای پیوستن و ورود به گروه نخبگان جامعه دارند نه آن که آنرا در سطوح دیگر بدون در نظر گرفتن حرکت و انتقال عمومی جامعه مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم . مثلا" اگر صنعتی شدن کشورها این نتیجه را داشته باشد که بسیاری از فرزندان پسر صنعتگران با حقوق کم ، به گروه کارمندان جزء در آیند (چنان که همین گونه نیز هست) ، چنین انتقالی نشانه تحرک اجتماعی صعودی نمی‌باشد .

مطالعات و تحقیقات بعدی نشان می‌دهد که همه جوامع صنعتی از نظر تحرک اجتماعی صعودی تشابه‌هائی با یکدیگر دارند و هر چند در ایالات متحده امریکا در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی فرزندان خانواده‌های فقیر امکان و فرصت بیشتری برای اشغال و احراز پایگاه اجتماعی بالاتر دارند ، ولی تفاوت قابل ملاحظه‌ای برای تحرک اجتماعی صعودی طبقه‌متوسط به طبقه بالای جامعه در امریکا و سایر کشورهای صنعتی وجود ندارد . باوجود این درصد بالائی از فرزندان ذکور کارگران ترقی و پیشرفتی ندارند و هیچ جامعه صنعتی یافت نمی‌شود که کاملا" ازپایگاه اجتماعی منسوب ، جدا و آزاد باشد .

منابع و عوامل تحرک اجتماعی فردی

یکی از ویژگیهای جوامع صنعتی ، میزان نسبتاً زیاد تحرک اجتماعی می‌باشد . روشن است که همه افراد از تحرک اجتماعی برخوردار نمی‌شوند . بسیاری در همان قشر و طبقه اجتماعی باقی می‌مانند که در آن متولد شده‌اند . در این فصل در جستجوی پاسخ ، به این پرسش هستیم که چه افرادی درگیر فرایند تحرک اجتماعی می‌شوند و چرا چنین است ؟

آموزش و پرورش

جامع ترین تحقیق و مطالعه درباره تحرک شغلی در ایالات متحده امریکا بوسیله "بلاو و "دانکن" در سال ۱۹۶۷ ، منتشر گردید . یکی از جالبترین نظریات آنها تشخیص و توصیف

این نکته بود که در واقع موقعیت شغلی و نه تحرک اجتماعی باید مورد مطالعه قرار گیرد. به این معنی که اگر جامعه‌شناس، بجای تحقیق درباره موقعیت شغلی، توجه خود را بر تحرک اجتماعی متمرکز نماید، یافته‌های او زیر ماسک یک واقعیت ساده قرار خواهد گرفت، یعنی هر چه سطح پایگاه اجتماعی فردی پائین تر باشد، احتمال و امکان تحرک اجتماعی صعودی برای او بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر، افرادی که در پائین‌ترین سطح قرارگرفته‌اند، امکانی جز درجا زدن و یا بالارفتن ندارند و برعکس آنها که در بالاترین سطح قرارگرفته‌اند، چاره‌ای جز حفظ موقعیت و یا پائین آمدن نخواهند داشت.

"بلاو" و "دانکن" کوشش کردند تا این واقعیت را توصیف و تشریح نمایند که چگونه افراد، مشاغل بالاتر و یا پائین‌تر را بدست می‌آورند. بنابراین به پایگاه اجتماعی که هر شغل دارا بود، نمره یا امتیازی دادند. پایگاه اجتماعی پدر هر فرد یکی از عواملی بود که آنها به تجزیه و تحلیل آن پرداختند. آنها دریافتند که گذشته و زمینه اجتماعی هر فرد یعنی پایگاه اجتماعی (تحصیلات و شغل)، پدر آن فرد تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر موفقیتهای شغلی او دارد، اما موفقیت یا عدم موفقیت تحصیلی هر فرد، به میزان قابل توجهی بیش از شغل و تحصیلات پدرش، پیشرفتهای شغلی او را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

"بلاو" و "دانکن" دریافتند، عامل اصلی که موجب می‌شود پایگاه اجتماعی پدر، موفقیت فرزندش را تحت‌تاثیر قرار دهد، وجود امکانات و فرصتهای بیشتر در جهت کسب موفقیتهای تحصیلی برای این گونه افراد است. به این معنی که مثلا" فرزندان افراد موفق، دارای امکان و فرصت بیشتری برای اتمام تحصیلات عالی هستند و حال آن که فرزندان افراد ناموفق از چنین امکانات و فرصتهائی برخوردار نمی‌باشند، اما آن دسته از فرزندان افراد موفق که دارای تحصیلات کافی نیستند، وضع بهتر و موفقیت بیشتری از فرزندان تحصیل نکرده پدران غیر موفق ندارند. در رقابتهای شغلی نیز فرزندان تحصیل کرده افراد موفق در مقایسه با فرزندان تحصیلکرده افراد ناموفق از امتیازات بیشتری برخوردار نمی‌باشند. به هر حال در ایالات متحده امریکا گذشته و زمینه اجتماعی افراد حتی وقتی که تحصیلات و موفقیتهای فردی را نیز مورد نظر قرار می‌دهیم بر امکانات، فرصتها و موفقیتهای آنها اثر می‌گذارد.

امروزه چنین بنظر می‌رسد که بهترین راه برای ایجاد تساوی در فرصتها (که یکی از جنبه‌های اساسی تساوی حقوق می‌باشد)، فراهم آوردن فرصتهای مساوی آموزشی است. زیرا در جوامع صنعتی، به همان نسبت که سطح آموزش همگانی بالاتر رفته، میزان تحرک اجتماعی نیز افزایش یافته است. جنبه مهم دیگر مطالعات "بلاو" و "دانکن" درباره اقلیت‌های نژادی در امریکا می‌باشد. همان گونه که در قسمتهای بعدی این فصل اشاره خواهیم کرد در مقایسه با سفید پوستان، موفقیت‌های تحصیلی اقلیتهای نژادی تاثیر کمتری بر موفقیتهای شغلی آنها دارد. مثلا" تحصیلات عالی سیاه پوستان، موفقیت‌های شغلی

مشابهی را بدنبال نداشته است (Blau, Duncan, 1967)

تاخیر در پاداش (Deferred Gratification)

یکی از عوامل مهم در تحرک اجتماعی صعودی بتاخیر انداختن پاداش است . به عبارت دیگر ، صرف نظر کردن از پاداشهای فوری جهت دست یافتن به پاداشهای بهتر و بیشتر ، تحرک اجتماعی صعودی را موجب می‌گردد . به عنوان مثال ، ادامه تحصیل و بتاخیر انداختن پاداشهای مادی ناشی از اشتغال به کار ، عاقلانه‌تر و اقتصادی تر است . افرادی که تحصیلات دانشگاهی خود را ناتمام گذارده و به کاری مشغول می‌شوند ، معمولاً نسبت به دوران دانشجوئی از سطح زندگی بهتری بهره‌مند می‌گردند ، اما این یک امتیاز کوتاه مدت است ، زیرا افرادی که دارای تحصیلات عالی هستند از آنهائی که دانشگاه را ترک نموده‌اند ، درآمد بیشتر و مشاغل بالاتری دارند (Lassiter, 1966) . هم چنین در ایالات متحده امریکا تاخیر در ازدواج و نداشتن فرزند ، به تحرک اجتماعی صعودی کمک می‌کند ، در صورتی که ازدواج در اوایل جوانی و داشتن فرزند ، موجب تحرک اجتماعی نزولی می‌گردد (Blau, Duncan, 1967; Lipset, Bendix, 1958) .

خانواده

عوامل تحرک اجتماعی نزولی منحصر به ازدواجهای زودرس وداشتن فرزند زیاد نیست ، بلکه داشتن خانواده بزرگ نیز از عوامل تحرک اجتماعی نزولی است . افرادی که دارای تحرک اجتماعی صعودی بوده‌اند ، از آنهائی که یا تحرک اجتماعی نداشته و یا گرفتار تحرک اجتماعی نزولی گردیده‌اند ، فرزندان کمتری داشته‌اند (Blau, Duncan, 1967) . تاخیر در ازدواج عامل اصلی این تفاوت است . بیشتر افرادی که در مسیر تحرک اجتماعی صعودی قرار می‌گیرند ، ازدواج در سنین بالا را ترجیح می‌دهند و از آنجا که هر چه زن و شوهر مسن‌تر باشند ، دوران باروری آنها کوتاهتر خواهد بود در نتیجه فرزندان کمتری نیز خواهند داشت . هم چنین نه تنها داشتن یک خانواده بزرگ بر موقعیتهای شغلی والدین تاثیرمنفی می‌گذارد ، بلکه در چنین خانواده‌هائی امکان موقعیت شغلی فرزندان نیز کاهش می‌یابد . امکان موقعیت شغلی فرزندان در خانواده‌هائی به حداکثر می‌رسد که فقط یک یا دو فرزند دارند (Blau, Duncan, 1967) . در خانواده‌های بزرگ ، اولین و آخرین فرزند بالاترین امکان و فرصت برای کسب موقعیت را دارند . بنظر می‌رسد که این واقعیت ناشی از چگونگی تقسیم منابع خانواده ، به ویژه منابعی باشد که پیشرفتهای تحصیلی را تحت تاثیر قرار می‌دهند . با رعایت فرض ثبات و تساوی سایر عوامل ، هر چه تعداد فرزندان

کمتر باشد ، سهم آنها در بهره‌مندشدن از توجه ، مراقبت ، رسیدگی و کمک‌های مالی خانواده بیشتر خواهد بود . هم چنین بنظر می‌رسد که والدین منابع زیادتری را برای آموزش و پرورش بزرگترین فرزند خود صرف می‌کنند . کوچکترین فرزند هم سهم بیشتری از منابع خانواده را بدست می‌آورد ، زیرا در زمان او بزرگترین فرزند ، استقلال یافته و دیگر محتاج کمک خانواده نمی‌باشد . به هر حال نتیجه کلی که می‌توان گرفت این است که فرزندان خانواده‌های بزرگ دارای امکانات و موفقیتهای تحصیلی کمتری بوده و بنابراین موفقیتهای شغلی ناچیزتری نیز بدست می‌آورند (Blau, Duncan, 1967) . هم چنین در خانواده‌هائی که از هم پاشیده شده‌اند (بر اثر طلاق یا مرگ والدین) ، به علت آن که دارای منابع مادی و عاطفی کمتری هستند ، فرزندان این خانواده‌ها از موفقیتهای تحصیلی و شغلی محدودتری برخوردارند .

ازدواج

اشاره نمودیم که ازدواج در سنین کم مانعی برای تحرک اجتماعی صعودی است ، اما به طور کلی ازدواج می‌تواند یک منبع تحرک اجتماعی صعودی یا نزولی باشد . قبول این واقعیت که ازدواج به خاطر پول و یا موقعیت اجتماعی صورت می‌گیرد ، یک کلیشه فرهنگی است که بیشتر به زنان نسبت داده می‌شود . مردان بیشتر با زنانی ازدواج می کنند که موقعیت اجتماعی پائین‌تر و تحصیلات کمتری از آنها داشته باشند ، ولی چنین تمایلی در زنان کمترمشاهده می‌شود .بنابراین بسیاری از زنان پایگاه‌اجتماعی خود را از طریق‌ازدواج بهبود بخشیده ،دارای تحرک اجتماعی صعودی می‌گردند و حال آن که مردان معمولا "باید بر پایگاه اجتماعی ، کوششها و موفقیتهای خود تکیه کنند . زیرا پایگاه اجتماعی خانواده تا حدودی به پایگاه اجتماعی مرد بستگی دارد . در نتیجه مردان می‌توانند بدون تحمل هیچ گونه تنزل در پایگاه اجتماعی ، با زنان دارای پایگاه اجتماعی پائین‌تر ازدواج‌کنند ، اما بیشتر زنانی که‌با مردان پائین‌تر ازخود ازدواج می‌کنند ،دچار تنزل در پایگاه‌اجتماعی می‌شوند . هر چند ممکن است در جوامع صنعتی این انگاره تغییر پیدا کند ، اما در حال حاضر هم چنان به قوت خود باقی است . نتیجه جالب و ضمنی چنین انگاره‌ای این است که درصدقابل توجه‌ای از زنان‌طبقه بالاهرگز ازدواج نمی‌کنند . به هرحال از آنجا که‌زنان طبقه بالا تمایل کمتری به ازدواج با مردان پائین‌تر از خود دارند در مقابل هر مرد طبقه بالاکه با زنی پائین‌تر از طبقه خود ازدواج می‌کند ، یک زن طبقه بالا بدون همسر مناسب می‌ماند (Scott, 1969) .اقتباس گر ضرورت تذکر نکات دیگری را درباره ازدواج زنان طبقه بالادر جوامع درحال توسعه مانند ایران احساس می‌کند . مشاهدات عینی ،نمایانگر این واقعیات است که اولا " زنان طبقه بالا به علل و عوامل فرهنگی بسیار ، بالاخره در سنین بالابه ازدواج با مردان هم سطح و یا پائین تر از خود ، به‌ویژه با آنهائی که آینده

روستی دارند ، س در می دهند ، اما در صورت وقوع طلاق و جدائی دیگر تمایلی به ازدواج مجدد از خود نشان نمی‌دهند. ثانیا " بسیاری از زنان طبقه بالا به ازدواج با همسران غیر ایرانی که دارای پایگاه اجتماعی مساوی یا پائین‌تری هستند ، علاقمندند ، به ویژه که امکان مقایسه پایگاه اجتماعی افراد متعلق به فرهنگهای مختلف ، بسیار دشوار است و بنابراین پایگاه اجتماعی همسر خود را هرگونه که مورد نظر باشد و با تاکید برمهمترین بعد آن عرضه می‌دارند. ثالثا " درکشورهای در حال توسعه و دستخوش تحولات و دگرگونیهای سریع ، افراد طبقه بالا معمولا " فرصت و امکان کافی جهت ایجاد تعادل و هماهنگی در ابعاد سه گانه پایگاه اجتماعی خود را ندارند و بنابراین کمتر زنی را می‌توان یافت که در هر سه بعد پایگاه اجتماعی دارای موقعیتی هماهنگ و برتر باشد ، بنابراین این دسته زنان همیشه‌می‌توانندهمسرانی را بیابندکه در یکی از ابعادپایگاه اجتماعی که آنهااحساس کمبود می‌کنند برتر از آنها باشد ، به ویژه که سن ، ظاهر فیزیکی ، اصالت خانوادگی تحصیلات ، شهرت و یا ویژگیهای دیگری مانند هوش ، استعداد و هنرمندی امتیازاتی برای مرد بوجود می‌آورد .

هـــوش

آگاهی جامعه شناسان درباره حدود و میزان تاثیر عامل هوش در تحرک اجتماعی ناچیز است . "بروس ایکلند" (Bruce Eckland, 1967) ، معتقد است که ما نمی‌توانیم به دقت و به طور کامل کار آمدی سیستم‌های تحرک اجتماعی را ارزیابی کنیم‌مگر آن که ارتباط و همبستگی بین هوش و تحرک اجتماعی را بدانیم . هم چنان که در فصل پنجم ، اشاره کردیم ، شواهد و مدارک قابل ملاحظه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد عامل ارث در تعیین بهره هوشی افراد تاثیر اساسی دارد . اگر این نظریه درست باشد و اگر هوش در موقعیت شغلی تاثیر زیادی داشته باشد ، در این صورت باید مبانی واصولی را که برای ارزیابی و اندازه‌گیری‌حدود و میزان باز و یابسته‌بودن سیستم‌های قشر بندی اجتماعی بکارمی‌بریم ، مورد تجدید نظر قرار دهیم . در حال حاضر ، جامعه شناسان این فرض را پذیرفته‌اند که در جامعه‌ای با سیستم قشربندی کاملا " باز ، بین موقعیت شغلی پدر و فرزند ارتباط و همبستگی وجود ندارد . یعنی گذشته‌و زمینه خانوادگی نقشی درموقعیت افرادایفاء نمی‌کند. به همین جهت میزان همبستگی بین موقعیت شغلی والدین‌وفرزندان را به عنوان معیاری برای ارزیابی بازویابسته بودن سیستم‌های قشربندی اجتماعی جوامع مختلف بکارمی‌برند. حال اگر بپذیریم که هوش پدیده‌ای ارثی است و بر پیشرفتهای تحصیلی و شغلی نیز تاثیر فراوان دارد ، از آنجا که میزان همبستگی بین بهره هوشی والدین و فرزندان قابل‌ملاحظه است ، انتظار می‌رودهمبستگی چشم‌گیری بین موقعیتهای شغلی و تحصیلی‌والدین‌و فرزندان

نیز وجود داشته باشد . به این ترتیب حتی در جامعه‌ای که از نظر نظام قشربندی اجتماعی کاملا" باز بوده و امکان استفاده از فرصتها در آن مساوی است ، موفقیتهای تحصیلی و شغلی هم چنان از گذشته و زمینه خانوادگی متاثر خواهد بود . به هر حال تاکنون این واقعیت که ، هوش تا چه اندازه موفقیت تحصیلی و شغلی را تحت تاثیر قرار می دهد ، کاملا" مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته است ، ولی بدون تردید ارتباط و همبستگی قابل ملاحظه‌ای بین این دو وجود دارد (Hirschi, 1969; Coleman, 1966)

انگیــــزه

مطالعه و تحقیق درباره تحرک اجتماعی ، توجه بسیاری از پژوهشگران را به کوششهای افراد برای کسب موفقیت ، یعنی به متغیرهای روانی مانند انگیزه پیشرفت (Achevement Motivation) ، معطوف داشته است (Mc Clelland, 1961) . روشن است که اگر افراد بخواهند موفقیتی بدست آورند باید واقعا" خواستار پیروزی باشند ، اما سئوال مهم و اساسی این است که انگیزه پیشرفت چگونه میان اعضاء یک جامعه توزیع شده است . اگر همه افراد به میزان مساوی خواهان موفقیت باشند ، پس مطالعه و تحقیق درباره عوامل موثر بر موفقیت ، امکان درک اساس انگیزه‌پیشرفت را نیز فراهم می‌سازد . بسیاری از جامعه شناسان معتقدند که انگیزه‌پیشرفت پدیده‌ای عمومی وجهانی است (Barbr, 1957; Luck Man, Berger, 1964) . همان گونه که در فصل چهارم اشاره کردیم ، نظریه پردازان یادگیــری اجتماعی معتقدند که جستجوی پاداش یکی از ویژگیها و صفات عمومی و جهانی انسان است . بنابراین اگــر ارتقاء به پایگاه اجتماعی بالاتر در همه جوامع به عنوان پاداش تلقی شود ، انگیزه‌پیشرفت پدیده‌ای عمومی و جهانی خواهد بود ، ولی برخی ازجامعه‌شناسان بااین نظریه که انگیزه برای پیشرفت و تحرک اجتماعی صعودی در همه افراد و در همه طبقات اجتماعی ، به طورمساوی وجود دارد موافق نیستند (Porter, 1968; Miller, 1969) . آنها معتقدند میل شدیدی که برای موفقیت در خانواده‌های ممتاز جامعه مشاهده می‌شود درفرزندان خانواده‌های طبقه پائین پرورش نمی‌یابد .

فقدان انگیزه پیشرفت یکی از زیانهای ناشی از فقر است و خود موجب عدم موفقیت بیشترخواهد شد . بهر حال حتی اگرنتایج مطالعات انجام شده در این زمینه را نادرست بدانیم و فرض کنیم فقرا هم مانند طبقات متوسط و بالااز انگیزه‌قوی برای پیشرفت برخوردارند ، باز هم فقرا با نتایج منفی فقر ، دست به گریبان خواهند بود ، زیرا هم چنان که " کلر" و " روالنی " (Keller, Zavallani, 1964) ، اشاره کرده‌اند . از آنجا که افراد جوان طبقه پائین برای پیمودن مسیرموفقیت بایدراه طولانی‌تری را بپیمایند در مقایسه با جوانان طبقه متوسط نیازمندانگیزه پیشرفت بسیار قوی‌تری می‌باشند . مثلا" ورود به دانشگاه ممکن است

برای یک جوان فقیر و راغه نشین ، نشانه جاه طلبی بیش از حد باشد و حال آن که برای یک جوان طبقه متوسط ، بلند پروازی چندانی بحساب نیاید . هم چنین برای این که فرزندان کارگران ساده و غیر ماهر ، کارگران ماهر و یا کارمندانی از طبقه متوسط شوند سائقه انگیزهای نیرومندتر از فرزندان افراد طبقه‌متوسط دارند که می‌خواهند در زمره افراد متخصص و حرفه‌ای درآیند . درک اختلاف نسبی فاصله‌ای که افراد طبقات مختلف باید برای بدست آوردن موفقیت پشت سر بگذارند ، یکی از عواملی است که همواره باید در مطالعات و تحقیقات مربوط به انگیزه پیشرفت و موفقیت مورد توجه قرار گیرد .

نــــــژاد

اشاره کردیم که در امریکا آموزش و پرورش در تامین موفقیت شغلی یکسان برای سیاه پوستان و سفید پوستان موفق نبوده است ، بدتر آن که این تفاوت در سطوح آموزش عالی بیشتر می‌باشد . یک سفیدپوست و یک سیاه پوست که حداکثر هشت سال تحصیل نموده‌اند از نظر موفقیت شغلی اختلاف زیادی با یکدیگر دارند ، ولی تفاوت بین دو نژاد وقتی که افراد دبیرستان و یا دانشگاه را به پایان می‌رسانند حتی به دو برابر این مقدار می‌رسد . بنابراین تفاوت موفقیت شغلی سیاه‌پوستان تحصیلکرده در مقایسه با سفیدپوستان تحصیلکرده بسیار بیشتر از تفاوت سیاه‌پوستان با سفیدپوستانی است که تحصیل نکرده‌اند . "بلاو" و "دانکن" (Blau, Duncan, 1967) ، دلائلی چند برای این فاصله و عقب افتادگی سیاه پوستان تحصیلکرده ذکر کرده‌اند . قسمتی از این اختلاف ناشی از این واقعیت است که بیشتر سیاه پوستان در ایالات جنوبی امریکا زندگی می‌کنند و ساکنین این ایالات فقیر امریکا اعم از سیاه یا سفید در مقایسه با ایالات شمالی موفقیت کمتری بدست می‌آورند . بخشی دیگر از این اختلاف متاثر از کیفیت متفاوت آموزش و پرورش در مدارس سیاه پوستان و سفید پوستان است . مثلا" موسسات آموزشی مراکز شهرها که معمولا" محل سکونت سیاه پوستان است در مقایسه با مدارسی که در حومه شهرها قرار گرفته‌اند ، کیفیت آموزشی نامطلوبتری دارند . هم‌چنین سیاه‌پوستان ، برای ورود به دانشکده‌ها و دانشگاههائی که کیفیت آموزشی پائین تری دارند ، تمایل بیشتری نشان می‌دهند . به هر حال همه این عوامل نشان می‌دهند که سیاه پوستان از آموزش و پرورشی بهره‌مند می‌شوند که از نظر کیفیت ، به مراتب پائین‌تر از سفید پوستان است . به علاوه سیاه پوستان در ابتدای راه شرایطی به مراتب نامطلوبتر از سفید پوستان دارند ، زیرا پدران آنها از تحصیلات و درآمد کمتری برخوردارند .

با توجه به همه عوامل یاد شده ، "بلاو" و "دانکن" نتیجه می‌گیرند که دلیل اصلی محرومیت بیشتر سیاه پوستان همان تبعیض نژادی موجود در جامعه امریکا است و هرچند سطح متوسط آموزش و پرورش سیاه پوستان طی چند سال اخیر ، به طور قابل ملاحظه‌ای بالا

رفته‌است ، باوجوداین به‌رفع عدم تساوی در شغل و درآمد سیاه‌پوستان و سفیدپوستان کمکی نکرده است . هم چنین نظام آموزش و پرورش نتوانسته است راهی را که برای تحرک اجتماعی صعودی سفیدپوستان فراهم می‌آورد برای سیاه پوستان نیز بوجود آورد ، زیرا حتی با شغل یکسان ، سیاه پوستان درآمدی کمتر از سفید پوستان دارند (Blau, Duncan, 1967) .

این واقعیات احساس عمومی سفیدپوستان را مبنی براین که سیاه پوستان بایدبرابری را از همان طریقی کسب نمایند که گروههای اقلیت سفید پوست بدست آورده‌اند ، تقویت می‌کند و درنتیجه این اعتقاد را موجه‌جلوه می‌دهد که دادن هر گونه امتیاز ویژه‌ای به‌سیاه پوستان برای رسیدن به برابری با سفید پوستان ، غیر عادلانه است . بنظر می‌رسد که‌در شرایط موجود ، یک سیاه پوست حتی بعد از اتمام موفقیت آمیز تحصیلات و یافتن شغلی با پایگاه اجتماعی بالا هنوز هم نتواند از برابری کامل اقتصادی برخوردار شود .

تغذیه

تغذیه بدو غیر کافی بر رشد عمومی جسمی و روانی کودک اثر می‌گذارد . هم چنین می‌دانیم که سوء تغذیه ، تاثر نامطلوبی برفرایند یادگیری کودکان فقیر دارد ، این‌عوامل در فقیر نگهداشتن فقرا بسیار موثر است . فرزندان خانواده‌های فقیر ، نمی‌توانند رشد و سلامتی جسمی و روانی‌کودکانی‌را داشته‌باشند که‌دارای تغذیه‌کامل و کافی بوده و ازسلامتی برخوردارند .

دانشمندان‌علوم اجتماعی به تدریج‌می‌پذیرند که شاید بتوان با توجه به موضوع سوء تغذیه یکی از تلخ‌ترین مسائل جامعه امروز را حل نمود . مطالعات نشان داده است که در ایالات متحده امریکا متوسط‌هوش سیاه پوستان اندکی کمتر از متوسط هوش سفید پوستان می‌باشد . سالها چنین تصور می‌شد که این تفاوت ناشی از محرومیتهای فرهنگی ، آموزش و پرورش غیر کافی ، فقر ، زندگی در روستاها و فقدان تحریک محیطی است و حتی بسیاری از مطالعات تاثیر این عوامل را در تفاوت بهره هوشی سیاه پوستان و سفید پوستان تائید می‌کردند ،اما مشاهده شده که وقتی این عوامل فرهنگی تحت کنترل قرار می‌گیرند ،تفاوت در بهره هوشی هم چنان باقی می‌ماند . این مطالعات موجب گردید که روانشناسی به نام "آرتورجنسن" (Arthur Jensen, 1969) ، نظریه خود را مبنی بر وجود تفاوت‌ژنتیکی در هوش سیاه پوستان و سفید پوستان اعلام دارد . "جنسن "معتقد است که عوامل ژنتیکی بر هوش اثر می‌گذارند و از آنجا که سفید پوستان و سیاه پوستان از نظر ژنتیکی با یکدیگر اختلاف‌دارند ،تفاوت بهره هوشی آنها عادی و طبیعی خواهد بود . به هر حال استدلال او فقط مبتنی بر یک سلسله استنباط های آماری است و بسیاری احساس می‌کنند که نظریه‌او

تبعیض نژادی را دامن می‌زند و به عزت نفس و غرور سیاه پوستان لطمه وارد می‌کند. هم چنین ممکن است گروهی دیگر نظریات و استنباط‌های "جنس" را به‌عنوان شاهد و دلیلی برای استقرار گونه‌ای از تبعیض آموزشی مورد استفاده قرار دهند، ولی آنها این واقعیت را در نظر نمی‌گیرند که تفاوت در بهره هوشی آنقدر جزئی است که حتی اگر نظریه "جنس" درست هم باشد، عاقلانه و منطقی نخواهد بود که بنفع تبعیض نژادی از آن استفاده شود. به هر حال بنظر می‌رسد منطقی‌ترین راه، توجیه تفاوت بهره هوشی سیاه‌پوستان و سفید براساس سوء تغذیه بیشتر سیاه پوستان باشد.

سالهاست که می‌دانیم وزن نوزاد در وقت تولد تحت تاثیر تغذیه مادر، به ویژه در دوران بارداری است و نیز می‌دانیم که وزن کودک در زمان تولد، رشد بعدی کودک را تحت تاثیر قرار می‌دهد. نوزادان کم وزن دارای میزان مرگ و میر و نقص عضو بیشتری بوده و متوسط بهره هوشی آن‌ها کمتر است (Watson, Lowerey, 1967)، در ایالات متحده امریکا متوسط وزن نوزادان سیاه پوست، به طور قابل توجهای کمتر از سفیـد پوستان است (Watson, Lowerey, 1967). هم چنین نوزادان سیاه‌پوست نسبت به نوزدان سفیدپوست همان گونه که برمبنای تفاوت در وزن آنها نیز می‌توان انتظار داشت میزان مرگ و میـر و نقص عضوبیشتری‌دارند. به‌هرحال‌مطالعات‌اخیربوسیله "دیویدراش" (David Rush, 1972)، نشان داده است که وقتی وزن نوزادان را تحت کنترل قرار می‌دهیم، اختلاف در میزان مرگ و میرنوزادان دو نژاد از میان می‌رود، یعنی وقتی نوزادان سیاه پوست و سفیدپوستی که دارای وزن مساوی هستند با یکدیگر مقایسه شوند، میزان مرگ و میر یکسانی را نشـان می‌دهند. ولی تاکنون مطالعات‌کافی برای اثبات این نظریه که وزن نوزاد می‌تواند اختلاف بهره هوشی بین نژادها را توجیه کند، انجام نشده است، ولی‌بسیارمعقول‌ومنطقی‌بنظر می‌رسد که چنین انتظاری را داشته باشیم. هم چنین ممکن است که اختلاف وزن‌نوزادان نتیجه تفاوت در کمیت و کیفیت تغذیه مادران سفید پوست و سیاه پوست باشد. هم‌اکنون مطالعاتی در ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای جهان در جریان است تا نشان‌دهد که چه ارتباطی بین تغذیه دوران بارداری مادر و ظرفیت رشد هوشی و ادراکی نوزاد وجـود دارد. اگر نتیجه این تحقیقات همان باشد که امروز انتظار می‌رود، ممکن است مطمئـن شویم‌که تفاوت‌بهره‌هوشی، نه‌نتیجه اختلافات ژنتیکی و نه ناشی از خطای آزمونهای هوشی است، بلکه نشان دهنده سوء تغذیه مبتنی بر عدم تساوی حقوق و وجود تبعیض بین‌سفید پوستان و سیاه پوستان می‌باشد.

سایر منابع و عوامل

بنظر می‌رسد که عوامل دیگری نیز بر تحرک اجتماعی افراد اثر می‌گذارند. زیبائی

و جذابیت ، احتمالا" در تحرک اجتماعی زنان به ویژه در مورد تحرک اجتماعی صعودی ناشی از ازدواج ، بسیار موثر می‌باشد . مطالعات هم چنین نشان داده‌اند که بلندی‌قد در موفقیت‌مردان اثر فراوانی دارد ، چنانکه مدیران سازمانها و موسسات ، به طور چشم‌گیری در مقایسه با سایر مردان بلندتر هستند و نیز نشان داده شده است که کارمندان تازه‌وارد برای مدیریت برنامه‌های آموزشی خود ، مردان بلند قد را ترجیح می‌دهند (Deck, 1971; Feldman, 1971).

منابع و عوامل تحرک گروهی

پایگاه اجتماعی ، یک موضوع کاملا" شخصی و یا خانوادگی نیست ، زیرا در جوامع صنعتی ،پایگاه اجتماعی تا حدودی براساس عضویت فرد در گروه قرار دارد . اشاره‌کردیم که در ایالات متحده امریکا سیاه پوستان با محدودیتها و محرومیتهائی مواجه هستند ، چنین شرایطی درتاریخ امریکابرای کاتولیکها و یهودیان نیز وجود داشته است .هم‌چنین در همه جوامع‌زنان از نظر دارابودن پایگاه اجتماعی مساوی بامردان موردانکاروتبعیض‌قرار گرفته‌اند .اما انتساب و عضویت در گروههائی که پایگاه اجتماعی پائینی‌دارند ، ممکن‌است زمینه را برای تحرکاجتماعی صعودی فراهم‌سازد ،زیرا درنتیجه ارتقاء پایگاه‌اجتماعی‌گروه ، پایگاه‌اجتماعی اعضاء گروه نیز ترقی می‌کند . مثلا" از آنجا که سیاه پوست بودن ، فردرا در پایگاه‌اجتماعی پائینی قرار می‌دهد ، اگر در اثر مرور زمان پایگاه اجتماعی سیاه‌پوستان بالاتر رود ، همه افراد سیاه پوست تحرک اجتماعی صعودی خواهند داشت . هم چنین از آنجاکه پایگاه‌اجتماعی زنان ترقی کرده ،پایگاه اجتماعی هر زن نیز از این تحرک اجتماعی صعودی برخوردار شده است .به هرحال قسمت بزرگی از تحرک اجتماعی در تاریخ بشراعم از تحرک صعودی یا نزولی ، نتیجه تحرک گروهی و نه فردی بوده است .

تحرک کاستی

" دیگبی باتزل " (Digby Baltzell, 1964) ، گفته است که " تاریخ گورستان طبقاتی است که امتیازات کاستی را به رهبری ترجیح داده‌اند " این نظریه به ویژه درباره جوامع ارضی صحت داشته است . مثلا" سناتورهای اریستوکرات رومی ، بالاخره قدرت خود را در مقابل طرفداران استبداد از دست دادند ، زیرا این سناتورها برای حفظ مقاماتشان به یکی از طبقات در حال رشد وتوسعه نظامی و تجاری نپیوستند و به امتیازات ارثی ، دلخوش داشتند . اعیان و اشراف پیش از انقلاب فرانسه و روسیه نیز چنین دوره خود

ماهی را طی نمودند ،ولی به هر حال در همه سیستم‌های‌موروثی کاستی‌بسیار بسته (مانند هندوستان) ، نیز گونه‌ای تحرک اجتماعی بر مبنای کاست وجود داشته و هنوز نیز ادامه دارد. یکی از انگارهای تحرک اجتماعی صعودی و یا نزولی در بیشترجوامع ،ترقی یا تنزل شغل ، حرفه و یا مقامی به علل اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی بوده است . مثلا" دادن وام به دیگران و یا استخراج‌معدن ممکن است‌در اثر مرور زمان از اهمیت‌بیشتری برخوردار شود و در نتیجه صاحبان این مشاغل و نقش ها در پایگاه اجتماعی بالاتری قرار گیرند. تحرک اجتماعی نزولی نیز می‌تواند نتیجه‌کم اهمیت شدن بعضی از نقش‌ها باشد. چنانکه کاست " برهمان " که در طول تاریخ هندوستان دارای پایگاه بسیار بالا و برتر بوده‌است ، گرفتارتحرک اجتماعی نزولی شده ، زیرا این طبقه روحانی از نظر تعداد بیش از آن‌اندازه شده است که جامعه هندوستان بتواند آنها را مورد حمایت ، احترام و رعایت قرار دهد. از طرف دیگر قوانین و مقررات کاست " برهمان " آنها را از اشتغال به فعالیتهای پرسود در جامعه امروز منع می‌کند و بنابراین بسیاری از آنها تاسطح یک فرد فقیر پائین‌می‌روندو قدرت و حیثیت کاست نیز تنزل می‌یابد (Scott, 1972)

تحـرک دورانـی نخبگان

در فصل دوازدهم اشاره کردیم که نظریه " لنسکی " مبنی براین که وقتی هماهنگی در ابعادپایگاه‌اجتماعی برای فردی وجود ندارد ، او احساس نارضایتی و بدبختی می‌کند ، ممکن است درباره همه افراد طبقات مختلف ، درست نباشد ، بلکه فقط در مورد افراد برگزیده و نخبگان جامعه صحت داشته باشد . حال می‌توان به این نکته اشاره کرد که‌عدم هماهنگی در ابعاد پایگاه اجتماعی می‌تواند ما را در شناخت علل ستیز میان نخبگان‌یاری دهد ، به ویژه کشمکش‌ها و ستیزهائی که مبتنی برتردید و یاانکار عضویت یک فرد در گروه برگزیدگان است . " باتزل " درباره تحرک دورانی نخبگان ، نظریه جالبی ارائه‌داده است . او معتقد است که طبقه حاکم تمایل دارد که به کاست تبدیل شود تا با این ترتیب بتواند در مقابل ادعاهای افراد و گروههائی که از نظر قدرت و دارائی در حال ترقی و پیشرفت هستند ، مقاومت کند . مثلا" پروتستانهای سفید پوست انگلوساکسون در امریکا یهودیان و کاتولیک‌های‌موفق را از طبقه‌برتر خود طردمی‌کردند و با وجود آن که این‌افراد برای مدتی طولانی از نظر مادی و دارا بودن قدرت سیاسی در شرایط بسیار مطلوبی‌قرار داشتند از بیشتر کلوپ‌ها و مجامع اختصاصی محروم بودند . " باتزل " معتقد است که چنین واکنشی ازجانب پروتستانهاممکن است ،به قیمت ازمیان رفتن قدرت آنها تمام شود. بهرحال‌پروتستانها یا بایددر شرایط موجود به اعضاء جدیدی که با اثبات شایستگی‌چه از نظرثروت‌وچه‌ازنظرقدرت‌به‌سطحی‌مساوی ویا بالاتر از آنهارسیده‌اند ،اجازه ورود و پیوستن به‌طبقه‌برترخودرا بدهندویا باید خطرضعف‌ونابودی‌فرایندۀطبقۀاجتماعی‌خودرابپذیرند .

بدون تردید ارتباط و وابستگی قابل ملاحظه‌ای بین نظریه " باترل " و " لنسکی " وجود دارد. "لنسکی " در کار برد نظریه تجدید نظر شده خود می‌گوید ، افرادی‌که‌ثروت بدست می‌آورند ، ولی پایگاه اجتماعی آنها به علت نژاد ، دین ، گذشته خانوادگی و یا عضویت در گروه اقلیت از طرف دیگران نفی و انکار می‌شود ، می‌کوشند تا نظامی را که به جهت قوانین و مقررات آن مورد نفی و انکار قرار گرفته‌اند ، مطرود دانسته و آنرا تغییر دهند. مثلاً " در امریکا ترجیح حزب دموکرات از طرف یهودیان ، سیاه پوستان‌وکاتولیکها موید نظریه " لنسکی " است .

هم‌چنین تلفیق و ترکیب‌نظریه‌های" لنسکی " و"باترل "راهی برای حل مساله‌انقلاب در نظریه " مارکس " پیشنهاد می‌نماید . این راه حل اولین بار در سال ۱۹۱۶، بوسیله " ویلفردو پارتـو " (Vilfredo Pareto, 1935) ، مطرح شده است . "پارتو" معتقد است که نه " مارکس " و نه " انگلس" هیچکدام نتوانسته‌اند ، به طور کامل منبع رهبری را در یک انقلاب پرولتاریا توصیف و تشریح کنند . زیرا " مارکس " و " انگلس" چاره‌ای ندیدندجز این که بپذیرند ، بعضی از اعضاء طبقه بورژوا که از وضع و موقعیت خود ناراضی هستندو منافع‌خود را در تعقیب منافع‌طبقاتی نمی‌بینند ،رهبری انقلاب پرولتاریا را بعهده‌خواهند گرفت ، اما آنها نتوانستند بگویند که چرا برخی از اعضاء طبقه بورژوا ناراضی می‌شوند . ممکن است‌پاسخ در این واقعیت نهفته باشد که بعضی از مدعیان عضویت در طبقه‌نخبگان کاملاً " در زمره این طبقه پذیرفته نشده و عدم هماهنگی در ابعاد پایگاه اجتماعی‌در سطح بالای جامعه ، منجر به نارضایتی و حتی انتقام شود . در چنین شرایطی مثلاً " افراد یا گروههائی که از نظر یک بعد پایگاه اجتماعی مانند ثروت در پایگاه اجتماعی نخبگان قرار می‌گیرند ،امابراساس بقیه ابعاد و یا معیارهای دیگرپایگاه اجتماعی جزء این طبقه‌بحساب نمی‌آیند ،ممکن است برعلیه نظام موجود و مستقر قیام کنند . جالب آن که تسلط‌وامتیاز یهودیان (از جمله " مارکس ") در احزاب دست چپی کشورهای اروپائی ، خود مثالی روشن برای‌این‌ادعااست (Cohn, 1958) . در اروپا یهودیان ثروتمند ، نه تنهاازموقعیتهای دارای حیثیت بالا ، بلکه حتی از احزاب سیاسی محافظه کار هم رانده شدند . کلمه ضد یهود (Anti - Semitism) ، نه از طرف دانشمندان علوم اجتماعی ، بلکه بوسیله‌احزاب سیاسی محافظه‌کار اروپائی بکاربرده می‌شدکه می‌خواستندمخالفت‌خود رابا شرکت‌یهودیان در فعالیتهای اجتماعی اعلام دارند . بنابراین تعجب زیادی ندارد که چرا یهودیان تحصیلکرده‌و ثروتمندمنافع‌خود را در احزاب دست‌راستی سیاسی نمی‌دیدند و برای کسب قدرت ، رهبری گروههای چپ و پرولتاریا را بعهده گرفتند .

تحرک طبقاتی و دورانی نخبگان نتیجه دگرگونیهای بلند مدت اجتماعی نیست . زیرا این فرایندبه هنگام‌آشفتگی‌ها و نظام گسیختگی‌های اجتماعی که معلول‌نارضایتی‌های داخلی و یا بلایای طبیعی و یا جنگ می‌باشد ، سرعت و شدت بیشتری می‌یابد . مثلاً " ولفرام ابرهارد" (Volfram Eberhard, 1966) ، گزارش می‌دهد که در چین به دنبال

بسیاری مغولها و در خلال جنگهای داخلی و قحطی ، میزان تحرک اجتماعی صعودی و نزولی افزایش یافته است . " هوپینگ تی " (Ho Ping - Ti, 1962) ، نشان می‌دهد که در طول سالهای اولیه حکومت سلسله " مینگ " (Ming, 1368 - 1644) ، بسیاری از افراد و گروهها از راه شورش و راهزنی ترقی کردند و بعضی از خانواده‌ها تعلق خود را به طبقه نخبگان از دست دادند ، در حالی که برخی دیگر از تحرک اجتماعی صعودی برخوردار شدند .

فرهنگ متقابل جوانان

بنظر می‌رسدکه‌در پایان این فصل بایددرباره پی‌آمد احتمالی و ناشی از ضدفرهنگ و یافرهنگ متقابل (Counter Culture) ، جوانان امریکائی در موردتحرک اجتماعی‌صعودی و یانزولی سخنی گفته شود . با توجه به تاریخ در می‌یابیم که وقتی طبقات اجتماعی‌برای دفاع از امتیازات‌خود ناتوان و ضعیف‌می‌شوند ، موقعیتهای برتر خود را از دست‌می‌دهند . مثلاً در انگلستان در اوایل سالهای قرن نوزدهم میلادی اشراف و زمین داران ،به افراد عامی و جاه طلبی که از طبقات حرفه‌ای و صنعتی جدید بودند ، با بی اعتنائی و تحقیر می‌نگریستند . اما برودی این مجاهدان عامی همه پول ، زمین و قدرت سیاسی اشراف را تصاحب‌کردند و برای آنها فقط عنوان‌های خشک و خالی و نیز خاطرات شکوهمند گذشته‌را باقی‌گذاشتند (Scott, 1972) . در جامعه امریکا گونه‌ای مخالفت و ضدیت فرهنگی به‌صورت جنبش ها و نهضتهای ضدماتریالیسم در میان فرزندان بسیاری از خانواده‌های ممتازومرفه دیده می‌شود که ممکن است نتایج مشابهی را بدنبال داشته باشد ، چنانکه" پیتر برگر" و " بریژیت‌برگر" (Peter Berger, Brigitte Berger, 1971) ، اشاره کرده‌اند ، در مقابل‌هر پسرجوان طبقه متوسط و یا بالای جامعه که ساخت شغلی جامعه را نفی می‌کند ، یک محل خالی برای جوانان گروههای اقلیت و یا فقیری بوجود می‌آید که دارای جاه طلبی و مایل به تحرک اجتماعی صعودی هستند .

به این ترتیب " برگر" ها معتقدند که ممکن است " مارکس " درست گفته باشد ، به این معنی که شاید پسران و دختران پرولتاریا در نتیجه مبارزه طبقاتی ناشی از اختلاف‌در راه و روش زندگی بقدرت‌برسند . زیرا احراز مقامات و مشاغل مهم در جامعه امریکانیازمند صفات و خصائصی است که فرهنگ متقابل جوانان امریکائی آنرا مردود می‌داند بنابراین‌تا آنجاکه‌جوانان طبقه‌متوسط و بالا ، صفاتی مانند نظم ، انگیزه پیشرفت یا پشتکار وشجاعت را نداشته باشند ،موقعیتهاو مقامات مهم جامعه به جوانان جاه طلب طبقات پائینی می‌رسد که فرهنگ متقابل را نپذیرفته‌اند . اگر این پیش بینی به واقعیت بپیوندد ، شاید بتوان گفت که این برای اولین مرتبه در تاریخ انسان است که جمع و انحصار همه آنچه که خوب‌و زیبا است (اشیاء خوب و ایده‌های درست) ، موجب سقوط و اضمحلال طبقه برتر شده است .

فصل چهاردهم

نتایج نابرابریهای اجتماعی

فصل چهاردهم

نتایج نابرابریهای اجتماعی

امروزه پژوهشگرانی که از روش بررسی در تحقیقات خود استفاده می‌نمایند ، برای تعیین طبقه اجتماعی افراد ، از شغل ، تحصیلات و درآمد آنها سئوال می‌کنند . یکی از اساسی‌ترین عوامل تعیین کننده‌رفتار افراد ، طبقه اجتماعی آنها می‌باشد . هم چنین در تجزیه‌و تحلیل سیستم اجتماعی در سطح کلان توجه به نابرابریهای اجتماعی ، برای‌درک ثبات ، استمرار ، یکپارچگی ، تغییر و از هم گسیختگی نظام اجتماعی دارای اهمیت‌بسیار می‌باشد . زیرا در هر موضوع و مساله اجتماعی که مورد توجه جامعه شناسان قرار گرفته ، آثار ، علائم و نتایج‌نابرابریهای اجتماعی ونظام‌قشربندی به وضوح مشاهده گردیده است . بنابراین در این فصل به اختصار ، بعضی از نتایج برجسته و مهم نابرابریهای اجتماعی برای فرد و جامعه را شرح می‌دهیم .

نتایج فردی

نتیجه مطالعات و تحقیقات نشان می‌دهد که موقعیت یک فرد در نظام قشر بندی اجتماعی بر افکار ، عقاید ، اولویتها ، ترجیحات و رفتار او اثر می‌گذارد . آنچه خواهد آمد ، جالبترین و مهمترین یافته‌های پژوهشی درباره نظام قشر بندی اجتماعی است .

سبک زندگی (Life Style)

روشن است که فقرا و ثروتمندان ، مانند یکدیگر زندگی نمی‌کنند ، اما آنچه کاملا" برای همه روشن نیست ، این واقعیت است که بسیاری از تفاوتهائی که این افراد در راه و روش زندگی بایکدیگر دارند ، نمی‌تواندنتیجه مستقیم اختلاف درآمد و ثروت آنها باشد . بنظرمی‌رسدکه‌نمی‌توان تفاوت‌بین اولویتهاوترجیحات‌فقرا و اغنیا را فقط براساس اختلاف درآمد آنها توجیه و تفسیر کرد . زیرا این سئوال مطرح است که آیا این اختلافات ، بیشتر منعکس کننده تفاوت واقعی بین خرده فرهنگهای آنها است و یا به طور غیر مستقیم ناشی از اختلاف درآمدی است که موجب تفاوت در فرصتها و امکانات آموزشی و تجربی می‌شود .

مطالعات‌و تحقیقات‌انجام شده در امریکا نشان می‌دهد که تفاوتهای چشم‌گیری‌میان کارگران (یقه آبی ، Blue - Collar) وکارمندان (یقه‌سفید ، White - Collar) ، وجود دارد . مثلا" افرادخانواده‌های‌کارگران ، بیش ازافرادخانواده‌های‌کارمندان ، تلویزیون‌تماشا

می‌کنند . کمتر کتاب و مجله می‌خوانند ، تمایل کمتری به عضویت در کلوب‌ها و باشگاهها دارند وهنگامی که به عضویت این مجامع درآمدند ، کمتر در جلسات و محافل آنها شرکت می‌نمایند . بیشتر از بازی بیس بال (Base Ball) ، لذت می‌برند و در نتیجه بیشتربه تماشای این گونه مسابقات می‌روند ، ولی کمتر برای دیدن مسابقات فوتبال تمایل نشان می‌دهند . کارگران بیشتر آبجو و کمتر اسکاچ یا جین می‌نوشند ، هم چنین بیشتر سیگار می‌کشندو کمتر ماری‌جوانا مصرف‌می‌کنند . برای خویشاوندان خود بیشتر میهمانی ترتیب می‌دهند ،کمتر به سینما ، تأتر و یاکنسرت می‌روند و بیشتر علاقمند به بولینگ ،ماهیگیری واتوموبیل رانی هستند .آنها بیشتر ورق‌بازی می‌کنند (به استثنای بریج) و از نظرزندگی زناشوئی دارای روابط جنسی محدودتر، همراه با لذت و موفقیت کمتری هستند . احساس خوشبختی کمتری می‌کنند و در صد طلاق آنها بسیار بیشتر است .

تفاوت‌های موجود در راه و روش یا سبک زندگی کارگران وکارمندان ،تمام‌اختلافات‌و تضادهای طبقاتی را در جامعه امریکا نشان نمی‌دهد . هم چنان که "رایت میلز" (Wright Mills, 1950) و دیگران اشاره کرده‌اند ، طبقات بالا ، متوسط و پائین ، کاملا" بایکدیگر تفاوت دارند و این اختلاف ، به ویژه میان طبقه بالا و بقیه طبقات بیشتربچشم می‌خورد .این تفاوت فقط به این جهت‌نیست که آنها دارای درآمد و ثروت بیشتری‌هستند و در نتیجه خانه مطلوب ، خدمتکار و اشیاء قیمتی و کمیاب دارند ، بلکه تفاوت آنها هم‌چنین‌درزمینه‌هائی‌مانند ،طرزصحبت‌کردن و لباس پوشیدن و نحوهٔ رفتار نیزمی‌باشد . هر چند این اختلافات معمولا" به اندازه‌ای ناچیز و ظریف است که فقط‌افراد طبقات بالا بدآن توجه دارند . مثلا" با وجود آن که در امریکا تفاوت در تلفظ‌کلمات ، میان افراد طبقات مختلف ، به اندازه انگلستان نمی‌باشد ، اما از نظر استعمال و استفاده از لغات ، تفاوتهائی میان‌طبقات‌مختلف‌اجتماعی مشهوداست .هم چنین‌افراد طبقه بالا درگفتگوهای خود بسیار صریح تروکم تظاهرتر بوده ، تعابیر و کنایات کمتری را بکار می‌برند .

جرم و جنایت

در فصل یازدهم ،اشاره‌کردیم که‌هر چه طبقه اجتماعی فرد ، پائین‌تر باشد ،احتمال ارتکاب جرم و جنایت از جانب او بیشتر است . مثلا" سالها چنین تصور می‌شد که جرم و جنایت‌در میان جوانان فقیر و محروم جامعه بیشتر رواج دارد . اما مطالعات و تحقیقات "تراویس هیرشی" (Travis Hirschi, 1969) ، نشان داد که بین پایگاه اجتماعی‌خانواده و جرم‌و جنایت‌جوانان ،همبستگی قابل توجهی وجود ندارد . پژوهشهای بعدی "هیرشی" روشن ساخت که هر چند نابرابریهای اجتماعی موجب تمایل بیشتر برای ارتکاب جرم و جنایت می‌شود ،اماجرائم‌جوانان با پایگاه اجتماعی خانواده آنها مرتبط و همبسته‌نبوده ،

بلکه موقعیت خود جوان در سیستم اجتماعی ، عامل اصلی انحراف و جرم می‌باشد .

هر چند ممکن است در نگاه اول ، عجیب بنظر آید که نوجوانان و جوانان (دوازده تا نوزده ساله) ، را از نظر طبقاتی در موقعیتی مستقل از طبقه خانواده آنها تصورکنیم ، زیرا به هر حال ثروت آنها کاملا" متاثر و وابسته به ثروت خانواده می‌باشد ، ولی بیشتر نوجوانان وجوانان درهمان سالهای‌اولیه بلوغ برای خود ،خط‌مشی و سبک زندگی انتخاب می‌کنندکه با خانواده آنها متفاوت است . دانش آموزان و دانشجویان در دوران تحصیل ، اطلاعات و معلومات تجربی و کلاسیکی کسب می‌کنند که بر حدود و زمینه آموزش و پرورش و مهارتهای‌بعدی آنهاتاثیر فراوان می‌گذارد و آنهارا امیدوار و متوجه پایگاههای‌اجتماعی می‌کندکه از نوجوانی و جوانی ، انتظارش را دارند . آنها در مقایسه با سایرهمکلاسان، برای خودموقعیتی را تصور می‌کنند که کاملا" به موقعیت آنها در آینده و دوران بزرگسالی مرتبط و همبسته است . مثلا" یک نوجوان که دارای نمرات ضعیف و معلومات ومهارت کمی است‌وخود را پائین تر از سایر همکلاسان می داند ، موقعیت و پایگاه اجتماعی آینده‌خود را نیز پائین‌تر از دیگران تصور می‌کند . در چنین شرایطی تصور و تصویر فرد ، از خود ، بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی خانواده در او شکل می‌گیرد .

باآگاهی‌ازاین‌واقعیت‌که‌پایگاه‌اجتماعی‌پائین ، در سنین نوجوانی و جوانی ،به معنی موقعیت پائین اجتماعی در دوران بزرگسالی نیز می‌باشد ، "هیرشی" برای سنجش پایگاه‌و موقعیت‌اجتماعی با استفاده‌از معیارهای متفاوتی که افرادبرای خود قائل هستند ،دریافت که همبستگی‌منفی بسیار زیادی‌بین تصوریک جوان از پایگاه‌وموقعیت اجتماعی خود ومیزان جرم و جنایت‌وجود دارد .یعنی هرچه جوان ، خود را در پایگاه و موقعیت اجتماعی پائین تری بداند ،احتمال ارتکاب جرم ،جنایت و تجاوز از قانون در او بیشتر است ، حتی اگر از خانواده‌ای با پایگاه اجتماعی بالا باشد . "هیرشی "معتقد است ، این واقعیت از آنجاناشی می‌شود که جوانان دارای پایگاه اجتماعی پائین ، کمتر مجبور به رعایت قانون از طریق مکانیزمهای متفاوت کنترل اجتماعی هستند . مثلا" آنها محبت ، اعتماد و احترام‌کمتری برای والدین ، دوستان و اطرافیان خود قائل بوده و بنابراین نیاز کمتری برای حفظ و نگهداری محبت‌و احترام آن‌ها احساس می‌کنند . به علاوه از آنجا که پایگاه اجتماعی‌آنها پائین است ،در صورت انجام کارهای خلاف قانون و مقررات ، چیزی برای از دست دادن ندارند و بنابراین بیشتر مرتکب جرم و جنایت می‌شوند .

خشونت میان افراد

کمترین تردیدی وجودندارد که افرادطبقات پائین بیشتر از افراد طبقات بالاتمایل به‌خشونت بدنی‌واستفاده‌از نیروی فیزیکی دارند .باوجوداین ،مساله استفاده از خشونت ، مثال مناسبی برای نشان دادن علت این گرایش علمی است که یک پدیده واضح و بدیهی

نیز باید از طریق اسناد ، مدارک و شواهد مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد .

" رادنی استارک " و "جیمزمکاوی " (Rodny Stark, James Mcevoy, 1970) .این نظریه را براساس اطلاعات و ارقام نمونه‌گیری ملی که بوسیله مؤسسه آمارگیری " هریس " (Harris Poll) ،برای کمیسیون ریاست‌جمهوری امریکا ، درباره علل و نتایج خشونت تهیه شده‌بود ،موردآزمون قرار دادند و دریافتندکه نظریه یاد شده مبنی براین که افرادطبقات پائین تمایل بیشتری‌به استفاده‌از خشونت‌بدنی دارند ،صحیح نمی‌باشد . زیرا آمار کنترل شده ، نشان می‌دهد که افراد طبقه پائین ، کمتر منازعه می‌کنند ، زن و شوهر به ندرت یکدیگر راکتک‌می‌زنندوحتی درموردکودکان‌خود ، کمتر ازتنبیه بدنی استفاده می‌نمایند .این دو پژوهشگرهم چنین دریافتند که استفاده از خشونت بدنی در میان سیاه پوستان شایع‌تر است ، اما اعتقاد رایج در این مورد کاملا" مبالغه آمیز می‌باشد .

البته درست است که آمار رسمی جرم و جنایت (به ویژه قتل) ، نشان می‌دهد که نسبت ارتکاب‌این اعمال انحرافی‌بوسیله افرادطبقات‌پائین بیشتراست ، اما "هواردارلنجر" (Howard Erlanger, 1971) ،معتقد است‌که ارقام و آمار برای اثبات این که فقرا ازخشونت بیشتری استفاده می‌کنند ، به نحو نادرستی تفسیر و تعبیر شده است . او چنین استدلال می‌کند که خشونت بیش از اندازه ، نشان دهنده عدم پیوستگی (Discontinuity) ، در رفتارخشونت آمیز و هم‌چنین در ساخت طبقاتی جامعه است . به این معنی که اعمال بسیار خشن و بیرحمانه ، اصولا" از جانب افرادی سر می‌زند که واقعا" خارج از جامعه می‌باشند . این مجرمین همان افرادی هستند که " لنسکی " (Lenski, 1966) ،آنها را مطرودین (Expendables) ، می‌نامد . نمی‌توان چنین تصور کرد که مطرودین افرادی هستندکه در جامعه‌و یا در نظام طبقاتی ، در مرحله‌ای پست‌تر از پائین‌ترین طبقه‌کارگران فقیر قرار گرفته‌اند ، بلکه در واقع در نظام قشر بندی جامعه برای این افراد جائی وجود ندارد . به علاوه " ارلنجر " معتقد است که درجه بندی خشونت براساس شدت و ضعف ، کار درستی نیست ، یعنی کشتن همسر خشونتی شدیدتر از کتک زدن او نیست ، بلکه این دو رفتار کاملا" با یکدیگر متفاوت بوده و نباید به عنوان درجات مختلفی از خشونت‌مورد توجه قرار گیرند .

هم چنین " استارک " و " مک اوی" معتقد هستند که کلیشه کردن رفتار فقرا ، به عنوان خشن یاخشن‌تر از ثروتمندان ، به این جهت است که خشونت افراد طبقات متوسط و بالا کمتر قابل مشاهده است . زیرا رفتار خشونت آمیز این طبقات در خانه‌های شخصی‌و نه در یک ساختمان چند طبقه اجاره‌ای با دیوارهای نازک اتفاق می‌افتد و یا مشاجرات و منازعات‌آنها درکلوپها و مجامعی صورت‌می‌گیرد که دیگران وانمودمی‌کنند ، آنرانمی‌شنوند و نمی‌بینند و یا حداقل در آن دخالت نمی‌کنند ، نه در میخانه‌ها و در شرایطی که همه خود را واردماجرا می‌سازند .هم چنین خشونت افرادمتوسط وبالا با روانشناسان ،مشاوران و راهنمایان‌خانواده‌و، وکلای دادگستری‌و روحانیون‌در میان گذاشته‌می‌شود و هدف‌ازمراجعه

به آنها حل مساله و رفع مشکل است ، نه دفاع ، حمایت و یا انتقام ، آن چنان که درمراجعه فقرا به مقامات پلیس و قضائی (و اخیرا " مددکاران اجتماعی) ، مورد نظر است .

تعصب و پیش داوری

مطالعات و تحقیقات درباره تعصب و پیش داوری نشان می‌دهد که طبقه اجتماعی، مهمترین عامل در ایجاد ، ابراز و در معرض تعصب و پیش داوری قرار گرفتن است . مثلا" هر چه طبقه اجتماعی فرد پائین‌تر باشد ، پیروان ادیان و یا اعضاء گروهها ونژادهای دیگر او را کمتر رعایت و تحمل می‌کنند (Selznic,Steinberg, 1969) . تاثیر طبقه اجتماعی بر میزان تعصب و چگونگی پیش داوری افراد ، نه تنها در میان اکثریت ، بلکه در گروههای اقلیت نیز از اهمیت فراوان برخوردار است . چنانکه "گری مارکس " (Gary Marx, 1967) ، دریافت که طرز تلقی ضد سفید پوستی ، در میان سیاه پوستان فقیر ، به مراتب بیشتر است . هم‌چنین" استارک " (Stark, 1964) ، در مطالعات خود متوجه گردید که طرز تلقی منفی و ضد پروتستان ، در میان کاتولیکهای فقیر و کارگران بیشتر است .

مطالعات و تحقیقات " سلزنیک " و " استین برگ " (Selznic,Steinberg, 1969) ، آگاهی ما را درباره اساس تعصب و پیش داوری طبقه کارگر و فقیر بسیار افزایش داده است . این پژوهشگران دریافتند که عامل اصلی تعصب و پیش داوری ، درآمد یا حیثیت شغلی نمی‌باشد ، بلکه تحصیلات است . تحقیقات انجام شده ، تاثیر بسیار تحصیلات را درطرز تلقی ضد یهود و ضد پروتستان در امریکا نشان می‌دهد . " سلزنیک " و "استین برگ" معتقدندکه تعصب و پیش داوری ، به میزان زیادی ناشی از مواجه نبودن با تفاوتهای فرهنگی وعدم اطلاع و آشنائی از فرهنگهای دیگر است .

مثلا" در آمریکا، تنها یهودیان و یا سیاه پوستان نیستند که از نظر طبقات پائین (غیر یهودی و غیر سیاه‌پوست) ، تحمل و رعایت نمی‌شوند ، بلکه فقرا ، خارجیها ، افرادریشو ومخالفان رژیمهای سیاسی نیز مورد احترام قرار نمی‌گیرند . به علاوه برخلاف نظریه‌های قدیمی درباره قدرت طلبی و استبداد (Authoritarianism) ، طبقه کارگر ، "سلزنیک" و "استین برگ" نشان دادند که ویژگیهای شخصیتی قدرت طلبان مانند تعصب ، خشونت و انعطاف‌ناپذیری ، نتیجه فرایند اجتماعی شدن فرد در دوران کودکی نمی‌باشد ، بلکه بیشتر متاثر از تحصیلات و آموزش و پرورش در مراحل بعد از کودکی است . آنها معتقدند که عدم تحمل و رعایت نکردن دیگران ، یکی از میراثهای فرهنگی امریکائیان است و از میان بردن این تعصبات وظیفه نظام آموزش و پرورش می‌باشد . به هر حال افراد هر چه فقیرتر باشند ، امکان و فرصت کمتری برای از یاد بردن تعصبات و پیش داوریهای خود دارند ، به ویژه که آموزش کمی می‌بینند و بسیار کمتر در معرض ارتباط و تماس با افرادی قرار می‌گیرند که با آنها تفاوت دارند . بنابراین تعجب آور نخواهد بود اگر مردم فقیر و محروم در قبول و

رعایت دیگران چندان موفق نباشند .

سیاست

همانگونه که در فصل دوازدهم ، اشاره شد ، در همه جوامع صنعتی و نیز در بسیاری از جوامع ارضی امروزی ، نابرابریهای اجتماعی ، به میزان زیادی وابسته و مرتبط به رفتار سیاسی است ، یعنی هر چه موقعیت و پایگاه اجتماعی فرد ، پائین‌تر باشد . احتمال این که او از نمایندگان ، برنامه‌ها ، طرحها و احزابی پشتیبانی کند که وعده کاهش نابرابریهای اجتماعی را می‌دهند و معمولا " احزاب متمایل به چپ می‌باشند ، بیشتر خواهد بود . هم چنین هر چه پایگاه اجتماعی‌یک فرد بالاتر باشد ، احتمال حمایت او از وضع موجـود و احزاب‌محافظه کاری‌که می‌خواهندنظام قشر بندی اجتماعی را به همان شکل موجودش‌حفظ کنند ، بیشتر خواهد بود (Lipset, 1960) . در کشورهائی مانند فرانسه که دارای طیف سیاسی گسترده‌چپ تا راست هستند و افراد دست راستی از حکومت سلطنتی و دست چپی ازحکومت‌کمونیست ،جانبداری می‌کنند و درجلب حمایت‌مردم با یکدیگر رقابت می‌نمایند ، سیاست دارای پایه و اساسی طبقاتی است . برعکس در کشورهائی مانند امریکا که احزاب موجود اصولا " میانه رو هستند ، سیاست کمتر زمینه طبقاتی دارد (Lipset, 1960) ، بـا وجود این در امریکا افراد فقیر بیشتر به حزب دموکرات و افراد ثروتمند بیشتر به حـزب جمهوریخواه می‌پیوندند ، اما افراد ثروتمند گروههای محروم نژادی و یا قومی ، طرفدار حزب دموکرات می‌باشند (Campbell, 1960) .

بنظر می‌رسد ،تعهدات واعتقادات دینی می‌تواند این تمایلات را تا حدودی‌تعدیل کند . به این‌معنی که دراروپا و امریکاافرادی که‌دارای عقاید دینی محافظه‌کارانه‌ای‌هستند ، بدون در نظر گرفتن طبقه اجتماعی ، بیشتر تمایل دارند که به نمایندگان سیاسی محافظه کار رای‌دهند (Stark, 1964; Glock, Stark, 1965) . به‌علاوه "استوفر" (Stouffer, 1955) و " لیپست " (Lipset, 1960) ، اشاره کرده‌اندکه آزادی خواهی رای دهندگان طبقه‌کارگر ، به‌موضوع‌هاو مسائل اقتصادی ویا فراهم‌آوردن حداقل زندگی‌محدود می‌شود . مثلا " طبقات کارگر درباره‌حمایت از لایحه " حقوق بشر " کمتر از سایر طبقات آزادیخواه است . امروزه می‌توان این واقعیت را در میان اعضاء اتحادیه‌های کارگری مشاهده کرد که از یک طرف ، تقاضای افزایش دستمزد وسهم بیشتری ازمنافع واحدهای‌تولیدی را به جهت ایجادتعادل در درآمد و ثروت افراد یک جامعه دارند و در همان زمان می خواهند که حکومت و پلیس، مخالفان را شدیدا " تعقیب و مجازات نماید .

طبقه‌اجتماعی هم‌چنین در شرکت افراد در امور و فعالیتهای سیاسی نیز مؤثراست . تحقیقات‌در امریکانشان می‌دهدکه کارگران (یقه آبی) ، کمتر به عضویت در سازمانهای

سیاسی ،ثبت نام برای ابداء رای ، نوشتن نظریات و عقاید خود به مسؤولان و آشنائی در ساختن کاندیدا و نمایندگان تمایل نشان می دهند (Gallup Poll, 1964) و یا کارگران که معمولا" به حزب دموکرات رای می‌دهند ، کمتر به شرکت در آمارگیریهای قبل از انتخابات علاقه‌و توجه دارند و به‌همین جهت در امریکا فعالیت اصلی انتخاباتی دموکراتها ،کوشش برای ثبت نام و شرکت هر چه بیشتر کارگران در انتخابات است ، اما جمهوریخواهان نیز از طرف دیگر ،امیدوار به‌نامساعدبودن هوا هستند ،زیرا در چنین شرایطی رای دهندگان کارگر در خانه‌می‌مانند و به حوزه‌های اخذ رای نمی‌روند و به این ترتیب موفقیت‌دموکراتها را بخطر می‌اندازند .

آموزش و پرورش

در فصل سیزدهم ،به نقش مهم آموزش و پرورش در تحرک صعودی اجتماعی ،به‌ویژه برای سفید پوستان امریکائی اشاره کردیم . افراد فقیر ، بیشتر به این دلیل عقب افتاده و ضعیف بنظر می‌رسند که امکان استفاده از آموزش و پرورش مطلوب و تحصیلات عالی را ندارند . هم چنین به علل گوناگون ، حتی در شرایطی که فرصتها و امکانات آموزشی بدست می‌آورند (مثلا" هنگامی که وارد مؤسسات آموزشی می شوند) ، موفقیت وپیشرفت آنها ناچیزاست ،اما با وجود این ، فرزندان افراد فقیر امریکا در مقایسه با سایرکشورهای صنعتی دارای فرصتها و امکانات آموزشی و تحصیلی بیشتری هستند . مثلا" هم اکنون در بسیاری از کشورهای اروپائی ،فقط ۵ تا ۱۰ درصد جوانان در سنین دانشگاهی می‌توانندبه مؤسسات آموزش عالی راه یابند ،در حالی که در امریکا حدود ۵۰ در صد جوانان ازچنین امکانی برخوردار هستند .در واقع یک سیاه پوست‌روستائی ساکن ایالات‌فقیر جنوبی‌امریکا ، فرصت و امکان بیشتری برای ورود به دانشگاه دارد ، تا یک سفید پوست انگلیسی کـه در انگلستان زندگی می‌کند .

اعتقادات و تعهدات دینی

انبیاء ،فیلسوفان و حکیمان ، سالها پیش از ظهور حضرت مسیح ، ادعا کردند که‌فقرا افراد متدین تری هستند . زیرا دین برای آنها آسودگی و آرامش می‌آورد و آنان را تسلی می‌بخشد وناکامی‌های‌آنهارا جبران‌می‌کند . " پولس " (Apostle Paul) ، یکی‌از حواریون حضرت‌مسیح ،معتقداست‌که‌دین‌جاذبه‌وکشش کمتری‌برای زورمندان و ثروتمندان دارد وفقط "افرادفقیراین‌دنیا "می‌توانند ،وارد ملکوت‌خدا شوند . "مارکس"با این نظریه موافق‌است ، با این تفاوت که او دین را " افیون مردم "می‌داند که توجه و نظر آنها را ازنابرابریهای

اجتماعی به طرف نعمت‌های بهشتی برمی‌گرداند و استثمار و محرومیت آنها را دائمی و همیشگی می‌کند. اما بسیاری با این نظریه موافق نیستند، زیرا آنها به این واقعیت اشاره کرده‌اند که کلیساها مملو از افراد ثروتمند و موفق می‌باشد و در نتیجه دچار این تردید شده‌اند که شاید دین پدیده‌ای مربوط به طبقات متوسط و بالای جامعه باشد.

تحقیقات و مطالعات اخیر، هر دو نظریه را تائید کرده است. به این معنی که در بعضی زمینه‌های دینی، فقرا بیشتر از ثروتمندان و در برخی جنبه‌های دیگر، ثروتمندان بیشتر از فقرا، متدین هستند. مثلاً "استارک و گلاک" (Stark, Glock, 1968)، راههائی را نشان داده‌اند که مردم معمولاً" اعتقادات و تعهدات دینی خود را از آن طریق ابراز می‌دارند. دو انگاره مهم اصلی در این باره عبارتند از: ۱ـ اعتقادات دینی که می‌تواند کارکردی در جهت جبران رنجها و محرومیتهای این جهان داشته باشد. ۲ـ اعتقادات دینی که خود نوعی پاداش اجتماعی است. انگاره اول، شامل موضوعها و جنبه‌هائی مانند اعتقاد به خدا و وجود مجازات و مکافات بعد از مرگ و اعمال، عبادات و تجربیاتی است که نشان دهنده تسلیم و رضا به قضا و قدر و اراده خداوند می‌باشد. انگاره دوم، شامل مواردی مانند قبول عضویت رسمی کلیسا، احراز موقعیتها و مقامات، انجام خدمات در سازمانهای دینی، حضور در مراسم عبادات و نیایش و یا خدمت در فعالیتهای مختلف اجتماعی و فرهنگی کلیسامی‌باشد. "استارک" (Stark, 1972)، در مطالعات خود دریافت که وقتی انگاره اول، یا آرامش دینی و اعتقادات ماوراءالطبیعی را در نظر داشته‌باشیم، فقرا از ثروتمندان متدین‌تر هستند و هنگامی که انگاره دوم، یعنی پاداش مستقیم و نیز شرکت در مجامع و مراسم، مورد نظر باشد، ثروتمندان بیش از فقرا تمایلات و تعهدات دینی خواهند داشت. شاید مانند سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی، افراد دارای پایگاه اجتماعی بالاتر، بیشتر علاقمند به انحصاری کردن و اختصاص دادن این پاداشها برای خودهستندو مانندفقرا، متمایل به جستجوی آسودگی و آرامش حاصل از اعتقاد و ایمان نیستند.

ازدواج و باروری

در جوامع صنعتی، طبقه اجتماعی با طلاق همبستگی منفی قابل ملاحظه‌ای دارد، یعنی هر چه درآمد یک فرد بیشتر باشد، احتمال طلاق در زندگی زناشوئی برای او کمتر خواهد بود. وقتی سطح تحصیلات و حیثیت شغلی را نیز به عنوان معیار تعیین طبقه‌بکار می‌بریم، همین نتیجه‌حاصل می‌شود (نکته و استثناء قابل توجه این است که در میان‌سیاه پوستان امریکائی، هر چه‌سطح تحصیلات فرد بالاتر باشد، احتمال طلاق هم بیشترخواهد بود). ازدواج در میان فقرا معمولاً" بی‌ثبات‌تر از ثروتمندان است (Goode, 1962)، در

واقع میزان بالای طلاق را می‌توان ، به عنوان یکی از عوامل متعددی دانست که نمایانگر ناراحتی و نارضایتی از زندگی خانوادگی در میان افراد فقیر است . همان گونه که اشاره شد ،افراد فقیردارای توافق جنسی کمتری با همسرانشان هستند . هم چنین کارگران (یقه آبی) ،کمتر از کارمندان (یقه سفید) ، از روابط گرم و صمیمانه‌ای که با همسر خود دارند سخن می‌گویند (Komarovsky, 1964) .

درفصل بیست و سوم ،به‌تفصیل شرح خواهیم داد که‌فقرا درسنین‌کم ازدواج می‌کنند و صاحب‌کودکان بیشتری می‌شوند ،ولی در صدسال اخیر میزان‌باروری در طبقات متفاوت ، تغییر قابل ملاحظه‌ای کرده است . مثلا" میزان باروری در ایالات متحده امریکا و اروپادر سالهای ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ ، به سرعت کاهش یافت و عامل اصلی ، افراد طبقات بالا بودند که از میزان تولید مثل خود کاستند و در نتیجه اختلاف در میزان باروری میان طبقات را افزایش دادند ،اما مقارن سالهای ۱۹۱۰ ، کاهش در میزان باروری طبقات پائین‌وکارگران نیز شروع شد و تا حدودی تفاوت میزان باروری میان طبقات مختلف را پائین آورد .به‌هر حال این وضع تا سه دهه ادامه یافت تا این که بعد از جنگ جهانی دوم ، رشد سرسام‌آور باروری تحت‌عنوان" هجوم نوزادان " (Baby Boom) ، پیش‌آمد و باروری در همه‌طبقات اجتماعی در اروپا و امریکا افزایش یافت و تفاوت در میزان باروری طبقات مختلف راکاهش داد (Wrong, 1958) . به هر حال از هنگام " هجوم نوزادان " ، دوباره میزان تولید مثل در کشورهای صنعتی به‌سرعت‌رو بکاهش گذاشته است ، ولی اختلاف در میزان باروری طبقات مختلف ، هم چنان در همه جا بچشم می‌خورد .

سلامت و سلامت روانی

در فصل دوازدهم ، اشاره کردیم که فقرا نسبت به ثروتمندان دارای میزان مرگ‌ومیر بیشتری هستند .در فصل سیزدهم ، نیز تفاوت بین مرگ و میر نوزادان افراد فقیروثروتمند را خاطرنشان نمودیم ،اما بنظر نمی‌رسد که در جوامع صنعتی ،بین طبقه اجتماعی‌وبیماری ، همبستگی وجود داشته باشد .هر چند تا همین اواخر ، سلامت و صحت یک فرد ، به‌میزان بسیار زیاد تحت تاثیر درآمد و طبقه اجتماعی او قرار داشت و متاسفانه این واقعیت هنوز در جوامع‌ارضی و کشورهائی که‌در مراحل اولیه‌رشد اقتصادی و صنعتی قرار گرفته‌اند ،وجود دارد ، ولی در کشورهای صنعتی و به ویژه در ایالات متحده امریکا این وضع از میان رفته است (Kadushin, 1964) . درکشورهای‌صنعتی‌تحقیقات‌درباره‌میزان‌همبستگی‌بین‌بیماری‌و درآمد ، شغل و تحصیلات رقم ناچیز و بی ثباتی را نشان می‌دهد .

از میان رفتن همبستگی منفی بین طبقه اجتماعی و بیماری را شاید بتوان ، به علت تحرک صعودی‌سطح‌کلی‌اقتصاد کشورهای صنعتی دانست . به این معنی که حتی فقیرترین

افراد این کشورها نیز به سطحی از تغذیه ، بهداشت و مسکن رسیده‌اند که کاهش بیماری را موجب می‌شود. هم چنین بنظر می‌رسد که مصونیتهای ناشی از بهداشت عمومی و کوشش در جهت پیشگیری بسیاری از بیماریها ، شامل همه افراد طبقات مختلف اجتماعی شده باشد. مثلا" تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که کیفیت مسکن با بیماری ارتباط و همبستگی دارد، اما در ایالات متحده امریکا چنین همبستگی دیگر بچشم نمی‌خورد (Kadushin, 1964) .

هم چنین تحقیقی که درباره رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰ ، بعمل آمد ، نشان داد که میزان بیماری درمیان افراد بسیار فقیر و آنهائی که با اعانه زندگی می‌کردند و به طور کلی افرادی که درآمدی کمتر از ۱۵۰۰ دلار در سال داشتند ، نسبت به بقیه جمعیت امریکا بیشتر بود ، ولی از این سطح به بعد ، درآمد ، تاثیری در ابتلاء به بیماری نشان نمی‌دهد. چنانکه امروزه در امریکا همبستگی معنی‌داری بین بیماری و درآمد وجود ندارد (Kadushin, 1964) .

هر چند بنظر نمی‌رسد که طبقه اجتماعی تاثیری در ابتلاء به بیماری داشته باشد ، اما افراد طبقه پائین ، نسبت به سایر طبقات ، ترس و نگرانی بیشتری از بیماری دارند و هم‌چنین مرخصی استعلاجی بیشتری تقاضا می‌کنند. "کادوشین" (Kadushin, 1964) ، معتقد است که ترس و نگرانی افراد طبقه پائین از بیماری ممکن است ، ناشی از عدم آگاهی آنان از امکان ، حدود ، علائم ، خطر و معالجه امراض و نیز متاثر از بی‌میلی و اکراه آنها برای مراجعه به پزشک و بیمارستان باشد . مرخصی استعلاجی و غیبت از کار را می‌توان ، به دو عامل اساسی مرتبط ساخت. اول ، رضایت کم از کار و دوم ، احساس ناچیز مسؤولیت در کار. به علاوه بعضی از بیماری‌ها و آسیب‌های فیزیکی ممکن است ، کارگر را از انجام وظیفه و کار بدنی باز دارد ، اما کارمندان کمتر از این معافیت برخوردارند . مثلا" یک نجار در اثر شکستگی پا از کار منع می‌شود و حال آنکه یک کارمند دفتری ، هنوز قادر به انجام وظیفه می‌باشد .

هر چند در جوامع صنعتی ، دگرگونیهای اجتماعی موجب شده است که بیماریهای جسمی و فیزیکی همبستگی خودرا با طبقه اجتماعی از دست بدهند ، اما این تغییر درباره بیماریهای روانی روی نداده است . تحقیقات و مطالعات فراوان نشان می دهد که سلامت روانی با افزایش درآمد ، تحصیلات و حیثیت شغلی ، افزایش می‌یابد (Srole, 1962) . در پژوهش مشهور " مانهاتان " (Midtown Manhattan Study) ، برآورد شده است که ۱۲/۵ درصد افرادی که دارای بالاترین پایگاه اجتماعی بوده‌اند ، علائم و نشانه‌های اختلالات روانی را نشان داده‌اند ، در حالی که ۴۷/۳ درصد افرادی که در پائین‌ترین سطح پایگاه اجتماعی قرار داشته‌اند ، دارای این علائم و نشانه‌ها بوده‌اند . هم چنین براساس این تحقیق ، ۳۰ درصد افراد دارای پایگاه اجتماعی بالا از سلامت کامل روانی برخوردارند ، در صورتی که فقط ۴/۶ درصد افراد دارای پایگاه اجتماعی پائین ، کاملا" از نظر روانی سالم هستند (Srole, 1962) . بنابراین بنظر می‌رسد که جوامع صنعتی توانسته‌اند ، مقداری از رنج ها و بیماری‌های فیزیکی افراد طبقه پائین را کاهش دهند و در نتیجه نابرابریهای اجتماعی نیز

تقلیل یابد، اما این کشورها توفیق چندانی در از میان بردن بدبختی، تنهائی و اندوه انسان‌ها بدست نیاورده‌اند .

نتایج اجتماعـــی

ستیز طبقاتی

" مارکس " کلید مهم و درک تاریخ را در ستیز طبقاتی می‌داند . به نظر او وقتی در تکنولوژی و سازمان اقتصادی جامعه تغییراتی رخ می‌دهد . طبقات جدیدی بوجود می‌آیند که مبارزه آنها با طبقات موجود و متشکل ، موجب پیشرفت و تکامل جامعه می‌شود . وقتی طبقات جدیدی بوجود آمدند ، طبقات قدیمی به تاریخ سپرده می‌شوند و جامعه سیرتازه‌ای را تعقیب می‌کند . به هر حال از آنجا که " مارکس " تجزیه و تحلیل خود را از تاریخ بـــر تغییرات تکنولوژی و افزایش ظرفیت و قابلیت تولید متمرکز می‌کند ، طرح و الگوی او از روند تاریخ ، با تکامل تدریجی و انواع متوالی جوامعی که در فصل دوازدهم ، مورد مطالعه قرار دادیم ، سازگار است ، اما این که جنبه اصلی و اساسی این پیشرفت و تکامل تدریجی مبارزه و ستیز طبقاتی باشد ، مورد تردید قرار گرفته است . همان گونه که در فصل چهارم ، اشاره شد هر چند نظریه پردازان جدید اجتماعی در این زمینه با " مارکس " هم عقیده هستند که ستیز طبقاتی یک عامل اساسی و پویا در زندگی اجتماعی است ، اما بعضی از نظریه‌پردازان کارکردی ، الویت و یا اهمیت کمتری برای مبارزه و ستیز قائل بوده ، در عوض بـــر منافع دو جانبه‌ای تاکید می‌کنند که طبقات مختلف را به یکدیگر پیوند داده و مرتبط می‌سازد .

در این قسمت ، به نقش در حال تغییر مبارزه و ستیز طبقاتی در جوامع صنعتی اشاره خواهیم کرد تا بهتر بتوانیم نتایج و پی‌آمدهای نابرابریها را در کل سیستم اجتماعی درک کنیم . ابتدا نظریه " مارکس " را درباره انقلاب پرولتاریا در جوامع صنعتی مورد توجه قرار می‌دهیم و سپس بعضی از دلائل عدم تحقق پیش بینی‌های " مارکس " را درباره این انقلاب بیان می‌کنیم ، آنگاه موانعی را که در راه رشد و توسعه شعور طبقاتی وجود داشته و در نتیجه مانع از بوجود آمدن ستیز شدید طبقاتی در جوامع صنعتی شده را مطرح می‌سازیم و بالاخره به برخی از نظریه‌های جدیدی اشاره می‌کنیم که شرایط رشد و توسعه ستیز طبقاتی و در نتیجه وقوع انقلاب را مورد توجه قرار داده‌اند .

" مارکس " و " پرلس "

در الگوی " مارکس " از جامعه سرمایه‌داری ، طبقه بالا یعنی ثروتمندان (بورژوا)

و طبقه پائین یا کارگران فقیر (پرولتاریا) ، درگیر یک مبارزه و ستیز غیر قابل اجتناب و دائمی برای کسب قدرت و بدست آوردن نتیجه و ثمره تولید هستند . هم چنین منافع و علائق آنها آشتی ناپذیر و با ضد و نقیض می‌باشد . در آغاز ، بورژوا باموفقیت وسهولت ، پرولتاریا را مورد استثمار قرار می‌دهد ، اما در پایان ، حکومت بورژوازی به جهت آن که تاریخ طرفدار و به نفع پرولتاریا است از میان می‌رود و به سینه تاریخ سپرده می‌شود .

آن زمان که " مارکس" زندگی می‌کرد ، مبارزه و ستیز بین سرمایه‌دار و کارگر، به‌ویژه در اروپا بسیار سخت و تلخ بود و نیز حدود و درجه بهره کشی و استثمار شدید پرولتاریا به طور فزاینده‌ای افزایش می‌یافت . "مارکس"معتقد بود که این روند در آینده نیز ادامه خواهد یافت و گفت که بورژوا گرفتار حرص ، خود خواهی و سرکشی بی حاصل شده و اقتصاد بی‌نظم و درهم ریخته‌ای رابوجود خواهدآورد .براساس این‌مفروضات ، چنین پیش‌ـ بینی کرد که سرمایه گذاری نامنظم و نامحدود ، به صورت غیر قابل اجتنابی ، به تولیـد بیش از حدکالاها و خدمات منتهی می‌گردد و به دنبال آن بیکاری نیز بوجود می‌آید .این شرایط و موقعیت ،موجب رشد و توسعه‌شعور طبقاتی و تشدید مبارزه و ستیز طبقاتی می‌شود . بالاخره پرولتاریا موجب سرنگون شدن رژیم سرمایه‌داری شده ، وسائل و عوامل تولید را در اختیار گرفته ، حکومت سوسیالیستی را بوجود می‌آورد . بنابراین تجزیه و تحلیـل ، نیروهای انقلابی و نابود کننده سیستم سرمایه‌داری در درون و ذات خود سیستم وجـود دارد و در نتیجه انقلاب قطعی و اجتناب ناپذیر است . زیرا که سیستم سرمایـه داری در درون خود تخم نابودی و اضمحلال را افشانده و می‌رویاند . این نظریه و تفسیر از تاریخ مورد قبول بسیاری از دانشمندان نبوده‌و نمی‌باشد . مساله اساسی در مورد نظریه"مارکس" این است که انقلاب پرولتاریا در زمان و نقاطی که پیش بینی شده بود ، رخ نداد ، زیرا جامعه‌سرمایه داری درمرحله‌رشد و بلوغ خود به راههائی افتاد که متفاوت و مغایر بانظریه و پیش بینی بینی " مارکس " بود . مثلا " در جوامع صنعتی از زمان " مارکس" تاکنون نه تنها ستیزطبقاتی و شعورطبقاتی افزایش نیافته ،بلکه بنظر می‌رسد که کاهش هم یافته باشد و یا اقتصادجوامع سرمایه‌داری از نظم‌بیشتری برخوردار شده ، به ویژه علیه توسعه‌بیکاری و یا استثمار هر چه بیشتر کارگر ، تدابیری اتخاذ و اقداماتی انجام گردیده است .

در دهه ۱۹۲۰ ،مورخ‌برجسته‌اقتصاد "سلیگ‌پرلمن "(Selig Perlman, 1923)،کوشش‌نمود تا عوامل و عللی را توجیه و تفسیر نماید که موجب عدم تحقق پیش بینی های "مارکس" شده است . او به این نتیجه رسید که " مارکس " در تجزیه و تحلیل خود موفق به‌پیش‌ـ بینی نقش بسیاراساسی اتحادیه‌های کارگری که‌بیشتر خواهان رفرم و اصلاحات و نه‌انقلاب هستند ،نشده است .مثلا " "پرلمن " مشاهده کرد که هر چند کارگران امریکائی برای بهبود وافزایش دستمزد ، شرایط کارو تامین‌اقتصادی درقالب اتحادیه‌های‌کارگری‌سازمان‌یافته‌اند ، اما آنها از اصول و عقاید انقلابی و شدید حمایت نمی کنند . "پرلمن " فرضیه"مارکس" را مبنی براین که مالکیت‌و یا عدم مالکیت وسائل و عوامل تولید ، کلید درک مبارزه طبقاتی

و یا وسیله‌ای جهت ساخت آرزوها ، امیال و اقدامات کارگران کشورهای صنعتی است ، نمی‌پذیرد . زیرا "پرلمن" معتقد است که کارگران اصولاً متوجه و علاقمند به شرایط و امکانات بازاری هستندکه بایدکارشان را در آن عرضه کنند وسپر آنها در آرزوی به حداکثر رسانیدن در آمد و منافع شخصی خود می‌باشند و این عامل اساسی‌ترین محرک آنها است که از طریق اتحادیه‌های کارگری به مؤثرترین و ساده‌ترین صورت به آن دسترسی می‌یابند. براساس نظریه "پرلمن" رشد و توسعه اتحادیه‌های کارگری ، به افزایش شعور طبقاتی و ایجاد یک زیر بنای منظم برای انقلاب منتهی نمی‌شود ، بلکه منجر به اعطاء امتیازاتی به کارگران و در نتیجه‌کاهش در ستیزطبقاتی و ممانعت از رشد و توسعه شعور طبقاتی می‌گردد. زیرا اتحادیه‌های کارگری با داشتن قدرت کافی ، عرضه نیروی کار را در بازار به انحصار خود درمی‌آورند و در نتیجه می‌توانند مزد بیشتر ، ساعات کار کمتر ، قوانین و مقررات کار بهتر ، تامین اقتصادی و شغلی بیشتر و منافع زیادتری را برای کارگران فراهم آورندو این هزینه‌هارا به خریدار و مصرف‌کننده انتقال دهند و توزیع عادلانه و مجددی ازثروت و در آمد را موجب شوند . در نتیجه دشمنی و ستیز کارگر با سرمایه دار کاهش می‌یابدو طبقه کارگر ، روز به روز بیشتر متوجه و علاقمند به موضوعها و مسائل اقتصادی مربوط به خود شده ،از اشتغال به افکار و عقایدی‌که به دگرگون کردن و یا سازمان دادن مجددنظام اقتصادی مرتبط است ، فاصله می‌گیرد . بنابراین تامین عدالت و تساوی بیشتر درسیستم سرمایه‌داری‌موجب می‌گرددکه تغییرات‌اساسی و انقلابی پیش بینی شده در نظریه "مارکس" تحقق نپذیرد به علاوه " پرلمن" معتقد است که تحرک اجتماعی نسبةً زیاد جوامع سرمایه داری ، موجب خواهد شد که کارگران خود را برای همیشه وابسته و متعلق به طبقه کارگر ندانند ، یعنی آرزو و اشتیاق امکان تحرک اجتماعی‌صعودی‌از توسعه شعور طبقاتی آنها خواهد کاست . به هر حال هر چند شعور و ستیز طبقاتی و در نتیجه انقلاب پرولتاریا از نظر " مارکس " اجتناب ناپذیر است ، اما " پرلمن" همه را مورد تردید قرار می‌دهد .

مارکسیستهای امروزی استدلال می‌کنندکه کاهش نابرابریهای اجتماعی و در نتیجه کاهش ستیزطبقاتی در کشورهای‌صنعتی به هزینه‌و از طریق تحمیل برکشورهای توسعه‌نیافته ویا جوامع ارضی‌جهان سوم ،صورت‌گرفته است . به عبارت دیگر ، کشورهائی ماننداایالات متحده امریکاپرولتاریای خارجی را جایگزین‌پرولتاریای داخلی کرده‌اند و در نتیجه ،تضاد ذاتی و اساسی سیستم سرمایه‌داری از زمینه‌و چار چوب ملی ، به سطح جهانی و بین‌المللی انتقال یافته‌است . در پرتو این استدلال ، محقق می‌تواند ، رابطه بین کشورهای‌صنعتی و غیر صنعتی را برحسب استثمار ، فشار و ستیز طبقاتی بین‌المللی بهتر درک کند . حال اگر این استدلال‌درست باشد ،انقلاب پرولتاریای‌پیش بینی شده‌بوسیله ،مارکس" ، منتفی نشده ، بلکه فقط بتاخیر افتاده است .

همانطور که اشاره کردیم ، عدم توافق اساسی بین " مارکس " و " پارکین " در این می‌باشد که " پارکین " معتقد است ، در جوامع صنعتی طبقه کارگر مفهوم و احساس روشنی از شعور طبقاتی ندارد و در نتیجه تضاد و تعارض طبقاتی را در خود رشد و توسعه نمی‌دهد و حال آنکه " مارکس " شعور طبقاتی و تعارض ناشی از آن را اجتناب ناپذیر می‌داند . بهر حال بنظر می‌رسد که " پارکین " درست گفته باشد ، زیرا جوامع صنعتی سرمایه‌داری معاصر را می‌توان دارای ویژگیهائی دانست که از یک طرف ستیز طبقاتی در آنها در حال خاموشی است و از طرف دیگر شعور طبقاتی نیز مبهم و نامشخص می‌باشد .

به همین جهت به بعضی از عواملی اشاره می‌کنیم که بنظر می‌رسد در کاهش ستیز و شعور طبقاتی جوامع صنعتی مؤثر بوده‌اند .

نوع و در هم آمیختگی درآمد : در تابستان سال ۱۹۷۲ ، مکانیکها و سایر کارکنان اتحادیه‌های مشابه ، برای افزایش دستمزد در دانشگاه " برکلی " دست به اعتصاب زدند . اما نکته جالب این است که در آن هنگام ، حقوق کارگران روز مزد این اتحادیه‌ها از حقوق اکثریت اعضاء هیات علمی دانشگاه " برکلی " که استادان آن به عنوان بهترین استادان در امریکا ارزیابی و رتبه‌بندی شده‌اند (Cartter, 1966) ، بیشتر بود . این موردی روشن ، به عنوان یکی از عوامل و موانع شعور طبقاتی در مفهوم مارکسیستی کلمه در کشورهای صنعتی امروز است . زیرا صاحبان بسیاری از مشاغل که دارای حیثیت شغلی کم و مجبور به استفاده از نیروی بدنی و فیزیکی خود هستند ، درآمدی بیش از بسیاری از کارمندان اداری و صاحبان مشاغل دارند .

در جامعه امریکا حقوق و درآمد بسیاری از کارگران (یقه‌آبی) و کارمندان (یقه‌سفید) ، به میزان زیاد در هم آمیخته شده است . در واقع بسیاری از سرمایه‌داران کوچک مانند ، صاحبان کارخانه‌های کوچک ، مزارع و بازرگانان ، بسیار کمتر از کارگرانی درآمد دارند که ظاهراً صاحب وسائل و عوامل تولید نبوده ، بلکه فقط کار خود را به بازار عرضه می‌کنند . مثلاً بسیاری از مدیران اجرائی شرکتهای بزرگ ، حقوق هنگفتی دریافت می‌دارند و حال آنکه مالک سهمی از سهام شرکت نیستند و یا بسیاری از صاحبان فروشگاههای خواربار و سبزیجات ، به مراتب کمتر از رانندگان کامیونی درآمد دارند که محمولات آنها را تحویل می‌دهند . این در هم آمیختگی درآمد در کشورهای صنعتی ، موجب کم رنگ‌تر و مبهم‌تر شدن خط و مرز میان صاحبان وسائل تولید و کارگران شده و در نتیجه مفهوم سرمایه‌دار و کارگر ، دیگر مترادف با ثروتمند و فقیر نمی‌باشد . هم چنین وقتی در جوامع صنعتی ، به اتحادیه‌های متشکل کارگری نظر می‌اندازیم ، مشاهده می‌کنیم که هر چند مدیر یک واحد تولیدی ، بیشتر از کارگران خود حقوق دریافت می‌کند ، اما معمولاً ساعات بیشتری کار می‌کند ، تحت فشار

بیشتری قرار دارد ، تامین شغلی کمتری دارد و قوانین و مقررات کار او را کمتر حمایت می‌کند . بنابراین پرولتاریا و بورژوا هر دو درجات متفاوتی پیدا کرده‌اند و در یکدیگر در آمیخته‌اند و در نتیجه زمینه و پایه اقتصادی رشد و توسعه شعور طبقاتی را تعدیل نموده‌اند .

هم چنین تفاوت در پایگاه اجتماعی و دستمزد کارگران موجب خواهد شد که آنها خود را در شرایط و موقعیت مشابه با سایر کارگران ندانند و براساس ایده‌ئولوژی طبقاتی با یکدیگر مرتبط و وابسته نشوند . هم چنین ستیزی که میان سرمایه داران کوچک و صاحبان شرکتهای بزرگ وجود دارد ، مانع از آن خواهد شد که آنها تفاوت در درآمد و پایگاه اجتماعی خود را نادیده انگاشته ، متوجه منافع دو جانبه‌ای گردند که ناشی از تعلق آنها به یک طبقه اجتماعی است .

نمایندگی برمبنای محل سکونت : در امریکا سیستم‌های سیاسی نمایندگی و پارلمانی بیشتر برمبنای محل سکونت و ناحیه قرار دارد ، تا این که براساس نمایندگیهای شغلی و صنفی و یا کاملا" حزبی استوار باشد . بنابراین نمایندگان منتخب ، معمولا" مجبورند نماینده منافع متضاد طبقات مختلف و یا منافع تعدادی از گروههای اجتماعی باشند . زیرا بسیار بعید بنظر می‌رسد که یک نماینده فقط بتواند مدافع منافع یک گروه معین باشد (مشروط به آن که همه گروهها و طبقات در انتخابات شرکت کنند) ، زیرا از آنجاکه هیچ گروهی نمی‌تواند کاملا" در منطقه‌ای نفوذ وکنترل داشته باشد ، در چنین صورتی امکان انتخاب چنین نماینده‌ای بسیار ضعیف خواهد بود . به همین جهت نمایندگان کوشش می‌کنند ، کم و بیش تعادلی در دعاوی و خواسته‌های طبقات و منافع گروههای مختلف بوجود آورند و از این طریق نظر ، توجه و آراء همه گروهها و طبقات را به خود اختصاص دهند .

فشار و وابستگی : نویسندگان مارکسیست ، معمولا "پدیده‌های اقتصادی را واقعی و زیربنائی دانسته ، همه پدیده‌های دیگر را روبنائی می‌دانند . یکی از ویژگیهای جوامع صنعتی این است که تفاوتها و تنوعهای قومی ، نژادی ، دینی و نیز بسیاری از وابستگی‌ها و علائق دیگری که در این جوامع وجود دارد ، با سطح درآمد افراد چندان مرتبط نیست . این تعلقها و وابستگیها مرزمیان طبقات اجتماعی را قطع کرده و به شدت بر اخذ تصمیمات مبتنی برطبقه اجتماعی آسیب می‌رساند . زیرا بسیاری از نقش های اجتماعی بر کنار و دور از عوامل و منابع اقتصادی است . این عوامل در جوامع صنعتی علیه رشد و توسعه شعور طبقاتی عمل می‌کند . حتی "انگلس" نیز پس از جنگهای داخلی امریکا دریافت ، کارگران مهاجر امریکائی به علت آنکه از نقاط متفاوت آمده‌اند و زبان یکدیگر را نمی‌دانند ، قادر نخواهند بود که به شعور طبقاتی نائل شوند .

ارزش ها و وفاداریهای مشترک : اشاره کردیم که نقش های متفاوت افراد در جوامع صنعتی معمولا " از مرزهای طبقاتی می‌گذرد . هم چنین افراد یک طبقه ، نقش هائی را ایفاء می‌کنند

که بقیه‌طبقات‌نیز آن‌ها‌را انجام می‌دهند و تمایل به ارزشهائی دارند که همه در آن شریک هستند. یکی از شدیدترین‌ناکامی‌هائی که برای سوسیالیستها رخ داد، مقارن جنگ بین‌الملل اول بود. زیرا در سالهای قبل از جنگ، کنفدراسیون احزاب کارگری سوسیالیست اروپائی و اتحادیه‌های تجاری، شرکت در جنگهای سرمایه‌داران‌راتحریم کردند و پیمان بستندکه‌مانع‌ازریختن خون پرولتاریا به نفع منافع سرمایه‌داران گردند. زیرا چنین بنظر می‌رسید که منافع‌طبقاتی پرولتاریا دارای جنبه بین‌المللی است. اما با آغاز جنگ‌جهانی اول، معلوم شد که اکثریت قریب به اتفاق کارگران، بیشتر دارای تمایلات و علائق‌ملی تا وابستگیهای طبقاتی هستند. یعنی آنها ابتدا خود را آلمانی، فرانسوی یا انگلیسی می‌دانستند و سپس متعلق‌به طبقه کارگر، تصور می کردند. چنین گرایشی در جنگ جهانی دوم‌نیز‌به‌چشم‌می‌خورد‌تاآنجاکه‌کارگران امریکائی‌و انگلیسی‌پذیرفتندکه‌درخلال‌جنگ‌جهانی دوم، به جهت منافع ملی، دست به اعتصاب نزنند و در نتیجه وفاداری به کشور رامقدم بر تقسیمات و منافع طبقاتی قرار دادند.

هم چنین بسیاری از جامعه شناسان تاکید می‌کنند که در جوامع صنعتی، افراد به مجموعه‌ای از ارزشهای مشترک، مانند حکومت دموکراسی و یا عقاید دینی معتقد و متعهد هستند (Lipset, 1960; Bellah, 1968). هر چند امروزه این اجماع یا توافق در ارزشها کمتر مورد توجه و قبول جامعه شناسان است، ولی به هر حال در کاهش ستیز طبقاتی‌نقش مهمی را ایفاء می‌کند. تقریبا" ۹۵ درصد امریکائیان گفته‌اند که به وجود خدااعتقاددارند، هرچندازنظر مفهوم، نوع و میزان‌اعتقادبه خدابایکدیگر متفاوتند (Stark, Glock, 1965). اما به هر حال توافق عمومی، زمینه را برای ایجاد وحدت و اتحاد از طریق و به نام دین و ارزشهای دینی فراهم می آورد.

هم چنین علائق و تعهدات‌ناحیه‌ای و منطقه‌ای در ایجاد وحدت و یگانگی میان‌افراد نقش قاطعی ایفاء می‌کنند. مثلا" یکی از منابع و عواملی که در ایجاد همبستگی اجتماعی نادیده‌انگاشته شده، ولی ازاهمیت زیادی‌برخورداراست، حمایت و جانبداری از تیم‌های ورزشی محلی یا ملی است. وقتی مسابقه‌ای در پیش باشد، به سهولت می‌توان مذاکره و ارتباط میان طبقات و گروههای قومی و نژادی مختلف را مشاهده و مطالعه نمود.

اشتراک در مصرف : در آغاز این فصل، به تفاوت بین سبک زندگی افراد طبقات بالا و پائین اشاره نمودیم. در جوامع امروز تاثیر و نفوذ وسائل ارتباط‌جمعی، فراوانی کالا و رفاه عمومی، منجر به وجود سلیقه‌ها و علائق مصرفی متفاوتی شده است که مرزمیان‌طبقات را قطع می‌کند. این شرایط موجب می‌شود که یک فرد یا گروه نتواند، به سهولت خود را از تابعیت و پیروی دیگران محفوظ و جدا نگهدارد. عضویت طبقاتی نمی‌تواند به سادگی با توجه به لباس، اتومبیل و یا فعالیتهای اوقات فراغت افراد باز شناخته شود، مثلا" در غرب امریکا بسیارمشکل است که خارج از محیط کار، بتوان‌کارگر کارخانه و صاحب کارخانه‌را

سنجیدن داد .

تغییر در نوع و سبک لباس کارگران ، نشان دهنده برخی تمایلات در جهت مصرف کالاهای قابل مشاهده است . هم چنان که افراد ثروتمند نیز در مصرف محتاط و محافظه‌کار شده‌اند . "بلاو" و "دانکن" (Blau, Duncan, 1967) ، معتقدند که طبقات کارگر ، کالاهای مصرفی را به‌عنوان یکی از قابل مشاهده‌ترین سمبلها و نشانه‌های پایگاه اجتماعی بکار می‌برند و شاید درست به همین دلیل است که ثروتمندان نیز برای انکار و نفی ادعاهای کارگران مبنی برتساوی در پایگاه اجتماعی بااستفاده از کالاهای مصرفی مشابه ، دیگر تمایلی بخرید اتومبیل کادیلاک و یا پوشیدن لباسهائی با پوست خز و سنجاب از خود نشان نمی‌دهند . به هر حال علت هرچه باشد ، بسیار مشکل است ، کارگرانی که اتومبیلهای گران قیمت سوار می‌شوند و چند سهم در شرکتهای بزرگ دارند و در تعطیلات سالانه خود به شکار می‌روند را در شرایط و موقعیت ستیز طبقاتی قرار داد و از شعور طبقاتی آنها سخن گفت .

تحرک اجتماعی : همان گونه که در فصل سیزدهم ، اشاره کردیم یکی از ویژگیهای کشورهای صنعتی ، میزان تحرک اجتماعی نسبتاً بالای این جوامع است . هم چنین در این کشورها پایگاه اجتماعی هر فرد بر مبنای معیارهای اکتسابی و نه انتسابی ، تعیین می‌شود . این عوامل در جهت مخالف رشد شعور طبقاتی عمل می‌کنند و عضویت طبقاتی را بی‌ثبات و موقتی می‌سازند . به این معنی که یک کارگر مجبور نیست ، تصور کند فرزند او نیز کارگر خواهد شد ، زیرا بسیاری از فرزندان کارگران ساده ، حیثیت شغلی و پایگاه اجتماعی خود را بالاتر برده‌اند .

"بندیکس" و "لیپست" (Bendix, Lipset, 1958) ، معتقد هستند ، از آنجا که کارگران امکان تحرک اجتماعی صعودی را برای فرزندان خود ممکن می‌دانند ، بنابراین قانع و معتقد می‌شوند که سیستم پاداشهای اجتماعی ، عادلانه و منصفانه است و افراد پاداشی را دریافت می‌دارند که سزاوار آن هستند و این فرد است که مسؤول سرنوشت و چگونگی زندگی خود می‌باشد ، نه سیستم اجتماعی و حال آن که شعور طبقاتی هرگز برمبنای مفهوم شایستگی و سزاواری فرد بوجود نمی‌آید ، بلکه نیازمند آگاهی از شرایط و موقعیت یکسان گروه و طبقه و اعتقاد به این واقعیت است که سیستم اجتماعی ، مسؤول ایجاد شرایط و موقعیتهای نابرابری می‌باشد که افراد خود را در آن می‌یابند . بنابراین میزان بالای تحرک اجتماعی ، مخالف اصول بدیهی و لازم شعور طبقاتی است که بر غیر عادلانه و غیر منصفانه بودن سیستم اجتماعی تاکید می‌کند . به هر حال نظام قشر بندی اجتماعی و طبقه‌ای که هر فرد خود را به آن متعلق می‌بیند در نسلهای انسانی پدیده‌ای ثابت و غیر قابل تغییر نیست ، به این معنی که هر فرد می‌تواند امیدوار باشد که فرزندش شایسته‌تر و بهتر از او گردد . به علاوه بسیار مشکل است که افراد ، سیستم اجتماعی را به جهت سرنوشتی که داشته‌اند ، مورد سرزنش و نکوهش قرار دهند .

یکی از سئوالات جالبی که می‌توان مطرح نمود ، این است که جوامع تا چه اندازه می‌توانند نابرابریهای اجتماعی را بدون آن که برابر ستیز طبقاتی و انقلاب از هم متلاشی گردند ، تحمل نمایند . به خاطر می‌آوریم که جوامع ارضی با وجود نابرابریهای بسیار ، برای مدتی طولانی توانسته‌اند ، کاملاً" با ثبات و آرام ، به حیات خود ادامه دهند . بنابراین مقدار و میزان مطلق نابرابری‌هانیست که موجب ستیز طبقاتی می‌گردد .بلکه‌تغییر و به ویژه دگرگونی سریع در مقدار و میزان نابرابریها است که موجب و عامل فشار داخلی در جامعه می‌شود .

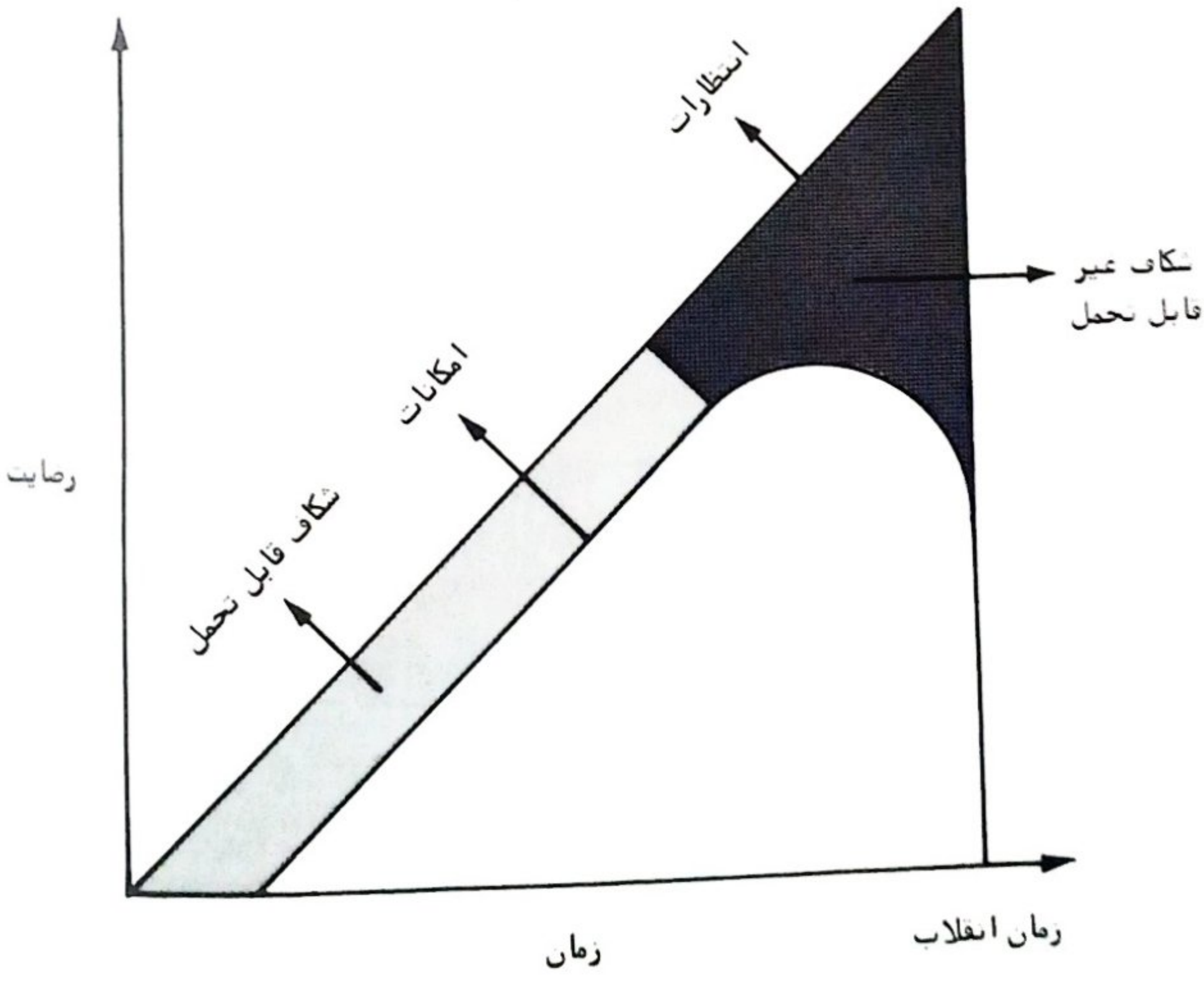
محرومیت نسبی : یکی از راههای شناخت این واقعیت که‌تاچه اندازه تغییر در میزان‌ودرجه نابرابریها ، موجب فشار در جامعه می‌شود ، توجه به محرومیت نسبی است . این نظریه ، اول بار بوسیله "ساموئل استوفر " (Samuel Stouffer, 1949) و همکارانش مطرح‌گردید . آنها دریافتند ، سربازانی که در واحدهائی خدمت می‌کنند که ترفیع در آنها بسیار رایج است ، ازطرز عمل و روال‌کار نظام ترفیعات ،به مراتب بیشتر ناراضی هستند تاسربازانی که در محلهائی خدمت می‌کنند که ترفیع بسیار کم ونادر است . هر چند این واقعیت با شعور عادی چندان توافقی ندارد (اقتباس‌گر چنین واقعیتی را در نظام دانشگاهی نیز تجربه کرده است .یعنی استادانی که در دادن نمره سخت‌گیرتر هستند ، نارضایتی‌کمتری در میان دانشجویان بوجود می‌آورند . به ویژه وقتی بخاطر آوریم‌کەاگراستادی در نظام واحدی دانشگاهی ، بدادن نمره خوب ، معروف شود ، دانشجویان ضعیف درس‌او را به جهت گرفتن نمره خوب و کمک به میانگین خود بیشتر انتخاب می‌نمایند و چون معمولاً" این‌انتظاربرآورده‌نمی‌شود ،ناراحت‌وناراضی می‌گردند) .همان‌گونه‌که"استوفر"اشاره‌می‌کند. در واحدهائی که‌ترفیعات سریعتر انجام می‌گیرد ، افراد در مقایسه با همقطاران‌وانتظارات شخصی خودشان ،بیشتر احساس محرومیت‌می‌نمایند و حال آنکه در واحدهائی که ترفیعات به سهولت‌و با سرعت داده نمی‌شود ،افراد کمتراحساس محرومیت و عقب افتادگی‌می‌کنند. بنابراین‌مقدار و میزان‌مطلق محرومیت‌نیست که‌باید به عنوان شاخص ناراحتی و نارضایتی فرد بکار رود ،بلکه اندازه نسبی محرومیت ، یعنی تفاوت و شکاف بین انتظارات‌وامکانات یاواقعیات است که حائز اهمیت می‌باشد .

ممکن است در کشورهای در حال توسعه به علت افزایش انتظارات ، فرایند یکسانی تحت عنوان انقلاب ،بوقوع بپیوندد . هنگامی که اقتصاد جوامع ارضی ، وارد مراحل‌اولیه صنعتی شدن‌می‌شود ، شرایط و موقعیت طبقات پائین جامعه بهبود می‌یابد ، اما آرزوها و انتظارات آنهابرای زندگی بهتر ،بەمراتب سریعتر از ظرفیت اقتصاد کشور ، افزایش‌می‌یابد

و سایراین به موازات افزایش انتظارات ، شکاف و فاصله‌ای بین آنچه مردم امیدوارند داشته باشند و آنچه دارند ، بوجود می‌آید و تعارض و عدم رضایت نیز بیشتر می‌گردد . در جوامع ارضی ، سطح انتظارات مردم پائین است ، زیرا دلیلی برای امید و آرزوهای طلائی وجود ندارد و سایراین آنها نارضایتی کمتری داشته و خوشبخت‌تر هستند . اما هنگامی که دگرگونیها زمینه‌ای برای امید به آینده بدست می‌دهد ، امید به زندگی بهتر ، به مراتب سریعتر از امکانات و چشم اندازه‌های آینده افزایش می‌یابد .

نظریه " دیویس " نظریه‌های جدید جامعه شناسی درباره انقلاب بر محرومیت نسبی و انقلاب ناشی از افزایش انتظارات تاکید می‌نمایند . بسیاری از نابسامانی‌ها و آشفتگی‌های سیاسی کشورهای در حال توسعه را نمی‌توان فقط نتیجه محرومیت افراد آن جامعه دانست ، بلکه باید آنرا معلول بهبود سریع زندگی افراد متوسط جامعه پنداشت . خطرناکترین شرایط و موقعیت بالقوه برای انقلاب ، هنگامی ظاهر می‌شود که نظام اقتصادی جامعه ساکن و یا گرفتار مرحله " پس گردی " (Setbacks) شود .

" جیمز دیویس " (James Davis, 1969) ، نظریه‌روشنی درباره انقلاب بر مبنای "پس گردی " اقتصادی عرضه داشته‌وآن را نظریه منحنی " جی " (J - Curve Theory) ، نامیده است . شکل‌الگوی " دیویس " در تصویر (الف) آمده است .



منحنی امکانات، شبیه به حرف انگلیسی " J " ولی به صورت معکوس می‌باشد. " دیویس " پیش بینی می‌کند که احتمال وقوع انقلاب زمانی افزایش می‌یابد که " یک دوره طولانی انتظار و رضایت در حال افزایش، برگشت سریع کوتاه مدتی را بدنبال داشته باشد و در نتیجه طی این مدت، فاصله و شکاف میان انتظارات و امکانات به سرعت زیاد شده و غیر قابل تحمل گردد " . " دیویس " مانند " مارکس " معتقد است که وقوع انقلاب تا حدودی مبتنی بر افکار افراد یک جامعه است و بنابراین وقتی شعور طبقاتی رشد و توسعه یابد، انتظار انقلاب را نیز می‌توان داشت. برمبنای نظریه " دیویس " هنگامی که مردم از این هراسان باشندکه نه تنها شرایط و موقعیت بهتر نخواهد شد، بلکه واقعاً " بدتر هم خواهد گردید، یعنی بین آنچه می‌خواهند و آنچه که احتمالاً " بدست می‌آورند، فاصله و شکافی وجود دارد، امکان وقوع انقلاب افزایش می‌یابد. " دیویس " با توجه به این نظریه انقلاب کبیر فرانسه وظهور " نازیسم " در آلمان را تجزیه و تحلیل می‌نماید. بنظر می‌رسد که هر دو انقلاب کاملاً " با نظریه منحنی " جی " قابل توجیه باشند.

همان گونه که " دیویس " نیز اشاره کرده است، نظریه منحنی " جی " نظریه کاملی برای توجیه انقلاب نیست. این نظریه نمی‌تواند پیش بینی کند که چه وقت و چرا " پس‌گردی " اقتصادی اتفاق می‌افتد، بلکه فقط می‌گوید در صورت وجود چنین شرایطی درجامعه، چه اتفاق خواهد افتاد. به علاوه " پس گردی " اقتصادی ممکن است، شرط لازم برای وقوع انقلاب باشد، اما شرط کافی نخواهد بود. رکود اقتصادی سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰، در آلمان، موجب انقلاب گردید، اما در امریکا و انگلستان، چنین اتفاقی رخ نداد. ولی به هرحال درهمه کشورهای صنعتی شعور طبقاتی ومبارزه طلبی کارگران در دوران رکوداقتصادی، با سرعت رشد و توسعه یافت.

بنظر می‌رسد که میزان ستیز طبقاتی در جوامع، تا حدودی مبتنی بر سرعت و جهت تغییر شرایط اقتصادی و وضعیت اقتصادی کارگران متوسط باشد. هنگامی که شرایط نامناسب وتغییرات ناچیز است، ستیز طبقاتی حائز اهمیت نیست، اما پس از دوران رفاه و بهبود، اگر پیشرفت اقتصادی دچار وقفه شود و شرایط و موقعیت اقتصادی نامطلوب گردد، ستیز طبقاتی به حداکثر خود خواهد رسید.

<u>عوامل دیگر:</u> این که ستیز طبقاتی درچنین شرایطی تاچه اندازه شدت می‌یابد وآیا منجر به انقلاب خواهد شد یا نه، متکی بر عوامل بسیار دیگری است که هنوز کاملاً " ناشناخته مانده است. یکی از عوامل مهم در چنین شرایطی این است که آیا رهبری آگاه که موجب تحریک، برانگیختن، بسیج و هدایت کارگران و ستیز طبقاتی شود، وجود دارد؟ در فصل سیزدهم، نظریه عدم هماهنگی در پایگاه اجتماعی را برای توصیف و تشریح عدم رضایت بعضی از افراد متعلق به گروه نخبگان و نیز تمایل آنها را به همراهی، هدایت و رهبری کارگران مطرح ساختیم و دریافتیم که اگر در جامعه‌ای ورود افراد و گروههای جدید، به گروه نخبگان،

با مقاومتهایی مواجه شود، احتمال وقوع انقلاب بیشتر خواهد بود. کشورهایی که به صورت جوامع ارضی هستند و از نظر نظام قشربندی اجتماعی مانند جوامع طبقاتی بسته و یا کاستی عمل می‌کنند و امکان ورود به گروه نخبگان در آنها بسیار کم است، در مراحل اولیه صنعتی شدن آماده و مستعد انقلاب می‌باشند. به عنوان مثال می‌توان کشورهایی مانند چین، روسیه تزاری و یا بعضی از کشورهای امریکای لاتین را مورد توجه قرار داد.

فصل پانزدهم

آیانابرابری ضروری است

فصل پانزدهم

آیا نابرابری ضروری است

درطول تاریخ بشر ،هرگز جامعه‌ای بدون طبقه بوجود نیامده است /حتی دراجتماعات کوچک ایدمال (Utopia) ، نیز همواره تفاوتهائی از نظر دارائی ، قدرت و حیثیت میان افراد وجود داشته است . بنابراین از آنجا که نابرابری در جوامع انسانی پدیده‌ای عمومی و جهانی است ، بعضی از نظریه پردازان اظهار داشته‌اند که درجه‌ای از قشربندی اجتماعی اجتناب ناپذیر می‌باشد .زیرا نظام قشربندی اجتماعی نمی‌تواند عمومی و جهانی باشد مگر آن که در سازمان اجتماعی کارکردی داشته باشد .بنظر می‌رسد که نه تنها تاکنون جامعه‌ای بدون طبقه وجود نداشته ، بلکه در آینده نیز نمی‌تواند بوجود آید .

نظریه پردازانی که نتایج و پی‌آمدهای نابرابری را نامطلوب می‌دانند ، معتقدند که ایجادجامعه‌بدون طبقه‌در صورتی امکان‌پذیر است که کوشش لازم و کافی در جهت‌اجتماعی کردن مجددمردم از طریق ایجادانگاره‌های شخصیتی جدیدو جایگزین کردن روحیه‌واخلاق تعاون و همکاری بجای فردگرائی به عمل آید .این مساله که آیا همه افراد می‌توانند ازنظر دارائی ، قدرت و حیثیت کاملا" مساوی باشند یا نه ، در تمام ادوار تاریخ توسط روشن‌ـ فکران جهان موردبحث‌و مجادله‌قرار گرفته و حتی گاهی به وقوع جنگها ، شورشها ،آشوبها و انقلابهامنجر شده‌است .دراین فصل نظریه‌های جامعه شناسانی راموردمطالعه‌قرارمی‌دهیم که به این بحث و جدال قدیمی پرداخته‌اند .

دودیدگاه مهم دراین زمینه نظریه‌های کارکردی و ستیز می‌باشند که در فصل‌چهارم ، به‌آنها اشاره نمودیم . اخیرا" دیدگاه سومی نیز از درهم آمیختن و تلفیق دو دیدگاه‌یاد شده ،بوجودآمده است . برای رعایت اختصارناگزیر فقط‌تفاوتهای‌کلی و اساسی سه‌دیدگاه را مورد بحث قرار می‌دهیم .

نظـــــریه کارکــــــــردی

توصیف‌و تشریح نظام قشربندی اجتماعی که‌امروزه به نظریه پردازان کارکردی‌نسبت داده می‌شود تا حدودی ناشی از سنت محافظه کارانه آنها درباره توزیع ارزشهای کمیاب است . عنصر اصلی و مشترک همه مطالعات و نظریات آنها این واقعیت است که در نظام طبیعت ،همه‌اشیاء ،به گونه‌ای طبقه‌بندی و قشر بندی شده‌اند .در ایام گذشته معمولا "وجود تفاوت میان افراد و اختلاف در دارائی ، قدرت و حیثیت آنها را ناشی از مشیت و اراده الهی می‌دانستند و معتقد بودند که افراد بشر نابرابر خلق می‌شوند وزندگی و سرانجامی

متفاوت دارند . بعضی رهبری می‌کنند و برخی پیروی ، دسته‌ای ارباب هستند و جمعی رعیت .هنوز نیز اعتقاد به جنبه الهی نظام قشربندی اجتماعی وجود دارد ، زیرا به‌نظر بعضی برای بقاء و دوام‌جامعه ضروری و مفید است و بنابراین همه افرادبایدنقش مقررخود را به جهت استمرار و سعادت جامعه ایفاء نمایند .

تأثیـــــر داروینیسم

رواج‌داروینیسم‌اجتماعی در اواخر قرن نوزدهم میلادی ، توجیه جدیدی برای‌بحث قدیمی ضرورت ، فایده و اهمیت نظام قشربندی اجتماعی بوجودآورد . "داروین" معتقد بود که گزینش طبیعی بر پایه بقاءاصلـح وانسب استوار است و این مکانیزمی می‌باشد که بوسیله‌آن زندگی از لجن‌زار و انسان از میمون آدم‌نما بوجودآمده است .باهمین‌استدلال گروهی نیز پذیرفتند که نظام قشربندی اجتماعی از قوانین زیستی تبعیت می‌کند ، به این معنی که طبقات‌و نژادهائی باقی می‌مانند و برتری خود را حفظ‌می‌کنندکه‌ازنظر بیولوژیکی امتیازاتی داشته‌باشند و بنابراین نظام‌قشربندی‌اجتماعی‌برای تحقق‌فرایندتکامل ،ضروری است .اما ازآنجاکه افراد ضعیف از نظر قوانین بیولوژیکی اصلح وانسب نمی‌باشندازطریق افزایش در تولید مثل ، امکان بقاء و دوام خود را به صورت مصنوعی بیشتر می‌کند واین عمل به‌تدریج موجب‌فساد و تباهی نژاد بشر می‌گردد . بنابراین در هر نسل ، تکامل‌متکی بوجود نژاد و یا طبقه‌برتر است .

"ویلیام سامنر " جامعه شناس برجسته که از طرفداران داروینیسم اجتماعی است‌در کتابی تحت‌عنوان "شیوه‌های قومی" که در رشد و توسعه دانش جامعه‌شناسی امریکابسیار مؤثر بوده است ، جامعه را به میدانی تشبیه می‌کند که در آن انسانها برای کسب‌موفقیت ، امتیازات‌و بقاءبا یکدیگر مبارزه می‌نمایند .او معتقد است که نظام طبقاتی ،ارزش اجتماعی افراد رامشخص می‌کند ،یعنی طبقه‌اجتماعی یک فرد ،نشان دهنده استعدادها وتوانائیهای او نیز می‌باشد .

همان گونه‌که در فصل پنجم‌اشاره‌کردیم ،کاربرد نظریه " داروین " در جامعه شناسی نشانه ناپختگی و ساده انگاری پدیده‌ها و نظام اجتماعی است ، زیرا بدون وجود برابری در فرصتها و امکانات فرهنگی و اجتماعی سخن از برتری و در نتیجه اصلح و انسب‌بودن بی‌معنی خواهد بود . هم زمان با شیوع داروینیسم اجتماعی " ماسکا " (Mosca) ،جامعه شناس ایتالیائی ، نظریه دیگری را درباره ضرورت نظام قشربندی اجتماعی جهت بقاء و دوام‌جامعه مطرح نمود . او در کتابی به نام " طبقه حاکـــم " ،نظریه سوسیالیستهارا درباره‌امکان ایجاد جامعه بدون طبقه ، به شدت مورد انتقاد قرار داده است .انتقادات‌او بر سه نکته‌اساسی مبتنی است : ۱ ـ جوامع انسانی نمی‌توانند بدون وجود سازمان‌سیاسی ،

به حیات خود ادامه دهند. ۲ـ سازمان سیاسی به گونه‌ای اجتناب ناپذیر مستلزم نابرابری در قدرت است، زیرا نیازمند رهبر و رهبری است. ۳ـ خودخواهی ذاتی بشر موجب می‌گردد که او همواره برای کسب امتیازات بیشتر از قدرت خود سوء استفاده نماید.

"ماسکا" عقاید مارکسیستها را درباره امکان ایجاد جامعه ایده‌آل بدون طبقه مردود می‌داند. او بیست سال قبل از انقلاب روسیه پیش بینی نمود که اگر کمونیستها به قدرت برسند، به رهبران و مقامات سیاسی نیاز خواهند داشت و در نتیجه یک طبقه حاکم جدید بوجود خواهد آمد.

نظریه پردازان کارکردی و نظام قشربندی اجتماعی

پس از جنگ جهانی اول، به تدریج دیدگاه جدیدی در علوم اجتماعی پدیدار شد که آن را دیدگاه کارکردی نامیده‌اند. زیرا از نظر طرفداران این دیدگاه جامعه به عنوان یک سیستم، دارای جنبه‌های مشخص و متفاوتی است که هر یک نتایج و ثمرات معین و یا کارکرد ضروری ومفیدی را بانجام می‌رسانند. همان گونه که در فصل چهارم اشاره شد با توجه به دیدگاه کارکردی، جامعه عبارت ازمجموعه‌ای از اجزاء پیوسته و مرتبط به هم است که تغییرات هر یک از آنها اجزاء دیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مثلاً" تغییر درنظام خانواده برنظام اقتصادی جامعه اثر می‌گذارد. یکی از شاگردان "تالکت پارسنز" جامعه شناسی که در رشد و توسعه دیدگاه کارکردی نقش برجسته‌ای را ایفاء نموده، "کینگزلی دیویس" (Kingsley Davis) است. او از نخستین جامعه شناسانی می‌باشد که در جهت توصیف و تشریح نظام قشربندی اجتماعی در چارچوب نظریه کارکردی کوشیده است. از نظر او نابرابری‌نیازی‌ذاتی‌برای‌کارکردجامعه‌است(Davis, 1942, 1949, 1953; Davis, Moore, 1945).

"دیویس" به این نکته‌مهم اشاره‌می‌کند که کوشش در جهت‌توصیف و تشریح‌موضوعی، به معنی تمایل برای اثبات صحت و یا حقانیت آن نیست. به همین جهت او می‌کوشد تا نظام‌قشربندی اجتماعی را جدا از جنبه‌های ایده‌ئولوژیکی تاریخی و تعهدات اخلاقی‌مورد مطالعه قرار دهد. "دیویس" در پاسخ به این سؤال که چرا همه جوامع بشری به گونه‌ای قشربندی شده‌اند می‌گوید: "نابرابری اجتماعی .... طرحی ناآگاهانه است که ازطریق آن جوامع مطمئن می‌شوند که موقعیتهای مهم توسط شایسته‌ترین افراد اشغال خواهد شد" (Davis, 1949).

اولین نظریه کلی درباره قشربندی اجتماعی از دیدگاه کارکردی توسط "دیویس" و "مور" (Davis, Moore, 1945)، در سال ۱۹۴۵، منتشر شد. آنها از این واقعیت آشکار آغاز کردند که جامعه سازمانی پیچیده و متشکل از نقش‌ها و موقعیت‌های بسیار گوناگونی

به حیات خود ادامه دهد. ۲ـ سازمان سیاسی به گونه‌ای احساس ناپذیر مستلزم نابرابری در قدرت است، زیرا نیازمند رهبر و رهبری است. ۳ـ خودخواهی ذاتی بشر موجب می‌گردد که او همواره برای کسب امتیازات بیشتر از قدرت خود سوء استفاده نماید.

بنابراین "ماسکا" عقاید مارکسیستها را درباره امکان ایجاد جامعه ایده‌آل بدون طبقه مردود می‌داند. او بیست سال قبل از انقلاب روسیه پیش بینی نمود که اگر کمونیستها به قدرت برسند، به رهبران و مقامات سیاسی نیاز خواهند داشت و در نتیجه یک طبقه حاکم جدید بوجود خواهد آمد.

نظریه پردازان کارکردی و نظام قشربندی اجتماعی

پس از جنگ جهانی اول، به تدریج دیدگاه جدیدی در علوم اجتماعی پدیدار شد که آن را دیدگاه کارکردی نامیده‌اند، زیرا از نظر طرفداران این دیدگاه جامعه به عنوان یک سیستم، دارای جنبه‌های مشخص و متفاوتی است که هر یک نتایج و ثمرات معین و یا کارکرد ضروری ومفیدی را بانجام می‌رسانند. همان گونه که در فصل چهارم اشاره شد با توجه به دیدگاه کارکردی، جامعه عبارت ازمجموعه‌ای از اجزاء پیوسته و مرتبط به هم است که تغییرات هر یک از آنها اجزاء دیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مثلاً" تغییر در نظام خانواده برنظام اقتصادی جامعه اثر می‌گذارد. یکی از شاگردان "تالکت پارسنز" جامعه شناسی که در رشد و توسعه دیدگاه کارکردی نقش برجسته‌ای را ایفاء نموده، "کینگزلی دیویس" (Kingsley Davis) است. او از نخستین جامعه شناسانی می‌باشد که در جهت توصیف و تشریح نظام قشربندی اجتماعی در چارچوب نظریه کارکردی کوشیده است. از نظر او نابرابری نیازی‌ذاتی‌برای‌کارکردجامعه‌است (Davis, 1942, 1949, 1953; Davis, Moore, 1945).

"دیویس" به این نکته‌مهم اشاره‌می‌کند که کوشش در جهت‌توصیف و تشریح‌موضوعی به معنی تمایل برای اثبات صحت و یا حقانیت آن نیست. به همین جهت او می‌کوشد تا نظام‌قشربندی اجتماعی را جدا از جنبه‌های‌ایده‌ئولوژیکی تاریخی و تعهدات اخلاقی مورد مطالعه قرار دهد. "دیویس" در پاسخ به این سؤال که چرا همه جوامع بشری به گونه‌ای قشربندی شده‌اند می‌گوید: "نابرابری اجتماعی .... طرحی ناآگاهانه است که از طریق آن جوامع مطمئن می‌شوند که موقعیتهای مهم توسط شایسته‌ترین افراد اشغال خواهد شد" (Davis, 1949).

اولین نظریه کلی درباره قشربندی اجتماعی از دیدگاه کارکردی توسط "دیویس" و "مور" (Davis, Moore, 1945)، در سال ۱۹۴۵، منتشر شد. آنها از این واقعیت آغاز کردند که جامعه سازمانی پیچیده و متشکل از نقش‌ها و موقعیت‌های بسیار گوناگونی

است که باید بوسط افراد اشغال شود . هر جامعه جهت توزیع اعضاء خود برای احراز این موقعیت‌ها باید روشهائی را بکار گیرد . وقتی عده‌ای می‌میرند دیگران باید جای آنها را بگیرند و بنابراین جامعه باید انگیزه کافی جهت انجام وظائف و ایفاء نقش‌های مربوط به موقعیتهای معین را در افراد بوجود آورد . اگر احراز تمام مشاغل جامعه از لذت و رضایت یکسانی برخوردار بود و تاثیرآن‌ها در بقاء جامعه اهمیت مساوی داشت و نیز مستلزم آموزش و توانائی‌های مشابهی بود ،به احتمال زیاد مسأله‌ای بوجود نمی‌آمد .زیرا در کیفیت انجام وظایف و مشاغل معین ، بوسیله افراد مختلف ، تفاوت چندانی ایجاد نمی‌شد . اما همان گونه که "دیویس " و " مور " نشان داده‌اند در زندگی واقعی این که چه فردی چه‌موقعیتی را اشغال می‌کند ،تفاوت چشم‌گیری در چگونگی ایفاء نقش و انجام وظیفه بوجود می‌آورد . آنها به این نکته اشاره نمودند که بعضی از مشاغل لذت بخش‌تر هستند ، برخی نیازمند استعدادو مهارت بیشتر می‌باشند و پاره‌ای کارکرد مهمتری دارند . به همین دلیل‌افرادی که دارای استعداد ، توانائی و احساس مسؤولیت بیشتری هستند باید مشاغل مهم جامعه را به عهده داشته باشند . براساس نظریه " دیویس" و "مور" جامعه باید پاداشهائی را بوجود آورد تا بتواند با بکار بردن آنها موجبات تشویق افراد را فراهم سازد . هم‌چنین باید راههائی در نظر گرفته شودکه براساس آنها این پاداش‌ها به روشی مناسب باموقعیتها توزیع شود . "این پاداشها و چگونگی توزیع آنها جزئی از نظام اجتماعی می‌گردد و منجر به قشر بندی جامعه‌می‌شود" (Davis, Moore, 1945) . به عقیده آنها پاداشهای اساسی که تقریبا "همه جوامع می‌توانندار آنها به‌عنوان عوامل تشویق کننده استفاده نمایند ،دارائی ، قدرت و حیثیت می‌باشند .

نکته مهم این است که برای بسیاری از مشاغل نمی‌توان از هر فردی استفاده نمود ، زیرابرخی از موقعیتها باید بوسیله افرادی احراز شوند که دارای استعداد و توانائی‌فراوان و آموزش ویژه‌ای هستند . اگر کار آمدی کارکردهای جامعه مورد نظر باشد ، باید ترتیبی داده شود تا افراد مناسب ،به‌چنین مشاغل و موقعیتهائی جلب و علاقمند شوند .بنابراین برای جلب‌بهترین و مناسبترین‌افراد برای احرازچنین مشاغل وموقعیتهائی‌لازم‌است‌انگیزه و تمایل کافی در آنها بوجود آوریم تا آنجا که برای کسب این مقامات ،به رقابت بایکدیگر بپردازند . اما چگونه می‌توان چنین شرایطی را بوجود آورد ؟ بسیاری از مهمترین مشاغل اجتماعی جالب و مطلوب نیستند ، زیرا این مشاغل مستلزم آموزش بلند مدت ، ساعتهای طولانی کار سخت و شدید و قبول فشار و مسؤولیت سنگین هستند . مثلا" جراحان باید حدود دوازده سال بعد از تحصیلات دبیرستان دوران آموزش لازم را بگذرانند ، کار آنها از نظر فیزیکی خسته کننده و همراه با فشار و ساعات کارشان طولانی ، مداوم و غیر قابل پیش بینی است .به علاوه تعداد کمی از افراد هوش،استعداد ، توانائی و شرایط روانی‌لازم برای جراح‌خوب بودن را دارا هستند .بنابراین‌چگونه می‌توان ترتیبی داد که تعدادکافی

از افراد با چنین ویژگیهائی علاقمند به حرفه جراحی شوند . " دیویس " و " مور " معتقدند جامعه‌در صورتی می‌تواندبه این هدف دست یابد که به جراحان در مقایسه با سایرمشاغلی که از جذابیت‌بیشتری برخوردارند و اهمیت وحساسیت‌کمتری دارند ، پاداش بیشتری‌بدهد و این‌پاداش بایدآن چنان‌کافی باشدتا افرادشایسته و مناسب ، حاضر به قبول‌فداکاریهای لازم برای شغل جراحی باشند .

از آنجاکه اهمیت مشاغل متفاوت‌می‌باشد ونظر به این‌که میزان‌استعدادو توانائیهائی که برای آنهاضرورت‌دارد کمیاب‌است ،پاداشهای مربوط‌به هر شغل نیز باید متفاوت‌باشد . اگر این استدلال را بپذیریم ،روشن است که توزیع نابرابر پاداشها در هر جامعه ، اجتناب ناپذیرخواهد بود و در نتیجه نظام قشربندی اجتماعی بوجود خواهد آمد ، زیرا این‌تنها راه رسیدن به کارآمدی سیستم اجتماعی است . اگر جوامع بشری قشربندی شده نباشند ، ممکن است افراد بخواهند که به ساده‌ترین ، جذابترین و بدون مسؤولیت‌ترین مشاغل بپردازند (اگر اصولا " تمایلی به‌انجام وظیفه و ایفاء نقشی داشته باشند) و در نتیجه کارکردهای اساسی و حیاتی جامعه به‌انجام نمی‌رسد و جامعه بزودی نابود می‌شود .

" دیویس " و "مور" معتقدند از آنجا که تعداد‌افراد مستعد و مناسب برای احـراز موقعیتهائی که‌برای جامعه بسیاراهمیت داردمحدود است ، بنابراین باید بیشترین‌پاداش را به این‌گونه افراد تخصیص داد و موقعیتهائی که اهمیت‌کمتری دارند و تعداد افرادحائز شرایط‌برای اشغال آنها زیاد است ، کمترین پاداش را داشته باشد . این واقعیت‌درجوامع صنعتی امروزمشاهده می‌شود ،یعنی افرادی که‌آن گونه کارهای غیر تخصصی انجام‌می‌دهند که همه افراد از عهده‌آن برمی‌آیند دستمزد ، قدرت و حیثیت کمتری دارند . برعکس مشاغل کاملا " فنی وحرفه‌ای که‌مستلزم‌آموزش ،استعدادوپشتکارفراوان‌است‌دستمزد ،قدرت‌و حیثیت بیشتری را بخود اختصاص داده‌اند ، در واقع وقتی اهمیت ، ضرورت و پیچیدگی شغلی افزایش می‌یابد ، پاداش مربوط به‌آنهم بیشتر می‌گردد . مثلا " در قرن نوزدهـم میلادی که‌حرفه پزشکی دارای کارآمدی کم‌و پزشک شدن ساده و آسان بود ، پاداش آن‌نیز ناچیز بود . اما با افزایش کارآمدی و پیچیده و دشوار شدن حرفه پزشکی پاداش آن نیزبه مراتب افزایش یافته است .

نظریه‌پردازان کارکردی معتقدند در جامعه‌ای که تحرک اجتماعی مبتنی برشایستگی‌و موقعیت فردی باشد ، جامعه به بالاترین مرحله کارآمدی دست می‌یابد . برعکس هر چـه جامعه برای اخذ تصمیم درباره این که چه فردی باید چه موقعیتی را داشته باشد از قواعد مربوط‌به پایگاه‌اجتماعی منسوب استفاده نماید ، جامعه از بهترین استعدادها ، توانائیها وامکانات‌کمیاب‌خود استفاده نمی‌کند .اما برخی از جوامع ، قواعد مربوط‌به پایگاه‌اجتماعی منسوب‌را مورد استفاده‌قرار داده و از آن منتفع نیز می‌گردند .این واقعیت برای "دیویس" و "مور" به عنوان مساله‌ای مطرح بود . به عبارت دیگر ، چگونه یک نظریه پرداز کارکردی، فایده پایگاه اجتماعی منسوب را توجیه می‌نماید ؟ "دیویس" این مساله را تشخیص داده و

کوشش نمود که راه حلی برای آن پیدانماید .او بالاخره چنین استدلال نمود که نظریه اش فقط می‌تواند به توصیف و تشریح نابرابری در موقعیتها و نه در میان افراد جامعه‌بپردازد. " این‌واقعیت که یک فرد متعلق به کاست یا طبقه بالا به جهت والدین خود رتبه بالائی‌را در جامعه اشغال می‌کند ، توصیف کننده ارزش زیاد آن کاست یا طبقه در جامعه نمی‌باشد" (Davis, 1949, 1953) .هم چنان که اگر فرزند یک رفتگر ، رفتگر شود نشان دهنده‌ارزش ناچیز این شغل نخواهد بود ، زیرا ارزش کم و یا زیاد مشاغل مرتبط به اهمیت نقشی‌است که آنها در جامعه ایفاء می‌کنند و به افرادی که آن را اشغال می‌نمایند ارتباطی ندارد .هر چند استفاده از پایگاه اجتماعی منسوب تضمین نمی‌کند که مناسبترین افراد برای هر شغل برگزیده‌شوند باتوجه به نظریه "دیویس" می‌توان گفت که استفاده از قواعد پایگاه‌اجتماعی منسوب برای احراز مشاغل فقط در شرایطی ممکن خواهد بود که پیچیدگی موقعیتهای‌بالای جامعه به‌آن اندازه زیاد نباشد که نیازمند استعداد ، توانائی و آموزش بسیار باشد ، زیرا اگر متوسط افرادهر طبقه‌بتواند با آموزشی که‌امکان استفاده از آنرا دارند ، نقش و وظیفه‌ای را به انجام‌برسانند ،می‌توان از قواعدپایگاه اجتماعی منسوب برای احراز موقعیتهااستفاده نمود ،بدون آن که کارآمدی سیستم اجتماعی کاهش یابد و ضرری متوجه کارکردهای اساسی جامعه شود . به علاوه با توجه به نظریه " دیویس" می‌توان استدلال کرد که فشار و تنش ناشی از کاربرد قواعد پایگاه اجتماعی منسوب و نیاز و ضرورت بهره‌مندی از استعدادهـاو توانائیهای کمیاب در میان افرادجامعه حتی درجوامع ارضی که دارای نظام قشربندی‌کاملا" بسته طبقاتی هستند ، نیز تحرک اجتماعی صعودی را ممکن ساخته است . در این جوامع مسیرعادی تحرک‌اجتماعی صعودی‌همان راهی است‌که برای بقاء و دوام جوامع ارضی‌اساسی و حیاتی می‌باشد وآن سیستم‌نظامی است . در واقع کاهش ارزش پایگاه اجتماعی منسوب‌در جوامع صنعتی نظریه "دیویس"را تائید می‌کند . بنابراین سیستم پاداش در هرجامعه‌دارای کارکردی برای احراز مشاغل و موقعیتهابوسیله بهترین و مناسبترین افراد است و اگرعوامل غیر کارآمدی مانند استفاده از قواعد پایگاه اجتماعی منسوب برای اشغال این مقامات بکار گرفته شود ، بقاء و دوام جامعه بخطر خواهد افتاد .

نظریه قشربندی اجتماعی از دیدگاه کارکردی نظریه‌ای ساده و سازگار با این‌واقعیت است‌که همه جوامع بشری به گونه‌ای دارای نظام قشربندی اجتماعی بوده و هستند .ولی به هر حال این نظریه بازگو کننده همه واقعیات نیست و موضوعها و مسائل فراوان دیگری‌نیز وجود دارد که با استفاده از این نظریه نمی‌توان به توصیف و تشریح آنها پرداخت .

نظـــــریه ستیـــــز

امروزه بسیاری ازنظریه‌پردازان‌ستیز نیز به امکان ایجاد جامعه بدون نظام‌قشربندی

اعتقاد ندارند. هر چند "مارکس" پذیرفته است که گونه‌ای از قشربندی اجتماعی در جامعه اجتماعی ناپذیر می‌باشد ، اما بنظر می‌رسد که در عین حال روزی را وعده داده که همه نابرابریهای اجتماعی از میان رفته باشد . بنابراین بسیار از مارکسیستها (ولی نه خود "مارکس") اعتقاد دارند که پس از انقلاب پرولتاریا و تاسیس یک حکومت واقعی سوسیالیست افراد ظاهرا" برابر خواهند بود .

تجزیه و تحلیل "مارکس" اساسا" مبتنی برآشکار نمودن ماهیت نابرابری درجوامع سرمایه‌داری می‌باشد و کمتر به بحث درباره جامعه بدون طبقه سوسیالیستی پرداخته‌است. به هر حال پس از "مارکس" بسیاری از نظریه پردازان ستیز کوشش نمودند که به توصیف و شرح چگونگی ایجاد چنین جامعه‌ای بپردازند . تجزیه وتحلیل این دانشمندان براساس چند فرض مهم درباره توانائیها و انگیزه‌های انسانی قرار دارد (Melvin Tumin, 1953) .

محیط ، توانائـــی وانگیزه

نظریه پردازان ستیزبرای توجیه تفاوتهای میان افراد بشر توصیفی مبتنی برتاثیرات محیطی را پذیرفته‌اند . آنها اثرات توارث را نادیده انگاشته و در واقع طرفدار نظریـــه ژنتیکی "لامارک" (Lamark) ، می‌باشند که گفته است ، صفات اکتسابی می‌توانند از یک نسل به نسل بعد انتقال یابند . در نتیجه ، وجوداختلاف در توانائی‌های افراد ،ناشی‌از تفاوتهای محیطی است‌و اگر محیط‌زندگی افراد یکسان‌باشد ، همه افراد نیز از نظراستعداد وتوانائی ،برابرخواهندبودو دیگراستعدادهاو توانائیها به طور نابرابر در میان افرادجامعه توزیع شده و کمیاب نیز نخواهند بود . حال اگر فرض و نتیجه‌گیری آنها درست باشـد ، فرضیه اساسی نظریه "دیویس" و "مور" مردود خواهد بود .

هم چنین آنها معتقدند که همه مشاغل جامعه از اهمیت یکسانی برخوردارنـــد (Tumin, 1953) .اگرکارخانه‌ها به‌مهندس‌نیازدارند ،به‌کارگرهم‌احتیاج‌خواهندداشت .اگر ارتش‌فرمانده می‌خواهد ، باید سرباز نیز داشته باشد . بنابراین امکان ندارد که بتوانیم بگوئیم کدام شغل و موقعیت برای کارکرد سیستم اجتماعی ضروری‌تر و یا حیاتی‌تر است . به علاوه‌این نظریه‌پردازان به‌این نکته‌اشاره می‌کنندکه خودخواهی و تعقیب منافع شخصی ، به عنوان عامل اساسی انگیزه‌های بشری یک پدیده فرهنگی است . در نتیجه می‌توان بـا استفاده ازیک‌سیستم‌مناسب اجتماعی کردن ، افراد را برای همکاری و تعاون و انجام‌اعمال نوع دوستانه‌تربیت نمود ، به طوری که یک سوسیالیست همه چیز را برای بهتر بودن‌زندگی همه بخواهدو بفکر منفعت‌شخصی خود نباشد .چنین فردی شغل و وظیفه خود را با مشاغل و وظایف‌افراد دیگر مقایسه نمی‌کند . مثلا" اگر او را برای استخراج معدن بفرستند ،به‌این موضوع توجه‌ای ندارد که دیگران کاری ساده‌تر ، تمیزتر ، جالب‌تر و بی‌خطرتر را انجام

کوشش نمود که راه حلی برای آن پیدانماید .او بالاخره چنین استدلال نمود که نظریه‌اش فقط می‌تواند به توصیف و تشریح نابرابری در موقعیتها و نه در میان افراد جامعه‌بپردازد. " این‌واقعیت که یک فرد متعلق به کاست یا طبقه بالا به جهت والدین خود رتبه بالائی‌را در جامعه اشغال می‌کند ، توصیف کننده ارزش زیاد آن کاست یا طبقه در جامعه نمی‌باشد" (Davis, 1949, 1953) .هم چنان که اگر فرزند یک رفتگر ، رفتگر شود نشان دهنده‌ارزش ناچیز این شغل نخواهد بود ، زیرا ارزش کم و یا زیاد مشاغل مرتبط به اهمیت نقشی‌است که آنها در جامعه ایفاء می‌کنند و به افرادی که آن را اشغال می‌نمایند ارتباطی ندارد.هر چند استفاده از پایگاه اجتماعی منسوب تضمین نمی‌کند که مناسبترین افراد برای هر شغل برگزیده‌شوند باتوجه به نظریه "دیویس" می‌توان گفت که استفاده از قواعد پایگاه‌اجتماعی منسوب برای احراز مشاغل فقط در شرایطی ممکن خواهد بود که پیچیدگی موقعیتهای‌بالای جامعه به آن اندازه زیاد نباشد که نیازمند استعداد ، توانائی و آموزش بسیار باشد ، زیرا اگر متوسط افرادهر طبقه‌بتواند با آموزشی که‌امکان استفاده از آنرا دارند ، نقش و وظیفه‌ای را به انجام‌برسانند ،می‌توان از قواعدپایگاه اجتماعی منسوب برای احراز موقعیتهااستفاده نمود ،بدون آن که کارآمدی سیستم اجتماعی کاهش یابد و ضرری متوجه کارکردهای اساسی جامعه شود . به علاوه با توجه به نظریه " دیویس" می‌توان استدلال کرد که فشار و تنش ناشی از کاربرد قواعد پایگاه اجتماعی منسوب و نیاز و ضرورت بهره‌مندی از استعدادهـا و توانائیهای کمیاب‌در میان افرادجامعه حتی درجوامع ارضی که دارای نظام قشربندی‌کاملا" بسته طبقاتی هستند ، نیز تحرک اجتماعی صعودی را ممکن ساخته است . در این جوامع مسیرعادی تحرک‌اجتماعی صعودی‌همان راهی است‌که برای بقاء و دوام جوامع ارضی‌اساسی و حیاتی می‌باشد وآن سیستم‌نظامی است. در واقع کاهش ارزش پایگاه اجتماعی منسوب‌در جوامع صنعتی نظریه "دیویس"را تائید می‌کند . بنابراین سیستم پاداش در هرجامعه‌دارای کارکردی برای احراز مشاغل و موقعیتهابوسیله بهترین و مناسبترین افراد است و اگرعوامل غیر کارآمدی مانند استفاده از قواعد پایگاه اجتماعی منسوب برای اشغال این مقامات بکار گرفته شود ، بقاء و دوام جامعه بخطر خواهد افتاد .

نظریه قشربندی اجتماعی از دیدگاه کارکردی نظریه‌ای ساده و سازگار با این‌واقعیت است‌که همه جوامع بشری به گونه‌ای دارای نظام قشربندی اجتماعی بوده و هستند .ولی‌به هر حال این نظریه بازگو کننده همه واقعیات نیست و موضوعها و مسائل فراوان دیگری‌نیز وجود دارد که با استفاده از این نظریه نمی‌توان به توصیف و تشریح آنها پرداخت .

نظـــــریه ستیـــــز

امروزه بسیاری ازنظریه‌پردازان‌ستیز نیز به امکان ایجاد جامعه بدون نظام‌قشربندی

اجتماعی اعتقاد ندارند. هر چند "مارکس" پذیرفته است که گونه‌ای از قشربندی اجتماعی در جامعه اجتناب ناپذیر می‌باشد. اما بنظر می‌رسد که در عین حال روزی را وعده داده که همه نابرابریهای اجتماعی از میان رفته باشد. بنابراین بسیاری از مارکسیستها (ولی نه خود "مارکس") اعتقاد دارند که پس از انقلاب پرولتاریا و تاسیس یک حکومت واقعی سوسیالیست افراد ظاهراً برابر خواهند بود.

تجربه و تحلیل "مارکس" اساساً مبتنی برآشکار نمودن ماهیت نابرابری درجوامع سرمایه‌داری می‌باشد و کمتر به بحث درباره جامعه بدون طبقه سوسیالیستی پرداخته‌است. به هر حال پس از "مارکس" بسیاری از نظریه پردازان ستیز کوشش نمودند که به توصیف و تشریح چگونگی ایجاد چنین جامعه‌ای بپردازند. تجزیه وتحلیل این دانشمندان براساس چند فرض مهم درباره توانائیها و انگیزه‌های اساسی قرار دارد (Melvin Tumin, 1953).

بحث توانائی وانگیزه

نظریه پردازان ستیزبرای توجیه تفاوتهای میان افراد بشر توصیفی مبتنی برتاثیرات محیطی را پذیرفته‌اند. آنها اثرات توارث را نادیده انگاشته و در واقع طرفدار نظریه ژنتیکی "لامارک" (Lamark)، می‌باشند که گفته است، صفات اکتسابی می‌توانند از یک نسل به نسل بعد انتقال یابند. در نتیجه، وجوداختلاف در توانائی‌های افراد، ناشی از تفاوتهای محیطی است و اگر محیط زندگی افراد یکسان باشد، همه افراد نیز از نظراستعداد وتوانائی برابرخواهندبود و دیگر استعدادها و توانائیها به طور نابرابر در میان افرادجامعه توزیع شده و کمیاب نیز نخواهد بود. حال اگر فرض و نتیجه‌گیری آنها درست باشد، فرضیه اساسی نظریه "دیویس" و "مور" مردود خواهد بود.

هم چنین آنها معتقدند که همه مشاغل جامعه از اهمیت یکسانی برخوردارند (Tumin, 1953). اگرکارخانه‌ها به مهندس نیاز دارند، به کارگرهم احتیاج خواهند داشت. اگر ارتش فرمانده می‌خواهد، باید سرباز نیز داشته باشد. بنابراین امکان ندارد که بتوانیم بگوئیم کدام شغل و موقعیت برای کارکرد سیستم اجتماعی ضروری‌تر و یا حیاتی‌تر است. به علاوه این نظریه‌پردازان به این نکته اشاره می‌کنندکه خودخواهی و تعقیب منافع شخصی، به عنوان عامل اساسی انگیزه‌های بشری یک پدیده فرهنگی است. در نتیجه می‌توان با استفاده از یک سیستم مناسب اجتماعی کردن، افراد را برای همکاری و تعاون و انجام اعمال نوع دوستانه تربیت نمود. به طوری که یک سوسیالیست همه چیز را برای بهتر بودن زندگی همه خواهدو بفکر منفعت شخصی خود نباشد. چنین فردی شغل و وظیفه خود را با مشاغل و وظایف افراد دیگر مقایسه نمی‌کند. مثلاً اگر او را برای استخراج معدن بفرستند، به این موضوع توجهی ندارد که دیگران کاری ساده‌تر، تمیزتر، جالب‌تر و بی‌خطرتر را انجام

می‌دهند ، زیرا او کوشش می‌کند که دین خود را به جامعه و بشریت ادا نماید .

این نظریه‌پردازان به سادگی تجربه و تحلیل " ماسکا " را نمی‌پذیرند (او معتقد بود که همه جوامع باید دارای سازمان سیاسی باشند و وجود سازمان سیاسی تفاوت در قدرت را موجب می‌شود و بنابراین جامعه براساس قدرت قشربندی خواهد شد) ، زیرا آنها معتقدند که هر چند رئیس حزب و یا مدیر کارخانه باید قدرت بیشتری از اعضاء زیر دست خود داشته باشند ، اما آنها این قدرت را برای افزایش منافع جمع و نه به جهت بدست آوردن امتیازات شخصی بکار می‌برند . به علاوه کمیته‌هائی مرکب از افراد زیر دست تشکیل می‌شود تا از آنها در مقابل سوء استفاده از قدرت بوسیله مسؤولان و رهبران دفاع و حمایت کند .

به هر حال این فرضیات و قضایا هنوز براساس مطالعات و تجربیات تایید نشده‌اند . قوانین کشف شده جدید توارث ، این امکان را که اختلافات فردی از جمله هوش نتیجه عوامل محیطی باشد ، مردود می‌داند . همان گونه که در فصل پنجم اشاره کردیم ، هر چه محیط اجتماعی برای زندگی افراد از تشابه بیشتری برخوردار باشد ، توارث نقش اساسی‌تری در ایجاد تفاوتهای فردی ایفاء خواهد کرد . به عبارت دیگر اگر عوامل محیطی نادیده انگاشته شود و اگر همه افراد تمام نیروها و توانائیهای بالقوه خود را بفعل در آورند ، تفاوتهای باقیمانده فقط نتیجه عامل وراثت خواهد بود . به علاوه قضیه به این سادگی هم نیست که بتوان استعدادها و توانائیهای لازم را به فراوانی بوجود آورد و یا شرایطی را ایجاد کرد که هر فردی بتواند از عهده انجام همه مشاغل و احراز همه موقعیتها به بهترین و مناسبترین وجه برآید .

هم چنین نمی‌توان گفت ، از آنجا که همه مشاغل لازم هستند در نتیجه دارای اهمیت یکسانی نیز می‌باشند . زیرا در بسیاری از موارد اهمیت یک شغل ، به میزان ضرورت آن برای بقاء و دوام جامعه بستگی دارد و بسیاری از مشاغل به سهولت و با کارآمدی لازم بوسیله افراد دیگر ، بانجام نمی‌رسند . استدلال نظریه پردازان کارکردی مبتنی بر کمیابی نسبی استعدادها و توانائی‌های پرورش یافته ، برای احراز مشاغل و موقعیتهای معین می‌باشد و براین واقعیت ناظر است که همه کارها باید انجام شود ، تاکید و یا تردیدی نمی‌نماید . به علاوه آنها توجه چندانی به این نظریه ندارند که روش جدیدی از اجتماعی کردن می‌تواند انسانهائی را تربیت کند که رفتارشان مبتنی بر نوع دوستی و نه خودخواهی باشد . نظریه پردازان یادگیری اجتماعی نشان داده‌اند که جستجو و انتظار پاداش در همه موجودات زنده از جمله انسان دیده می‌شود . هم چنین می‌دانیم که حداقل ، برای اجتماعی کردن و تربیت افراد ، به صورت مورد نظر باید به گونه‌ای از سیستم پاداش و تنبیه (تقویت) ، استفاده نمود . هر چند می‌توان پاداشهائی غیر از دارائی ، قدرت و حیثیت بوجود آورد و از آنها استفاده کرد . ولی به هرحال وجود پاداش و تنبیه ضروری است . به علاوه تاکنون در هیچ جامعه‌ای دیده نشده است که مردم تمام و یا حتی بیشتر رفتارشان را برمبنای انگیزه‌های نوع دوستانه استوار کرده باشند . بلکه همه جا نفع شخصی تعیین کننده اصلی رفتار بشری بوده است .

می‌دهند ، زیرا او کوشش می‌کند که دین خود را به جامعه و بشریت ادا نماید .

این نظریه‌پردازان به سادگی تجزیه و تحلیل " ماسکا " را نمی‌پذیرند (او معتقد بود که همه جوامع باید دارای سازمان سیاسی باشند و وجود سازمان سیاسی تفاوت در قدرت را موجب می‌شود و بنابراین جامعه براساس قدرت قشربندی خواهد شد) ،زیرا آنها معتقدند که هر چند رئیس حزب و یا مدیر کارخانه باید قدرت بیشتری از اعضاء زیر دست خود داشته باشد ،اما آنها این قدرت را برای افزایش منافع جمع و نه به جهت بدست آوردن امتیازات شخصی بکار می‌برند .به علاوه کمیته‌هائی مرکب از افراد زیر دست تشکیل می‌شود تا از آنها در مقابل سوء استفاده از قدرت بوسیله مسؤولان و رهبران دفاع و حمایت کند .

به هر حال این فرضیات و قضایا هنوز براساس مطالعات و تجربیات تایید نشده‌اند . قوانین کشف‌شده‌جدید توارث ، این امکان را که اختلافات فردی از جمله‌هوش نتیجه‌عوامل محیطی باشد ، مردود می‌داند . همان گونه که‌در فصل پنجم اشاره کردیم ، هر چه‌محیط اجتماعی برای زندگی افراد از تشابه بیشتری برخوردار باشد ، توارث نقش اساسی‌تری در ایجادتفاوتهای فردی ایفاء خواهد کرد . به عبارت دیگر اگر عوامل محیطی نادیده‌انگاشته شوند واگر همه افراد تمام نیروها و توانائیهای بالقوه خود را بفعل در آورند ، تفاوتهای باقیمانده فقط نتیجه عامل وراثت خواهد بود . به علاوه قضیه به این سادگی هم نیست‌که بتوان استعدادها و توانائیهای لازم را به فراوانی بوجود آورد و یا شرایطی را ایجادکردکه هر فردی بتواند ازعهده انجام همه‌مشاغل و احراز همه موقعیتها به بهترین و مناسبترین وجه برآید .

هم‌چنین نمی‌توان گفت ،از آنجا که‌همه مشاغل لازم هستند در نتیجه دارای‌اهمیت یکسانی نیز می‌باشند ، زیرا در بسیاری از موارد اهمیت یک شغل ، به میزان ضرورت آن برای بقاء و دوام جامعه‌بستگی دارد و بسیاری‌از مشاغل به‌سهولت وبا کارآمدی لازم‌بوسیله افراد دیگر ، بانجام نمی‌رسند . استدلال نظریه پردازان کارکردی مبتنی بر کمیابی‌نسبی استعدادها و توانائی‌های پرورش یافته ، برای احراز مشاغل و موقعیتهای معین می‌باشد و براین واقعیت‌ساده‌که همه کارها باید انجام شود ، تاکید و یا تردیدی نمی‌نماید .به‌علاوه آنهاتوجه‌چندانی به‌این‌نظریه‌ندارندکه‌روش جدیدی از اجتماعی کردن‌می‌تواندانسان‌هائی را تربیت کند که رفتارشان مبتنی برنوع دوستی و نه خودخواهی باشد . نظریه پردازان یادگیری اجتماعی نشان داده‌اندکه جستجو و انتظار پاداش درهمه موجودات زنده ازجمله انسان دیده‌می‌شود .هم چنین می‌دانیم‌که حداقل ، برای اجتماعی کردن و تربیت افراد ، به صورت مورد نظر باید به گونه‌ای از سیستم پاداش و تنبیه (تقویت) ، استفاده نمود . هرچندمی‌توان پاداشهائی غیر از دارائی ، قدرت و حیثیت بوجود آورد و از آنهااستفاده کرد ،ولی به هرحال وجود پاداش و تنبیه ضروری است ، به علاوه تاکنون در هیچ‌جامعه‌ای دیده نشده‌است‌که مردم تمام و یا حتی بیشتر رفتارشان را برمبنای انگیزه‌های‌نوع‌دوستانه استوار کرده باشند ، بلکه همه جا نفع شخصی تعیین کننده اصلی رفتار بشری بوده است .

هم چنین هیچ اجتماعی ایدهآل تجربی نتوانسته است . شفقت از نفع شخصی را درمیان اعضاء خود از میان بردارد و نیز برنامههای آموزشی و پرورشی کودکان . همان گونه که در برخی از کشورهای سوسیالیستی مورد استفاده قرار گرفته . هرگز نتوانستهاند حتی به طور نسبی هم شده ، انسانی بدون خود خواهی و فارغ از منافع شخصی بوجود آورند . البته این بدآن معنی نیست که بگوئیم همه مردم خود خواه وبا خود مدار هستند و باید بپذیریم که می توان انسانهائی با ویژگیهای بسیار عالی انسانی و اخلاقی و نشانه محبت و حقیقت بوجود آورد . بلکه مقصود آن است که با جهان بینی و دیدگاهی مادی نمی توان از یادداشتها و نشانه های مادی استفاده نمود و شور امیدوار به تربیت انسان مادی دیگر خواه و نه خودخواه بود .
به هر حال امید به ایجاد جامعهای بدون نظام قشربندی اجتماعی تقریباً مبتنی بر قبول امکان ازمیان بردن هرگونه خودخواهی است و هر چند انسان برای خانواده ، دوستان ، گروه ملت و یا حتی برای همه افراد بشر حاضر به فداکاری می باشد . اما بنظر نمی رسد که بتوان اساس رفتار افراد را بر دیگر خواهی و نوع دوستی و نه خودخواهی و نفع پرستی استوار ساخت .
بنابراین صادقانه باید اقرار نمود این پرسش که آیا نظام قشربندی اجتماعی غیرقابل اجتناب می باشد ، به اندازهای فرضی و نظری است که در شرایط علمی و عملی موجود بدون پاسخ قطعی باقی میماند . زیرا حتی طرح ضمنی از این سؤال کلی بسیاری "اگرها" و "مگرها" را بدنبال خواهد داشت . از نظر علمی هیچ فردی نمیتواند ثابت کند که تربیت انسان بدون خودخواهی و نفع پرستی ممکن نیست ، آنچه می توان گفت این است که تاکنون چنین نشده و دانشمندان نیز نمیدانند چگونه می توان این هدف را تحقق بخشید . ولی آنچه میدانیم به ما هشدار میدهد که این کار عملی نخواهد بود . هر چند امکان انجام آن هم چنان وجود دارد .

نفع شخصی

بیشتر طرفداران معاصر نظریه نیز گفتگو و بحث درباره برابری مطلق را بیهوده و بی معنی میدانند . در نتیجه توجه خود را براین فرضیه متمرکز کردهاند که جوامع بشری بیش از آنچه ضرورت دارد ، قشربندی شدهاند . این درست است که یک سرایدار نمی تواند به اندازه رئیس حزب دارای قدرت باشد و یا امکان ندارد که یک کمک پرستار دستمزدی برابر یک جراح داشته باشد ، اما افراد جوامع بشری تفاوتی بسیار بیش از آن دارند که طرفداران نظریه کارکردی برای بقاء و دوام جامعه ضروری میدانند . بههمین جهت نظریه پردازان دیدگاه نیز کوششی موثر و شرکتی فعالانه در طرح سؤالات و مسائل مربوط به چگونگی و چرائی تفاوتهای غیر کارکردی نظام اجتماعی دارند .

همان گونه که در فصل چهارم اشاره نمودیم ، نظریه پردازان ستیز ، تجزیه و تحلیل خود را از جامعه برمبنای این واقعیت استوار می‌سازند که میان افراد و گروهها برای تملک ارزشهای کمیاب یعنی دارائی ، قدرت و حیثیت یک ستیز و کشمکش دائمی وجود دارد و هنگامی که نظریه پردازان کارکردی برمنافع مشترکی تاکید می‌کنند که باید جهت ارتقاء سطح کارآمدی جامعه و بقاء و دوام آن میان اعضاء و گروهها وجود داشته باشد ، نظریه پردازان ستیز خودخواهی و نفع پرستی فردی و گروهی و استثمار افراد و گروهها بوسیله دیگران را مورد توجه و تاکید قرار می‌دهند . هم چنین زمانی که طرفداران نظریه کارکردی بر توافق عمومی تاکید می‌نمایند ، نظریه پردازان ستیز معتقدند که جامعه برمبنای اعمال زوروبه براساس توافق و رضایت به حیات خود ادامه می‌دهد . در واقع وقتی که سخن از چگونگی و چرائی نحوه عمل جامعه است ، طرفداران نظریه ستیز بیش از نظریه پردازان کارکردی بر نفع شخصی تاکید می‌کنند ، در حالی که این مساله به هنگام گفتگو از جامعه ایده‌آل آینده از طرف نظریه‌پردازان ستیز مورد انکار قرار می‌گیرد . نظریه پردازان ستیز اصولاً معتقدند که مردم برای به‌حداکثر رسانیدن منافع شخصی خود در آغاز میزانی از نابرابری اجتماعی را می‌پذیرند ، اما افرادی که امتیازاتی بدست آورده‌اند با مرور زمان زمینه را برای کسب مزایای بیشتر و حتی به‌انحصاردرآوردن ارزشهای کمیاب جامعه آماده می‌سازند . درنتیجه نفع شخصی مبنای همه رفتارهای آنها خواهد شد وجامعه به صورت یک جنگل در خواهد آمد . هم چنین با امکانات و امتیازاتی که بدست‌آورده‌اند و بدگمانی و بداندیشی که‌نسبت به ماهیت و شرافت وجود انسان ابراز می‌دارند ، می‌کوشند که از منافع و موقعیت خوددفاع کرده ، شعور کاذبی را مبنی براین که وضع و شرایط موجود برای همه بهترین است درمیان استثمارشدگان رواج دهند . به همین دلیل است که نظریه پردازان ستیز ، طرفداران نظریه کارکردی را بورژوا می‌خوانند و می‌گویند آنها می‌کوشند که نفع پرستی طبقات حاکم را با این استدلال که‌چگونه نابرابریها برای کل سیستم اجتماعی ضروری و اجتناب ناپذیراست ، پنهان کنند .

هر چند نظریه پردازان کارکردی و ستیز به میزان قابل ملاحظه‌ای به یکدیگر خرده گرفته و به هم تاخته‌اند ، اما بنظر می‌رسد که هریک از این دو نظریه درتوصیف و تشریح بعضی از عوامل و پدیده‌های اجتماعی توانائی و کاربرد بیشتر و بهتری‌دارند . مثلاً نظریه ستیزنمی‌تواند به تبیین این‌نکته بپردازد که چگونه می‌توان انگیزه قوی لازم را در یک‌فرد با استعداد برای صرف دوازده سال مطالعه و کار سخت و طاقت‌فرسا به جهت جراح شدن فراهم آورد . هر چند برخلاف نظریه کارکردی ، این نظریه می‌تواند با موفقیت کامل پیش بینی نماید‌که جراحان برای‌کسب پاداش ازمهارتهای حیاتی و انحصاری خود به‌مراتب بیش از اندازه‌ای‌استفاده‌می‌کنندکه برای بسیج همه‌افراد با استعدادبه جهت‌قبول آموزش ، کار ومسؤولیت‌حرفه جراحی ضرورت‌دارد و یا اگر حقوق مدیران اجرائی شرکتهاازدویست

هزار دلار در سال ، به صدهزار دلار در سال کاهش یابد . بنظر نمی‌رسد که در کمیت و کیفیت کار آنها به طور قابل ملاحظه تغییر بوجود آید .

وقتی این دو نظریه برای توجیه و تفسیر موضوعی به رقابت می‌پردازند هر یک در موردی موفقیت بدست می‌آورد که دیگری در آن شکست خورده است . بنابراین احتمال زیادی وجود دارد که نظریه جامع‌تر و کاملتری از ترکیب این دو نظریه اساسی ، ساخته و پرداخته شود .

نظـــریه " اسوفسکـــی "

در سال ۱۹۵۷ ، جامعه شناس مارکسیست لهستانـــی " استیسلا و اسوفسکـــی " (Stanislaw Ossowski, 1957) ، برخلاف همه نظریه پردازانی که معمولا " در مجادله بین نظریه ستیز وکارکردی سؤال می‌کنند که کدام نظریه درست است و یا فقط از یکی از آنها حمایت می‌نمایند ، کوشش نمود که نشان دهد هر دو نظریه اساسا " درست هستند . زیرا جوامع بشری بسیار بیش از آن چه نظریه پردازان کارکردی و یـــا ستیز تشخیص داده‌انـــد پیچیده‌هستندو درنتیجه‌هریک از این نظریه‌ها بر یکی از جنبه‌های‌متفاوت واقعیت‌اجتماعی تاکید نموده‌اند .

" اسوفسکی " برخی از گرایشهای روشنفکرانه‌ای را که در سالهای اخیر رشد و توسعه یافته ،اشکارامطرح می‌کند .مارکسیستها‌ازمدتها قبل می‌دانستندکه نظام قشربندی‌اجتماعی دراتحاد جماهیرشوروی ازمیان نرفته و احتمال از میان رفتن آن نیز درآینده نزدیک‌وجود ندارد . در واقع مارکسیستها هنگامی که از امکان ایجاد جامعه بدون طبقه سخن می‌گفتند قربانی سوء تفاهم‌بزرگی شده بودند .هر چند خود آنها نیز مدتها گرفتار همین سوء تفاهم بودند ،بالاخره به این نکته اساسی اشاره‌کردند که مقصودشان از جامعه بدون‌طبقه ،جامعه فاقدنظام‌قشربندی اجتماعی نیست ،بلکه‌طبقه به مفهوم مارکسیستی آن مورد نظرمی‌باشد . آن چه که آنها درباره‌اش سخن می‌گویند ، جامعه‌ای با فرصتها و امکانات مساوی است .به این‌معنی که پیشرفت‌و ترقی افرادبراساس استعداد ،توانائی و شایستگی‌شخصی و نه موقعیت خانوادگی و گروهی خواهد بود . به هر حال بنظر می‌رسد که امروزه مارکسیستها ازحکومت برمبنای شایستگی (Meritocracy) ،دفاع می‌کنندکه تقریبا "همان‌حکومتی است‌که‌طرفداران افراطی نظریه کارکردی نیزبه آن اشاره کرده‌اند . از طرف دیگر نظریه پردازان کارکردی‌به صورت‌فرایندهای‌به قشرعمومی و دائمی ،پایگاه اجتماعی منسوب‌که ناشی از اعتقاد به‌برتری نژادی و یا جنسی است و هم چنین به موضوع ثروت ، قدرت و حیثیت ارثی و نه اکتسابی در جوامع صنعتی علاقمند شده‌اند و از آنجا که نظریه آنها نمی‌تواند تبیین قابل قبولی‌از چگونگی و چرائی‌این ترتیبات غیر کارکردی در جوامع بشری ارائه دهد ، بنابراین‌ضرورت

کاربرد ترکیبی از این دو نظریه برای توصیف، تشریح و پیش بینی نظام قشربندی اجتماعی، روز به روز بیشتر احساس و ادراک می شود.

با وجود آن که سابقه‌هائی در جهت رفع اختلافات و رسیدن به توافق از جانب هر دو طرف صورت گرفته است، ولی هیچ یک از این دو حوزه نظری از تعقیب مسیر اصلی و اساسی خود منحرف و منصرف نشده و کوشش قابل توجهی نیز در جهت عرضه یک نظریه ترکیبی به عمل نیاورده‌اند. این عدم همکاری تا حدود زیادی ناشی از تاثیرات مداوم زمینه‌ها و پایه‌های متفاوت تاریخی هر یک از آنها است. نظریه پردازان کارکردی از دیدگاه محافظه کارانه و آزادیخواهانه خود به توانائی و امکانات جامعه چشم دوخته و امیدوارند که همه چیز بهتر شود. نظریه پردازان ستیز برعکس از دیدگاه انقلابی خود ضعف و نارسائی جامعه را مشاهده کرده و کوشش می کنند تا جامعه و نظام جدیدی بوجود آورند که همه چیز در آن بهتر باشد. آنها مانند دو فردی هستند که وقتی در مقابل یک بطری قرار گرفتند که تا نیمه حاوی مایعی بود، یکی از آنها گفت که "نصف بطری خالی است" و دیگری اظهار داشت که "نصف بطری پر است"، به هر حال ترکیب این دو نظریه برای ایجاد یک نظریه دیگر، اجتناب ناپذیر بوده و در واقع چنین کوششی نیز آغاز شده است.

نظریـــــه "لنسکی"

درسال ۱۹۶۶، "لنسکی" جامعه‌شناس امریکائی کوششی اساسی برای ساختن و پرداختن یک نظریه قابل درک و مورد قبول از تلفیق دو نظریه کارکردی و ستیز درباره نظام قشربندی اجتماعی بعمل آورد. نظریه او ترکیب و تعدیلی از قضایای اصلی و اساسی هر دو نظریه است که معتقدند گونه‌ای از نظام قشربندی اجتماعی ضروری می باشد، اما جوامع به طرف نظامی گرایش پیدا می کنند که به مراتب بیش از حد لزوم و ضرورت قشربندی شده‌اند. او همچنین به مطالعه و تحقیق درباره عوامل اقتصادی، تکنولوژی، محیطی و تاریخی می پردازد که در ماهیت همه نظامهای قشربندی اجتماعی موثر هستند. نظریه "لنسکی" وسیع و پیچیده است و ما فقط به بیان بعضی از نکات برجسته آن می پردازیم.

اولین قضیه اساسی "لنسکی" این واقعیت آشکار است که بشر ذاتا "موجودی اجتماعی" می باشد. در همه فصول کتاب "جامعه امـــروز" شواهد و مدارکی ارائه شده که نشان می دهد انسان بودن و انسان شدن فرآیند و پدیده‌ای فرهنگی است و فرهنگ خود یک پدیده اجتماعی و قابل انتقال می باشد. همچنین می دانیم که "خود" فقط از طریق کنش متقابل با دیگران بوجود آمده و رشد و توسعه می یابد. نظریه پردازان کارکردی و ستیز هر دو با این قضیه موافق هستند.

دومین اصلی که او مطرح می کند، به شرافت انسانی آسیب می رساند، اما بنظر می رسد

که شواهد و مدارک فراوانی آنرا تائید می‌نماید " وقتی افراد باید تصمیمات مهمی را اتخاذ نمایند و فقط می‌توانند بین منافع خود یا گروه و منافع دیگران یکی را انتخاب کنند ،آنها تقریبا " همیشه منافع خود یا گروه‌را برمی‌گزینند . هر چند معمولا " در صدد پنهان کردن این واقعیت از خود و دیگران هستند " (Lenski, 1966) . اقتباس‌گر معتقد است که تصمیمات افراد فقط با توجه به منافع خود اتخاذ نمی‌شود ، بلکه وابسته و مرتبط به میزان منافع و همچنین مقدار زیانـــــی‌است‌که براساس تصمیم فرد به او و یا به دیگران می‌رسد .به‌عبارت دیگردر هنگام‌اخذ تصمیم‌افراد فقط متوجه منافع خود نیستندو مثلا " اگر منافع آنها ناچیز بوده ، اما زیان دیگران بسیار زیاد باشد ، چه بسیار که تصمیمی به‌ضررخودوبه‌نفع دیگران اتخاذ نمایند .آنچه "لنسکی " می‌گوید در واقع نتیجه‌گیری اساسی نظریه یادگیری‌اجتماعی درباره‌رفتار انسانی است .یعنی هر رفتاری که پاداش بیشتری بدنبال داشته‌باشد ،احتمال انجام آن بیشتر خواهد بود . همچنین افراد از رفع نیازها و ارضاء تمایلات خود پاداش بیشتری بدست می‌آورند تا وقتی که به جهت کاهش رنج و افزایش لذت دیگران ، اقدامی انجام می‌دهند .

سومین قضیه " لنسکی " این است که آنچه برای آن ارزش فراوانی قائل هستیم‌کمیاب می‌باشد . عرصه قدرت ، حیثیت و دارائی از تقاضای آنها به مراتب کمتر است ،بنابراین اگر این منابع بیشتر باشند ، افراد هم آنها را بیشتر می‌خواهند (و شاید اگرکمترباشند ، مردم آنها را بسیار بیشتر بخواهند) .

از این سه قضیه اصلی ، منطقا " این نتیجه حاصل می‌شود که مبارزه برای داشتن و رسیدن به پاداشها در همه جوامع بشری وجود دارد . حال اگر در این تنازع همه افراد از توانائی مساوی برخوردار بودند ، شاید به طور تقریبا " مساوی از پاداشها بهره گرفته‌وکنار می‌رفتند ، اما " لنسکی " معتقد است که واقعیت چنین نیست ، زیرا افراد " از نظرطبیعی دارای صفات (استعداد ،توانائی و امکانات)مساوی برای مبارزه‌نیستند . بنابراین درجه‌ای از نابرابری اجتناب ناپذیر خواهد بود " . به علاوه " لنسکی " اظهار می‌دارد که مردم بنده عادات خود هستند و در نتیجه خود را به میزان زیادی مقید به رسوم‌وسنتها می‌نمایند .بنابراین هر انگاره‌ای که در جامعه بوجود آید ، بیش از آن دوام‌می‌یابد که برای تحقق هدف مورد نظر لازم و ضروری است .

بالاخره " لنسکی "معتقد است که همه جوامع به عنوان یک سیستم ، کامل نبوده‌بلکه نواقص و اشکالات فراوانی دارند .به عبارت دیگر ، هیچ جامعه‌ای کاملا " در مسیری‌که‌باید حرکت نمی‌کند ،زیرا عدم کارآمدی و اشتباه اجتناب ناپذیر می‌باشد . همچنین ممکن‌است بسیاری ازانگاره‌های جامعه ،علیه کارآمدی کل سیستم عمل کنند ،چنانکه‌برخی از هدفهای جامعه‌بایکدیگرمتضاد و متناقض می‌باشندو در نتیجه دسترسی به همه آنها غیر ممکن‌است . مثلا " بنظر می‌رسد که تامین کامل امنیت خارجی برای یک کشور ، با آزادی کامل داخلی سازگار نباشد . همچنین در میان افراد یک جامعه در چارچوب معینی ، همیشه همکاری ،

رقابت و ستیز وجود خواهد داشت .

بنظر می‌رسد که قضایا و جنبه‌های یادشده در تجربه و تحلیل " لنسکی " در همه جوامع بشری تا حدودی به طور ثابت و یکنواخت وجود دارد و در زمانها و مکانهای مختلف تغییر و تفاوت چندانی نمی‌کند . این جنبه‌ها خطوط اصلی را که هر نظام قشربندی اجتماعی باید در محدوده آن عمل نماید ، ترسیم می‌کنند . همه جوامع بشری به گونه‌ای قشربندی شده‌اند . اما "لنسکی" اشاره می‌کند که بعضی از این جوامع نابرابری بیشتری میان افراد جامعه بوجود آورده‌اند . "لنسکی" سپس کوشش می‌کند تا عوامل اساسی و مهمی را تعیین و مشخص کند که موجب تفاوتهائی در نوع و حدود نابرابری‌های آشکار جوامع انسانی می‌گردد .

در فصل دوازدهم یعنی آنجاکه سخن از پنج نوع یا مرحله کلی و اساسی جامعه بشری به میان آوردیم ، به بسیاری از عواملی اشاره نمودیم که از نظر " لنسکی " در نظام قشربندی اجتماعی حائز اهمیت می‌باشد . همه این عوامل مرتبط به تکنولوژی و قابلیت تولید بودند . مثلا" جوامع شکارچی وگرد آورنده نمی‌توانند به میزان قابل ملاحظه‌ای قشربندی شوند ، زیرا با ثروت کمی که وجود دارد هیچ فردی نمی‌تواند ثروتمند باشد . بنابراین هر چه قابلیت تولید یک جامعه بیشتر باشد ، اضافه تولید و ثروت آن نیز زیادتر خواهد بود و در نتیجه احتمال قشربندی جامعه و ایجاد فاصله طبقاتی بیشتر خواهد گردید . به هر حال در جوامع صنعتی ، تکنولوژی این انگاره را دگرگون ساخته است . به این معنی که هر چند تکنولوژی قابلیت تولید را افزایش داده ، اما موجب کاهش نابرابری‌ها نیز شده است . همچنین هر چه تقسیم کار پیچیده‌تر شود درصد بیشتری از مردم از مهارتها و تخصصهای انحصاری بهره‌مند می‌گردند وار طریق آنها می‌توانند حدود استثمار خود را محدودتر نمایند .

" لنسکی " به عوامل متعدد دیگری غیر از تکنولوژی و قابلیت تولید توجه می‌کند ، مثلا "او معتقد است که میزان کم فشار و تهدید خارجی در نظام قشربندی جامعه موثر است ، زیرا موجب استقرار بیشتر عدالت اجتماعی و استفاده صحیح‌تر از قانون در داخل جامعه می‌گردد ، اما برعکس فشار و تهدید بسیار جدی و خطرناک خارجی ، سبب بوجود آمدن حکومتهای جبار و مستبد (Tyrannical Government) ، می‌گردد . زیرا آنها کارآمدترین نوع حکومت برای جوامع در حال جنگ هستند . بنابراین حکومتهای جبار و مستبد در نظام قشربندی اجتماعی نابرابریهای بیشتری را بوجود می‌آورند ، زیرا قدرت به میزان زیادی متمرکز می‌شود و توزیع ثروت و حیثیت تابع آن می‌گردد . همچنین به میزانی که مردم عادی در امور نظامی نقش حیاتی ایفاء می‌کنند ، نظام قشربندی اجتماعی تحت تاثیر قرار می‌گیرد ، یعنی اگر جنگ به گروه معدودی از سربازان حرفه‌ای و متخصصین نظامی محدود شود نابرابریهای اجتماعی افزایش می‌یابد و حال آنکه اگر در جنگ نقش اساسی به عهده سربازان عادی باشد ، نابرابریها کاهش خواهد یافت .

هم چنین " لنسکی " معتقد است که ایده‌ئولوژی ، نقش اساسی و مستقلی در نظام

رقابت و ستیز وجود خواهد داشت .
بنظر می‌رسد که قضایا و جنبه‌های یادشده در تجربه و تحلیل " لنسکی " در همه جوامع بشری تا حدودی به طور ثابت و یکنواخت وجود دارد و در زمانها و مکانهای مختلف تغییر و تفاوت چندانی نمی‌کند . این جنبه‌ها خطوط اصلی را که هر نظام قشربندی اجتماعی باید در محدوده آن عمل نماید ، ترسیم می‌کنند . همه جوامع بشری به گونه‌ای قشربندی شده‌اند . اما "لنسکی" اشاره می‌کند که بعضی از این جوامع نابرابری بیشتری میان افراد جامعه بوجود آورده‌اند . "لنسکی" سپس کوشش می‌کند تا عوامل اساسی و مهمی را تعیین و مشخص کند که موجب تفاوتهائی در نوع و حدود نابرابری‌های آشکار جوامع انسانی می‌گردد .
در فصل دوازدهم یعنی آنجاکه سخن از پنج نوع یا مرحله کلی و اساسی جامعه بشری به میان آوردیم ، به بسیاری از عواملی اشاره نمودیم که از نظر " لنسکی " در نظام قشربندی اجتماعی حائز اهمیت می‌باشد . همه این عوامل مرتبط به تکنولوژی و قابلیت تولید بودند . مثلا" جوامع شکارچی وگرد آورنده نمی‌توانند به میزان قابل ملاحظه‌ای قشربندی شوند ، زیرا با ثروت کمی که وجود دارد هیچ فردی نمی‌تواند ثروتمند باشد . بنابراین هر چه قابلیت تولید یک جامعه بیشتر باشد ، اضافه تولید و ثروت آن نیز زیادتر خواهد بود و در نتیجه احتمال قشربندی جامعه و ایجاد فاصله طبقاتی بیشتر خواهد گردید . به هر حال در جوامع صنعتی ، تکنولوژی این انگاره را دگرگون ساخته است . به این معنی که هر چند تکنولوژی قابلیت تولید را افزایش داده ، اما موجب کاهش نابرابری‌ها نیز شده است . همچنین هر چه تقسیم کار پیچیده‌تر شود درصد بیشتری از مردم از مهارتها و تخصصهای انحصاری بهره‌مند می‌گردند واز طریق آنها می‌توانند حدود استثمار خود را محدودتر نمایند .
" لنسکی " به عوامل متعدد دیگری غیر از تکنولوژی و قابلیت تولید توجه می‌کند ، مثلا" او معتقد است که میزان کم فشار و تهدید خارجی در نظام قشربندی جامعه موثر است ، زیرا موجب استقرار بیشتر عدالت اجتماعی و استفاده صحیح‌تر از قانون در داخل جامعه می‌گردد ، اما برعکس فشار و تهدید بسیار جدی و خطرناک خارجی ، سبب بوجود آمدن حکومتهای جبار و مستبد (Tyrannical Government) ، می‌گردد . زیرا آنها کار آمد ترین نوع حکومت برای جوامع در حال جنگ هستند . بنابراین حکومتهای جبار و مستبد در نظام قشربندی اجتماعی نابرابریهای بیشتری را بوجود می‌آورند ، زیرا قدرت به میزان زیادی متمرکز می‌شود و توزیع ثروت و حیثیت تابع آن می‌گردد . همچنین به میزانی که مردم عادی در امور نظامی نقش حیاتی ایفاء می‌کنند ، نظام قشربندی اجتماعی تحت تاثیر قرار می‌گیرد ، یعنی اگر جنگ به گروه معدودی از سربازان حرفه‌ای و متخصصین نظامی محدود شود نابرابریهای اجتماعی افزایش می‌یابد و حال آنکه اگر در جنگ نقش اساسی به عهده سربازان عادی باشد ، نابرابریها کاهش خواهد یافت .
هم چنین " لنسکی " معتقد است که ایده‌ئولوژی ، نقش اساسی و مستقلی در نظام

قشربندی اجتماعی دارد ، به این معنی که اعتقادات افراد جامعه در چگونگی روابط میان آنها وسازمان جامعه موثر می‌باشد . زیرا که اعتقادات افراد جامعه در فعالیتها و رفتار آنها اثر می‌گذارد . در اینجا " لنسکی " ، به عقاید نظریه پردازان کارکردی نزدیک می‌شود که معتقدندمجموعه‌ای از ارزشهای دینی‌فلسفی و سیاسی کارکردی در جهت وحدت و یکپارچگی جامعه‌دارند .این ارزشهاحتی برای گروههای صاحب‌قدرت‌و آنهائی که‌می‌خواهندقدرتشان به عنوان قدرت‌قانونی و مشروع پذیرفته شود ، محدودیتهائی بوجود می‌آورد . این‌همان شعور کاذب طبقاتی است که " مارکس" از آن سخن می‌گوید و آنرا برای تکامل جامعه مضر تشخیص می‌دهدو حال آنکه‌طرفداران نظریه کارکردی ، به جهت وحدت جامعه آنرامطلوب می‌دانند ،ولی " لنسکی " معتقد است که به هر حال (مطلوب یا نامطلوب) ، ایده‌ئولوژی برنظام قشربندی اجتماعی اثر می‌گذارد .

برخلاف‌بسیاری از جامعه‌شناسان" لنسکی " در نظریه قشربندی‌خود برای نقش رهبر و رهبری اهمیت‌ویژه‌ای قائل است . قرنها تاریخ از تمایلات و اعمال مردان بزرگ سخن گفته است . پس‌از" مارکس" بسیاری معتقد شدند که مردان بزرگ واقعا" نقش مستقلی‌در تاریخ ایفاء نکرده‌اند ، بلکه جریانها و وقایع اقتصادی و تکنولوژی ، به تاریخ شکل‌وجهت می‌دهند. این دو نظریه افراطی بنظر می‌رسند (Hook, 1943) . "ناپلئون" ممکن است‌که ادعا کند " خدا طرفدار ارتشهای بزرگ می‌باشد " ، اما او خود چند بار ارتشهای‌بزرگ و برتر را شکست‌داده‌است .روشن است‌که رهبران محدود و مقیدبه شرایط و موقعیتهاهستند ، امابه همان اندازه‌نیز آشکار است‌که آنها ظرفیتها و توانائیهائی برای بهتر و یا بدترکردن امکانات خود در اختیار دارند . " لنسکی " معتقد است که رهبران از آزادیهاواختیاراتی برخوردارندو می‌توانند با استفاده از آنها برنظام توزیعی منابع و عوامل جامعه‌اثرگذاشته و نابرابریها را کاهش یا افزایش دهند .

به هر حال نظریه" لنسکی "از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است ،زیرا از یک طرف‌نشان می‌دهدکه چرا و چگونه جوامع قشربندی شده‌اند و چگونه و تا چه حد می‌توانند دستخوش تغییر و تعدیل گردند .و از آنجا که عوامل بسیاری باید برای چنین تجربه و تحلیلی مورد توجه و مطالعه قرار گیرند ،بنابراین کافی نخواهد بود که یا مانندنظریه‌پردازان‌کارکردی ، فقط‌به مطالعه‌نیازهای سیستم‌اجتماعی برای استعدادهای‌کمیاب بپردازیم و یا مانندنظریه پردازان ستیز ، فقط‌به منافع شخصی طبقات حاکم توجه داشته باشیم ، بلکه باید عوامل زیادی از توارث و روانشناسی فردی گرفته تا عوامل اقتصادی ، محیطی ، دینی ،سیاسی‌و تغییرات جمعیت و رهبری را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم . "لنسکی "معتقداست‌که‌فقط سهم خود را در توسعه این نظریه ایفاء کرده و بهیچ وجه نظریه جامع و کامل و یا نهائی‌را ارائه نداده است . او این جمله "وینستون چرچیل " (Winston Churchill) ، را نقل می‌کند که " اکنون پایان کار نیست ، حتی آغاز پایان هم نیست ، بلکه شاید فقط پایان آغاز باشد " .

منابع و ماخذ

A

Adorno, Theodor W., Else Frenkel-Brunswik, Daniel J. Levinson, and R. Nevitt Sanford. *The Authoritarian Personality* New York Harper, 1950. [2]

Advisory Commission on the Status of Women. *California Women. Report of the Advisory Commission on the Status of Women* Sacramento, Calif State of California Documents Section, 1969. [28]

Akers, Ronald L. "Socio-Economic Status and Delinquent Behavior A Retest," *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 1 (January, 1964), 38–46 [11]

——. *Deviant Behavior A Social Learning Approach* Belmont, Calif. Wadsworth, 1973. [4, 11]

Akers, Ronald L., Robert L. Burgess, and Weldon Johnson. "Opiate Use, Addiction, and Relapse," *Social Problems*, 15 (Spring, 1968), 459–569. [11]

Albert, Ethel. "The Roles of Women: A Question of Values," in S. M. Farber and R. H. L. Wilson (eds.), *The Potential of Woman.* New York. McGraw-Hill, 1963, 105–115. [18]

Alford, Robert. *Party and Society: The Anglo-American Democracies.* Chicago: Rand McNally, 1963. [21]

Andreas, Carol. *Sex and Caste in America.* Englewood Cliffs, N.J. Prentice-Hall, 1971 [28]

Argyris, Chris. *Personality and Organization.* New York. Harper, 1958. [9]

Arriaga, Eduardo E. *New Life Tables for Latin American Populations.* Institute of International Studies. Berkeley: University of California Press, 1968. [23]

Asch, Solomon. "Effects of Group Pressure Upon the Modification and Distortion of Judgements," in Guy Swanson, Theodore M. Newcomb, and Eugene L. Hartley (eds.), *Readings in Social Psychology.* New York Holt, 1952, 2–11 [8]

Asimov, Isaac. Introduction to Chapter 24, "The Individual and His Groups," in *Psychology Today An Introduction* 2nd ed. Del Mar, Calif CRM Books, 1972, 471 [8]

Atchley, Robert C. "Retirement and Leisure Participation: Continuity or Crisis," *Industrial Gerontology*, 1, no. 12 (Winter, 1972), 100–101 [22]

B

Bain, Read. "The Self-and-Other Words of a Child," *American Journal of Sociology*, 41 (May, 1936), 767–775. [7]

Bales, Robert F. "The Equilibrium Problem in Small Groups," in Talcott Parsons, Robert F. Bales, and Edward A. Shils, *Working Papers in the Theory of Action* Glencoe, Ill. Free Press, 1953, 111–161 [8]

Bales, Robert F., and Edgar F. Borgatta. "Size of Group as a Factor in the Interaction Profile," in A. Paul Hare, Edgar F. Borgatta, and Robert F. Bales (eds.), *Small Groups Studies in Social Interaction.* New York Knopf, 1955, 396–413. [8]

Bales, Robert F., Fred L. Strodtbeck, Theodore M. Mills, and Mary E. Roseborough. "Channels of Communication in Small Groups," *American Sociological Review*, 16 (August, 1951), 461–468 [8]

Baltzell, E. Digby. *The Protestant Establishment. Aristocracy and Caste in America.* New York Random House, 1964. [13]

Bamburger, Michael, and Margaret Earle. "Factors Affecting Family Planning in a Low Income Caracas Neighborhood," *Studies in Family Planning*, 2 (1971), 175–178. [23]

Bandura, Albert. *Principles of Behavioral Modification* New York Holt, Rinehart and Winston, 1969. [6]

Bandura, Albert, and Richard H. Walters. *Social Learning and Personality Development* New York Holt, Rinehart and Winston, 1963 [6]

Banks, J. A., and Olive Banks. *Feminism and Family Planning in Victorian England* New York Schocken, 1964 [23]

Barber, Bernard. *Social Stratification. A Comparative Analysis of Structure and Process.* New York Harcourt, Brace, 1957 [13]

Barker, Ernest. *The Development of Public Services in Western Europe 1660–1930.* New York Oxford University Press, 1944. [9]

Beauvoir, Simone de. *The Second Sex* H. M. Parshley (ed. and tr.). New York Knopf, 1953 [28]

Becker, Howard P. *Through Values to Social Interpretation.* Durham, N.C. Duke University Press, 1950 [8]

Becker, Howard S. *The Outsiders* New York Free Press, 1963 [10, 11]

——. **(ed.).** *The Other Side* New York Free Press, 1964 [11]

Becker, Howard S., Blanche Geer, Everett Hughes, and Anselm L. Strauss. *Boys in White Student Culture in Medical School* Chicago University of Chicago Press, 1961 [10]

Bedau, Hugo A. (ed.). *The Death Penalty in America An Anthology* Chicago Aldine, 1964. [11]

Bell, Norman W., and Ezra F. Vogel (eds.). *A Modern Introduction to the Family.* Revised ed. New York: Free Press, 1968. [18]
Bellah, Robert N. "Civil Religion in America," in William G. McLoughlin and Robert N. Bellah (eds.), *Religion in America.* Boston: Beacon Press, 1968, 3–23. [14, 20, 26]
Ben-David, Joseph. "The Growth of the Professions and the Class System." *Current Sociology,* 12, no. 3 (1963–64), 256–277. [19]
Bendix, Reinhard. "Bureaucracy and the Problem of Power," in Robert K. Merton *et al.* (eds.), *Reader in Bureaucracy.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1952, 114–134. [9]
———. *Work and Authority in Industry.* New York: Wiley, 1956. [9, 22]
Bendix, Reinhard, and Seymour Martin Lipset (eds.). *Class, Status and Power.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1953. 2nd ed., New York, 1966. [12]
Benedict, Ruth. *Patterns of Culture.* New York: (Mentor) New American Library, 1959. [5]
Berelson, Bernard, and Gary A. Steiner. *Human Behavior: An Inventory of Scientific Findings.* New York: Harcourt, Brace & World, 1964. [3, 8, 10]
Berelson, Bernard, Paul Lazarsfeld, and William N. McPhee. *Voting: A Study of Opinion Formation in a Presidential Campaign.* Chicago: University of Chicago Press, 1954. [26]
Berger, Peter L. *The Sacred Canopy: Elements of a Sociological Theory of Religion.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1967. [20]
Berger, Peter L., and Brigitte Berger. "The Blueing of America," *New Republic,* 164 (April 3, 1971), 20–23. [13]
Bernard, Jessie. *Academic Women.* Cleveland: World Publishing, 1964. [28]
———. "Changing Family Lifestyles: One Role, Two Roles, Shared Roles," *Issues in Industrial Society,* 2 (1971*a*), 21–28. [28]
———. *Women and the Public Interest: An Essay on Policy and Protest.* Chicago: Aldine-Atherton, 1971*b*. [28]
Berscheid, Ellen, Karen Dion, Elaine Walster, and G. William Walster. "Physical Attractiveness and Dating Choice: A Test of the Matching Hypothesis," *Journal of Experimental Social Psychology,* 7 (March, 1971), 173–189. [2]
Beyer, Glenn H. *The Urban Explosion in Latin America.* Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1967. [23]
Bird, Caroline, and Sara Welles Briller. *Born Female: The High Cost of Keeping Women Down.* New York: David McKay, 1968. [28]
Blalock, Hubert M. "The Identification Problem and Theory Building: The Case of Status Inconsistency," *American Sociological Review,* 31 (February, 1966), 52–61. [12]
Blau, Peter M. *Dynamics of Bureaucracy: A Study of Interpersonal Relations in Two Government Agencies.* Chicago: University of Chicago Press, 1955. [9]
———. *Bureaucracy in Modern Society.* New York: Random House, 1956. [9]
———. *Exchange and Power in Social Life.* New York: Wiley, 1964. [9]
Blau, Peter M., and Otis Dudley Duncan. *The American Occupational Structure.* New York: Wiley, 1967. [13, 14]
Blau, Peter M., and W. Richard Scott. *Formal Organizations.* San Francisco: Chandler, 1962. [9]
Blauner, Robert. *Alienation and Freedom.* Chicago: University of Chicago Press, 1964. [9, 22]
Bloch, Marc. *Feudal Society.* L. A. Manyon (tr.). Chicago: University of Chicago Press, 1964. [21, 25]
Bloomberg, Warner, Jr. "Community Organization," in Howard S. Becker (ed.), *Social Problems: A Modern Approach.* New York: Wiley, 1966, 359–425. [24]
Blum, Richard. "Mind-Altering Drugs and Dangerous Behavior: Narcotics," in *President's Commission on Law Enforcement and the Administration of Justice, Task Force Report: Narcotics and Drug Abuse.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1967, 40–63. [11]
Blumer, Herbert. "Collective Behavior," in Alfred M. Lee (ed.), *New Outline of the Principles of Sociology.* New York: Barnes & Noble, 1951, 167–222. [27, 28]
———. "Society as Symbolic Interaction," in Arnold Rose (ed.), *Human Behavior and Symbolic Processes: An Interactionist Approach.* Boston: Houghton Mifflin, 1962, 179–192. [4]
Breese, Gerald. *Urbanization in Newly Developing Countries.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1966. [24]
Bright, James. *Automation and Management.* Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1958. [22]
Brim, Orville G., Jr. "Socialization Through the Life Cycle," in Orville G. Brim, Jr., and Stanton Wheeler, *Socialization After Childhood.* New York: Wiley, 1966, 1–49. [10]
Brim, Orville G., Jr., and Stanton Wheeler. *Socialization After Childhood.* New York: Wiley, 1966. [10]
Brinton, Crane. *An Anatomy of Revolu-*

tion. Rev. ed. New York: (Vintage) Random House, 1957; first printing, 1938. [27]
Bronfenbrenner, Urie. "Socialization and Social Class Through Time and Space," in Eleanor E. Maccoby, Theodore M. Newcomb, and Eugene L. Hartley (eds.), *Readings in Social Psychology*. 3rd ed. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1958, 400–425. [6]
Broom, Leonard. "Social Differentiation and Stratification," in Robert K. Merton, Leonard Broom, and Leonard S. Cottrell (eds.), *Sociology Today*. New York: Basic Books, 1959, 429–441. [28]
Brown, Roger W. "Mass Phenomena," in Gardner Lindzey (ed.), *Handbook of Social Psychology*. Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1954, II, 833–876. [27]
Brown, Roger, and Ursula Bellugi. "Three Processes in the Child's Acquisition of Syntax," *Harvard Educational Review*, 34 (1964), 133–151. [6]
Bullock, Henry A. "Significance of the Racial Factor in the Length of Prison Sentences," *Journal of Criminal Law, Criminology, and Police Science*, 52 (November-December, 1961), 411–417. [11]
Burgess, Ernest W. "The Growth of the City: An Introduction to a Research Project," in Robert E. Park, Ernest W. Burgess, and Roderick D. McKenzie, *The City*. Chicago: University of Chicago Press, 1925, 47–62. [25]
Burgess, Robert L., and Robert L. Akers. "A Differential Association-Reinforcement Theory of Criminal Behavior," *Social Problems*, 14 (Fall, 1966), 128–147. [11]

C

Cahalan, Don. *Problem Drinkers*. San Francisco: Jossey-Bass, 1970. [11]
Campbell, Angus, Philip Converse, Warren Miller, and Donald Stokes. *The American Voter*. New York: Wiley, 1960. [14,21]
Caplovitz, David, and Candace Rogers. *Swastika 1960: The Epidemic of Anti-Semitic Vandalism in America*. New York: Anti-Defamation League of B'nai B'rith, 1960. [2]
Carmichael, Stokely, and Charles V. Hamilton. *Black Power: The Politics of Liberation in America*. New York: Random House, 1967. [16, 21]
Carter, H. D. "Twin Similarities in Occupational Interests," *Journal of Educational Psychology*, 23 (1932), 641–655. [5]
Cartter, Allan M. *An Assessment of Quality in Graduate Education*. Washington, D.C.: American Council on Education, 1966. [14]
Casson, Lionel. *Ancient Egypt*. New York: Time-Life Books, 1965. [22]
Chambliss, William J., and Richard Nagasawa. "On the Validity of Official Statistics—A Comparative Study of White, Black, and Japanese High-School Boys," *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 6 (January, 1969), 71–77. [11]
Chambliss, William J., and Robert B. Seidman. *Law, Order, and Power*. Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1971. [11]
Chauncy, Henry. "The Use of the Selective Service Qualification Test on the Deferment of College Students," *Science*, 116 (July, 1952), 75–85. [19]
Chein, Isidor, and others, with the collaboration of Daniel M. Wilner. *The Road to H: Narcotics, Delinquency, and Social Policy*. New York: Basic Books, 1964. [11]
Childe, V. Gordon. *Man Makes Himself*. New York: (Mentor) New American Library, 1951. [5]
Chinoy, Ely. *Automobile Workers and the American Dream*. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1955. [9]
———. *Sociological Perspective*. 2nd ed. New York: Random House, 1968. [3]
Chiricos, Theodore G., and Gordon P. Waldo. "Punishment and Crime: An Examination of Some Empirical Evidence," *Social Problems*, 18 (Fall, 1970), 200–217. [11]
Chomsky, Noam. *Aspects of the Theory of Syntax*. Cambridge, Mass.: MIT Press, 1965. [5]
Clark, Burton R. *The Open Door College*. New York: McGraw-Hill, 1960. [19]
———. *Educating the Expert Society*. San Francisco: Chandler, 1962. [19]
Clausen, John A. "Family Structure, Socialization and Personality," in Martin L. Hoffman and Lois W. Hoffman (eds.), *Review of Child Development Research*. New York: Russell Sage Foundation, 1966, II, 1–53. [6]
Clinard, Marshall B. *Sociology of Deviant Behavior*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1968. [11]
Clough, Shepard Bancroft, and Charles Woolsey Cole. *Economic History of Europe*. Boston: D. C. Heath, 1941. [12]
Cloward, Richard, and Lloyd Ohlin. *Delinquency and Opportunity*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1961. [11]
Cohen, Albert K. *Delinquent Boys*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1955. [11]
Cohn, Norman. *The Pursuit of the Millennium*. New York: Harper & Row, 1961. [4]
Cohn, Werner. "The Politics of American Jews," in Marshall Sklare (ed.), *The Jews: Social Patterns of an American Group*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1958. [13]
Coleman, James S. *Equality of Educa-*

tional Opportunity. Department of Health, Education, and Welfare. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1966. [13, 19]
———. "Class Integration—A Fundamental Break With the Past," Saturday Review, 55 (May 27, 1972), 58–59. [19]
Collins, Randall. "Functional and Conflict Theories of Educational Stratification," *American Sociological Review*, 36 (December, 1971), 1002–1019. [19]
Collver, O. Andrew. *Birth Rates in Latin America: New Estimates of Historical Trends and Fluctuations.* Institute of International Studies. Berkeley: University of California Press, 1965. [23]
Commission on Obscenity and Pornography. *The Report of the Commission on Obscenity and Pornography.* New York: Bantam, 1970. [11]
Cooley, Charles Horton. *Social Organization.* New York: Scribner, 1909. [8]
———. *Human Nature and the Social Order.* New York: Scribner, 1922. [6, 7]
Cornwell, Elmer E., Jr. "Bosses, Machines, and Ethnic Groups," in Lawrence E. Fuchs (ed.), *American Ethnic Politics.* New York: Harper & Row, 1968, 194–216. [21]
Corwin, Ronald G. "Role Conception and Career Aspiration: A Study of Identity in Nursing," *Sociological Quarterly*, 2 (April, 1961), 69–86. [7]
Coser, Lewis. *The Functions of Social Conflict.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1956. [3, 26]
Cox, Harvey. *The Secular City.* Rev. ed. New York: Macmillan, 1966. [20]
Cremin, Lawrence. *The Transformation of the School: Progressivism in American Education 1876–1957.* New York: (Vintage) Random House, 1964. [19]
Cressey, Donald R. (ed.). *The Prison.* New York: Holt, Rinehart and Winston, 1961. [11]

D

Dahl, Robert. *Who Governs? Democracy and Power in an American City.* New Haven, Conn.: Yale University Press, 1961. [21]
Dalton, Melville. *Men Who Manage; Fusions of Feeling and Theory in Administration.* New York: Wiley, 1959. [9]
D'Andrade, Roy G. "Sex Differences and Cultural Institutions," in Eleanor E. Maccoby (ed.), *The Development of Sex Differences.* Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1966. [17]
Davies, James C. "The J-Curve of Rising and Declining Satisfactions as a Cause of Some Great Revolutions and a Contained Rebellion," in Hugh Davis Graham and Ted Robert Gurr (eds.), *Violence in America: Historical and Comparative Perspectives.* New York: Bantam, 1969, 690–730. [14, 20]
Davis, Kingsley. "Extreme Social Isolation of a Child," *American Journal of Sociology*, 45 (January, 1940*a*), 554–564. [6]
———. "The Sociology of Parent-Youth Conflict," *American Sociological Review*, 5 (August, 1940*b*), 523–535. [10]
———. "A Conceptual Analysis of Stratification," *American Sociological Review*, 7 (June, 1942), 309–321. [15]
———. "The World Demographic Transition," *Annals of the American Academy of Political and Social Sciences*, 237 (January, 1945), 1–11. [23]
———. "Final Note on a Case of Extreme Isolation," *American Journal of Sociology*, 50 (March, 1947), 432–437. [6]
———. *Human Society.* New York: Macmillan, 1949. [4, 6, 8, 15]
———. "Reply to Tumin," *American Sociological Review*, 18 (August, 1953), 394–397. [15]
———. "The Origin and Growth of Urbanization in the World," *American Journal of Sociology*, 60 (March, 1955), 429–437. [12]
———. "The Amazing Decline of Mortality in Underdeveloped Areas," *American Economic Review*, 46 (May, 1956), 305–318. [23]
———. "Sexual Behavior," in Robert K. Merton and Robert A. Nisbet (eds.), *Contemporary Social Problems.* 2nd ed. New York: Harcourt, Brace & World, 1966. [11]
Davis, Kingsley, and Wilbert Moore. "Some Principles of Stratification," *American Sociological Review*, 10 (April, 1945), 242–249. [15]
Dawson, Carl A., and W. E. Gettys. *An Introduction to Sociology.* New York: Ronald Press, 1929. [27]
Deane, Phyllis, and W. A. Cole. *British Economic Growth: 1688–1959.* Cambridge, Mass.: Cambridge University Press, 1969. [23]
Deaux, George. *The Black Death: 1347.* New York: Weybright and Talley, 1969. [23]
Deck, Leland. "Short Workers of the World, Unite!" *Psychology Today*, 5 (August, 1971), 102. [13]
Demerath, N. J. III. *Social Class in American Protestantism.* Chicago: Rand McNally, 1965. [20]
Demerath, N. J. III, and Phillip E. Hammond. *Religion in Social Context.* New York: Random House, 1969. [20]
Dennis, Wayne. "Causes of Retardation Among Institutional Children: Iran," *Journal of Genetic Psychology*, 96 (1960), 47–59. [6]
———. "Infant Development Under Conditions of Restricted Practice and of Minimal Social Stimulation: A Preliminary Report," *Journal of Genetic Psy-

chology, 53 (1938), 149–158. [6]

Deutsch, Martin P. "The Disadvantaged Child and the Learning Process," in A. Harry Passow (ed.), *Education in Depressed Areas*. New York: Columbia University Press, 1963, 163–179. [19]

Dimond, Stuart J. *The Social Behavior of Animals*. New York: Harper & Row, 1970. [5]

Dion, Karen. "Physical Attractiveness and Evaluations of Children's Transgressions," *Journal of Personality and Social Psychology* (1972). [2]

Dion, Karen, Ellen Berscheid, and Elaine Walster. "What Is Beautiful Is Good," *Journal of Personality and Social Psychology*, in press. [2]

Divorce Statistics Analysis, United States, 1963. U.S. Department of Health, Education, and Welfare; Public Health Service Publication, No. 1000, Series 21, No. 13. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1964. [18]

Dore, Ronald P. *City Life in Japan: A Study of a Tokyo Ward*. Berkeley: University of California Press, 1958. [26]

Drucker, Peter F. *The Age of Discontinuity, Guidelines to Our Changing Society*. New York: Harper & Row, 1969. [12, 19]

———. "What We Can Learn From Japanese Management," *Industrial Gerontology*, 1, no. 12 (Winter, 1972), 89–91. [22]

Dubin, Robert. *The World of Work, Industrial Society and Human Relations*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1958. [9]

———. "Industrial Workers' World: A Study of the 'Central Life Interests' of Industrial Workers," in Erwin O. Smigel (ed.), *Work and Leisure*. New Haven, Conn.: College and University Press, 1963, 53–72. [22]

Duncarl, Beverly. "Dropouts and the Unemployed," *Journal of Political Economy*, 73 (April, 1964), 121–134. [19]

Dunham, H. Warren. *Community and Schizophrenia: An Epidemiological Analysis*. Detroit, Mich.: Wayne State University Press, 1965. [11]

Durkheim, Emile. *The Elementary Forms of the Religious Life*. Joseph W. Swain (tr.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1954, first published in English, 1915. [20]

———. *Suicide: A Study in Sociology*. John A. Spaulding and George Simpson (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1951. [5, 11]

———. *The Division of Labor in Society*. George Simpson (tr.). New York: Free Press, 1966. [22]

Duverger, Maurice. *Political Parties, Their Organization and Activity in the Modern State*. Barbara and Robert North (trs.). New York: Wiley, 1954. [21]

E

Easton, David. *A Systems Analysis of Political Life*. New York: Wiley, 1965. [26]

Eberhard, Wolfram. "Social Mobility and Stratification in China," in Reinhard Bendix and Seymour Martin Lipset (eds.), *Class, Status and Power*. 2nd ed. New York: Free Press, 1966, 171–182. [13]

Eckland, Bruce K. "Genetics and Sociology: A Reconsideration," *American Sociological Review*, 32 (April, 1967), 173–194. [5, 13]

Eisenstadt, S. N. *From Generation to Generation: Age-Groups and Social Structure*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1956. [19]

———. "Bureaucracy, Bureaucratization, and De-Bureaucratization," *Administrative Science Quarterly*, 4 (December, 1959), 302–320. [9]

———. *The Political Systems of Empires*. New York: Free Press, 1963. [9]

Elder, Glen H., Jr. "Appearance and Education in Marriage Mobility," *American Sociological Review*, 34 (August, 1969), 519–533. [5]

Elder, Glen H., Jr., and Charles E. Bowerman. "Family Structure and Child Rearing Patterns: The Effect of Family Size and Sex Composition," *American Sociological Review*, 28 (December, 1963), 891–905. [6]

Ellul, Jacques. *The Technological Society*. John Wilkinson (tr.). 1st American ed. New York: Knopf, 1964. [9]

Empey, LaMar T., and Steven G. Lubeck. *The Silverlake Experiment*. Chicago: Aldine, 1971. [11]

Engels, Friedrich. *Origin of the Family, Private Property, and the State*. 4th ed. New York: International Publishers, 1964; first printing, 1882. [17, 18]

Ennis, Phillip H. "Crime, Victims, and the Police," *Trans-action*, 4 (June, 1967), 36–44. [11]

Epstein, Cynthia Fuchs. *Woman's Place: Options and Limits in Professional Careers*. Berkeley: University of California Press, 1971. [28]

Erikson, Kai T. *Wayward Puritans*. New York: Wiley, 1966. [11]

Erlanger, Howard S. "The Anatomy of Violence: An Empirical Examination of Sociological Theories of Interpersonal Aggression." (Unpublished Ph.D. dissertation, University of California, Berkeley, Sept. 1971). [14]

Etzioni, Amitai. *A Comparative Analysis of Complex Organizations*. New York: Free Press, 1962. [9]

Evans-Pritchard, Edward E. *The Nuer*. New York: Oxford University Press, 1940. [18]

Eysenck, H. J., and D. B. Prell. "The Inheritance of Neuroticism: An Experimental Study," *Journal of Mental Science*, 97 (1951), 441–465. [5]

F

Fadiman, Clifton. "Is There an Upper-Class American Language?" *Holiday*, (October, 1956), 8–10. [14]

Faris, Robert E. L. *Social Disorganization*. Rev. ed. New York: Ronald Press, 1955. [11]

Faris, Robert E. L., and H. Warren Dunham. *Mental Disorders in Urban Areas*. Chicago: University of Chicago Press, 1939. [11]

Faulkner, Joseph E., and Gordon F. DeJong. "Religiosity in 5-D: An Empirical Analysis," *Social Forces*, 45 (December, 1966), 246–254. [20]

Faunce, William A. *Problems of an Industrial Society*. New York: McGraw-Hill, 1968. [9]

Federal Bureau of Investigation. *Crime in the United States, Uniform Crime Reports—1969*. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1970. [11]

———. *Crime in the United States, Uniform Crime Reports—1970*. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1971. [11]

Feldman, Saul. "The Presentation of Shortness in Everyday Life: Height and Heightism in American Society: Toward a Sociology of Stature." Paper presented at the American Sociological Association Convention, Denver, 1971. [13]

Ferdinand, Theodore N., and Elmer G. Luchterhand. "Inner-City Youth, the Police, the Juvenile Courts, and Justice," *Social Problems*, 17 (Spring, 1971), 510–527. [11]

Ferster, C. B., and B. F. Skinner. *Schedules of Reinforcement*. New York: Appleton-Century-Crofts, 1957. [6]

Festinger, Leon, Stanley Schachter, and Kurt Back. *Social Pressures in Informal Groups*. New York: Harper & Row, 1950. [8]

Festinger, Leon, and John Thibaut. "Interpersonal Communication in Small Groups," *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 46 (January, 1951), 92–99. [8]

Finn, M. W. *British Population Growth 1700 to 1850*. Glasgow, Scotland: University Press, 1970. [23]

Firestone, Shulamith. *The Dialectics of Sex: The Case for Feminist Revolution*. New York: William Morrow, 1970. [28]

Firth, Raymond. *We, The Tikopia: A Sociological Study of Kinship in Primitive Polynesia*. 2nd ed. London: Allen & Unwin, 1963. [25]

———. *Human Types*. New York: Rockefeller University Press, 1968. [5]

Flexner, Eleanor. *Century of Struggle: The Woman's Rights Movement in the United States*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1959. [28]

Forbes, Gordon, R. Kent Tevault, and Harry F. Gromoll. "Political Stamping Grounds," *Psychology Today*, 4 (April 1971), 74. [1]

Frank, André Gunder. *Latin America: Underdevelopment or Revolution*. New York: Monthly Review Press, 1969. [29]

Freud, Sigmund. *Group Psychology and the Analysis of the Ego*. James Strachey (tr.). New York: Bantam, 1960; first published in 1921. [27]

Fried, Marc. "Grieving for a Lost Home," in Leonard Duhl (ed.) with the assistance of John Powell, *Urban Condition: People and Policy in the Metropolis*. New York: Basic Books, 1963, 151–171. [24]

Friedan, Betty. *The Feminine Mystique*. New York: Norton, 1963. [28]

Friedman, Georges. *Industrial Society: The Emergence of the Human Problems of Automation*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1955. [22]

Friedmann, Eugene A., and Robert J. Havighurst. *The Meaning of Work and Retirement*. Chicago: University of Chicago Press, 1954, 183–194. [22]

G

Galbraith, John Kenneth. *The New Industrial State*. Boston: Houghton-Mifflin, 1967. [12]

Gamson, William A. *Power and Discontent*. Homewood, Ill.: Dorsey, 1968*a*. [26]

———. "Stable Unrepresentation in American Society," *American Behavioral Scientist*, 12 (November, 1968*b*), 15–21. [21]

Gans, Herbert J. *The Urban Villagers*. New York: Free Press, 1965. [29]

Geiger, H. Kent. "The Fate of the Family in Soviet Russia: 1917–1944," in Norman W. Bell and Ezra F. Vogel (eds.), *A Modern Introduction to the Family*. Rev. ed. New York: Free Press, 1968, 48–67. [18]

Gellerman, Saul W. *Motivation and Productivity*. New York: American Management Association, 1963. [22]

Gerth, H. H., and C. Wright Mills. (eds. and trs.). *From Max Weber: Essays in Sociology*. New York: Oxford University Press, 1946. [9, 22]

Geschwender, James A. "Explorations in the Theory of Social Movements and Revolutions," *Social Forces*, 47 (Decem-

ber, 1968), 127–135 [28]
Gesell, Arnold, and Frances L. Ilg, in collaboration with Louise B. Ames and Janet Learned. *Infant and Child in the Culture of Today, the Guidance of Development in Home and Nursery School* New York Harper, 1943. [6]
Gibb, Cecil A. "Leadership," in Gardner Lindzey (ed.), *Handbook of Social Psychology* Reading, Mass. Addison-Wesley, 1954, II, 877–920. [8]
Gibbs, Jack P., and Walter T. Martin. *Status Integration and Suicide* Eugene, Ore. University of Oregon Press, 1964 [11]
Gibbs, Marion. *Feudal Order, A Study of the Origins and Development of English Feudal Society*. New York, Schuman, 1953. [22]
Gist, Noel P., and Sylvia F. Fava. *Urban Society*. 5th ed. New York: Crowell, 1964. [24]
Glaser, Daniel. *The Effectiveness of a Prison and Parole System*. Indianapolis, Ind.. Bobbs-Merrill, 1964. [11]
Glasscote, Raymond, James N. Sussex, *et al. The Treatment of Drug Abuse*. Washington, D.C.: Government Information Service of APA and NAMH, 1972.[11]
Glazer, Nathan. "A New Look at the Melting Pot," *The Public Interest*, 16 (Summer, 1969), 180–187 [16]
Glazer, Nathan, and Daniel Patrick Moynihan. *Beyond the Melting Pot: The Negroes, Puerto Ricans, Jews, Italians, and Irish of New York City*. Rev. ed. Cambridge, Mass.: MIT and Harvard University Press, 1971 [16]
Glock, Charles Y., Benjamin B. Ringer, and Earl R. Babbie. *To Comfort and to Challenge: A Dilemma of the Contemporary Church*. Berkeley: University of California Press, 1967 [20]
Glock, Charles Y., and Rodney Stark. *Religion and Society in Tension*. Chicago: Rand McNally, 1965. [14, 20]
———. *Christian Beliefs and Anti-Semitism*. New York: Harper & Row, 1966. [2]
Goffman, Erving. *Asylums: Essays on the Social Situation of Mental Patients and Other Inmates*. Chicago: Aldine, 1961 [9, 10, 11]
———. *Encounters: Two Studies in the Sociology of Interaction*. Indianapolis, Ind. Bobbs-Merrill, 1961 [7]
———. *Stigma*. Englewood Cliffs, N J Prentice-Hall, 1963. [11]
Goldschmidt, Walter. *Man's Way. A Preface to the Understanding of Human Society*. New York. Holt, 1959 [12]
Goode, Erich. *The Marijuana Smokers*. New York. Basic Books, 1970 [11]
Goode, William J. "Community Within a Community, the Professions," *American Sociological Review*, 22 (April, 1957), 194–200 [9]
———. "Marital Satisfaction and Instability. A Cross-Cultural Analysis of Divorce Rates," *International Social Science Journal* 14 (1962), 507–526 [14, 19]
———. *World Revolution and Family Patterns*. New York. Free Press, 1963. [17, 18]
Gordon, Milton. *Assimilation in American Life*. New York. Oxford University Press, 1964. [16]
Gordon, Robert A., and James E. Howell. *Higher Education in Business*. New York. Columbia University Press, 1959 [19]
Goslin, David A. (ed.). *Handbook of Socialization Theory and Research*. Chicago: Rand McNally, 1969. [6]
Gottesman, I. I. "Heritability of Personality. A Demonstration," *Psychological Monographs* 77, no. 9 (1963). [5]
Gottschalk, Louis. *The Era of the French Revolution*. Boston: Houghton-Mifflin, 1929. [12]
Gough, E. Kathleen. "The Nayars and the Definition of Marriage," *Journal of the Royal Anthropological Institute*, 89, Part 1 (1959), 23–34. [18]
———. "The Origin of the Family," *Journal of Marriage and the Family*, 33 (November, 1971), 760–770. [17]
Gouldner, Alvin W. *Patterns of Industrial Bureaucracy*. Glencoe, Ill. Free Press, 1954. [9]
———. "Cosmopolitans and Locals: Towards an Analysis of Latent Social Roles," *Administrative Science Quarterly*, 2 (December, 1957), 281–292. [9]
———. "Organizational Analysis," in Robert K. Merton, Leonard Broom, and Leonard S. Cottrell, Jr. (eds.), *Sociology Today*. New York. Basic Books, 1959, 400–410. [9]
Graham, Hugh Davis, and Ted Robert Gurr. *History of Violence in America: Historical and Comparative Perspectives*. New York. Praeger, 1969. [8]
Greenstein, Fred I. "New Light on Changing American Values: A Forgotten Body of Survey Data," *Social Forces*, 42 (May, 1964), 441–450. [8]
Greenwood, Ernest. "Attributes of a Profession," *Social Work* 2 (July, 1957), 44–55. [22]
Gross, Neal, Ward S. Mason, and Alexander W. McEachern. *Explorations in Role Analysis: Studies of the School Superintendency Role*. New York. Wiley, 1958. [7]
Gunther, Mavis. "Infant Behavior at the Breast," in B. M. Foss (ed.), *Determinants of Infant Behavior*. London: Methuen, 1961. I. [6]

Gurr, Ted Robert. *Why Men Rebel* Princeton, N.J. Princeton University Press, 1970 [26]

H

Hacker, Helen Mayer. "Women as a Minority Group." *Social Forces*, 30 (October 1951), 60-69 [28]

Hadden, Jeffrey K. *The Gathering Storm in the Churches* Garden City, N.Y. Doubleday 1969 [20]

———. "A Protestant Paradox—Divided They Merge." *Trans-action*, 4 (July-August, 1967), 63-69 [20]

Hagen, Everett E. *On the Theory of Social Change* Homewood, Ill. Dorsey Press, 1962 [26]

Hall, Richard H. "Some Organizational Considerations in the Professional-Organization Relationship," *Administrative Science Quarterly*, 12 (December, 1967), 461-478 [9]

———. *Occupations and the Social Structure* Englewood Cliffs, N.J. Prentice-Hall, 1969 [22]

Hanson, Pamela Marsters. "Age and Physical Capacity to Work," *Industrial Gerontology*, 1, no. 12 (Winter, 1972), 20-41 [22]

Hare, A. Paul, Edgar F. Borgatta, and Robert F. Bales (eds.). *Small Groups: Studies in Social Interaction.* 3rd ed. New York: Knopf, 1962. [6]

Harlow, Harry F., and Margaret K. Harlow. "Social Deprivation in Monkeys," *Scientific American*, 207 (November, 1962), 137-147 [6]

———. "The Affectional Systems," in Allan Schrier, Harry Harlow, and Fred Stollnitz (eds.), *Behavior of Nonhuman Primates: Modern Research Trends.* New York: Academic Press, 1965, II, 287-333. [6]

Harrington, Michael. *The Other America.* Baltimore, Md. Penguin, 1962. [26]

Harris, Ann Sutherland. "The Second Sex in Academe," *American Association of University Professors Bulletin*, 56 (September, 1970), 283-295. [28]

Harris, Chauncy, and Edward L. Ullman. "The Nature of Cities," in Paul K. Hatt and Albert J. Reiss, Jr. (eds.), *Reader in Urban Sociology.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1951, 222-232. [25]

Harris, Marvin. "Race." *International Encyclopedia of the Social Sciences.* New York: Macmillan, 1968, XIII, 263-267 [16]

Hauser, Philip M. (ed.). *Urbanization in Latin America.* New York: Columbia University Press, 1961. [23]

Hazelrigg, Lawrence (ed.). *Prison Within Society.* Garden City, N.Y.: (Anchor) Doubleday, 1969. [11]

Hechter, Michael. "Towards a Theory of Ethnic Change." *Politics and Society*, 2 (Fall, 1971), 21-45. [21]

Herberg, Will. *Protestant, Catholic, Jew.* Rev. ed. Garden City, N.Y.: (Anchor) Doubleday, 1960. [26]

"**The Heroin Plague,**" *Newsweek*, 78 (July 5, 1971), 27-32. [11]

Herrnstein, Richard. "I.Q.," *Atlantic*, 228 (September, 1971), 43-64. [5]

Hershberger, Ruth. *Adam's Rib.* New York: Pellegrini & Cudahy, 1948. [28]

Hertzler, J. O. "Crisis and Dictatorships," *American Sociological Review*, 5 (April, 1940), 157-169. [28]

Herzberg, Frederick, Bernard Mauser, and Barbara B. Snyderman. *The Motivation to Work.* New York: Wiley, 1959. [22]

Higgins, Benjamin. "The 'Dualistic Theory' of Underdeveloped Areas," *Economic Development and Cultural Change*, 4 (January, 1956), 99-115. [29]

Hintze, Otto. "Die Entshehung der modernen Staatminsterien," *Historische Zeitschrift*, 100 (1908), 53-111. [9]

Hirschi, Travis. *Causes of Delinquency.* Berkeley: University of California Press, 1969. [11, 13, 14, 25]

Hirschi, Travis, and Rodney Stark. "Hellfire and Delinquency," *Social Problems*, 17 (Fall, 1969), 202-213. [20]

Hoetink, Harry. *The Two Variants on Caribbean Race Relations: A Contribution to the Sociology of Segmented Societies.* New York: Oxford University Press, 1967 [16]

Hoffer, Eric. *The True Believer.* New York: (Mentor) New American Library, 1951. [28]

Hoffman, Martin L., and Herbert D. Saltzstein. "Parent Discipline and the Child's Moral Development," *Journal of Personality and Social Psychology*, 5 (January, 1967), 45-57 [6]

Hollingshead, August B., and Frederick C. Redlich. *Social Class and Mental Illness.* New York: Wiley, 1958. [11]

Holmberg, Allan. *Nomads of the Long Bow: The Siriono of Eastern Bolivia.* Smithsonian Institution, Institute of Social Anthropology, Publication No. 10. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1950. [12]

Holmes, John Clellon. "The New Girl," *Playboy*, 15 (January, 1968), 179-186, 214-216. [28]

Homans, George C. *Social Behavior: Its Elementary Forms.* New York: Harcourt, Brace & World, 1961 [4, 8, 9]

———. "Bringing Men Back In," *American Sociology Review*, 29 (December, 1964), 809-818. [4]

———. *The Nature of Social Sciences.* New York: Harcourt, Brace & World, 1967

[1, 4]

Hook, Sidney. *The Hero in History A Study in Limitation and Possibility* Boston Beacon Press, 1943 [15]

Hoselitz, Bert. "A Sociological Approach to Economic Development," in David E Novack and Robert Lekachman (eds.), *Development and Society* New York St Martin's Press, 1964, 150-163 [26]

Hoyt, Homer. *The Structure and Growth of Residential Neighborhoods in American Cities* Washington, D.C. U.S. Government Printing Office, 1939 [25]

Hughes, Everett C. *Men and Their Work* Glencoe, Ill. Free Press, 1958. [22]

Hughes, Langston. "My Early Days in Harlem," in John Hendrik Clarke (ed.), *Harlem. A Community in Transition* New York. Citadel, 1964, 62–64. [24]

Humphreys, Laud. "Tearoom Trade Impersonal Sex in Public Places," *Trans-action*, 7 (January, 1970) 10–14 + [11]

Hyman, Martin D. "Determining the Effects of Status Inconsistency," *Public Opinion Quarterly*, 30 (Spring, 1966), 120–129. [12]

I

Inhelder, Bärbel, and Jean Piaget. *The Growth of Logical Thinking From Childhood to Adolescence.* New York: Basic Books, 1958. [6]

Ireland, Waltraud. "The Rise and Fall of the Suffrage Movement," *Leviathan*, 2, no. 1 (May, 1970), 4–7, 44–46. [28]

Irwin, John. *Felon.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1970. [11]

J

Jacob, Herbert. *German Administration Since Bismarck. Central Authority Versus Local Autonomy.* New Haven, Conn. Yale University Press, 1963. [9]

Jacobs, Jane. *The Death and Life of Great American Cities* New York Random House, 1961 [24]

Jalée, Pierre. *The Pillage of the Third World* Mary Klopper (tr.). New York Monthly Review Press, 1968 [29]

———. *The Third World in World Economy* Mary Klopper (tr.). New York Monthly Review Press, 1969 [29]

Jensen, Arthur R. "How Much Can We Boost I.Q. and Scholastic Achievement?" *Harvard Educational Review*, 39 (Winter, Summer, 1969), 1-123, 449-483 [5, 13]

Johnson, Donald M. "The 'Phantom Anesthetist' of Mattoon A Field Study of Mass Hysteria," *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 40 (April, 1945), 175-186 [27]

Jordan, Joan. "Comment Working Women and the Equal Rights Amendment," *Trans-action*, 8 (November-December, 1970), 16–22 [28]

Joreen. "The 51 Percent Minority Group A Statistical Essay," in Robin Morgan (ed.), *Sisterhood Is Powerful* New York Random House, 1970, 37-46 [28]

K

Kadushin, Charles. "Social Class and the Experience of Ill Health," *Sociological Inquiry*, 34 (Winter, 1964), 67–80 [14]

Kagan, Jerome. "On Cultural Deprivation." Paper presented at Russell Sage and Rockefeller Conference, New York, 1967 [6]

Kaij, Lennart. *Alcoholism in Twins* Stockholm: Almquist and Wiksell, 1960 [5]

Kallman, Franz J. *Heredity in Health and Mental Disorder* New York Norton, 1953. [5]

Kaplan, John. *Marijuana. The New Prohibition* New York Pocket Books, 1971 [11]

Kassebaum, Gene, David Wood, and Daniel Wilner. *Prison Treatment and Parole Survival* New York Wiley, 1971 [11]

Kautsky, Karl. *Foundations of Christianity* Henry F Mins (tr.) New York Russell and Russell, 1953. [20]

Keil, Charles. *Urban Blues* Chicago University of Chicago Press, 1966 [24]

Keller, Suzanne, and Marisa Zavalloni. "Ambition and Social Class A Respecification," *Social Forces*, 43 (October, 1964), 58–70 [13]

Kelley, Harold H., and John W Thibaut. "Experimental Studies of Group Problem Solving and Process," in Gardner Lindzey (ed.), *Handbook of Social Psychology* Reading, Mass. Addison-Wesley, 1954, II, 735–785. [8]

Kerr, Clark, *et al.* *Industrialism and Industrial Man The Problems of Labor and Management in Economic Growth.* New York Oxford University Press, 1964. [26]

Kiernan, V. G. "Foreign Mercenaries and Absolute Monarchy," in Trevor Aston (ed.), *Crisis in Europe, 1560-1660* New York Basic Books, 1965, 117-140. [21]

Killian, Lewis A. *White Southerners.* New York Random House, 1970 [16]

Kitsuse, John I., and Aaron V Cicourel. "A Note on the Use of Official Statistics," *Social Problems*, 11 (Fall, 1963), 131-139 [11]

Klopfer, Peter H., and Jack P Hailman. *An Introduction to Animal Behavior* Englewood Cliffs, N.J. Prentice-Hall, 1967 [5]

Kluckhohn, Clyde. *Mirror for Man* New York McGraw-Hill, 1949 [4]

———. "Values and Value Orientations in the Theory of Action: An Exploration in Definition and Classification," in Talcott Parsons and Edward Shils (eds.), *Toward a General Theory of Action*. New York: Harper & Row, 1962, 388–433. [20]

Knudsen, Dean D. "The Declining Status of Women: Popular Myths and the Failure of Functionalist Thought," *Social Forces*, 48 (December, 1969), 183–193. [28]

Kohn, Melvin. *Class and Conformity.* Homewood, Ill.: Dorsey Press, 1969. [6]

Komarovsky, Mirra. *Blue-Collar Marriage.* New York: Random House, 1964. [14]

Kornhauser, William. *The Politics of Mass Society.* New York: Free Press, 1959. [29]

Kuhn, Manford, and Thomas S. McPartland. "An Empirical Investigation of Self-Attitudes," *American Sociological Review*, 19 (February, 1954), 68–76. [7]

Kummer, Hans. *Primate Societies.* Chicago: Aldine-Atherton, 1971. [5, 17]

L

LaBarre, Weston. *The Human Animal.* Chicago: University of Chicago Press, 1955. [5]

Labovitz, Sanford. "Variation in Suicide Rates," in Jack P. Gibbs (ed.), *Suicide.* New York: Harper & Row, 1968, 57–73. [11]

LaFollette, Suzanne. *Concerning Women.* New York: Albert and Charles Boni, 1926. [28]

Lambe, James. *Rich World/Poor World.* London: Arrow, 1967. [29]

Landis, Benson Y. (ed.). *Yearbook of American Churches for 1963.* New York: National Council of Churches of Christ in the U.S.A., 1963. [20]

Landtman, Gunnar. *The Kiwai Papuans of British New Guinea.* New York: Macmillan, 1927. [12]

Lang, Kurt, and Gladys E. Lang. *Collective Dynamics.* New York: Crowell, 1961. [27, 28]

Lassiter, Roy L. *The Association of Income and Educational Achievement.* Gainesville: University of Florida Press, 1966. [13]

Le Bon, Gustave. *The Crowd: A Study of the Popular Mind.* New York: Viking, 1960; first printing, 1895. [27]

Lee, Robert. *The Social Sources of Church Unity.* Nashville, Tenn.: Abingdon Press, 1960. [20]

Lemert, Edwin M. *Human Deviance, Social Problems, and Social Control.* 2nd ed. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1972. [11]

Lenneberg, Eric. "On Explaining Language," *Science*, 164 (May 9, 1969), 635–643. [6]

Lenski, Gerhard. "Status Crystallization: A Non-Vertical Dimension of Social Status," *American Sociological Review*, 19 (August, 1954), 405–413. [12]

———. "Social Participation and Status Crystallization," *American Sociological Review*, 21 (August, 1956), 458–464. [12]

———. *Power and Privilege: The Theory of Social Stratification.* New York: McGraw-Hill, 1966. [12, 13, 15]

Lerman, Paul. "Evaluative Studies of Institutions for Delinquents," in Paul Lerman (ed.), *Delinquency and Social Policy.* New York: Praeger, 1970, 317–328. [11]

Lerner, I. Michael. *Heredity, Evolution and Society.* San Francisco: W. H. Freeman, 1968. [5]

Leuba, James H. *The Belief in God and Immortality.* Boston: Sherman French, 1916. [20]

Lévi-Strauss, Claude. *The Elementary Structure of Kinship.* Boston: Beacon Press, 1968. [17]

Lieberson, Stanley. *Ethnic Patterns in American Cities.* New York: Free Press 1963. [25]

Lieberson, Stanley, and Arnold R. Silverman. "The Precipitants and Underlying Conditions of Race Riots," *American Sociological Review*, 30 (December, 1965), 887–898. [27]

Liebow, Elliot. *Tally's Corner: A Study of Negro Streetcorner Men.* Boston: Little, Brown, 1967. [10, 24]

Lipset, Seymour Martin. *Agrarian Socialism; the Cooperative Commonwealth Federation in Saskatchewan, a Study in Political Sociology.* Berkeley: University of California Press, 1950. [9]

———. *Political Man.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1960. [14, 20, 21]

———. "University Student Politics," in Seymour M. Lipset and Sheldon S. Wolin (eds.), *The Berkeley Student Revolt.* Garden City, N.Y.: (Anchor) Doubleday, 1965, 1–9. [10]

Lipset, Seymour Martin, and Reinhard Bendix. *Social Mobility in Industrial Society.* Berkeley: University of California Press, 1958. [13, 14, 19]

Lipset, Seymour Martin, and Aldo Solari. *Elites in Latin America.* New York: Oxford University Press, 1967. [29]

Litwak, Eugene. "Models of Bureaucracy Which Permit Conflict," *American Journal of Sociology*, 67 (September, 1961), 177–184. [9]

Lofland, John. *Doomsday Cult.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1966. [2]

———. *Deviance and Identity.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1969. [2, 11]

———. *Analyzing Social Settings.* Belmont, Calif.: Wadsworth, 1971. [2]

Lofland, John, and Rodney Stark. "On Becoming a World Saver: A Theory of

in Cultural Conflicts. New York: Harcourt, Brace, 1937. [21]

"Conversion to a Deviant Perspective," *American Sociological Review*, 30 (December, 1965), 862–875. [2]

Lorenz, Konrad. *Evolution and Modification of Behavior*. Chicago: University of Chicago Press, 1965. [5]

———. *On Aggression*. New York: Harcourt, Brace & World, 1966. [5, 6]

Luckey, Eleanore B., and G. D. Nass. "A Comparison of Sexual Attitudes and Behavior in an International Sample," *Journal of Marriage and the Family*, 31 (May, 1969), 364–379. [18]

Luckman, Thomas, and Peter L. Berger. "Social Mobility and Personal Identity," *European Journal of Sociology (Archives européennes de sociologie)*, 5 (1964), 331–344. [13]

Lynd, Robert S., and Helen M. Lynd. *Middletown, A Study in American Culture*. New York: Harcourt, Brace, 1929. [21]

———. *Middletown in Transition, A Study*

M

McAfee, Kathy, and Myrna Wood. "Bread and Roses," in Roberta Salper (ed.), *Female Liberation: History and Current Politics*. New York: Knopf, 1972. [28]

McCandless, Boyd R. *Children: Behavior and Development*. 2nd ed. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1967. [6]

McClelland, David. *The Achieving Society*. Princeton, N.J.: Van Nostrand, 1961. [13]

Maccoby, Eleanor E. (ed.). *The Development of Sex Differences*. Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1966. [17]

McEvoy, James, and Abraham Miller. *Black Power and Student Rebellion: Conflict on the American Campus*. Belmont, Calif.: Wadsworth, 1969. [28]

McGregor, Douglas. *The Human Side of Enterprise*. New York: McGraw-Hill, 1960. [22]

MacIver, Robert M. *The Web of Government*. New York: Macmillan, 1947. [9]

McKee, John P., and Alex C. Sherriffs. "Men's and Women's Beliefs, Ideals, and Self-Concepts," *American Journal of Sociology*, 64 (January, 1959), 356–363. [7]

McLuhan, Marshall. *Understanding Media: The Extensions of Man*. New York: McGraw-Hill, 1965. [10]

McNemar, Q. "Twin Resemblances in Motor Skills, and the Effect of Practice Thereon," *Journal of Genetic Psychology*, 42 (1933), 70–99. [5]

Maehr, Martin L., Josef Mensing, and Samuel Nafzger. "Concept of Self and the Reaction of Others," *Sociometry*, 25 (December, 1962), 353–357. [7]

Magdoff, Harry. *The Age of Imperialism*. New York: Monthly Review Press, 1969. [29]

Maine, Sir Henry J. Summer. *Ancient Law: Its Connection With the Early History of Society, and Its Relation to Modern Ideas*. New York: Dutton, 1965; first printing, 1861. [26]

Malinowski, Bronislaw. *Magic, Science and Religion*. Glencoe, Ill.: Free Press, 1948. [4]

Malthus, Thomas. *On Population*. Gertrude Himmelfarb (ed.). New York: Modern Library, 1960. [23]

Mandle, Jay R. "The Decline in Mortality in British Guiana, 1911-1960," *Demography*, 7 (August, 1970), 301–315. [23]

Manis, Jerome G., and Bernard N. Meltzer (eds.). *Symbolic Interaction: A Reader in Social Psychology*. Boston: Allyn and Bacon, 1967. [7]

Mann, Floyd, and Richard Hoffman. *Automation and the Worker: A Study of Social Change in Power Plants*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1960. [22]

Mannheim, Karl. *Man and Society in an Age of Reconstruction*. New York: Harcourt, 1950. [9]

Mao Tse-tung. *Selected Readings From the Works of Mao Tse-tung*. Peking, People's Republic of China: Foreign Language Press, 1971. [28]

March, James G., and Herbert A. Simon. *Organizations*. New York: Wiley, 1958. [9]

Marcuse, Herbert. *One Dimensional Man: Studies in the Ideology of Advanced Industrial Society*. Boston: Beacon Press, 1964. [29]

Maris, Ronald W. *Social Forces in Urban Suicide*. Homewood, Ill.: Dorsey Press, 1969. [11]

Marlowe, David, and Kenneth J. Gergen. "Personality and Social Interaction," in Gardner Lindzey and Elliot Aronson (eds.), *Handbook of Social Psychology*. Rev. ed. Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1968, III, 590–665. [8]

Marshall, Thomas H. *Class, Citizenship and Social Development*. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1964. [21]

Marx, Gary T. *Protest and Prejudice*. New York: Harper & Row, 1967. [14, 20, 28]

Marx, Karl. *Capital*. Max Eastman (ed.). New York: Modern Library, 1936. [22]

———. *The Communist Manifesto*. Chicago: Regnery, 1960; originally published in 1848. [4]

———. *Pre-capitalist Economic Formations*. Eric Hobsbawm (ed.), Jack Cohen (tr.). 1st U.S. ed. New York: International Publishers, 1965. [21]

Maslow, Abraham. *Motivation and Personality*. New York: Harper, 1954. [22]

Mayo, Elton. *Human Problems of an Industrial Civilization*. New York: Macmillan, 1933. [22]

Mazur, Allan, and Leon S. Robertson. *Biology and Social Behavior.* New York: Free Press, 1972. [5]

Mead, George Herbert. *Mind, Self and Society.* Chicago: University of Chicago Press, 1934. [7]

———. *On Social Psychology: Selected Papers.* Anselm Strauss (ed.). Rev. ed. Chicago: University of Chicago Press, 1964. [6]

Mead, Margaret. *Sex and Temperament in Three Primitive Societies.* New York: Morrow, 1935. [17, 22]

Melman, Seymour. *Pentagon Capitalism: The Management of the New Imperialism.* New York: McGraw-Hill, 1971. [21]

Merei, Ferenc. "Group Leadership and Institutionalization," in Eleanor E. Maccoby, Theodore M. Newcomb, and Eugene L. Hartley (eds.), *Readings in Social Psychology.* 3rd ed. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1958, 522–532. [8]

Merrill, Francis E. "Stendahl and the Self: A Study in the Sociology of Literature," *American Journal of Sociology,* 66 (March, 1961), 446–453. [7]

Merton, Robert K. "Social Structure and Anomie," *American Sociological Review,* 3 (October, 1938), 672–682. [11]

———. "Discrimination and the American Creed," in Robert M. MacIver (ed.), *Discrimination and National Welfare.* New York: Harper, 1949. [16]

———. *Social Theory and Social Structure.* Rev. ed. Glencoe, Ill.: Free Press, 1957. [1, 4, 9]

Michels, Robert. *Political Parties.* Eden Paul and Cedar Paul (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1949. [9, 21]

Milgram, Stanley. "Nationality and Conformity," *Scientific American,* 205 (December, 1961), 45–51. [8]

Miliband, Ralph. *The State in Capitalist Society: An Analysis of the Western System of Power.* New York: Basic Books, 1969. [21]

Miller, Neal, and John Dollard. *Social Learning and Imitation.* New Haven, Conn.: Yale University Press, 1941. [4]

Miller, S. M., and Frank Reissman. "The Working-Class Subculture," in Arthur B. Shostak and William Gomberg (eds.), *Blue-Collar World: Studies of American Workers.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1964. [13]

Miller, Walter B. "Lower Class Culture as a Generating Milieu of Gang Delinquency," *Journal of Social Issues,* 14, no. 3 (1958), 5–19. [11]

Millett, Kate. *Sexual Politics.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1970. [21]

Mills, C. Wright. *White Collar.* New York: Oxford University Press, 1953. [22]

———. *The Power Elite.* New York: Oxford University Press, 1956. [14, 21]

Milner, Murray. *The Myth of Equality.* San Francisco: Jossey-Bass, 1972. [19]

Minturn, Leigh, and William W. Lambert. *Mothers of Six Cultures.* New York: Wiley, 1964. [6]

Mischel, Walter. "Father Absence and Delay of Gratification: Cross-Cultural Comparisons," *Journal of Abnormal and Social Psychology,* 63 (July, 1961), 116–124. [6]

Mitchell, B. R., and Phyllis Deane. *Abstract of British Historical Statistics.* New York: Cambridge University Press, 1971. [23]

Mitchell, Juliet. *Women: The Longest Revolution.* Boston: New England Free Press, n.d. [28]

Morgan, Elaine. *The Descent of Woman.* New York: Stein and Day, 1972. [5, 8]

Morley, Sylvanus G. *The Ancient Maya.* Stanford, Calif.: Stanford University Press, 1946. [12]

Morrison, Denton E., and Allan D. Steeves. "Deprivation, Discontent, and Social Movement Participation: Evidence on a Contemporary Farmers' Movement, the NFO," *Rural Sociology,* 32 (December, 1967), 414–434. [28]

Morse, Nancy Carter, and R. S. Weiss. "Function and Meaning of Work and the Job," *American Sociological Review,* 20 (April, 1955), 191–198. [9]

Mosca, Gaetano. *The Ruling Class.* Hannah D. Kahn (tr.). New York: McGraw-Hill, 1939. [15, 26]

Murdock, George P. *Our Primitive Contemporaries.* New York: Macmillan, 1934. [12]

———. *Social Structure.* New York: Macmillan, 1949. [5, 17, 18]

———. "World Ethnographic Sample," *American Anthropologist,* 59 (August, 1957), 664–687. [18]

Mussen, Paul H., and Luther Distler. "Masculinity, Identification and Father-Son Relationships," *Journal of Abnormal and Social Psychology,* 59 (November, 1959), 350–356. [6]

Mussen, Paul H., and Eldred Rutherford. "Parent-Child Relations and Parental Personality in Relation to Young Children's Sex-Role Preferences," *Child Development,* 34 (1963), 589–608. [6]

Myrdal, Gunnar. *An American Dilemma: The Negro Problem and Modern Democracy.* New York: Harper, 1944. [16]

———. "A Parallel to the Negro Problem," (Appendix 5) in *An American Dilemma: The Negro Problem and Modern Democracy.* New York: Harper, 1944, 1073–1078. [28]

N

National Advisory Commission on Civil Disorders. (Kerner Commission). *Report of the National Advisory Commission on Civil Disorders.* New York: Bantam, 1968. [11, 24, 27]

National Commission on Marijuana and Drug Abuse. *Marijuana: A Signal of Misunderstanding.* New York: New American Library, 1972. [11]

Newman, Donald J. "Pleading Guilty for Consideration: A Study of Bargain Justice," *Journal of Criminal Law, Criminology, and Police Science,* 46 (March-April, 1956), 780–790. [11]

Newman, H. H., F. N. Freeman, and K. J. Holzinger. *Twins: A Study of Heredity and Environment.* Chicago: University of Chicago Press, 1937. [5]

Niebuhr, H. Richard. *The Social Sources of Denominationalism.* New York: Holt, 1929. [20]

Nieburg, Harold L. *Political Violence: The Behavioral Process.* New York: St. Martin's Press, 1969. [26]

North, Douglass C. *Growth and Welfare in the American Past: A New Economic History.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1966. [21]

Nortman, Dorothy. "Population and Family Planning Programs: A Factbook," *Reports on Population and Family Planning,* No. 2. New York: The Population Council, 1971. [23]

NOW. *Bill of Rights* (adopted at the First National Conference of the National Organization for Women, Washington, D.C., 1967), in Robin Morgan (ed.), *Sisterhood Is Powerful.* New York: Random House, 1970, 512–514. [28]

——. *Revolution: From the Doll's House to the White House.* Report of the Fifth Annual Conference of the National Organization for Women, Los Angeles, California, 1971. (Available from NOW National Office, 1957 E. 73rd Street, Chicago, Illinois 60649.) [28]

Nye, F. Ivan. "Child Adjustment in Broken and in Unhappy Broken Homes," *Marriage and Family Living,* 19 (1957), 365–371. [18]

Nye, F. Ivan, James F. Short, Jr., and Virgil J. Olson. "Socio-Economic Status and Delinquent Behavior," *American Journal of Sociology,* 63 (January, 1958), 381–389. [11]

O

O'Connor, Edwin. *The Last Hurrah.* Boston: Little, Brown, 1956. [21]

O'Connor, James. "The Meaning of Economic Imperialism," in Robert I. Rhodes (ed.), *Imperialism and Underdevelopment: A Reader.* New York: Monthly Review Press, 1970, 101–150. [29]

O'Donnell, John A., and John C. Ball (eds.). *Narcotic Addiction.* New York: Harper & Row, 1966. [11]

O'Neill, William L. *Everyone Was Brave: The Rise and Fall of Feminism in America.* Chicago: Quadrangle, 1969. [28]

Office of Juvenile Delinquency and Youth Development. *Juvenile Court Statistics.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1970. [11]

Ogburn, William F. *Social Change.* New York: Viking, 1950; first printing, 1922. [26]

Ogburn, William F., and S. C. Gilfillan. *Recent Social Trends.* New York: McGraw-Hill, 1938. [26]

Ogburn, William F., and Meyer F. Nimkoff. *Sociology.* 4th ed. Boston: Houghton Mifflin, 1964. [3]

Oppenheimer, Valerie Kincade. *The Female Labor Force in the United States: Demographic and Economic Factors Governing Its Growth and Changing Composition.* (Population Monograph Series No. 5.) Institute of International Studies. Berkeley: University of California Press, 1969. [28]

Orzack, Louis H. "Work as a 'Central Life Interest' of Professionals," in Erwin O. Smigel (ed.), *Work and Leisure.* New Haven, Conn.: College and University Press, 1963, 73–84. [22]

Osborne, Richard H. (ed.). *The Biological and Social Meaning of Race.* San Francisco: W. H. Freeman, 1971. [5]

Ossowski, Stanislaw. *Class Structure in the Social Consciousness.* Sheila Patterson (tr.). New York: Free Press, 1963. [15]

P

Palmer, Francis H. "Inferences to the Socialization of the Child from Animal Studies," in David Goslin (ed.), *The Handbook of Socialization Theory and Research.* Chicago: Rand McNally, 1969. [6]

Pareto, Vilfredo. *The Mind and Society: A Treatise on General Sociology.* Arthur Livingston (tr.). New York: Harcourt, Brace, 1935, I–IV. [13, 26]

Park, Robert E., and Ernest W. Burgess. *Introduction to the Science of Sociology.* Chicago: University of Chicago Press, 1924. [27]

Park, Robert E., Ernest W. Burgess, and Roderick D. McKenzie. *The City.* Chicago: University of Chicago Press, 1925. [24, 25]

Parsons, Talcott. *The Structure of Social Action.* New York: McGraw-Hill, 1937. [20]

——. "Introduction," in Max Weber, *The*

Theory of Social and Economic Organization. A. M. Henderson and Talcott Parsons (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1947, 1–86. [9]

———. *The Social System.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1951. [9, 20]

———. "Family Structure and the Socialization of the Child," in Talcott Parsons and Robert F. Bales (eds.), *Family, Socialization and Interaction Process.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1955, 35–131. [6]

———. "Voting and the Equilibrium of the American Political System," in Eugene Burdick and Arthur J. Brodbeck (eds.), *American Voting Behavior.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1959, 80–120. [26]

———. *Structure and Process in Modern Society.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1960. [9]

———. "Some Considerations on the Theory of Social Change," *Rural Sociology,* 26 (September, 1961), 219–235. [26]

———. "Some Reflections on the Place of Force in Social Process," in Harry Eckstein (ed.), *Internal War.* New York: Free Press, 1964, 33–70. [26]

Perlman, I. Richard. "Antisocial Behavior of the Minor in the United States," *Federal Probation,* 29 (December, 1964), 23–30. [11]

Perlman, Selig. *A History of Trade Unionism in the United States.* New York: Macmillan, 1923. [14]

Perlman, Selig, and Philip Taft. *History of Labor in the United States.* New York: Macmillan, 1935. [22]

Perrow, Charles B. "Analysis of Goals in Complex Organizations," *American Sociological Review,* 26 (December, 1961), 854–866. [9]

———. "A Framework for the Comparative Analysis of Organizations," *American Sociological Review,* 23 (April, 1967), 194–208. [9]

Pettee, George S. *The Process of Revolution.* New York: Harper, 1938. [28]

Piaget, Jean. "Developmental Psychology: A Theory of Development," in *The Encyclopedia of the Social Sciences.* New York: Macmillan, 1968, IV, 140–147. [6]

———. *The Language and Thought of the Child.* 3rd ed. New York: Humanities Press, 1962. [6]

Ping-ti, Ho. *The Ladder of Success in Imperial China: Aspects of Social Mobility, 1368–1911.* New York: Columbia University Press, 1962. [13]

Pinkney, Alphonso. *Black Americans.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1969. [16]

Platt, Anthony. *The Child Savers.* Chicago: University of Chicago Press, 1969. [11]

Plunkett, M. "School and Early Work Experience of Youth," *Occupational Outlook Quarterly,* 4 (1960), 22–27. [19]

Pollard, Sidney, and David W. Crossley. *The Wealth of England 1085–1966.* New York: Schocken, 1969. [23]

Polsky, Howard W. *Cottage Six.* New York: Russell Sage Foundation, 1962. [26]

Porter, John. "The Future of Upward Mobility," *American Sociological Review,* 33 (February, 1968), 5–19. [13]

President's Commission on Law Enforcement and Administration of Justice. *Task Force Report: The Courts.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1967. [11]

Putney, Snell. *The Conquest of Society.* Belmont, Calif.: (Focus Books) Wadsworth, 1972. [10, 12]

Q

Quinney, Richard. *The Social Reality of Crime.* Boston: Little, Brown, 1970. [11]

R

Radcliffe-Brown, Alfred Reginald. *The Andaman Islanders.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1948. [12]

Reay, Marie. *The Kuma.* Melbourne, Australia: Melbourne University Press, 1959. [12]

Reckless, Walter C. *The Crime Problem.* 4th ed. New York: Appleton-Century-Crofts, 1967. [11]

Reckless, Walter C., Simon Dinitz, and Ellen Murray. "Self Concept as an Insulator Against Delinquency," *American Sociological Review,* 21 (December, 1956), 744–746. [7, 11]

Redfield, Robert. "The Folk Society," *American Journal of Sociology,* 52 (January, 1947), 293–308. [26]

Reich, Wilhelm. *The Mass Psychology of Fascism.* Vincent R. Carfagno (tr.). New York: (Noonday) Farrar, Strauss & Giroux, 1970. [21]

Reiss, Albert J., Jr. "Police Brutality—Answers to Key Questions," *Trans-action,* 5 (July, 1968), 10–19. [1, 11]

Ridley, Jeanne Clare. "The Changing Position of American Women: Education, Labor Force Participation, and Fertility," in *Fogarty International Center Proceedings, No. 3—The Family in Transition.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1969. [28]

Rieken, Henry W., and George C. Homans. "Psychological Aspects of Social Structure," in Gardner Lindzey (ed.), *Handbook of Social Psychology.* Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1954, II, 786–832. [8]

Riesman, David, in collaboration with Reuel Denney and Nathan Glaser. *The Lonely Crowd.* New Haven, Conn.: Yale

University Press, 1961 [8]
Rivers, Caryl. "Genetic Engineering Portends a Grave New World," *Saturday Review*, 55 (April 8, 1972), 23–27 [17]
Roethlisberger, Fritz J., and William J. Dickson. *Management and the Worker* Cambridge, Mass. Harvard University Press, 1939. [9, 22]
Rose, Peter I. "Red, White, Blue—and Black," *Massachusetts Review*, 6 (Autumn, 1965), 851–858. [16]
———. *The Subject Is Race: Traditional Ideologies and the Teaching of Race Relations*. New York: Oxford University Press, 1968. [16]
———. *They and We: Racial and Ethnic Relations in the United States*. Rev. ed. New York: Random House, 1973. [16]
Rosen, Bernard C., and Roy D'Andrade. "The Psychosocial Origins of Achievement Motivation," *Sociometry*, 22 (September, 1959), 185–218. [6]
Rosen, S. McKee, and Laura Rosen. *Technology and Society*. New York: Macmillan, 1941 [26]
Rosenberg, Hans. *Bureaucracy, Aristocracy and Autocracy: The Prussian Experience, 1660–1815*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1958. [9]
Rosengren, William R. "The Self in the Emotionally Disturbed," *American Journal of Sociology*, 66 (March, 1961), 454–462. [7]
Rossi, Alice. "Sex Equality: The Beginning of Ideology," in Betty Roszak and Theodore Roszak (eds.), *Masculine/Feminine: Readings in Sexual Mythology and the Liberation of Women*. New York: Harper & Row, 1969, 173–186. [28]
Rostow, W. W. *The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifesto*. New York: Cambridge University Press, 1960. [26, 29]
Roth, Guenther. "Personal Rulership, Patrimonialism, and Empire-Building in the New States," *World Politics*, 20 (January, 1968), 194–206. [21]
Roy, Donald. "Efficiency and 'the Fix': Informal Intergroup Relations in a Piecework Machine Shop," *American Journal of Sociology*, 60 (November, 1954), 255–266. [9]
Rudé, George. *The Crowd in the French Revolution*. Oxford: Clarendon Press, 1959. [27]
Rush, David. "Perinatal Mortality, Race, Social Status, and Hospital of Birth: The Association with Birth Weight," *Proceedings of Birth Defects Symposium, III*. Albany, N.Y.: New York State Department of Health, Birth Defects Institute, 1972. [13]
Rush, Gary B. "Status Consistency and Right Wing Extremism," *American Sociological Review*, 32 (February, 1967), 86–92. [28]
Russell, J. C. "Late and Ancient Medieval Population," *Transactions of the American Philosophical Society*, 48, Part 3 (June, 1958). [12]

S

Salapatek, Philip, and William Kessen. "Visual Scanning of Triangles by the Human Newborn," *Journal of Experimental Child Psychology*, 3 (1966), 155–167. [6]
Salper, Roberta. "The Development of the American Women's Liberation Movement, 1967–1971," in Roberta Salper (ed.), *Female Liberation: History and Current Politics*. New York: Knopf, 1972. [28]
Sarbin, Theodore R. "Role Enactment," in Bruce J. Biddle and Edwin J. Thomas (eds.), *Role Theory: Concepts and Research*. New York: Wiley, 1966, 195–200. [7]
Schein, Edgar H. "The Chinese Indoctrination Program for Prisoners of War: A Study of Attempted Brainwashing," *Psychiatry*, 19 (May, 1956), 149–172. [10]
Schermerhorn, Richard A. *Comparative Ethnic Relations: A Framework for Theory and Research*. New York: Random House, 1970. [16]
Schneider, Eugene V. *Industry and Society*. New York: McGraw-Hill, 1969. [26]
Schumpeter, Joseph A. *Capitalism, Socialism, and Democracy*. New York: Harper & Row, 1962. [21]
Schur, Edwin M. *Crimes Without Victims*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1965. [11]
Scott, John Finley. "A Comment on 'Do American Women Marry Up,'" *American Sociological Review*, 34 (October, 1969), 725–727. [13]
———. *Internalization of Norms: A Sociological Theory of Moral Commitment*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1971. [4, 10]
———. "Stratification and the Family: Status Ascription and Stratum Mobility," in Gerald W. Thielbar and Saul D. Feldman (eds.), *Issues in Social Inequality*. Boston: Little, Brown, 1972, 580–597. [13, 17]
Scott, John Paul. *Animal Behavior*. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1963. [5]
Scott, W. Richard. *Social Structures and Social Processes*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1970. [9]
Scott, W. Richard, Stanford M. Dornbusch, Bruce C. Bushing, and James D. Laing. "Organizational Evaluation and Authority," *Administrative Science Quarterly*, 12 (June, 1967), 93–117. [9]

Sears, Robert, Eleanor Maccoby, and Harry Levin, in collaboration with Edgar Lowell, Pauline Sears, and John W. M. Whiting. *Patterns of Child Rearing.* Evanston, Ill: Row, Peterson, 1957. [6]
Sellin, Thorsten. *Culture, Conflict, and Crime.* New York: Social Science Research Council, 1938. [11]
Selznick, Gertrude, and Stephen Steinberg. *The Tenacity of Prejudice.* New York: Harper & Row, 1969. [2, 14]
Selznick, Philip. *TVA and the Grass Roots.* Berkeley: University of California Press, 1949. [9]
——. *The Organizational Weapon.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1960. [29]
——. *Law, Society, and Industrial Justice.* New York: Russell Sage Foundation, 1969. [22]
Sewell, William H. "Inequality of Opportunity for Higher Education," *American Sociological Review,* 36 (October, 1971), 793–809. [19]
Sherif, Muzafer, and Carolyn W. Sherif. *Groups in Harmony and Tension; an Integration of Studies on Intergroup Relations.* New York: Harper, 1953. [8]
Sherwood, John J. "Self Identity and Referent Other," *Sociometry,* 28 (March, 1965), 66–81. [7]
Shibutani, Tamotsu. "Reference Groups as Perspectives," *American Journal of Sociology,* 60 (May, 1955), 562–569. [8]
Shibutani, Tamotsu, and Kian M. Kwan. *Ethic Stratification: A Comparative Approach.* New York: Macmillan, 1965. [3, 16]
Shrewsbury, J. F. D. *A History of the Bubonic Plague in the British Isles.* Cambridge, Mass.: Cambridge University Press, 1970. [23]
Sidenbladh, Goran. "Stockholm: A Planned City," *Scientific American,* 213 (September, 1965), 106–118. [24]
Silberman, Charles. *Crisis in the Classroom.* New York: Random House, 1970. [19]
Sills, David L. *The Volunteers.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1957. [9]
Simmel, Georg. *Sociology.* Kurt H. Wolff (tr.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1950. [24]
Simmons, J. L., with the assistance of Hazel Chambers. "Public Stereotypes of Deviants," *Social Problems,* 13 (Fall, 1965), 223–232. [11]
Simon, Herbert A. *Administrative Behavior.* 2nd ed. New York: Macmillan, 1957. [9]
Sinclair, Andrew. *The Emancipation of the American Woman.* New York: Harper & Row, 1965. [28]
Sjoberg, Gideon. "The Preindustrial City," *American Journal of Sociology,* 60 (March, 1955), 438–445. [25]
——. *The Preindustrial City, Past and Present.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1960. [12]
Skinner, B. F. *Beyond Freedom and Dignity.* New York: Knopf, 1971. [4, 6]
Skodak, Marie, and Harold M. Skeels. "A Final Follow-Up Study of One Hundred Adopted Children," *Journal of Genetic Psychology,* 75 (1949), 85–125. [5]
Skolnick, Jerome. *Politics of Protest.* New York: Simon and Schuster, 1969. [28]
Slater, Eliot. "Genetic Investigations in Twins," *Journal of Mental Science,* 99 (1953), 44–52. [5]
Slater, Philip E. "Role Differentiation in Small Groups," in A. Paul Hare, Edgar F. Borgatta, and Robert F. Bales (eds.), *Small Groups: Studies in Social Interaction.* New York: Knopf, 1955, 498–515. [8]
Slotkin, James S. *The Peyote Religion. A Study in Indian-White Relations.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1956. [27]
Smelser, Neil J. *Theory of Collective Behavior.* New York: Free Press, 1962. [27]
——. "Mechanisms of Change and Adjustment to Change," in Bert Hoselitz and Wilbert Moore (eds.), *Industrialization and Society.* New York: Humanities Press, 1963, 32–54. [26]
Snow, C. P. *The Masters.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1959. [21]
Snyder, Charles R. "Inebriety, Alcoholism, and Anomie," in Marshall B. Clinard (ed.), *Anomie and Deviant Behavior.* New York: Free Press, 1964, 189–212. [11]
Solari, Aldo. "Secondary Education and the Development of Elites," in Seymour M. Lipset and Aldo Solari (eds.), *Elites in Latin America.* New York: Oxford University Press, 1967, 457–483. [19]
Sorel, Georges. *Reflections on Violence.* T. E. Hulme and J. Roth (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1950. [28]
Spencer, Herbert. *Evolution of Society.* Robert L. Carneiro (ed.). Chicago: University of Chicago Press, 1967. [26]
Spiro, Melford E. "Is the Family Universal?—The Israeli Case," in Norman W. Bell and Ezra F. Vogel (eds.), *A Modern Introduction to the Family.* Rev. ed. New York: Free Press, 1968, 68–79. [18]
Srole, Lee, Thomas S. Langer, Stanley T. Michael, Marvin K. Opler, and Thomas A. C. Rennie. *Mental Health in the Metropolis.* New York: McGraw-Hill, 1962. [11, 14]
Stark, Rodney. "Class, Radicalism and Religious Involvement," *American Sociological Review,* 29 (October, 1964), 698–706. [14]
——. "The Economics of Piety: Religious Commitment and Social Class," in Ger-

ald W. Thielbar and Saul D. Feldman (eds.), *Issues in Social Inequality*. Boston: Little, Brown, 1972a, 483–503. [14]

———. *Police Riots*. Belmont, Calif. (Focus Books) Wadsworth, 1972b. [10, 11, 26]

Stark, Rodney, and Charles Y. Glock. *American Piety: The Nature of Religious Commitment*. Berkeley: University of California Press, 1968. [8, 14, 20]

Stark, Rodney, and James McEvoy III. "Middle-Class Violence," *Psychology Today*, 4 (November, 1970), 52–54, 110–112. [14]

Stark, Rodney, Bruce D. Foster, Charles Y. Glock, and Harold E. Quinley. *Wayward Shepherds: Prejudice and the Protestant Clergy*. New York: Harper & Row, 1971. [2, 20]

Starr, Roger. "Power and Powerlessness in a Regional City," *The Public Interest*, 16 (Summer, 1969), 3–24. [16]

Stearns, Marion S. *Report on Preschool Programs: The Effectiveness of Preschool Programs on Disadvantaged Children and Their Families*. Department of Health, Education and Welfare. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1971. [19]

Stephens, William N. *The Family in Cross-Cultural Perspective*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1963. [17]

Stern, Edith M. "Women Are Household Slaves," *American Mercury*, 68 (1949), 71–76. [28]

Stevenson, Harold, Jerome Kagan, and Charles Spiker (eds.). *Child Psychology*. Chicago: National Society for the Study of Education, distributed by the University of Chicago Press, 1963. [6]

Steward, Julian, and Louis Faron. *Native Peoples of South America*. New York: McGraw-Hill, 1959. [12]

Stinchcombe, Arthur L. *Constructing Social Theory*. New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1968. [4]

Stouffer, Samuel A. *Communism, Conformity, and Civil Liberties*. Garden City, N.Y.: Doubleday, 1955. [8, 14]

Stouffer, Samuel A., Edward A. Suchman, Leland C. DeVinney, Shirley A. Star, and Robin M. Williams, Jr. *The American Soldier: Adjustment During Army Life*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1949, I. [14]

Strauss, George. "Some Notes on Power Equalization," in Harold Leavitt (ed.), *The Social Science of Organizations: Four Perspectives*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1963, 39–84. [9]

Stycos, J. Myrone. *Human Fertility in Latin America: Sociological Perspectives*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press, 1968. [23]

Sufrin, Sidney C. *Technical Assistance—Theory and Guidelines*. Syracuse, N.Y.: Syracuse University Press, 1966. [23]

Sumner, William Graham. *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals*. New York: Dover, 1959. [3, 11, 16]

Sutherland, Edwin H. *Principles of Criminology*. 4th ed. Chicago: J. B. Lippincott, 1947. [11]

Sutherland, Edwin H., and Donald R. Cressey. *Criminology*. 8th ed. Philadelphia: J. B. Lippincott, 1970. [11]

Suttles, Gerald D. *The Social Order of the Slum*. Chicago: University of Chicago Press, 1968, 119–131. [24]

Sutton-Smith, Brian, and B. G. Rosenberg. *The Sibling*. New York: Holt, Rinehart and Winston, 1970. [6]

Sykes, Gresham M. *The Society of Captives*. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1958. [10]

T

Taeuber, Karl E., and Alma F. Taeuber. *Negroes in Cities*. Chicago: Aldine, 1965. [25]

Tarrow, Sidney G. "Political Dualism and Italian Communism," *American Political Science Review*, 61 (March, 1967), 39–53. [21]

Taylor, Frederick W. *The Principles of Scientific Management*. New York: Norton, 1967. [22]

Teeters, Negley, and David Matza. "The Extent of Delinquency in the United States," *Journal of Negro Education*, 28 (Summer, 1959), 200–213. [11]

Terry, Robert M. "Discrimination in the Handling of Juvenile Offenders by Social Control Agencies," *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 4 (July, 1967), 218–230. [11]

Thiessan, Delbert D. *Gene Organization and Behavior*. New York: Random House, 1972. [5]

Thompson, James D., and Frederick L. Bates. "Technology, Organization, and Administration," *Administrative Science Quarterly*, 2 (December, 1957), 325–343. [9]

Tittle, Charles. "Crime Rates and Legal Sanctions," *Social Problems*, 16 (Spring, 1969), 409–423. [11]

Tocqueville, Alexis de. *Democracy in America*. Phillips Bradley (ed. and tr.). New York: (Vintage) Random House, 1954, II. [22]

Toffler, Alvin. *Future Shock*. New York: Random House, 1970. [10]

Tönnies, Ferdinand. *Community and Society—Gemeinschaft and Gesellschaft*. Charles F. Loomis (ed. and tr.). East Lansing, Mich.: Michigan State Univer-

sity Press, 1957. [8, 26]
Tout, Thomas Frederick. *The English Civil Service in the Fourteenth Century.* Manchester, England: University Press, 1916. [9]
Townsend, Robert. *Up the Organization.* New York: Knopf, 1970. [8]
Troeltsch, Ernst. *Social Teachings of the Christian Churches.* New York: Macmillan, 1949, I, 331–343. [20]
Trotsky, Leon. *The History of the Russian Revolution.* Max Eastman (tr.). London: Gollancz, 1934. [26]
Trow, Martin. "The Second Transformation of American Secondary Education," *International Journal of Comparative Sociology,* 2 (September, 1961), 146–166. [19]
———. "The Democratization of Higher Education in America," *European Journal of Sociology (Archives européennes de sociologie),* 3 (1962) 231–263. [19]
———. "Two Problems in American Public Education," in Howard S. Becker (ed.), *Social Problems: A Modern Approach.* New York: Wiley, 1966, 76–116. [19]
Tumin, Melvin M. "Some Principles of Stratification: A Critical Analysis," *American Sociological Review,* 18 (August, 1953), 387–393. [15]
Turner, Ralph H., and Lewis M. Killian. *Collective Behavior.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1957. [27, 28]
Tyler, Edward Brunett. *The Origins of Culture.* New York: Harper & Row, 1958, I. [3]

U

Udy, Stanley H., Jr. "Administrative Rationality, Social Setting, and Organizational Development," *American Journal of Sociology,* 68 (November, 1962), 299–308. [9]
Ullman, Albert D. "Sociocultural Background of Alcoholism," *Annals of the American Academy of Social and Political Sciences,* 315 (January, 1958), 48–54. [11]
United Nations. *Report on the World Social Situation: 1957.* New York: United Nations, 1957. [24]
U.S. Bureau of the Census. "Family Income Advances; Poverty Reduced in 1967 (Preliminary Data from March, 1968 Sample Survey)," *Current Population Reports: Consumer Income,* Series P-60, No. 55. Department of Commerce. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1968. [28]
U.S. Department of Labor. *Dictionary of Occupational Titles.* 3rd ed. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1965. [22]
U.S. Department of Labor. *Handbook of Labor Statistics.* Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1971. [22]

V

van den Berghe, Pierre L. "Dialectic and Functionalism: Toward a Theoretical Synthesis," *American Sociological Review,* 28 (October, 1963), 695–705. [4]
———. *Race and Racism: A Comparative Perspective.* New York: Wiley, 1967. [16]
van Lawick-Goodall, Jane. "Mother-Offspring Relationships in Free-ranging Chimpanzees," in Desmond Morris (ed.), *Primate Ethology.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1969, 287–346. [5]
Veblen, Thorstein. *Higher Learning in America: A Memorandum on the Conduct of Universities by Business Men.* New York: A. M. Kelley, 1918. [9]
Videbeck, Richard. "Self-Conception and the Reactions of Others," *Sociometry,* 23 (December, 1960), 351–359. [7]
Vidich, Arthur J., and Joseph Bensman. *Small Town in Mass Society.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1960. [24]
Vogel, Ezra F. *Japan's New Middle Class: The Salary Man and His Family in a Tokyo Suburb.* Berkeley: University of California Press, 1963. [26]
Vold, George B. *Theoretical Criminology.* New York: Oxford University Press, 1958. [11]
Vollmer, Howard M. *Employee Rights and the Employment Relationship.* Berkeley: University of California Press, 1960. [22]
———. *Work Activities and Attitudes of Scientists and Research Managers: Data from a National Survey.* Menlo Park, Calif.: Stanford Research Institute, 1965. [22]
Vollmer, Howard M., and Donald L. Mills. *Professionalization.* Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1966. [22]
von Hagen, Victor W. *The Ancient Sun Kingdom of the Americas: Aztec, Maya, Inca.* Cleveland: World Publications, 1961. [12]
Voss, Harwin L. "Socio-Economic Status and Reported Delinquent Behavior," *Social Problems,* 13 (Winter, 1966), 314–324. [11]
Voss, Harwin L., and David M. Peterson (eds.). *Ecology, Crime, and Delinquency.* New York: Appleton-Century-Crofts, 1971. [11]
Vroom, Victor H. *Motivation in Management.* New York: American Foundation for Management Research, 1964*a*. [22]
———. *Work and Motivation.* New York: Wiley, 1964*b*. [22]

W

Waldo, Gordon P., and Theodore G. Chiricos. "Perceived Penal Sanction and Self-Reported Criminality: A Neglected Approach to Deterrence Research," *Social Problems*, 19 (Spring, 1972), 522–540. [11]

Walker, Daniel. *Rights in Conflict.* New York: New American Library, 1968. [11]

Waller, Jerome H. "Achievement and Social Mobility: Relationships Among IQ Score, Education, and Occupation in Two Generations," *Social Biology*, 18 (September, 1971), 252–259. [5]

Walster, Elaine, Vera Aronson, Darcy Abrahams, and Leon Rottman. "Importance of Physical Attractiveness in Dating Behavior," *Journal of Personality and Social Psychology*, 4 (1966), 508–516. [2]

Ware, Caroline. *Greenwich Village 1920–1930.* New York: Harper, 1935. [25]

Ware, Cellestine. *Woman Power: The Movement for Women's Liberation.* New York: Tower, 1970. [28]

Warner, Sam B. *Streetcar Suburbs.* Cambridge, Mass.: Harvard University Press and MIT Press, 1962. [25]

Warner, W. Lloyd. *The Living and the Dead: A Study of the Symbolic Life of Americans.* New Haven, Conn.: Yale University Press, 1959. [26]

Washburn, S. L., and I. DeVore. "Social Behavior of Baboons and Early Man," *Viking Fund Publications in Anthropology*, 31 (1961), 91–105. [17]

Watson, Ernest H., and George H. Lowery. *Growth and Development of Children.* 5th ed. Chicago: Year Book Medical Publishers, 1967. [13]

Watson, Goodwin. *Action for Unity.* New York: Harper, 1947. [16]

Webb, Eugene J., *et al.* *Unobtrusive Measures: Nonactive Research in the Social Sciences.* Chicago: Rand McNally, 1966. [1]

Weber, Max. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism.* Talcott Parsons (tr.). Glencoe, Ill.: Scribner, 1930. [20, 22]

———. "The Social Psychology of the World's Religions," in H. H. Gerth and C. Wright Mills (eds. and trs.), *From Max Weber: Essays in Sociology.* New York: Oxford University Press, 1946, 267–301. [20]

———. *The Theory of Social and Economic Organization.* A. M. Henderson and Talcott Parsons (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1947. [9, 22, 26]

———. *Ancient Judaism.* Hans H. Gerth and Don Martindale (trs.). Glencoe, Ill.: Free Press, 1952. [20]

———. "Bureaucracy," in H. H. Gerth and C. Wright Mills (eds. and trs.), *From Max Weber: Essays in Sociology.* New York: Oxford University Press, 1958*a*, 196–244. [21]

———. "The Chinese Literati," in H. H. Gerth and C. Wright Mills (eds. and trs.), *From Max Weber: Essays in Sociology.* New York: Oxford University Press, 1958*b*, 416–444. [21]

———. *The Sociology of Religion.* Ephraim Fischoff (tr.). Boston: Beacon Press, 1963. [20]

———. *Basic Concepts in Sociology.* H. P. Secher (tr.). 3rd ed. New York: Citadel, 1964. [3]

Weinberg, S. K. (ed.). *The Sociology of Mental Disorders.* Chicago: Aldine, 1967. [11]

Weiss, Carin. "The Development of Professional Role Commitments Among Graduate Students." (Unpublished M.A. Thesis, University of Washington, 1972.) [10]

Westby, David L., and R. G. Braungart. "Class and Politics in the Family Backgrounds of Student Political Activists," *American Sociological Review*, 31 (October, 1966), 690–692. [28]

Westley, William A. "Violence and the Police," *American Journal of Sociology*, 59 (July, 1953), 34–41. [11]

Wheeler, Harvey. "The Phenomenon of God," *Center Magazine*, 4 (March-April, 1971), 7–12. [20]

Wheeler, Stanton. "The Structure of Formally Organized Socialization Settings," in Orville G. Brim, Jr., and Stanton Wheeler, *Socialization After Childhood.* New York: Wiley, 1966, 51–116. [10]

White, Ralph K., and Ronald O. Lippitt. *Autocracy and Democracy.* New York: Harper & Row, 1960. [8]

Whiting, John W. M. "Sorcery, Sin and the Superego: A Cross-Cultural Study of Some Mechanisms of Social Control," in Marshall R. Jones (ed.), *Nebraska Symposium on Motivation.* Lincoln, Neb.: University of Nebraska Press, 1959, 174–197. [6]

Whyte, William F. *Street Corner Society.* Chicago: University of Chicago Press, 1943. [11]

———. *Money and Motivation.* New York: Harper & Row, 1955. [22]

Whyte, William H., Jr. *The Organization Man.* New York: Simon and Schuster, 1956. [10]

Wickler, Wolfgang. *The Sexual Code: The Social Behavior of Animals and Men.* Garden City, N.Y.: Doubleday, 1972. [5]

Wilensky, Harold L., and Charles N. Lebeaux. *Industrial Society and Social Welfare.* New York: Russell Sage Foundation, 1958. [9]

Williams, Robin. *American Society: A Sociological Interpretation.* 3rd ed. New York: Knopf, 1970. [26]

Williams, Thomas Rhys. *Introduction to Socialization: Human Culture Transmitted.* St. Louis, Mo.: C. V. Mosby, 1972. [5]

Willis, Ellen. "Women and the Left," in Shulamith Firestone and Anne Koedt (eds.), *Notes From the Second Year: Women's Liberation.* 1970, 55–58.

(Available from Radical Feminism, P.O. Box AA, Old Chelsea Station, New York, N.Y. 10011.) [29]

Wilson, James Q. *The Amateur Democrats.* Chicago: University of Chicago Press, 1962. [9]

Wirth, Louis. "Urbanism as a Way of Life," *American Journal of Sociology,* 44 (July, 1938), 1–24. [24]

Wittfogel, Karl A. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power.* New Haven, Conn.: Yale University Press, 1957. [26]

Wohl, Richard R. "The Rags to Riches Story: An Episode of Secular Idealism," in Reinhard Bendix and Seymour Martin Lipset (eds.), *Class, Status and Power.* Glencoe, Ill.: Free Press, 1953, 388–395. [13]

Wrigley, E. A. *Population and History.* New York: McGraw-Hill, 1969. [23]

Wrong, Dennis H. "Trends in Class Fertility in Western Nations," *Canadian Journal of Economics and Political Science,* 24 (May, 1958), 216–229. [14]

Y

Yinger, J. Milton. "Contraculture and Subculture," *American Sociological Review,* 25 (October, 1960), 625–635. [3]

Young, Kimball, and Raymond W. Mack. *Sociology and Social Life.* 3rd ed. New York: American Book, 1965. [3]

Z

Zeitlin, Maurice. "Alienation and Revolution," *Social Forces,* 45 (December, 1966), 224–236. [28]

Zetkin, Klara. *Reminiscences of Lenin, Dealing with Lenin's Views on the Position of Women and Other Questions.* London: Modern Books, 1929. [18]

Zigler, Edward, and Irwin L. Child. "Socialization," in Gardner Lindzey and Elliot Aronson (eds.), *The Handbook of Social Psychology.* Reading, Mass.: Addison-Wesley, 1969, III, 450–589. [6]